کتاب الطب (شامل)

[illegible] ۱۱ سطر، خط [illegible] ۱۲

شامل ۳۱۵ صفحات

یازدهم کتاب ادویه.

مفردات.

مولف نامعلوم

کتاب الطب (تمامی)

تقطیع ۱۱ سطر ۳ خط شکست ۱۲

تمامی . 315 صفحات

بار دوم کتاب ادویه .

مخطوطه .

مولف نا معلوم

[illegible]

[illegible]

[illegible] مستفعلن [illegible]

بیت مستفعلن فاعلات مستفعل [illegible]

[illegible] فاعلات [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فعولن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فعولن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... مثقال [illegible]

[illegible] ... فرموده مجرب است ... [illegible]

[illegible] ... یک ... [illegible]

[illegible] ... مثقال ... [illegible]

[illegible] ... یک مثقال ... [illegible]

[illegible] ... که ... باشد ... [illegible]

[illegible] ... مثقال ... [illegible]

[illegible] ... شیخ ... [illegible]

[illegible] ... مثقال ... [illegible]

[illegible] ... مثقال ... [illegible]

[illegible] ... کرده ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... دتران ازاعتدال قوام قاروره

صفت منضج و تیزبده بلغم بادیان و

بادرنجبویه و انیسون و پرسیاوشان از هر یک

ده عدد [illegible] سپستان بیست عدد همه را در یک پیاله آب

خیسانند تا به شبه آید صاف کنند و ده مثقال

قند سفید در آب آن حل کرده و صاف نموده

نیم گرم اختیار فرمایند و غذا نخوداب کنند

صفت گلقند عسلی برگ گل سرخ تازه نیم

من کوفته یک من عسل آمیزند و چهل روز

در آفتاب نهند یا برگ گل سرخ تازه

نیم من کوفته یک من عسل آمیزند و بگذارند

و یک [illegible] عسل آمیخته و [illegible] خوش [illegible] نهند

[illegible]

[illegible]

رباعی ازبلغم اگر ترا مرض شد پیدا

ان که تمت ازیار اخراج کنش بحب اصطمخیقون

یا حب ایارج یا حب قوقایا صفت حب اصطمخیقون

و تربد و صبر سقوطری و حب النیل از هر یک سبع درم

و پوست هلیله زرد از هر یک ربع درم شحم حنظل

محموده از هر یک نیم درم نمک همه را بکوبند و تربد و نیل

غاریقون بموبیه برگ دانه اضافه نموده تا

یا با دمان بسرشند و حبها ساخته فرو برند صفت حب

تربد یکدرم و حب النیل و افتیمون از هر یک بند درم شحم حنظل

و انلی نمک هندی دو دو همه را کوفته و بیخته نیم

درم غاریقون بموبیه برگد زرد و یکدرم ایارج

[illegible]

را افتاد نموده آب بادیان جمع کنند و صبحانه خورند

و در برند صفت ایارج فیقرا مصطکی و زعفران

سنبل و حب بلسان و عود بلسان و اسارون و سلیخه

و دارچینی از هر یک مثقالی صبر سقوطری بیست مثقال

یعنی شانزده مثقال میکنند همه را کوفته و بیخته در آب بشسته

کلدار زند صفت حب نفعها با صبر سقوطری و عصاره

افسنتین با برگ آن و مصطکی از هر یک درمی محموده و شحم

حنظل از هر یک دو دانگی همه را کوفته و بیخته با آب کرفس

با بالان ببرشند حبها سازند فرو برند   صداع سوداوی

یعنی دردسر که از سودا باشد علامتش سنگینی

[illegible]

[illegible]

کہ قیام اوسکا قلب ہے ایک قوت ہے جو اوس سے پیدا ہوتی ہے

قوت طبیعی کہ قیام اوسکا جگر ہے

رنگ مے ردی و فکر فاسد آ ربائی گرد

سبب شدت سودا را از دست مده شربت افتیمون

زرشک حبه و اگر او نخود سازد غذا و زرد روغن بادام

بادام طلا صفت شربت افتیمون افتیمون

هفت مثقال در خریطه کرده در یک پیاله آب جوش

بمالند تا مرده خود را باز دهد پس سه تعداد مثقال

قند سفید صاف کرده اسفنجه بقوام آرد در صباح

یک ماشق آب حل کرده زعفران صفت روغن

بابونه بابونه تازه سه مثقال روغن کنجد صد مثقال

در شیشه کند و حل روز در آفتاب نهد با بابونه

خشک نیم مثقال در پیاله آب جوش نهند تا نیم آید

صاف کنند

صاف کنند و هم بمالند روغن کنجد ضماد سازند بجوشانند
تا روغن بماند صفت روغن بادام مغز بادام مقشر
ده مثقال قند سفید پنج مثقال بکوبند و قطره چند آب گرم
بروی پاشند و در طبق مسین که بر روی آتش
نهاده باشند بمالند تا روغنی که داشته باشد بیرون
آید اشارت بمبلائی که در علتهای سوداوی
نافع است بعد از تطبیخ سودا و ظهور اثر آن
از اجتماع و ردی قاروره و غیره صفت مطبوخ و
برنده سودا اسطوخودوس و بادرنجویه و گاوزبان
و بر سیاوشان و بادیان و اصل السوس مقشر نیم کوفته
از هر یک ده مثقال همه را در یک سیر آب جوش بدهند
تا به نیمه آید صاف کنند و قند سفید تبرزد

پانچین قوت لامسه اور ان چوتهی قوت ذائقه تیسری قوت شامه دوسری قوت سامعه اول قوت باصره [illegible]

وهم گرم رغبت نماند غذا آب نخود هم گوشت [illegible]

فربه و دارچینی و زعفران و اسفناج گشنیز ربابی گرد د

چمتر ضی تو چون از سودا ابتدا باید که نشاگی [illegible]

از سودا معجون نجاح با جب افتیمون [illegible]

اسطوخودوس تناول فرما حقیقت معجون

سیاه و پوست بلیله کابلی و پوست بلیله و آمله

از هر یک هفت مثقال اسطوخودوس و افتیمون

بسفایج و تربد از هر یک سه مثقال و نیم همه را بکو

و بید بنجد و لاجورد شسته دعا لیمون بموبه [illegible]

از هر یک دو درم را خالص نمایند و باد و چندان عسل

بسرشند شربتی از سه مثقال تا پنج مثقال علموا [illegible]

[illegible]

کرده فرو برند صفت حب افتیمون افتیمون یک

مثقال سقمونیا نیم درم خربق سیاه دو دانگ هندی ازهریک

ربع درمی اسطوخودوس دو دانگ ایارج فیقرا

یک مثقال در صداع بلغمی گذشت و غاریقون نمونه ازهر

یک ده ازهریک نیم درم اضافه نموده با آب جمع کنند و

حبها ساخته فرو برند صفت حب اسطوخودوس و

افتیمون و سقمونیا ازهریک ربع درمی تربد و [illegible]

هلیله کابلی و [illegible] هلیله زرد و صبر سقوطری

ازهریک نیم درم شحم حنظل دانگی همه را کوفته و بیزند

و دو دانگ غاریقون نمونه برگ درانیده اضافه نموده

با آب جمع کنند حبها ساخته فرو برند

اخلاط

بیان علامات غلبهٔ خون وقت علامت آنـ [illegible]

لمس کی حرارت معلوم ہو

صداع که از گرمی آفتاب حادث گردد

علامتش تقدم مزاولت آفتاب گرمی [illegible]

و نانست از گرمی آفتاب هر که را [illegible]

فرود سر شدید آب گل خطمی و لعاب اسبغول

آمیخته کرده بر سر طلا صداع که از سردی [illegible]

شود علامتش تقدم ملاقات برودت و هوا

سردی سر و سفیدی بول [illegible] رباعی گردی

[illegible] زان سان که ایران شود

صداع [illegible] از مرمکی عنبر لادن مشک

در روغن زیت حل کن و بر سر طلا ضعف

[illegible] مرمکی کوفته مثقال مشک [illegible] عنبر و لادن

کرده [illegible]

[illegible]

کندر ... مثقال روغن زیت با گنجد گرم کرده ده مثقال

... برود ضمادها گرم هم گرم طلا کنند. علامت نزله

و صداع هر کس که صداع رنجه دارد او را بر سر نقطه

... بار داد او را از بینی او چرک ریم آید با خون البته صداع

... داد او را آمدن ریم و خون از بینی در صداع

از علامات جیده است بسبب آنکه دلالت کند بر

قطع ماده و دافع طبیب آنرا شقیقه یعنی درد نیم سر

در و شقیقه آنکه باشی بغداد بکند زرنیخ علاج در

لعاب با صمغ بکوب زعفران و افیون و زیره طلا

خمیر سازند بگلاب صفت طلا که مذکور شد صمغ عربی یک مثقال

افیون نیم مثقال زعفران نیم دانگ همه را کوفته بگلاب

حمیر کشند و بر زردی کاغذ نهاده بر شیشه ...

علاج برسام یعنی اماشش یکی از دو بر ...

که در زردی ... گشاده شده و علامتش ...

... دایمی دندان و خنده و سرخی زبانست

... یعنی راکه بو دار احتیاج تا شد که زخون بد

عناب ار ماشش جوشش علاکن و نخلجه

از صندل و آب سیب و گشنیز و گلاب

عناب عناب نیم مثقال و رنگ [illegible] جوشانیده

آید صاف کنند و سی مثقال قند سفید صاف کرده

آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید صفت نخلجه مذکور

صندل سفید نیم مثقال و [illegible] آب سیب ده مثقال

گشنیز ...

شیشه و سفال کلف حل کرده و در بنفشه گشت

هذیان بدماغ دارند هم در علاج سرسام

چون از صفرا بود علامتش تب دایمی و هذیان

رباعی سرسام چو عارض شود از صفرا صفراوی

علامتش تب دار حاجت باید که خوری العوج آلو

عناب گل بنفشه و سبستان نقوع آلو عناب

اعنابی بود که آلو را شب در آب گداخته باشند صباح

صاف کرده بخورند و مراد از آب گل بنفشه آبیست

که گل بنفشه را در وی جوشانیده باشند هم در علاج سرسام

چون از بلغم بود علامتش تب نرم دایمی و هذیان

رباعی از بلغم اگر پدید شد سرسام

افزون عقل رقت خون مفید بود

ازدود نفس للدالب لغد

باید کرد باشد که رفع آن بر آید کما

بلغمی در علاج تنها خواهد آمد انشاء الله تعالی

علامت بد در سرسام بدانکه هر کس که ز

آمده است بر بستر بیخودی او علیل آمده است

چو عیان شده است بر صورت آتش بر آمدن

ماننده است ، مانعکه بول دال است بر نامی بر

بوسیله آنکه دال است بر نامی نوحه ماده

علامت نیک در سرسام سرسام کشد چون خشک

ببیند بر زبان و زیر زبان گوشت اگر منفتح آید

عروق منعقد بهبود بیان زبان نماید

انتفاع

[illegible] در رفع و اماس کردن نسیان

[illegible] بر اموری علامتش در بلغمی گردانی سرد رطوبت

[illegible] آب ریختن دهان و بسیاری خواب باشد

[illegible] چون شود منقبض افعالیت باشد همه وقت از آن

[illegible] حالت هر روز برای دفع آن لبس باشد

[illegible] المجنوه یک مثقال صفت ماده المجنوه که

[illegible] فلاسفه گویند مغز جلغوزه و مغز جوز هندی از هر یک

[illegible] مثقال مویز دانه بیرون کرده سی مثقال و بکوبند و

در سیصد مثقال عسل [illegible] حل کنند و فلفل دراز و

فلفل و زنجبیل و دارچینی و پوست بلیله و پوست آمله و

[illegible] دزرد [illegible] جرجر و بیخ بابونه و گل بابونه از هر یک

[illegible]

ده مثقال خصیة الثعلب ده
بهم سرشته هر صباح از یک مثقال تا دو
غذا کباب با قلیه جتنک خورند جمع رعونت
از بطلان و نقصان فکر است چون از ماده
علامتش گرانی سر و بسیاری جواب ضرر
سر درد از ریاح ای قدر نوار جمع و رعونت
در کار فوز بن عارضه صد گونه شکست
بلادر و بهادری منخوره که ازین بلا بدن خوا
صنف معجون بلادر بلفل دراز و فلفل
مخ و شونیز از هر یک ده مثقال شداب و
وزراوند مدحرج وحب الغار و جندبیدستر و
خردل از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند

[illegible]

... عسل کندر ضمه و ده مثقال روغن

جوز ... مثقال و تخم عسل بلادر بسرشند هر صباح یکدرم

... بخورند فرو برند و غذا الکباب با قلیه خشک خورند

... روغن جوز مغز جوز سه مثقال قند سفید پنج مثقال

... کوبند و قطره چند ننک آب گرم بروی پاشند و بدست شورند

روغن بالم که در صداع سوداوی ... نافع

... کیفیت گرفتن عسل بلادر و طرف بلادر

... بجانب درخت بود و بر بند چنانکه عسلش بجانب سود

پس با نیز بر هم زرده بگیرند و بلادر را نیز بکوبند

... و دست را فشرده دارند تا عسل که در قیسه ها باشند

برون آید جمود که گنجایش از باطل شدن

حس و حرکت بیمار و باقی ماندن وی

هر شکلی که قبل از بن جا بعود رنجی جوان

جمود کرد و حادث شد رنجی که زرا بود

گر اهل ادا و اعلمت فرمایند ضعف و انم که

حادث هم در علاج جمود هر گه

از بلغم و رواج از وی شود متاع

آنها که مباشر علاج نوشود تا باید که کنند حل سودا

اخراج سودا در شیوری بحقنه کنند که مذکور شود

و در حین شور یکی از استهلات که در صداع سوداوی

لذت ضعف حشفی که اخراج سودا کنند

خاصه پنج مثقال سفایج نیم کوفته مثقال

و کشنیز بادیان و بابونه و گل ... دم مثقال

[illegible] ارمنی [illegible] در یک کاسه آب جوش بند تا به نیمه آید

[illegible] کف و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال

در آب آن حل کرده و صاف نموده و ده مثقال روغن

بابونه صفت هر یک در صداع سوداوی دانسته شد

اضافه نمایند و نیم گرم حقنه کنند سبات که خواب است

در غایت گرانی علامتش در بلغمی آب رفتن و دهان

رطوبت بینی و نرمی نبض و سفیدی بول است هر کس که

بود سباتش از راه صلاح باید که با اهتمام در شام و صباح

از بوره و مقل شیاف سازد که بود آورانست برای

باب صحت مفتاح صفت شیاف مذکور مقل ازرق

یک مثقال بوره ارمنی با نمک هندی نیم مثقال بکوبند و برند

در آب بادیان سرشته شیاف کنند.

هم در علاج سبات از غار ... سبات کردی

تخم مرزنجوش و برگ ... قشر و بید گرد

باید زعم بود دستان را آوخ بهر تو کنند

سبات و جمیع علتهای بلغمی را مفید بود و سنا

پنج مثقال قنطوریون دقیق و برشیاوشان و بابونه

شبت و حلبه و بابونه از هر یک دو مثقال انجیر پنج

همه را در یک کاسه آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند

ده مثقال فانید یا شکر سرخ و دو مثقال مقل ازرق

بوره ارمنی یا نمک در آن آب حل کرده یک مثقال

و نیم مثقال زنجبیل کوفته و پنج مثقال روغن کنجد اضافه نموده

و نیم گرم عمل کنند سحر که به خوابی ... از غذا

در گذشته چون از صفرا بود و علامتش خشکی ...

... زردی یا زرد ... یا صفرا چو شود سبب که

که خواب ... تا یا گر مبدل شود و مسهل آید یا چون

... گردد زآب خشخاش هر روز آب جو ...

... شعول شی عبارت از آلتی بود که آن شی را در

... بنده برعضو برند هم در علاج سهر بخوابی بود

... که فرزان شد از حد افیون که بود لسنده اهل خرد

دهن ... حل کن و بهر علاج سهر تشنه قدری بکار

... دان در سهر خود صفت روغن بنفشه برگ گل ...

... یازده مثقال روغن بادام که صفتش در وجود

صد مثقال در شیشه کنند و چهار روز در آفتاب نهند

... بعده حسک نیم منه در دیگ با آب ... بنهند

این همه آب بدو صاف کنند و نیم پیاله روغن بادام

ذر بجوابه ریاحه بهار

گر دو ربی دفع آن شوی می شاید با بجوار

شیبو د شرفه خشک بگذار که خوات اجل

جنون یعنی دیوانگی ور در رطه داتگی انس

اول باید مستهل شود انش داد وانگه ز معده

دادن چیزی که برد غم ز دل سار و شاد مبدلات

هر و صراح را امثال عود و عنبر اشب و گرم مزاج را

صندل و کافور هم در علاج جنون

عقل بخود آثار علامات جنون باید بود چشم

همه بر صوت زیبای نیان گوشش همه بر صدای

چنگ و نی بحود هم در علاج جنون

[illegible]

در بدن تو خلط سودا افزود   دیوانگیت از آن سبب

زردی شود باید که مداومت کنی بر می نعل

گردی بارد دارد این مرض چو از آتش دود عشق

که مرضیست وسواسی شبیه بمالیخولیا که مردم لوند

بیمار را بواسطه کثرت اختلاط بجوانان و افراط فکر

و حس بشمایل ایشان عارض شود علامتش زردی

روی و خشکی دهان و بیخوابی و گریه و آه و اختلاف [illegible]

خاصه وقتی که معشوق را ببیند یا نام او شنود رباعی

هر کس که براه صدق عاشق باشد   در طور و طریق عشق صادق باشد

نزدیک طبیب حاذق آن شیفته را   وصلت علاجی

که موافق باشد و اگر وصل میسر نشود تسکین را بکار برند

اگر بیمار ... اعلاج ...

[illegible]

تا از معشوق سبحان رسید ... عاشق

را از آن تنفر شود و روا نیست یا عاشق را بقید

مقید سازند که مباشرت و مجامعت فرط عشق

واقع زند که معشوقست و قوی را این مرض حادث

گردد که در آینه صورت خوبان مشاهده جمال معشوق کند

جمعی را عارض شود که صورت سیز در میان دیده

سدر یعنی تاریک شدن چشم بوقت برخاستن

چون از جای برخیزد علامتش ششتن اعضا

دوار موشی است رباعی آنرا که درون او بخار گردد

تاریک شود چشم چو برخیزد باید که خورد کباب بلکه

ونبیذ و بسیار و مثل آن بپرهیزد

[illegible]

یعنی کرده [illegible] و بخار بلغمی باشد علاجش کرانبیر

در رطوبت [illegible] و نرمی [illegible] رباعی از دست بخار چون

کرد [illegible] اطریفل خورد میل مباید کرد از اشهر به یا پیش

شراب لیمو و در اغذیه اش کباب می باید خورد صفت اطریفل

خورد که اطریفل صغیر گویند هلیله سیاه و آمله و پوست هلیله

کابلی و پوست هلیله زرد و پوست بلیله از یک مثقال

همه را بکوبند و بیزند و بیست مثقال روغن بادام

نفس در شهر گذشت [illegible] بدست [illegible] لعوق [illegible]

مثقال عسل [illegible] زرد [illegible] مثقال [illegible] بکنند و [illegible]

صفت شراب [illegible] لیمون قند سفید هشتاد مثقال صاف

کرده و بجوش ببندد تا آنکه غلیظ شود و بگ را فرو گیرند

وسبب مثقال آب لیموں اضافه کنند صرع

که معروف و مشهور است اعلاج بس در جمیع اقسام

ہمه و سبزی رگہا زیر زبان است رباعی اگر اکه فصد علت

صرع انگیزد باید که زمیوه ہای تر پرہیز و از خوردن

لحم بر کنند قطع نظر از گردن خود و عود صلیب آویزد

ہم در علاج صرع کارست زقدر ایکه الصرع اکامی

رگ زدن چو علامات دم گشت پدید در کتب نفیس

که غلط دیگر بسبب اخر مسہل آن که صحت است

سکته که عبارت از باطل شدن حس

حرکت جمیع اعضاست چون از خون باشد علامتش

سرخی رگہا با سایر علامات غلبه خون است رگ زدن

[illegible]

هر کس که ریح سکته از پای فتاد هم حس وی ...

هم علت رقته باد و سرخی چشم و زردی بینی آورد

و ورم بابادرک سر از روی بکشاد علامت اگر صاحب

سکته زنده باشد یا مرده چون صاحب سکته را نفس

پیش روی زانگونه که در حباب آن شبهه شود گر حکس بود

تمام نظر انگندن در دیده او دیده شود زنده بود

کابوس که عوام هرات عبد الجنه گویند علامتش

و در موی سرخی چشم و بسیاری خواب بی اختیاری

و در بلغمی فراموشی و کاهلی و در سوداوی خشکی

چشم و بینی و تیرگی رنگ و فکر فاسد چون زحمت

کابوس شود عارض مرد آسایش خواب برد ازیش

ظاہر ہونا

اور تحمیستی خلل

اور نیند کا پیدا ہونا

سیاہ ہونا سفید

اور بول محض سفید

یا سیاہ ہونا ہو علامات

علامات

ردیہ ہین

امراض ہر متمنین

خلاف پیدا ہونا

اور بروز بحران تاکی

ہین بدیہ ہونا

اور جگہ اگر

ہیری پسند کرنا

اور انگ سیاہ اور

زیادتی ہونا لبس ہو جانا

خاموشی

سیاہ ہوجانا

ناخن کا

اور بول سفید یا رقیق یا سیاہ ہونا ... کاڑھا ہونا ...

گرد و سرد و هر ماده که موجب آن شده آن ماده

رازش بردن باید کرد و یعنی اگر ماده خون باشد

فصد باید کرد و اگر خلطی دیگر باشد مناسب آن مسهل

علامت در کابوس هر کس که بسیار

در کم خوردی پی علاجش نزدود در آخر کار

دیوانه یا صرع کند بدید یا سکته شود خدر

گرخ شدن عضو چون از ماده سرد و تر بود علامتش

سردی ملمس و رطوبت دهان و کاهلی و فراموشی

چون عضو کشی اگر گرخی روی نمود از روی

علاج بایدش فرمود باید مالید بعد از آن

روغن قسط چندانکه رخصتش بر آید مقصود

صفت داروی که بلغم را نفی دفع کند تخم ترب و شبت و
بیخ مهک تراشیده و تخم گوفته و پیاز نرگس زیره
کرده از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسهٔ آب جوش بنهند
تا به نیمه آید صاف کنند و پانزده مثقال عسل و یکدرم
بوره ارمنی با نمک در آب آن حل کرده صاف
کرده و یک قاشق آب سیر که اضافه بمعده نیم گرم [illegible]
چشم و شکم را لسته بعد کنند که قی [illegible] ضعف [illegible]
قسط در صداع بلغمی مذکور شد فالج یعنی باطل
شدن حس و حرکت نصف بدن در طول علامتش
در بلغمی سفیدی روی و رطوبت [illegible] فراموشی ست
چون عنش ز فلج نرگسی گرد و سرد

[illegible] به سبب کثرت [illegible]

نصف بدهند تا [illegible] بخش [illegible] از روز [illegible] از روز

تا روز چهارم جز ماء العسل هیچ نمی باید خورد صفت

ماء العسل عسل ده مثقال در ده مثقال آب جوش

تا سی مثقال بماند پس بخش کنند و هر روز یک بخش

با پنج مثقال گلاب آمیخته نیم گرم می آشامند

فالج چون صاحب فلج را چهارم آید از ماء العسل

[illegible] می شاید از لحم کبوتر بچه و آب نخود

با زیره زعفران غذا می باید صفت ماء الاصول

پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و پوست

بیخ کبر و بیخ اذخر از هر یک ده مثقال همه کوفته

در یک من آب جوش کنند تا به نیمه آید صاف کنند

و بده مثقال عسل شیرین کرده نیم گرم می آشامند

[illegible]

هم در علاج فالج چون روز چهارده ز فالج گذرد
باید که معالج بعمل و سنت ببرد و از انگاه دهد داروی اسهال
دو سه بار باشد که مریض را صحت گردد ذکر علتی که
فالج و جمیع مرضهای بلغمی را نافع بود و بسیار کمکی ...
پنج مثقال بسفایج نیم کوفته و سقطوریون دقیق از هر یک
سه مثقال تخم کرفس و انیسون و بابونه و شبت از هر یک
دو مثقال شحم حنظل دو درم همه را در یک کاسه آب جوش دهند
تا نیمه آید صاف کنند و هفت درم بوره ارمنی با نمک
و پانزده درم عسل در آن حل کرده و صاف کرده
پنج مثقال روغن بابونه که صفت در جمو و ... باید
اضافه نمایند و نیم گرم عمل کنند هم در علاج فالج

موجب و انواد ... بی که جو بلا سبب ماده ... اخلاط
جیبی که ... احداث مرض

مفلوج شوی سعاج ... در منضج و ...

و عمل فایده و بد از روغن ... و فرفیون و شونیز

چندانکه ... بیاید بمالید صفت روغن فرفیون ...

بلغمی ... شده صفت روغن شونیز یعنی سیاه دانه

بیست مثقال مغز بادام تلخ مقشر سی مثقال قند ...

پنج مثقال همه را بکوبند و با سنور روغن جوز که در لسان

لکسف روغن کنند لقوه یعنی کج شدن چشم و روی و لب

آنها که ... مرض لقوه ... مرغ صحت رود ...

بر مید گر جوز لوا در دهن خود شب و روز دارد

نگاه خواهد افتاد و مفید لقوه که بنجاب کسی

روی شهد صحت رود از دست و مرض ...

باید که سورنجان ایارج دو ثلثه باشد که از این

مرض تعلی رهند صفت ایارج در صداع بلغمی

مذکور شد هم در علاج لقوه بیاید آنرا که

رسید از مرض لقوه گزند باید که بیاد دار واز این

این پند آینه چینی نظر آوردن در خانه

تاریک نشیند نکند آینهٔ چینی عبارت از

آینه است که از تال ساخته باشند رعشه

یعنی لرزیدن عضو چون از مادهٔ سرد و تر بود

علامتش نسیان و گرانی اعضا و عدم تشنگی

است و چون از شرب شراب یا جماع بود

علامتش وجود سبب است از کثرت بلغم

آنکه در رعشه قفا و مسهل که مناسبش

[illegible] حبوب یکی اگر بیمار [illegible]

[illegible] بود باید داد و [illegible]

باید زدن و مباشرت [illegible] باد اختلاج

یعنی پریدن عضو چون دایمی شود اگر در روی

بود مقدمه لقوه باشد و اگر در شکم بود مقدمه

صرع و اگر در پهلو باشد مقدمه اماس پرده در

نواحی سینه است و اگر در جمیع بدن بود مقدمه

سکته رباعی چون عضو کسی که دیرگاه

بنیاد باید نمک گرم بر آن عضو نهاد و

ور دفع نکرد بطریق مذکور حبی که بدن پاک

کند باید داد صفت حبیکه بدن را از اخلاط

غلیظ پاک کند صبر سقوطری یک مثقال ترید

[illegible]

یک درم ... انیسون از هر یکی

درمی و نیم درم ... نمک هندی و مقل ازرق

و کهربا از هر یک دانگی همه را بکوبند و ببیزند و ورد

... غاریقون بموبنه بیز گذرانیده اضافه نمایند

و آب کرفس یا دبان ... نشسته حبها کنند

و ... بزند تشنج یعنی درهم کشیده شدن

عضو علامتش در بلغمی گرانی اعضا و فراموشی

و سفیدی بول است رباعی چون عضو ترا

تشنج از بلغم شد افزود تر از راحت و محنت

کم شد در تنقیه کوشش زود تر زانکه علاج

مشکل گردد مرض چو مستحکم شد تمدد

یعنی راست ماندن عضو چون از ماده مرد...

[illegible]

و بر بود علامتش سردی [illegible] و گرانی چشم

و رمی بعض است [illegible] هر کس گرفتار شود

[illegible] گردید و آنکه رطوبت سهله فایده دید اندر

[illegible] روغن پنبه کفتار یا روغن [illegible]

خرس باید مالید علاج امراض چشم

باید دانست که چشم مرکبست از هفت

طبقه و سه رطوبت بترتیبی که تعداد کرده میشود

از جانبی که مماس است طبقه ملتحمه

طبقه قرنیه طبقه عنبیه رطوبت بیضیه طبقه عنکبوتیه

رطوبت جلیدیه رطوبت زجاجیه طبقه شبکیه

طبقه مشیمه طبقه صلبیه الله و اعلم بالصواب

داهیه ... در اندرون بیک بموضعی اکثر

غرغاز وید زبان ای چشم تو مبتلای

... ... بر بد بدبر تو تر دیک تبدیر خرد

سکنج وحلیت وانش با بر که بردیده

اک ای بر در ابر د شعر منقلب و شعر زاید

که معنی کج برکشان موی طره و مره زیاد نیست

زبان گر شعر منقلب دیگر زاید در نقطه ...

مباش بجد چون نقطه تمام گردد نشمیرکن

ای ترا خداوند ممد نشمیر بریدن بیک

چشم را گویند چنانکه کحالان دانند

سلاق که کنایه از غلظت و

حمرت گرانه پلک و ریش غرفات
رباعی در پلک توانی کرده غلظت
نبیاد ازمن بحن مفید میدار بیاد
اسفنده مرغ و برگ حرفه آمیز بروغن گل
سازند و صعب روغن گل برگ گل سرخ تازه
پانزده مثقال روغن کنجد صد مثقال در
شیشه کنند و چهل روز در آفتاب نهند
یا کاب سرخ خشک نیم منت در یک سیر
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند
و نیم پیاله روغن کنجد اضافه نموده بجوشانند
تا روغن بماند تریاق که زیادتی پیه در
پلک بالا است علامتش گرانی پلک

باز گردن چشم رباعی در پلک

تو زبان چو پدید گردد غم را دل غمخوار تو

باد اگر دد تا آنوقتی که دستکاری نکند

نادر باشد که مداوا گردد غرب که

ریشی بود در گوشهٔ چشم جانب بینی و علامت

وی آن بود که چون انگشت بر موضعش فشارند

ریم بیرون آید رباعی چون کرد ورم گوشهٔ

چشم و بگشود نامش غرب آمد ای دلبر

معدن جود گر ماشش بخایند و برو بگذارند

امید بود که رو نماید بهبود جرب که در شحم

اندرون پلک سبل که پردهٔ ایست

شبیه برگها بافته بر سفیدی چشم حدوث

علاج آن ... ابر ...

جرب از رطوبت بود و قیرست و بول...

سبل از امتلاء دماغ و بزرگی رگهای چشم

رباعی در دفع جرب شیاف اخضر باید

در بهر سبل شیاف احمر باید باشد جرب

و سبل جو با یکدگر تا نفع دهد ذرور اخضر باید

صفت شیاف اخضر زنگار سه درم

اقلیمیا نقره و صمغ عربی و سعده از هر

از هر یک دو درم همه را بکوبند و بیزند

با ب سداب که دو درم و هم اشق در وحل

کرده باشند و صاف کرده بسرشند و شیاف

کنند صفت شیاف احمر شادنج مغسول

شش درم صمغ عربی بیجادرم ... درم ...

سوخته و دو انگشت زرد ... سوخته از هر یک دو درم

زنگار دو درم و نیم زعفران و مرمکی از هر یک

دانگی و نیم صبر سقوطری و افیون از هر یک نیم درم

همه را بکوبند و بیزند و بآب برگ ... شیافها

کنند صفت ذرور اغبر توتیای شسته و

... سوخته از هر یک دو درم نبات مصری یک درم

همه را کوفته و بیخته صلایه کنند تا همچو غبار شود

رمد یعنی درد چشم چون از رمد ... گذرد و

روزی چند تا آهوی صحت در آید بگمند

چشم ... و نبات مصری و مامیران باید چو

... غبار لرو و در ... کند ضعف ... و به

مذکور خشخاش تقشیر دو مثقال نبات مصری ...

با مهران جینی با انزروت که یکشبانه در روز

در شیر خر لد اسنه باشند و در سایه خشک کنند

از هر یک مثقالی همه را کوفته و بیخته صلایه کنند

با هیچ غبار سوده طرفه که نقطه سرخ یا کبود

بود به سفیدی چشم در چشم نوای که طرفه ظاهر

باشد زین نقطه تر اغبار خاطر باشند چون

دیده خود بدو و کندر داری گرد فع [illegible]

از نوادر باشد ظفره یعنی باخته و در چشم نو

ناحیه چو پیدا باشند از بهر نورانس [illegible]

مهمل باشد خبری که در این مرض بود فایده مند

نزدیک حکیم روستا باشد صفت روستا باش

سوخته و شادنج مغسول از هر یک دو درم فلفل

دراز و فلفل گرد و زعفران و شحم حنظل از هر یک ربع درمی

زنگار و صبر سقوطری و بوره ارمنی از هر یک نیم درم

اقلیمیا زر یک درم همه را کوفته و بیخته صلایه کنند

تا همچو غبار شود بعده یعنی آب زر قلش چشم

جون از گرمی بود علامتش سرخی چشم است

و جون از سردی بود سفیدی کلان بود

[illegible]

[illegible] غالب بود و منع [illegible]

و اما مرض دمعه جوارح [illegible] و [illegible]

چهار آن بود سر [illegible] در ربد [illegible]

فراش سبب در وبده [illegible]

بکشند صفت با سلیقون روی [illegible]

پاره صقال [illegible] دریا و القلمبار زرد

وشادنج مغسول خندبید ستر و [illegible]

از هریک ده درم قرنفل [illegible] هریک درم

صبر سقوطری و مامیثا از هریک نیم درم

مرملکی و نوشادر و زرد چوب از هر یک

[illegible] درم پوست [illegible] زرد چهار درم

همه را کوفته و بیخته ملایه کنند با سیم عیار
شود   فرحة العین یعنی از حس چشم رباید غبار
فرحه که بود چشم ترا موجب درد   از ورم
کند عارض گلگونت زرد چون تاک
شود زمده از بهر علاج ترشیاف کندری
باید کرد مده بکسر میم و تشدید دال بی
نقطه ریم در زرد آلیست صفت شیاف کندری
انزروت یکساله و ورد و زرشک
گداخته باشند و نشاسته خشک ساخته
وافیون و کتیرا از هر یک درمی کندر

ور بادی باشد ورم سفیده اندر بر نهند ورم

صمغ عربی جهت [illegible] همه را بکوبند و در [illegible]

و سفیده تخم مرغ سرشته شیافها کنند

بیاض که سفیدی بود در سیاهی چشم

و در چشم تو چون بیاض شد اگر [illegible]

و مغز [illegible] بادام و اثر انبار کرد و گلاب [illegible]

بحکانی بعسل تا چشم بهم ریخته بادام [illegible]

و [illegible] و شقایق لاله و [illegible] آفتاب

بعد کف ده بندد ل نقطه عنبیه که موضع [illegible]

خشم چون از کثرت رطوبت بقیه بود [illegible]

نفع باشد از جمع در باصرت [illegible]

غلبه

اوم

ضیق الحدقه یعنی تنگ شدن ثقبهٔ عنبیه چون از رطوبت بود

علامتش رطوبت بینی و عدم ظهور رگهای چشم است

ضیق الحدقه اگر شود عارض مرد گوییم که چه چیز باشد او را در خورد

گر غیر رطوبت نبود باعث آن دفعش بشیاف زعفران باید کرد

صفت شیاف زعفران زعفران و زنگار از هر یکی درمی

ماميثا و گلنار و صبر سقوطری و مر مکی و نشاسته و صمغ عربی

از هر یکی درم و نیم همه را بکوبند و بیزند و با آبی که دو درم اشق

در وی حل کرده باشند بسرشند و شیاف سازند خیالات

که نمودن چیزهاست مثل مگس و پشه در پیش چشم

یعنی از بخار معده بود و علامتش زیاده شدن از امتلای

معده و قصور هضم است رباعی چشمی که خیالات

[illegible]

قرنیتش باشد صداعست و تمدد و کمیتش باشد

هرگه که بخار معده باشد سببش مسهل بطلب و دوا

همیشه باشد صفت مسهلی که معده را از اخلاط

مختلفه پاک گرداند صبر سقوطری نیم مثقال غاریقون [illegible]

گلسرخ [illegible] یکمثقال اطریفل صغیر که صفتش در دوار

دانسته شد و مسهلات همه را باهم سرشته غلولها کنند و فرو برند

نزول الماء یعنی فرود آمدن آب در موضع روشنایی چشم

آنچه رقیق و صاف باشد در ابتدا بدوا و دارو در انتها

بدستکاری دفع شود اما آنچه سیاه و سرخ و سبز و زرد

و کبود و غلیظ و تیره و برنگ گچ شود نه بدارو علاج پذیرد

و نه بدستکاری مطلقاً رباعی هرگاه که نزول آب

[illegible]

بسیار شود

صبر دل ... منتشر بر باد شود گر صاحب آن میل کند

حب ذهب صحت یابد جا ... شود وصفت

حب ذهب صبر سقوطری یک مثقال پوست هلیله زرد

مصطکی و کتیرا و محموده و زعفران از هر یکی دانگی گل

سرخ دو دانگ همه را کوفته بیخته با آب حب کنند و حبها

فرو برند غشاء یعنی شبکوری بیشتر مردمی را

حادث گردد که چشم ایشان سیاه باشد زمانی

از غلظت بیضیه چو شبکوری زاد صد گونه غم و الم

بدل روی نهاد گر شهد با آب راز بانج ... کشند

نزدیک خرد مفید خواهد افتاد راز بانج بادیان

جهر یعنی روز کوری اکثر مردمی حادث

... فی قرابی ... ہوجاتا علاوہ ... سے ... کرتی ...

اگر ... اگر صاحب اس کا میل کرے

اگر ... میں ہے جلدی میں ...

عمل ... میں ہے ...

خلاصہ ہوا اور ... بعضی ...

جب ... اور ... ہی ...

... ہوا ... اور ...

... سبب ...

اور ... ہوا ... ہوتی ...

... جاتی ...

اگر ... اور ...

... ہوا ... اور ...

کا نفع ...

محدود میں ...

... اس سبب ...

گردد که چشم ایشان ازرق بود   چون عارض جسم

بادام معبود   ازرقست روح باصره روی بسود

نقره هر یه باید فرمود   ضعف البصر

بدر بین قوت بینای چون از رطوبت بلغمیه بود علامتش

سپیدی چشم با سایر علامات غلبه بلغم نسبت

باشی ضعف بصرت چو از رطوبت زاید

گر مسهل آن مثل کبی می شاید گردد چو

پاک ز خلط   دیگر شو کحل روشنا باید

مروارید ناسفته یک مثقال مامیران چینی یک مثقال

بوره ارمنی دو مثقال فلفل و زعفران و شیر مرج

مثقال مشک قیراطی همه را کوفته و بیخته

[illegible]

تا همچو غبار نشود علاج امراض گوش ظاهرش

یعنی گرانی گوش چون از بلغم بود علامتش کدورت

حواس و بسیاری خوابست رباعی ای آنکه ترا

گرانی گوش بود گویم سخنی اگر ترا هوش بود باشد

سببش چو بلغم از بهر علاج گر داروی دافعش خوری

نوش بود صفت داروی که دافع بلغم بود صبر سقوطری

نیم مثقال شحم حنظل و تربد و محموده مقل ازرق از هر یکدانگی

همه را بکوبند و بیزند و نیم درم غاریقون بمویز گدازنده

اضافه نموده با آب کرفس خمیر کنند و حبها ساخته فرو برند

و بعد از دفع بلغم روغن ترب را صبح و شام نیمگرم در گوش

چکانند صفت روغن ترب آب ترب سیاه یا سفید

امراض [illegible] اور [illegible]

اور [illegible] اور جلاب

[illegible] اور بارد

ضعف القوی

ضعف المعده

اور ضعف [illegible]

مسہل [illegible] غذا [illegible]

مسہل معدہ [illegible] مسہل [illegible]

اصلاح [illegible]

[illegible]

هشتاد مثقال در روغن زیت با نجد بیست مثقال
بهم آمیخته بجوشند تا روغن بماند یا تخم تربز را بکوبند
کنجد روغن کشند طنین یعنی آواز گوش چون
از قوت حس بود علامتش صفای حواس است
وچون از ضعف دماغ باشد علامتش کدورت حواس
رباعی از قوت حس اگر طنین گشت پدید نزدیک
خرد معلصات مفید وآن لحظه که باشد سببش ضعف
دماغ پرهیز ز مقویات باید بالید مغلظ چیزی را گویند
که ماده را غلیظ گرداند چون خشخاش و کاهو مقوی
چیزی را گویند که مزاج عضو را باعتدال آرد تا قبول
فضول نکند چون روغن گل و نیلوفر ضعف

گل در سلاق ... صفت روغن مورد آب برگ

مورد تازه ... مثقال روغن کنجد ... مثقال باهم بجوشانند

تا روغن بماند یا برگ مورد خشک نیم مشت و ریک ... پیاله

آب بجوشانند تا بنیمه آید صاف نمایند و نیم پیاله روغن کنند

ضم ... بجوشانند تا روغن بماند وجع الاذن

یعنی درد گوش رباعی درد گوش اگر صفرا باشد

زردی از رخ و چشم تو پیدا باشد گر حب بنفشه بعد منضج

بخوری از روی علاج خوب و زیبا باشد صفت حب بنفشه و

منضج در صداع صفراوی گذشت قرحة الاذن

یعنی ریش گوش رباعی ای آنکه بود قرحه گوش تو جدید

گر مرهم ابیض طبلی ... نعید وآن دم که بود ...

الجز خشک گویند بکیم جزی سود ... کا وعند صنعت

ابیض موم کافوری ... درم و چار درم روغن

گل که صفت اوی در سلاق داشته باشند حل کرده ...

سپیده کاشغری شسته اضافه نمایند و صلایه کنند تا ...

و کیفیت استعمال زهره کاو آنست که زهره کاو ...

عسل گداخته بکجر و بهم آمیخته بلته کهنه آغشته فتیله کنند و ...

آلوده ساخته صبح و شام در گوش نهند دخول

الحیوان فی الاذن وتولد الدود فیها یعنی در آمدن

جانور در گوش و پیدا شدن کرم در وی علامت

مشترک میان هر دو قسم احساس بحرکت وی

خاصه قسم ثانی حرز و حس احیانا رباعی

تو ... که بقدر ... آید حیوان با که پدید آید

دو و گر صبر آب شیر باب کبیر نقطر کنی روی بماند
بهبود دخول الماء فی الاذن یعنی در آمدن آب
درگوش علاجش نفیعم ملدغات و در زد عظیم چون
درون رود و بام معبود درگوش تو ای قلب تو سر چشمه جود
درگوش تو چوب بادبان گر بنهد وانگه بمکد آب شدن
آید ز دو علاج امراض بینی ششم سبب باطل شدن حس که
بو بنهاد ار بار چون از مواد غلیظه باشد علاجش لدود
گوش دگرانی سر غلیظه بود است رباعی ای آنکه تراقوت
شم باطل شد احساس به بوی نیک و بد مشکل شد اخلاط
غلیظ گر بود موجب آن از داروی مسهل نتوان غافل شد
صفت مسهلی که اخلاط غلیظ را دفع کند صبر سقوطری یکدرم
شحم حنظل دانگی سنبل و زعفران و دارچینی و اسارون
و حب بلسان و مصطکی و افسنین و محموده و تربد و سلیخه
از هر یکی دانگی همه را کوفته به آب جمع کنند و حبها ساخته
[illegible]

بگوید پیکرادس و وبرند نتن الانف یعنی بدبوی بینی چون از عفن

خلطی بود که در مجرای بینی باشد علامتش آنست که

در گرسنگی و سیری زیاده و کم نباشد رباعی

از بینی اگر نتن و زبدن گردد طبع همه کس ازو رمیدن گیرد

باید که طبیب سنبل کوفته را از روی دوا در دمیدن گیرد

باید دانست که در نتن الانف آنچه در بینی دمیدنی است

باید دمید که اول بینی را به خمر یا به بول حمار شسته باشند

جفاف الانف یعنی خشکی بینی چون از گرمی صفرا

علامتش سوزش دماغ و منخرین و خشکی حلق و تشنگی

بسیار میل آب و بیخوابی آنست رباعی ای عیش

شده بر طبع تو سرد و زخشکی بینی زخوشی آمده فرد

بر بیش سر تو آب برگ خرفه با روغن بادام

باید کرد صفت روغن بادام در دو ارزند کوز

قرحة الانف

قرحة الانف یعنی ریش بینی خواه شقد ر تولد ریش
یعنی ناغ بود خواه غیر آن رباعه بینی تراچو قرحة
تر خواهد شد حال تو ازین مرض دگر خواهد بود وار یا
چو بگذارم مرهم ابیض را شام مرض تر اسحر خواهد شد صفت
مرهم ابیض در قرحة الاذن مرقوم شد رعاف
یعنی خون رقیق از بینی چون از بحران باشد علامتش آن بود
که در روز بحران چون چهارم و هفتم و یازدهم و چهاردهم و
بعد هم از امراض حاده عارض شود آنرا مطلقا نگیرند و
الا خطرناک است خون رقیق بینی جز بحران باشد
گر بند کنی خطر جان باشد و آنرا هم که ز بحران نبود در حکیم
بستن بدقاق کنند آسان باشد بستن خون بینی بدقاق
کنند و غیر آن از ادویه رعافیه که بعد ازین خواهد آمد
چنان باشد که کوفته و بیخته و بر بینی دمند یا در آب ...

حلکرده بخکانند بالته کتان که تهیه کنند بسفیده تخم مرغ
ترکرده بدان آلوده شوراخ بینی نهند بدادویه که
رعاف را دفع کنند یا عصی داروی رعاف آنچه مشهور
بود گرباتونگویم زفاد ربود افیون و دقاق کندر
زاگ و عدس گلنار و اقاقیا و کافور بود زکام
بینی فرود آمدن رطوبت از دماغ بجانب گلو یا بینی
و بعضی آنرا بجانب گلو فرود آید نزله گویند چون از بینی
بود علامتش گرمی آنچه از دماغ فرود آید و شورش گلو و
بینی دال است آنرا که زکام گرم حادث گردد
پس فایده کند شراب نیلوفر چون ساخت پس از شربت
مذکور غذا از ماش و جوش مقشر افتد و مفید صفت
شراب نیلوفر نیلوفر کهنه چهار مثقال در پیاله آب جوشانند
در ماسی

تا نیمه آید صاف کنند و ده چهل مثقال قند سفید صاف
کرده آمیز کنند و بجوش کنند تا بقوام آید یا از عرق آن شربت
بسازند هم در علاج زکام چون از سردی باشد علامتش
سرفه و آنچه از دماغ فرود آید و علامت تشنگی و گرانی
سر و اعضا خصوص سر و روی رباعه و دانا چون زکام را
ز سردی نگردد از اشربه جز شربت زوفا بخورد و از
اشربه ترشیت نباید بخورد و آب تا نفع بیند و این
مرض را بر دو صفت شربت زوفا زوفا یابس خشک
ده مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ کرفس و از سیاو
پرسیاوشان از هر یک مثقال الجیر ده عدد همه را
در یک پیاله آب جوش کنند چو نیمه آید صاف کنند و
به هفتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیز کنند و بقوام آرند
امراض اردی ماه شترا یعنی آماس سرخ که کمام روا

در گرد علامتش آنکه چون انگشت بروی گذارند
بردارند زردی پیدا شود و تشنگی و تب باشد چون
بماشرا بناشی نامید باشد که رسد ز صحنت زود نویسد
خون کم کن و مسهل خور تار ورشیوم می سازد طلا
ز صندل سرخ و سفید صفت طلا ئندکو صندل سفید
صندل سرخ از هر یک نیم مثقال و ربت مثال آب گشنیز
حل کرده بلته کتان کهنه زمان زمان طلا کنند صفت مشهد
که در ماشرا و جمیع امراض صفرا و بیرا مفید باشد و
معروف نوع ونیجار هر یک نیم شندی آلو بخارا یاز
سی مثقال شب در چندان آب گدریشه که از
بالایش بگذرد و سحر صاف کنند و بست مثقال
شیرخشت که در ده مثقال گلدب حل کرده باشند
صاف کرده اضافه نموده نیمگرم بیاشامند

صندل

بادنشام

باد شنام یعنی سرخی که مایل بکبودت باشند که در روی
عارض شود و حدوث این مرض از خون محترق میشود
و در برودت غلبه میکند ربا بجهة آنها که گرفتار به باد شنام اند
گر رگ زنند در خورد شنام اند مطبوخ هلیله بعد از آن
گر نخورند در طور و طریق تجربه کاری خام اند صفت مطبوخ
هلیله هلیله سیاه نیمکوفته و پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
از هر یک چهار درم بنفشه و گلسرخ تخم کرفس تخم کاسنی
نیمکوفته از هر یکی دو درم عناب و سپستان از هر یک بیست
عدد تمر هندی و آلو بخارا از هر یک پانزده دانه همه را
در یک کاسه آب جوش دهند تا نیمه آید صاف کنند و
بیست مثقال شیر خشت در آن حل کرده صاف کرده
نیمگرم رغبت نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و نمک مقشر

ومرغ جوان و گنجشک نیز کنند و ایضا چون تنقیه
عام و خاص کرده باشند نافع‌ترین چیزها جهت انجذاب
خون که باقی مانده باشد در عضو آنست که صابون طلا
کنند و بگذارند تا خشک شود و خون را بدان رفیق ساخته
برکشد پس با آب گرم بشویند و بعد از زمانی باز صابون
طلا نمایند و همچنان مکررات طلا نمایند و بشویند تا که
ماده تمامه بیرون آید و جلد پاک گردد علاج الیرقان
لب تشقق الشفتین یعنی شق شدن لب چون
از صفرا بود علامتش تلخی دهان و خشکی لب و درشتی
زبان است باید دانست که انشقاق لب ظاهر شده باید
که بعلاج آن تدارک حاضر شد اگر ماده صفرا بود از اسهال
آن بر دفع چنین مرض توان قادر شد بیان

تشقق لب

که تشقق لب را دفع کند رباعیه هر کس که تشقق لبش آزارد
آنهم خوردنی خشک زیانش دارد باید که زرده مرغ و اسفیده وی
مرهم کند و بر لب خود بگذارد ورم الشفت یعنی آماس لب علت
از خون باشد علامتش پری رگها و شیرینی دهان رباعیه هر کس که
ز خون لبش ورم خواهد کرد صد گونه شکایت ز الم خواهد کرد
گر کم نکند خون و ملین نخورد بر خویش درین مرض ستم خواهد
کرد صفت ملینی که جمیع مرضهای دموی و صفراوی را
نافع بود تمر هندی پنجاه مثقال عناب پنجاه عدد شب در آب
گذاشته صباح صاف کرده و بقند شیرین کنند یا همچنان
بی قند میل فرمایند و غذا ماش مقشر و اگر او شیر تر و
فندق آب تمر هندی کنند علاج امراض دهان قلاع
یعنی جوشش دهان چون از گرمی بود علامتش ورم دموی

سرخی و جوشش است زبان و در صفراوی صفرت یعنی زردی آن
رباعی از گرمی اگر قلاع گردید پدید از راه علاج بر نیاید گردید
گلنار و گل سرخ و سماق سوده بر روی گه و بیگاه بباید مالید
و چون از سردی بود علامتش در بلغمی سپیدی و در سوداوی
و در سوداوی سیاهی آن رباعی از سردی اگر قلاع پیدا
گردد اسباب فسردگی مهیا گردد پاشی جو بر و حنا و سبب و نبود
بنود عجبی اگر مداوا گردد سیلان الماء من الفم یعنی آب رفتن از دهان
چون از غلبهٔ بلغم بود علامتش عدم تشنگی با سایر علامات غلبهٔ بلغم
رباعی چون آب ز سردی ز دهان تو رود چیزیکه بود بسرد و مفید
نبود باید خوری گوارش زیره عود تا آنوقتی که این مرض دفع
شود صفت گوارش زیره قند سپید با نبات صاف کرده
صد مثقال بجوشانند تا نیک غلیظ شود و دیگ را فرو گیرند و

ده مثقال

ده مثقال زیره که یکشبانروز در سرکه داشته باشند و در سایه خشک
ساخته و تلف داده و چهار مثقال زنجبیل و سه مثقال فلفل و یکمثقال
بوره ارمنی همه را کوفته و بیخته اضافه نمایند و لت کنند تا بهم
سرشته شود پس بر روی سنگ ریزند و بکار برند صفت کوارش
عود را مثل کوارش زیره سازند و اجزائش اینست
عود قماری سه درم پوست ترنج چهار درم قرنفل زرنباد
یعنی بسباسه و مصطکی از هر یک سه درم قاقله کبار و سنبل و
زعفران از یکی دو درم زنجبیل و دارفلفل و جوزبوا از هر یکی دو درم
قند سفید یا نبات صد مثقال بخر یعنی بدبوئی دهان علامت
صفراوی تشنگی و سرعت نبض و در بلغمی رطوبت بینی و بیاض
بول رباعی چون بوی بد از دهان ایشان آید از همدمیش
خلق هراسان آید از خوردن مسهلی که خلط غالب را

اخراج کنند علاج آسان آمید و بعضی از اخراج طلب اغلب

حب المسک هر صبح و شام در زبان گیرند و آب آنرا فرو برند

صفت حب المسک کبابه و سنبل الطیب و پوست ترنج و خولنجان

از هر یک مثقالی قرنفل و سعد کوفی و قرفه از هر یک دو مثقال زنجبیل

یکمثقال و نیم مشک سه دانگ همه را کوفته و بیخته به نیم مثقال

آب بهی و پنجمثقال گلاب که دو مثقال صمغ عربی را در آن حل کرده

باشند بسرشند و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی و در سایه

خشک سازند حب المسک نوع دیگر نزدیک باعتدال مخترع

و مجرب مؤلف مصطکی رومی پنجمثقال مشک خالص نیم مثقال

نبات مصری هفتاد مثقال همه را جدا جدا کوفته و بیخته

بهم آمیزند و صلایه کرده بگلابی که کثیره سفید یا صمغ عربی نیم

مثقال شب در وی گداخته باشند و صباح صاف کرده

نیم شنزده

بپزشند و جبها کرده دساخشک ساخته در دهان گیرند علاج
امراض دندان وجع الاسنان یعنی درد دندان چون از گرمی بود
راحت یافتن از آب سرد است رباعی دندان ترا چو گرد
از گرمی درد سرکه بگلاب مضمضه باید کرد از اشربهات
سکنجبین باید جست وز اغذیه‌هات ماش و کدو باید خورد
صفت سکنجبین قند سپید صاف کرده صد مثقال بجوسانند
تا نیک غلیظ شود سی مثقال آب سرکه اضافه نموده دو سه
جوش دیگر دهند و هر صباح یک قاشق در هفت قاشق آب حل کرده
میل کنند و چون از سردی بود علامتش نفع یافتن از چیزهای
گرم است رباعی دندان ترا چو باشد از سردی درد خردل
به نمک عناب باید کرد از اغذیه شوربای کبوتر بچه میکن و زرفلفل و
زنجبیل سنون باید کرد صفت سنون زنجبیل و فلفل عاقرقرحا

وخردل کوفته و بیخته و مثلش نمک سوده اضافه نموده بر دیدان مالند یا زنجبیل و فلفل یا بسویه نیکوب ساخته بجوشانند و صاف کنند و قدری سرکه و گلاب اضافه نموده نیمگرم مضمضه کنند غذا شوربای کبوتر بچه یا تیهو یا دراج یا کلنگ بدارچینی فرهی پخته خورند ضرس یعنی کند شدن دندان رباعی

چون کند شود از پی درد باید بخیم شنیدن از مالید
از خوردن تخم خرفه کن زود علاج زآنرو که بدیست کرم عق

ممتد شد دود السن یعنی کرم دندان حدوث انمیر از تعفن رطوبت رباعی

دندان ترا رسد چو تشویش دود
نامید مباش از شفابخش ودود
تا هر چه بود زود دنیا گردد
بیه بر و تخم گندنا میکن دود

وصفت دود کردن بیه بر و تخم گندنا باهم کوفته مثل غلوله کنند بر اخگر گذاشته بواسطه نی دود از آن بگیرند استرخاء لثه

یعنی سست شدن گوشت بیخ دندان چون از رطوبت
خون بود علامتش رطوبت دهان و سرخی زبان بزرگی بعض سستی
رباعی از سستی لثه هر که شد حالش بد   بد حالی او تا که نگردد
هم بیشتر باید که بکوبد گل و گلنار از آن   هر شب قدری برین
دندان باشد   لثه دامیه   خلاصه معنیش خون رفتن
از گوشت بیخ دندان تولد این علت از کثرت رطوبت
چون لثه دامیه شود عارض مرد   از بهر سنون بدین سبب باید آورد
عفص عدس و اقاقیا و کندر   گلنار و شب یمانی و بذرالورد
سنون دارو دندان است   عفص مازو است   شب یمانی
زمه بلور بذرالورد تخم گل است   ورم اللثه   یعنی آماس گوشت
بیخ دندان علامتش در دموی سرخی دهان و در صفراوی با
سوزش و نیش زدن و در بلغمی سفیدی و تری آماس
و در سوداوی سیاهی و محکمی آن رباعی آنرا که ز خون

شد ورم لثه پدید گر رگ زند پس الم خواهد وان لحظه
که باشد سببش خلط دیگر خواهد ز دوای مسهلش نفع
تاکل اللثه یعنی خورده شدن گوشت بیخ دندان
حدوث این علت از ماده حاده اکاله است یعنی
خلط که تیز و خورنده باشد رباعی چون خورده شود
ات ای نیکو عهد بشنو زمن و بهر طلا از سر جهد
کندر بکفی آر و بکوب و پس از ان تخمیر کنش بسرکه و
عنصل و شهد صفت سرکه عنصل پیاز عنصل
یکمن ریزه کنند و در سایه بگذارند تا هفت روز پس
بهشت من آب سرکه کهنه امیخته دو ماه در آفتاب
گرم بگذارند با عنصل ریزه کرده بلا در سرکه جوشانند
تا مهرا گردد و صاف کنند و در شیشه نگهدارند

علاج امراض زبان و بطلان الذوق یعنی باطل شدن
حس که مزه چیزها را در نیابد چون از ماده سرد و تر بود
علامتش رطوبت دهان و نرمی نبض و بی رنگی قاروره
هر گاه که حس ذوق تو باطل گردد دریافتن مزه
مشکل گردد اخراج کنی خلط غالب بدن
اندیشه مکن که زود زایل گردد ثقل لسان
یعنی گرانی زبان چون از بلغم بود علامتش عدم تشنگی و
آب رفتن دهان و سپیدی زبان و چشم است رباعی
هرگه که گرانی زبانت باشد در چهره ز بلغم چو
نشانت باشد باید که کنی غرغره از خردل و خل (سرکه)
چندانکه در این مرض توانت باشد صفت غرغره

مذکور خردل کهکجی و آموری نیز گویند ده مثقال نیکوب
ساخته در یک سیر آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند و
یک قاشق آب سرکه اضافه نموده زمان زمان بگرم
غرغره نمایند و غذا شوربای گوشت کبوتر بچه
با آب نخود دارچینی و زعفران خورند ورم
اللسان یعنی آماس زبان چون از غلبه خون بود
علامتش سرخی زبان رباعی آماس زبان اگر ز خون
باشد سرخی زبان زحد فزون باشد
گر رگ نزنی و نشنوی قول حکیم نزدیک خردمند
جنون باشد تشقق اللسان یعنی
شق شدن زبان چون از ماده گرم و خشک باشد
علامتش خشکی دهان و تشنگی و بیرغبتی از غ

هر کس که

هرکس که تشقق زبانش باشد تشویش بهر سخن ازانش باشد
باید که کتیره در لعاب اسپغول حل کرده مدام در دهانش باشد
حرقت اللسان یعنی سوزش زبان چون
غلبهٔ صفرا باشد علامتش تلخی دهان و درشتی زبان و
خشکی منخرین و سرعت نبض است رباعی هرگاه که
سوزش زبانت باشد آتش بدل خسته از آنت باشد
باید که تخم های پوسته باشیرهٔ خرفه در دهانت باشد
جفاف اللسان یعنی خشکی زبان چون از گرمی و
خشکی بود علامتش بسیاری میل آب و منخلی و صلابت
نبض و زردی قاروره است رباعی چون جان ز بانت که
ز خشکی بد شد گر باعث آن حرارت بیحد شد
مضمضه کردن لعاب اسپغول باشیرهٔ خرفه

بر طرف خواهد شد علاج امراض حلق مراد بحلق

که در لهات و لوزتین و مری و قصبه شش بود

ورم اللهات یعنی آماس ملاذه و آن جسمی است

مخروطی شکل از بالای حلق آویخته است

رباعی ای از ورم ملاذه احوال تو بد گشاده چون

رگت باید زد وانگه ز سماق غرغره باید ساخت

چندانکه شوی خلاص زین علت بد صفت غرغره

سماق یک مشت در یک پیاله آب جوش دهند

صاف کنند و قدری گلاب ضم ساخته نیم گرم غرغره

استرخای لهات یعنی سستی ملاذه چون

سستی و سفیدی آن رباعی سستی ملاذه گر ترا عارض

شد بلغم چو بود ماده آو لی ر د در د باید

غرغره نزد حکیم خردل سکنجبین بود بالا بد صفت غرغره که مده
خردل ده مثقال نیمکوب ساخته در یک پیاله آب جوش دهند تا به نیمه آید
صاف کنند و بده مثقال سکنجبین که صفتش در مرجع السکنجبین است
آمیخته نیمگرم غرغره کنند استرخاء اللوزتین یعنی سست
شدن دو کوده دهان رباعی چون سستی اللوزتین حادث
گردد احوال تو از حدوث آن بد گردد گر غرغره سازی
ز گلاب ماز و ظاهر شود فایده بخشد بجید و عدد
صفت غرغره مذکور مازو ده عدد نیمکوب ساخته در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف نمایند و قدری گلاب
اضافه نموده نیمگرم غرغره کنند خناق یعنی درد گلو چون
از حدوث خون باشد علامتش سرخی چشم و پری
رگهاست رباعی در درد گلو فصد کردی منجور آب الو شربت
نیلوفر از آب سماق مثل آن غرغره است

هر چند که بیشتر بود نیکوتر صفت نیلوفر دور ز کام گرم مذکور شد

بباید دانست که در خناق واجب است که فصد را به عجلت

کنند تا موجب زیادتی ضعف نشود تاخیر نکنند فصد رگی

که در زیر زبان است و در ابتدا قبل از فصد از غرغره

حذر کنند که غرغره را در ابتدای مولم است و الم جذب

(پیدا کننده الم)

ماده زیاده کند و بعد از فصد آب سماق و امثال آن

از آب زرک و شاه توت و غوره و سرکه و انار

(زرشک) (آب انگور)

ترش و غیر اینها بگرم غرغره کنند و غذا ماش مقشر و سپیده

و اگر او گشنیز و آب تمر هندی یا آب آلو یا به

نارنج خورند و تلیین طبیعت بحقنه کنند و صیه خواهند آمد

(نرم)

کنند و نزدیک باشها ده مثقال مغز فلوس را در

شیر گاو یا شیره سبوس گندم حل کرده و صاف نمود

و ده مثقال روغن بادام که صعغشر داخل...

سوداوی

نشود داروی معلوم نیست اضافه نموده زبان زبان بگرم
غرغره کنند و غذا آب نخود نیم کوفته و آب مرغ جوان و
ماش مقشر و اسفناج بی قیمه خورند دخول العلق فی
الحلق یعنی در آمدن زلو در گلوی علامتش ایذوه و خروج
خون رقیق از حلق رباعی ای خون بگلوی تو ز زلو داد
داد خون آید هر دم زگلوی تو بدر گر غرغره سازی آب
خردل و نمک چیزی نبود تر از آن نافعتر صفت غرغره که گویا
خردل نیم کوفته ده مثقال در یک من آب جوش دهند تا به نیمه آید
صاف کنند و پنج مثقال نمک در آن آب حل کرده نیم گرم غرغره کنند
قرحة الحلق یعنی ریش گلو علامتش درد و بیرون آمدن
ریم و بلغم است رباعی چون بند گلوی تو ریش ای نور بصر
گویم سخنی از بهر تو در مگذر تخم گل و انزروت میکوب از آن

اندک اندک بموم روغن میخورد مراد بموم روغن روغنی است
که از موم کافوری و روغن گل ساخته باشد و طریق ترتیبش آنست
که یکدرم و نیم موم کافوری را در سه درم و نیم روغن گل که در قرحة
الاذن بتحریر یافت حل کرده انزروت دو درم و تخم
گل یکدرم کوفته و بیخته اضافه نموده غلولها کرده یک یک را
بزرده تخم مرغ آلوده سازند و فرو برند و غذا از زرده
تخم مرغ نیمبرشت سازند تشبث العظم والشوک فی
الحلق یعنی بند شدن استخوان یا خار در گلوی اگر
چون ریزه استخوان بماند یا خار در جوف گلوی
کس یا مرغ چهار هر لقمه که بتجد فرو بردن آن قشور نان
رسد مفید باشد بسیار بلع الابرة یعنی فرو بردن
سوزن علاج این مرض خاصه دو ناظم است رباعی

سوزن چو فرو برد

سوزن چو فرو بری و گردی رنجور تدبیر ترا نمایند از حکمت
دستور باید درمی سوده مقناطیس خوردن زی
دو آب انگور طریق اختیار کردن مقناطیس آنست
که مقناطیس را که سنگ آهن ربا گویند یکدرم بکوبند و بیزند
صلایه کرده بیک قاشق شراب انگوری آمیزند و بیاشامند
وچون نزدیک نیم ساعت بگذرد سناء مکی
پنج مثقال گلسرخ و بنفشه از هر یک دو مثقال سپستان سی عدد
همه را کوفته در یک پیاله آب جوش دهند تا به نیمه آید صاف
کرده و شیرخشت شیره دارا یا ده مثقال در آب آن
حل کرده و صاف ساخته نیم گرم بیاشامند تا چند مجلس
طبیعت اجابت کند و مقناطیس سوزن را بخود جذب
کرده باشد و اطراف جوالیش گرفته باذن حق
سبحانه تعالی بیرون آرد و بعد از خروج سوزن

[illegible]

شربت قند و گلاب ریحان رغبت نمایند و غذا کم
خورند ورم المری یعنی آماس مجری طعام و
از حلق بمعده علامتش در جمیع اقسام درد میان دو شانه‌ها
و درد قوی تب و پری رگها و نرمی نبض و در صفراوی
تب تیز و سرعت نبض و زردی قاروره و در بلغمی سپیدی
و رطوبت بینی و در سوداوی خشکی دهان و تیرگی
رنگ بدن و بول و چشم و روی است رباعی
مجرای غذا بجانب معده اگر آماس کند موجب آماس
نگر چون موجب آماس مشخص گردد تدبیر مناسبش
کن ای دانشور یعنی بحسب ماده تنقیه نمایند و بعده
تعدیل با شربه‌ها موافقه فرمایند بحته الصوت
یعنی گرفتگی آواز چون از گرمی و خشکی بود علامتش
بسیاری میل آب و خشکی دهان و درشتی زبان

[illegible]

آواز تو چون گرفت بندم بپذیر   جزوی ز نبات و زنیانه

جزوی از سکه بگیر آمیز بیکدیگر و میلش فرمای گو دشمن

اقبال تو از غصه بمیر   سعال   یعنی سرفه اگر از بلغم بود

بسیاری آب دهان و اگر از صفرا بود خشکی دهان

رباعی   در سرفه تر بقول اهل تدبیر   میکن طلب طبیخ زوفای کبیر

ور خشک بود سرفه شراب خشخاش   ترتیب کن و

ز خوردنش باز بگیر   صفت طبیخ زوفای کبیر زوفاء

یابس اصل السوس تراشیده نیمکوفته از هر یکی ده درم

پرسیاوشان و تخم کرفس و پوست بیخ بادیان و تخم الخجره و

قرامیون از هر یک پنج درم همه را در یک پیاله آب جوشانند

تا به نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال نبات مصری

تر کرده نیم گرم بیاشامند و غذا نخوداب کنند صفت شراب

خشخاش ... حب السعال ...

بکوبند خشخاش پوست خشخاش ازین کیلد و مثقال نیم
پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کنند ده سی
مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا قوام
آید هر روز از هفت مثقال تا ده مثقال نیمگرم بلیسید و
و غذا مرغ جوان و عدس مقشر و اگر ای گرشیر و
قنق شیره خشخاش کنند ضیق النفس یعنی
تنگی نفس چون از بلغم باشد علامتش عدم تشنگی و
متنفر شدن از هوای سرد و نفع یافتن از هوای گرم
و ضیق النفس را بهر نز گویند رباعی تنگی نفس تراچو بسیار
رنجور باید از وی بصحت راه فتور از بلغم اگر بود بدو
انچه شده است در عارضه زکام بارو ند گور اشارت
باد و به که تنگی نفس را یعنی ضیق النفس را مقرر اند

تنگی نفس

تنگی نفس اگر کسی گردد بار دشمن بودش بوی بد و

دود و غبار از بوی بد و دود و غبارش بدترست

آب خنک و امتلای و نوم و نهار نفث الدم

یعنی ظاهر شدن خون به سرفه یا به تنحنح یا آخ یا لق زدن یا قی

از نفث مبین چو کار گردد دشوار از آب جو عدس

غذا کن زنهار و شربت انجبار غنیمت شمر

یا سوده کهربا و صمغ و گلنار صفت شربت انجبار انجبار

نیم کوفته شش مثقال در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید

صاف کرده بیست مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و

بجوشانند تا بقوام آید علاج امراض سینه و شش سل

یعنی جراحت شش علامتش تب نرم دایمی و بر آمدن

ریم بسبره و فرق میان بلغم و ریم اینست که چون ریم
بر آتش افکند بوی بد ظاهر شود و چون بر روی آب
اندازند بنه نشیند بخلاف بلغم که این اوصاف ندارد
رباعی از علت سل کسی چو شد زار و نزار از آب جو و
شیر خرده زنهار هرچند که این مرض مداوا نشود از بهر
تسلی ز دوا دست مدار ذات الریه یعنی آماس
شش علامتش تب تیز دایمی و تنگی نفس و عدم قدرت
بر تکیه کردن الا بر پشت و سرخی رخساره است رباعی
در ذات ریه آب گل نیلوفر ممزوج بشربت بنفشه
میخور و آن لحظه که خاطرت کشد سوی غذا
از آب جو و ماش و عدس در مگذر صفت شربت
بنفشه بنفشه شش مثقال قند سفید سی مثقال

بدستور شربت انجبار بزند شوصه که آنرا ذات
الجنب گویند یعنی آماس پرده که در نواحی پهلوست
علامتش تب دایمی و تنگی نفس و خلهٔ پهلوست
رباعی احوال توام ز شوصه چون داده خبر گویم
که چه کن تا رهی از خوف و خطر بگشا رگ باسلیق
غبغب میکن آب عناب و شربت نیلوفر
رگ باسلیق رگی را گویند که از رگ هفت اندام
فرو رسته است صفت شربت نیلوفر در خناق مذکور شد
ذات الصدر یعنی آماس پرده که در نواحی
سینه بود که نزدیک پهلوست علامتش تب
دایمی و درد سینه رباعی ای درد تو در سینه ز اندازه
بدر از علت ذات صدر در عین خطر از اغذیه
جو آب کشک جو باشی و از اشربه خواه شربت
نیلوفر صفت شربت نیلوفر در شوصه محرر باشد

[illegible]

نکته علت [illegible] اهمه [illegible] آتش غم افروز
بر خیز [illegible] و خفقان چون
از غلبه صفرا بود [illegible] تلخی دهان و سرعت
نبض و زردی بول است رباعی ای در خفقان
گرم در آتش تیز آبی زده دوا برین آتش ریز
کافور گلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا
بیکدیگر می آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید
نیم مثقال کافور دو دانگ در ده مثقال آب سیب
پنج مثقال گلاب حل کرده به لته کتان کهنه در وقتیکه
معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند
خفقان چون از استیلای خون بود علامتش
بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و لب و روی است
و عین آدم مانند مخمور بود از خون چو پر اثنا
دل کرد و تیز شیرین صنمی طلب نما و بشور انگیز

بفضل الله ... ١٢ ... شهر ... رمضان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] که تلف آید [illegible] حالی که خفقان آتش غم افروزد

برخیزد [illegible] وخفقان چون

از غلبهٔ صفرا بود علامت [illegible] تشنگی دهان وسرعت

نبض وزردی بول است رباعی ای در خفقان

گرم در آتش تیز آبی زره دوا برین آتش ریز

کافور گلاب وآب سیب صندل از بهر طلا

بیکدیگر می آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید

نیم مثقال کافور دودانگ در ده مثقال آب سیب

پنجمثقال گلاب حل کرده بهر لته کتان کهنه تر کرده وقتیکه

معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند

خفقان چون از استیلای خون بود علامتش

بزرگی نبض وپری رگها وسرخی چشم ولب وروی است

وعین او مانند مخمور بود از خون چون تراشا [illegible]

دل کرد [illegible] شیرین صنعتی طلب نما وشور انگیز

[illegible]

اشارت بآنکه در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر

اخراج ماده بمسهل نباید کرد مگر بحقنه رباعی

ای آنکه کنی بقوت علم نظر اخلاط زیاده اندر

خسته بدر در شوصه و ذات الریه و ذات الصدر

حقنه کن و نام داروی کار مبر صفت حقنه که در

شوصه و ذات الریه و ذات الصدر را سودمند بود

بنفشه نیلوفر عنب الثعلب گل خطمی از هر یک ده مثقال

عناب سپستان از هر یک سی عدد آلو بخارا

بیست عدد مغز کاجره نیم کوفته هفت مثقال آب چغندر نیم

پیاله همه را در یک پیاله آب جوشانند چون

نیمه آید صاف کرده پنج مثقال روغن گاو اضافه نمود

نیمگرم حقنه کنند علاج امراض قلب یعنی دل خفقان

یعنی طپیدن دل مادی بود یا غیر آن رباعی

در خفقان حسته طریق پرهیز بشنو ز من این

[illegible]

نکته [illegible] مرحله [illegible] آتش غم افروزد
بر خیز [illegible] و خفقان چون
از غلبهٔ صفرا بود علامتش [illegible] خشکی دهان و سرعت
نبض و زردی بول است رباعی ای در خفقان
گرم در آتش تیز آبی زره دوا برین آتش ریز
کافور گلاب و آب سیب و صندل از بهر طلا
بیکدیگر همی آمیز صفت طلای مذکور صندل سپید
نیم مثقال کافور دو دانگ درده مثقال آب سیب
پنج مثقال گلاب حل کرده به لتهٔ کتان کهنه در وقتیکه
معده از طعام خالی باشد بر بالای دل طلا کنند و
خفقان چون از استیلای خون بود علامتش
بزرگی نبض و پری رگها و سرخی چشم و لب و روی است
و علیل آدم مانند مخمور بود از خون چون اتباع ک
دل کرد و نتیجه شیرین صنمی طلب نما و شور انگیز

[illegible]

[illegible]

[illegible]

خوش خوش بپزش در کش و هر دم کمی چیز در
آور شاخ مرجان [illegible] در علاج خفقان
از سردی باشد علاجش در بلغمی نرمی و لطف
و در سوداوی صلابت و محکمی آن رباعی ای
ز سردی خفقانت آغاز بشنو سخن و تجو نفی
پرداز می بوی قشور اترج و عنبر عود و ز
غالیه بر سینه طلا می انداز صفت غالیه
عنبر یک مثقال بگدازند قند سپید و مشک
از هر یکی نیم مثقال بسایند و همه را به چهار مثقال
روغن حب البان با روغن نیلوفر آمیخته صلایه
کنند صفت روغن حب البان مغز حب البان
که به لغت غالیه مشهور است سی مثقال قند سپید
پنج مثقال بکوبند و بدستور روغن جو رکه در جای
مذکور شد روغن گیرند صفت روغن
نیلوفر

نیلوفر برگ نیلوفر دریائی تازه پانزده مثقال و روغن بادام

که بینند ... ده مثقال صد مثقال در شیشه کنند و

چهل روز در آفتاب نهند یا برگ گل نیلوفر خشک نیم مشت

در یک پیاله آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و

نیم پیاله روغن بادام اضافه نموده بجوشانند تا روغن

بماند غشی که به غش مشهور و معروف است

رباعی در علت غش دیده دانش کن باز بنگر که

چیست مکن دو روز دراز گر خون سبب است

فی المثل یا صفرا یا ماده دگر بود بد فعلش بر او از

هم در علاج غش رباعی از غش دل کس گشته چو

سستی آغاز در زر زندگیش در خطر گردد باز

باید که زنی گلاب سردش بر روی باشد که

روان تو بنشی کرد و باز علاج امراض نسیان

خفقان قوی باید داشت علم که چون اسباب
غشی اگر ... باشد ... غشی آورد
... اگر ... و ... و ... غشی
... و ... و ...
... در حال ...

ورم الثدي يعني آماس پستان علامتش بود وی
وصفراوی سرخی ورز[illegible] و بلغمی
سفیدی و سیاهی آن رباعی پستان چو ورم
کند بد فعلش بپرداز غافل مشو و مرض مکن دراز
روزی دو سه بار باقلا بهای کوب وقتگاه به سکنجبین
ضمادش می ساز صفت سکنجبین در استرخاء
اللهات گذشت قلة اللبن یعنی کمی
شیر است رباعی چون کم شود شیر بود
طبعش تر سستی منمای در طریق بر بیز آب جو
خور شربت نیلوفر و در خوردن هرچه گرم باشد
بگریز صفت شربت نیلوفر در ذات الصدر گذشت
علاج امراض معده وجع المعده یعنی درد معده
چون از باد بود علامتش انتقال درد از موضعی
بموضعی.

[illegible] معده شد عارض کس

[illegible] آنکه د[illegible] ریوند باده بشربت

[illegible] پرهیز دهند مثل اگر او عدس صفت شربت

[illegible] تخم کاسنی نیمکوفته گلسرخ از هر یک دو مثقال

[illegible] بیخ کاسنی گاوزبان تخم کشوث از هر یک مثقال

تخم افتیمون

[illegible] در یک پیاله آب جوشانند تا نیمه آید صاف کرده

[illegible] مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند

[illegible] بقوام آید هر صباح دوازده مثقال در آب گلاب حل کرده

[illegible] مثقال ریوند خطائی کوفته اضافه نمایند و [illegible]

[illegible] نمایند و غذا آب نخود آب کنند و بعد از تسکین

[illegible] دیگر معجون کمونی مداومت نمایند صفت معجون

کمونی زیره یکشبانروز در سرکه گذاشته باشند و

[illegible] سایه خشک ساخته بریان کرده صد مثقال

فلفل سپی منقال زنجبیل و ...
چار متقال بوره ارمنی ... همه را
بیخته و بعسل ... سه وزن ادویه لسبر شند و از
تا دو متقال غلوله کرده فرو برند هم در علاج در
چون از غلبهٔ صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان
است و چون از استیلای بلغم بود علامتش آب
آب رفتن دهان و عدم تشنگی است رباعی
گر موجب درد معده صفرا باشد و پس از مسهل
آن بمقصد صحت رس ور باعث آن ورای بلغم
بود اخراج کن و مداومت کن بر رس صفه
بتش زنجبیل فلفل دارفلفل عاقرقرحا موم
از هر یک منقالی نبات هفت منقال و بعضی
یکمنقال و زنجبیل دارفلفل از هر یکده منقال ...
... معده

شش مثقال منکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته و بیخته
بعسل صباح یکسر انگشت میل کنند هم در علاج درد معده
چون از سودا باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم
معده رباعی در علت درد معده چون داند کس کین رنج
ز التهاب سودا شد و بس باید که خورد مسهل و پرهیز
کند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل
مزاج بدواء المسک حلو یا انوشدارو کنند صفت دواء المسک
حلو مروارید ناسفته کهربا و مرجان سپید ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یکمثقالی بهمن سرخ و سپید و سنبل و قاقله و
قرنفل و شاذج هندی اشنه جند بیدستر دار فلفل زنجبیل
از هر یکمثقالی و نیم مشک دانگی همه را کوفته و بیخته و بعسل خام یا کدانه
بدو وزن ادویه بسرشند و از نیم مثقال تا یکمثقال غلوله

لحم قدید یعنی گوشت خشک علاج
دار و گوشت خشک
زرکجلو
الدجی علاج

فلفل سی مثقال زنجبیل و ... [illegible]

چار مثقال بوره ارمنی ... [illegible] مثقال همه را

بیخته و بعسل گداخته سه وزن ادویه بسرشند و از

تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند هم در علاج درد

چون از غلبهٔ صفرا باشد علامتش تشنگی و تلخی دهان

است و چون از استیلای بلغم بود علامتش آب

آب رفتن دهان و عدم تشنگی است رباعی

گر موجب درد معده صفرا باشد و بس از مسهل

آن بمقصد صحت رس ور باعث آن ورای بلغم

نبود اخراج کن و مداومت کن بر رس صفت [illegible]

[illegible] زنجبیل فلفل دار فلفل عاقرقرحا [illegible]

از هر یک مثقالی نبات هفت مثقال و بعضی [illegible]

یکمثقال و زنجبیل دار فلفل از هر یکدو مثقال و نبات [illegible]

[illegible] معده

شش مثقال منکنند و باقی را موقوف میدارند همه را کوفته
بیخته صباح بکسر انگشت میل کنند هم در علاج درد معده
چون از سودا باشد علامتش ترشی دهان و سوزش فم
معده رباعی در علت درد معده چون داندکس کین رنج
ز التهاب سودا شد و بس باید که خورد مسهل و پرهیز
کند از لحم قدید و شبه آن مثل عدس و بعد از تنقیه تعدیل
مزاج بدواء المسک حلو یا انوشدارو کنند صفت دواء المسک
حلو مروارید ناسفته کهربا و مرجان سپید ابریشم مقرض زرنباد
درونج عقربی از هر یکمثقالی بهمن سرخ و سپید و سنبل و قاقله و
دارچینی
و نعلی و شادنج هندی اشنه جند بیدستر دار فلفل زنجبیل
از هر یکمثقالی و نیم مشک دانگی همه را کوفته و بیخته و بعسل خام ناکفجه
بدو وزن ادویه بسرشند و از نیم مثقال تا یکمثقال غلوله

لحم قدید فی گوشت خشک علاج
گوشت خشک
زرنجاد

کرده فرو برند صفت انوشدارو سیرۀ آمله که عبارت
از آمله است که یکشبانروز در شیر گاو گذاشته باشند در
سایه خشک ساخته صد مثقال در نهصد مثقال آب جوشانند
تا سه صد مثقال بماند صاف کنند و بدو بیست مثقال
قند سفید صاف کرده و هشتاد مثقال عسل گداخته
نیک بقوام آرند و برگ گل سرخ شش مثقال
سعد کوفی پنج مثقال قرنفل مصطکی رومی اسارون از هر
سه مثقال قاقله صغار و کبار و بسباسه و قرفه و جوز بوا
و سنبل الطیب زرنب از هر یک مثقال کوفته و بیخته
همه را بهم آمیزند و پنج مثقال زعفران و نیم مثقال مشک همه را
باندک قندی صلایه کرده و قدری گلاب حل کرده
نمایند و از یک مثقال تا دو مثقال علوقه کرده فرو برند
ورم المعده یعنی آماس معده علامتش درد معوی
بود و داد

تب زرد و تیزی دهان است و در صفراوی
تب تیز و قی و تشنگی و بی رغبتی و در بلغمی نرمی اما هوش
تب نرم و آب رفتن دهان و در سوداوی صلابت سخت ورم
ورم است رباعی چون معده کند از سبب خون آماس
خون کم کن و ره مده بتخمه و هراس ور ماده آن ورم
بود خلط دگر جز تنقیه بدن مداوا مشناس
قی کنایت از حرکت معده است مع دفع
چیزی بسوی خارج از طریق فم علامتش در صفرا
زردی آنچه بقی دفع شود و در بلغمی سفیدی آن و در
سوداوی سیاهی آن رباعی در علت قی
کنی چو صفرا احساس چیزی چو بهی و رب لیمون
مشناس ور خلط دگر بقی بر آید نبود بهتر ز شراب

مي به و حب الآس صفت شراب بهي آب

بهي صد مثقال قند سفيد بهي پاو مثقال بجوشانند تا بقوام

آيد يا هشتاد مثقال قند سفيد را صاف كنند و بيست

مثقال رب بهي امتحه بقوام آورند صفت

رب بهي آب بهي يك من بجوشانند تا چهار يك

بماند صفت رب ليمون در علاج دوار گذشت

صفت شراب بهيه زنجبيل قاقله قرنفل و نمك جوز از هر

درمي نيم كوب ساخته در لته بندند و در صد مثقال

آب بهي و پنجاه مثقال آب جوشانند تا به نيمه آيد صاف

كنند و با هشتاد مثقال قند سفيد بقوام آورند و هم وزن

پس مصطكي و مشك و زعفران هريك دانگي گلاب

با آب جلكرده اضافه نمايند و دو سه جوش دهند و بگردانند

صفت شراب [illegible]

صفت شراب حب الآس که بپارسی مورد گویند بست مثقال در یک پیمانه آب جوشانند تا بنیمه آید صاف کنند و هشتاد مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید قی الدم یعنی برآمدن خون از معده یا عضوی دیگر رباعی ای قی دم بت فکنده دیم و هراس گویم سخنی گر سخنم داری پاس صمغ عربی و کهربای سوده رغبت میکن بشربت حب الآس صفت حب الآس در علاج قی گذشت فواق یعنی هچکه علامتش در امتلائی تقدم خوردن طعامهای غلیظ و گرانی معده است و در استفراغی تقدیم قی و اسهال و حمیات و رعاف و دیگر استفراغات گواهی دهد از امتلای آنکه هچکه گرد و یا شد باید که کمی مقی بکار برند

وآنرو که بود بحکیه استفراغی بگذر علاج او بجو

از ازیش تعذر علاج بحکیه استفراغی بواسطه

تعذر اعاده رطوبات اصلیه است که باستفراغ

دفع شده ضعف المعده که عبارت است

از ضعیفی قوت هاضمه علامتش دشوار و دیر گذشتن

طعام از معده است چون معده شود ضعیف اگر بی

هوش تحقیق مواد کرده تنقیه کوش چون

تنقیه تمام حاصل گردد تعدیل مزاج کن معدل

می نوش معدل چیزیرا گویند که مزاج سرد یا گرم

باعتدال آرد چون عسل و کدو جوع البقر

که کنایت از گرسنگی جمیع اعضاست با تنفر

معده از طعام چون از بلغم زجاجی بود که به فم معده

شیشه سفید

ایزد

هرکس که بود   دهان رطوبت و بسوزی علامتش ریزد

علت جوع البقرش   هر لحظه شود ضعیف بدن بیشترش

خوشحالی اگر فزون شود روز بروز   می سوسن گر دهند

شام و سحرش   صفت می سوسن گل سوسن چهل عدد

قسط همکوفته قضب الذریره اسارون و قرنفل همکوفته

وسنبل و مصطکی از هر یکدو درم ملح اندرانی سلیخه همکوفته

از هر یک سه درم عود بلسان همکوفته چهار درم زعفران

مشک دو دانک روغن بلسان یا زیت یکدرم و نیم مثلث

شرعی که شربت یوسفی گویند چهار من شرعی همه را شیشه

کنند و شش ماه بگذارند صفت مثلث شرعی شیره

انگوری سه من بجوشانند و کف بردارند تا ده من بماند

پس بیست من آب اضافه نموده یکدو جوش دیگر دهند

و در خم کرده گرم بپوشند تا بجوش آید و از جوش باز

ایستد شهوت کلبیه که عبارت از بسیاری

میل بغذا و عدم سیری ازان چنان از بیماری بخیزد
سوء القنیه معده باشد علامتش تیرگی رنگ و خشکی دهان و
ترشی آروغ و هزال بدن و کمی خواب است   در شهوت
کلبیه علاجها ترا گویم فاش   آب نخود و شرحه‌ها و اگر خوری باش
هر چیز که شور یا تیز یا ترش است   از خوردن آن چیز گریزان
می باش   شهوت طین که کنایت از میل کردن
بگل و مثال آنست   آنرا که بود میل گل و مثالش
بینی بره مرض دگرگون حالش   هر خلط بدی که موجب
آن شده است   از معده برون کن بقی و اسهالش
هیضه کنایت است از حرکت مواد فاسده که بقی و اسهال
دفع شود   رباعی از هیضه کسی که شد قی و اسهالش
شد از قی و اسهال دگرگون حالش   از ماش و
برنج مزعفر ده سازد   از زحمت این عارضه فارغ

کلبیه علاج [illegible] کنند

زرد

بالش

باب ششم امراض الکبد ورم جگر یعنی آماس جگر

علامتش در دموی تب دایم و درد و گرانی و سرفهٔ خشک
و حکه و در صفراوی تب تیز و زردی زبان و برآمدن صفرا
بقی و در بلغمی نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن رباعی
هر کس که جگر ورم کند از خونش رگ زن که رسد نفع زجد
افزونش ور ماده او ز خلط دگر آمده است مسهل
طلب مکن ز بدن برونش عطش مفرط یعنی تشنگی
از حد اعتدال درگذشته و چون از گرمی معده یا جگر باشد علامتش
آنست که به آب سرد زیاده از هوای سرد خنک آید و چون
از گرمی دل بود آنکه بهوای سرد زیاده از آب سرد منتفع
شود از گرمی اگر نمود تشویش عطش کش از راه علاج آن
قدم باز مکش از اغذیه اش بغوره رغبت میکن وز شربت
بشربت انار میخوش صفت شربت انار میخوش

آب انار ترش و شیرین یکمن و قند سپید نیم من بجوشانند تا بقوام
آید یا قند سپید هشتاد مثقال صاف کرده بجوشانند تا غلیظ شود و
بیست مثقال رب انار اضافه نموده دو سه جوش دیگر دهند
صفت رب انار آب انار میخوش هشتاد مثقال بجوشند تا بیست
مثقال بماند ضعف الکبد یعنی ضعف جگر علامتش زردی
روی و تیرگی رنگ و بی رغبتی طعام است ضعف جگر که
برده صبر از جانش از شربت زرک ساز کن درمانش بیت
غذا کن جو خورد شربت را از مرغ و مویز حب رمانش
صفت شربت زرک زرک را شربت در رب جون شربت
انار که صفت هر یک در عطش مفرط مذکور شد بپزند
هم در علاج ضعف جگر هر کس که شود پدید ضعف جگرش
از ضعف جگر بچهره بینی اثرش فرما که بخورد انار و لیکن
نخورد نارنج که بی شبهه رساند ضررش سود

البقیه

القینه که مقدمه استسقا است علامتش سپیدی رنگ مایل
بزردی و آماس اطراف یعنی دست و پای و قراقر
شکم است رباعی هر کس که ز سوء قینه بینی اثرش
فرمای ربا صفت بطریق سفوفش چون منشا این مرض
بود ضعف جگر باید که دهی مقویات جگرش مقویات
جگر از ادویه بارده مثل کاسنی است و از ادویه حاره
نظایر دارچینی است استسقا که معروف و مشهور است
علامتش در لحمی آماس جمیع اعضا است و در زقی انگشت
چون دست بر شکم صاحبش بزنند آواز مشکی دهد که
پر آب بود و در طبلی آنکه آواز طبل دهد مستسقی اگر
طلب کند درمانش ریوند و سکنجبین مناسب دانش
دراج کبوتر بچه اش ساز غذا و ز میوه بافراط بده پرهیزش

صفت سکنجبین در ورم الثدی که مذکور شد و پوشیده نماند
که شربت بزوری در استسقا کثیر النفع است بعضی گفته اند
که یکروز بملاحظهٔ ورم بزوری گرم دهند و یکروز بملاحظه
تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته اند که هر روز بزوری
گرم و سرد را بملاحظهٔ ورم و تشنگی ممزوج دهند صفت شربت
بزوری گرم بادیان رسمی و بادیان رومی و تخم کرفس
از هر یک پنج مثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و پنجاه مثقال قند سفید صاف
کرده بقوام آرند هر صباح یک قاشق در پنج قاشق
عرق کاسنی حل کرده میل نمایند صفت شربت
بزوری سرد تخم کاسنی نیمکوفته و تخم بادرنگ

نیمکوفته و تخم خرفه

چکانی نیکو فشار سیک پنجمثقال پوست بیخ کاسنی دو مثقال
قند سفید هشتاد مثقال بدستور شربت بزوری گرم بپزند و
هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده
رغبت فرمایند و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزوری گرم
و نیم قاشق از بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق بادیان و دو
نیم قاشق عرق کاسنی حل کرده اختیار فرمایند و غذا نیز مرکب
سازند هم در علاج استسقا رباعی هر کس که بود علت
استسقایش آبش مده و شیر شتر فرمایش از روی
دوا اگر میسر نشود دایم بمیان شتران کن جایش
پوشیده نماند که همچنان که شیر شتر بمستسقی مفید است و
بول شتر نیز مفید بود یرقان اصفر یعنی زردی
بدن سببش کثرت صفرا است با امتناع استفراغ

صفت سکنجبین در ورم الثدی مذکور شد و پوشیده نماند
که شربت بزوری در استسقا کثیر النفع است بعضی گفته اند
که یکروز بملاحظهٔ ورم بزوری گرم دهند و یکروز بملاحظهٔ
تشنگی بزوری سرد و بعضی گفته اند که هر روز بزوری
گرم و سرد را بملاحظهٔ ورم و تشنگی ممزوج دهند صفت شربت
بزوری گرم بادیان رومی و بادیان رومی و تخم کرفس
از هر یک پنجمثقال پوست بیخ بادیان و پوست بیخ
کرفس از هر یک ده مثقال همه را در یک کاسه آب بجوشانند
تا نیمه آید صاف کنند و بهفتاد مثقال قند سفید حل
کرده بقوام آرند هر صباح یک قاشق در شربت قاشق
عرق کاسنی حل کرده میل نمایند صفت شربت
بزوری سرد تخم کاسنی نیمکوفته و تخم بادرنگ
نیمکوفته و تخم خرفه

چکانی نیکو فت زینک پنج مثقال پوست بیخ کاسنی ده مثقال
قند سفید هشتاد مثقال بدستور شربت بزوری گرم بزند و
هر صباح یک قاشق در هفت قاشق عرق بادیان حل کرده
رغبت فرمایند و اگر ممزوج خواهند نیم قاشق از بزوری گرم
و نیم قاشق از بزوری سرد در سه قاشق و نیم عرق بادیان هشت و
نیم قاشق عرق کاسنی حل کرده اختیار فرمایند و غذا نیز مرکب
سازند هم در علاج استسقا رباعی هر کس که بود علت
استسقایش آبش مده و شیر شتر فرمایش از روی
دوا اگر سیر نشود دایم بمیان شتران کن جایش
پوشیده نماند که همچنان که شیر شتر بمستسقی مفید است و
بول شتر نیز مفید بود یرقان اصفر یعنی زردی
بدن سببش کثرت صفراست با امتناع استفراغ

[illegible]

صفرا   هرکس یرقان رسد و صبر از جانبش اسهال و
قی و عرق موافق دانش   هر روز پس آب انارین بدهد
مرغ و نخود و قیق حب رمانش   هم در علاج یرقان رباید
در علت زردی چه عوام و چه خاص   جویند بآب کاسنی
راه خلاص   ور زانکه خلاصی نشود حاصل از آن نوشند
سکنجبین دیناری خاص   صفت سکنجبین دیناری ز رد
بذر الورد از هر یک هشت درم تخم کاسنی نیم کوفته پنج درم
پوست بیخ کاسنی پوست بیخ کبر و پوست بیخ کرفس
پوست بیخ بادیان از هر یک سه درم همه را در دویست
هشتاد مثقال آب و سی مثقال سرکه یک روز و یک شب بگذارند
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بیست مثقال قند سفید
صاف کرده آمیزند و بجوشانند تا بقوام آید هر صباح
یک اوقیه

اوم

یک قاشق در هفت غروق کاسنی حل کرده بعد از بث فرمایند غذا نخود آب

نیمکوفته و مرغ جوان و ماش مقشر و گشنیز تر و قلیل زرک یا انار دانه

یا تمر هندی کنند باید دانست که یرقان اسود نیز می باشد و

سببش کثرت سودا یا از امتلاء استفراغ سودا احداث

کرده و علاجش اخراج سوداست و بعد ازان تعدیل برودت جهت که

دانسته شد در صفرا علاج امراض طحال ورم الطحال

یعنی آماس سپرز علاماتش وی آن بود که چون دست بر موضع سپرز

فشارند درد زیاده شود آماس سپرز اگر گرم اگر از اعراض

بر سپرز ضماد هرچه باشد قابض با قرص کبر سکنجبین خورد که بوده

برجان تو قبض شد رستنی قابض صفت قرص کبر

پوست بیخ کبر ده درم زراوند طویل ده درم فنجنکشت و

فلفل سیاه از هر یک شش درم همه را کوفته و بیخته قسمی درم

سرکه کهنه و چهار درم اشق و در آن حل کرده باشند سرشته و
قرص کنند و هر صباح یک مثقال قرص و ده مثقال سکنجبین که صفتش
در سنبل گذشت و بیست مثقال عرق بادیان یا آب بادیان
حل کرده میل نمایند و غذا نخود آب و فتق سرکه کنند

نفخت الطحال یعنی باد سپرز علامت وی آنست
که چون دست بر وی فشار دهند و درد کم شود چون باد
سپرز شدت کند اضاغط از باد شر البقر فر آید غایط
باید که خوری شربت و نباری را زان پیش کمی قوت
تولد ساقط صفت شربت و نباری در علاج درد معده
مذکور شد امراض امعا امعا جمیع معاست و
معا را ده و عدد امعا شش است اول معای اثنا
عشریه که طولش بمقدار دوازده انگشت صاحب
اوست و متصل است بقعر معده و او را فمی است
نزدیک بمعده که بواب گویند منفتح میشود و غلیظ

از فم معده

از معده بسوی آن دوم معای صایم که اکثر اوقات خالی باشد
ومتصل است بمعای اثنی عشریه سیوم معا رقاق که متصل است
بمعای صایم چهارم معا اعور که اعوجاجات و کجی ها
دارد و نیست او را جز فم واحدی پنجم معای قولون
که متصل است بمعای اعور و منفعتش بتدریج دفع فضلات است
ششم معا مستقیم که از جانب فوق بمعای اعور متصل است
و از جانب تحت بدبر و منفعته او منفعت معا قولون
است والله اعلم بالصواب مطلق اسهال
خواه سببش سوء مزاج سازج باشد خواه مادی
یا دوای جودر اسهال بداو الملحوظ میدار زیاد سرد
خوردن الملحوظ از غسل بآب سرد هم دور باشد
که نشت شود لصحت ملحوظ اسهال صفراوی
یعنی بسیاری اجابت طبیعت که از صفرا بود علامتش

زردی آنچه باسهال دفع شود و تشنگی و سوزش اندرون است
اسهال تر آنکه شد صفرا واقع بهتر شراب [illegible]
بود واقع از اغذیه برنج تف داده خوری [illegible]
ممزوج بشربت زرشک باشد نافع صفت شربت زرشک
رب زرشک در علاج ضعف جگر بتجربه یافته است
که اسهال دموی نیز میباشد و آن منقسم میشود بدو قسم
بلغمی کبدی که آنرا دوسنطاریای کبدی گویند علامتش
آنست که اکثر در شب واقع شود و مقدار این
بسیار بود دوم معوی که آنرا دوسنطاریای معوی
گویند علامتش آنست که بیشتر در روز واقع گردد و
مقدارش اندک بود علاجش مشترک میان
هر دو قسم مذکور آنست که هر صباح یکمثقال تخم خرفه
تف داده شیره کشیده و بده مثقال شربت صندل
شربتی کرده

[illegible]

شیرین کرده و آبی که یک مثقال حب الآس در وی خیسانیده باشند و
صاف کرده اضافه نموده و بنوشند و غذا برنج ناشسته تف داده
با توکی تف داده یا کشنیز خشک تف داده و قلیه آب
زرک یا سماق یا چکیده جغرات گاو کنند سحج الامعا
یعنی ریش روده علامتش ظاهر شدن خون با اجابت
طبیعت و درد حوالی شهره یعنی ناف است رباعی
ای قرحت روده ز دلت برده فراغ روزت شده
از شدت مرض چون پر زاغ تا تیرگی شب مرض دور شود
از شربت انجبار افروز چراغ صفت شربت انجبار در علاج
نفث الدم تحریر یافته و هم دگر علاج اوست
در قرحت روده زد آتش روده لاف خشخاش
بجوشان و نکو ساز ز ش صاف و آنگه بشراب
آس با شربت سیب کن مبدل که در منفعتش نیست

ذکر علاجی که خود را بعمل نموده از مؤلف

قولنج را نافع باشد سنا مکی پنج مثقال انیسون و بادیان
تخم کرفس و شبت و حلبه از هر یک سه مثقال بنفشه و گل خطمی از هر یک
مثقال مغز کاجره نیمکوفته ده مثقال و آب چغندر نیم مثقال پیاله
همه در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و
شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی نمک
هندی مقدار درم در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام
که صفتش در جفاف الانف تحریر یافت دو مثقال اضافه
نموده نیمگرم حقنه کنند و شوربای خروس پخته خورند و
چون قولنج بگشاید استفراغ باده معجون خیارشنبر کنند
صفت معجون خیارشنبر تربد سفید چهل مثقال نمک هندی
و رب السوس از هر یک هفت مثقال بادیان رومی
فطراسالیون رومی و مصطکی از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند

خلاف صفت شراب لیمون در علاج فی الدم مذکور شد

صفت شربت سیب آب سیب شیرین ترش شفتالو

قند سپید سی مثقال بجوشند تا بقوام آید

مغص

یعنی درد روده گرد ناف علامتش درپیچی قراقر شکم و تقعقع

بخروج ریح است و در صفراوی تشنگی و شدت درد و در بلغمی

خروج بلغم با اجابت طبیعت و در سوداوی ظهور سوداء باشد

باشد چو ترا ز باد پیچیدن ناف
بهر تو بود شربت دینار کفاف

ور ماده بلغم است یا خلط دگر
از داروی کارت نتوان داشت معاف

صفت شربت دینار در نفخت الطحال گذشت

قولنج یعنی درد روده که با قبض بود

قولنج ترا نخست از بهر شیاف
که ترابوره و حنایند کفاف

ظاهر نشود چو در شیاف ...
کفاف

ذکر علاجی که از معالجات در بنمودن علل از را خود

قولنج را نافع باشد سنا مکی پنج مثقال انیسون و بادیان

تخم کرفس و شبت و حلبه از هر یکی سه مثقال بنفشه و گل خطمی از هر یک

مغز کاجره نیم کوفته ده مثقال در آب چغندر نیم مثقال پیاله

همه در یک پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و

شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال بوره ارمنی و نمک

هندی دم در آب آن حل کرده و صاف نموده روغن بادام

که صفتش در جفاف الانف تحریر یافت دو مثقال اضافه

نموده نیم گرم حقنه کنند و شوربای خروس پخته خورند و

چون قولنج بگشاید استفراغ باید به معجون خیار شنبر کنند

صفت معجون خیار شنبر ترید سفید چهل مثقال نمک هندی

رب السوس از هر یک هفت مثقال بادیان رومی

فیازبان رومی و مصطکی از هر یک پنج مثقال همه را بکوبند

و بپزند و بیست مثقال مغز کدو با هم کوفته ...

صلایه کرده باشند آمیزند و بهل مثقال روغن بادام که ...

... عمل مذکور معلوم شد حرکت کنند و بصد مثقال مغز خیار ...

صد مثقال عسل گداخته همه سازند و لت کنند هم شربت ...

از پنج مثقال تا هفت مثقال غلوله کرده فرو برند

که کرم معده را گویند علامتش نفور از طعام حرب و دل ...

شوریدن ناف و خشکی لبها در بیداری و آب دهن ...

دهان در خواب و زردی لون بدن است ...

از بهر علاج کرم معده چو سلف قنبیل و برنگ و حب النیل

از یکف باتربد و قسط و سرخس و ترمس و شیح

بشیر گاو میخورند شغف صفت ترتیب ادویه

قنبیل و برنگ و سرخس و ترمس از هر یک درمی حب النیل و تربد

شیح از هر یک نیم درم همه را کوفته و بیخته بیک ساعته بشیر گاو ...

شیر گرم بیاشامند

حب القرع

دانه خوانند

داند خوانند علامتش خروج آن با اجابت طبیعت است که آدمی بعیران

از بهر کدو دانه بدستور سلف خرما و برنگ و مغز جوز

ازرکت معجون کنم و قیت حلتیت میل فرما کین ادویه را

نیست در بن مرض خلاف صفت ترتیب ادویه مذکوره

برنگ دو مثقال مغز جوز ده مثقال خرما خسته بیرون کرده

پنجمثقال حب ابن احمر الا پنجمثقال ترید بدستوریکه از اوستاد خود

رحمت الله دیده اضافه نموده و نفع عظیم می بخشند همه را

جدا جدا کوفته بهم آمیزند و در وقت خواب میل فرمایند

الدود الذی تشبه بدود النحل یعنی کرمکیها شبیه

بود بکرم سرکه علامتش خاریدن سر مقعده و ظهور روی با اجابت

طبیعت و از خوردن چیز شیرین افزون گردد درزوده

اگر پدید شد کرم ضعیف خارد همه دم موضع مخصوص

حریف چلم شافه کی زحیر و شونیز رهدی از کرم ضعیف

جسم بیمار نحیف زحیر صادق یعنی کناک

[illegible]

راستین علامتش آن بود که بعد از کین طبیعت عارض شود
چون تخم ریحان وکنوچه و اسپغول و بارتنگ و امثال آنها
بشربت قند و گلاب وشکر دهند زود باجابت طبیعت برآید
از گرمی اگر بود زحیر صادق   رب بهی و برنج
باشد لایق   باشد چو ز سردی نتوان مانع شد گر برشعثا
دهد طبیب حاذق   صفت رب بهی در علاج فی
تحریر یافت   صفت برشعثا فلفل سپید و بذر البنج از هر یک
بیست مثقال افیون ده مثقال زعفران پنج مثقال سنبل و عاقرقرحا
و فرفیون از هر یک مثقالی همه را بکوبند و بیزند و بعد و شصت
مثقال عسل سرشته هر صباح دانگی غلوله کرده فرو برند
و بعد ابرنج تف داده خورند   زحیر کاذب
یعنی کناک دروغین علامتش آنست که بعد از قبض
طبیعت حادث گردد و مهبه چون چار تخم دهند زود دفع شود
عارض چو شود زحیر و نبود صادق [illegible] میدان
[illegible]

که نزدیک طبیب حاذق ازخوردن معجون بنفسج
گردد برماده آن مرض طبیعت فایق صفت معجون
بنفشه ده مثقال تربد پنجمثقال رب السوس و دو مثقال محموده
یکدرم بادیان و انیسون از هر یکدرم همه را بکوبند و به پزند
بده مثقال عسل و بیست مثقال قند سپید صاف کرده بقوام آرند
بسرشند و شربت سه مثقال غلوله کرده فرو برند و مقداری
آب گرم از عقب آن بیاشامند و غذا ماش مقشر و اگر او
اسفاناج فرمایند امراض مقعد بواسیر کفایت است
که دائم خفه بر سفره بود در رنج بواسیر طبیب
حاذق هم خربزه هم انار داند لایق فصد صافن
کند نماید تجویز هم مرغ و اگر او آب زرکش فایق
یعنی صافن در آماس رحم خواهد آمد انشاء الله تعالی
هم در علاج بواسیر در رنج بواسیر علیل حاذق
چون گوش کند قول طبیب حاذق محفوظ الحجب

مقل خنبران اگر بود گرد باین خال دلبر خود عاشق

صفت حب مقل پوست هلیله کابلی و هلیله سیاه

از هر یک ده درم سکبینج سه درم خردل سفید دو درم

همه را کوفته بیخته بسی درم آب گندنا که بانزده درم

مقل ازرق در آن حل کرده باشند سرشته حب ها کنند و

هر صباح دو درم فرو برند و غذا آب مرغ جوان ما بش مقشر و

اگر او اسفاناخ کنند و پوشیده نماند که همچنان حب مقل

در بواسیر نافع است و اطریفل مقل نیز نافع است و نافعتر

از هر دو بر غم بسیاری از مجربان خوردن افیمون

بماء الجبن است   صفت اطریفل مقل مقل سی مثقال

در آب گندنا یا آب گرم حل نمایند و صاف کرده بیست و

مثقال عسل گداخته بقوام آرند و پوست هلیله زرد

پوست هلیله کابلی و آمله منقی از هر یک ده مثقال کوفته و بیخته

بدان بسرشند و از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند

و کیفیت خوردن افیمون بماء الجبن آنست

که یک مثقال

فیقون

که پنج مثقال افتیمون را در خریطه کرده در هفتاد مثقال ماء الجبن
گرم ساخته چندان بمالند که مزه خود را باز دهد پس
بیست مثقال شیر خشت را در وی حل کرده صاف
نموده و سه قاشق آب آلوبخارا اضافه نموده نیم گرم
بیاشامند و اگر قوی‌تر خواهند پنج مثقال سنای مکی خاصه را جوشانیده
و صاف نموده اضافه آن نمایند و ماء الجبن چنین گیرند که
یک کاسه شیر بز زرد ازرق چشم را گرم کرده سه
قاشق سرکه تند آمیزند و لت کنند تا زرد آب بکلی از شیر
جدا شود صاف کنند و اگر بواسطه بواسیر سرغره
ورم کند و قولنج و درد عظیم عارض شود رگ باسلیق
بگشایند و بر هر دو سرین شکوک گذارند یا حجامت
کنند و شربت بنفشه در گلاب حل کرده و تخم ریحان
ضم ساخته میل نمایند و غذا ماش مقشر با گرای باریک
و مرغ مرده و سفیده مرغ و شفت سبز انداخته خورند

وگل خطمی وبان کلخ وشبت سبز یا خشک وبنفشه و
اکلیل الملک همه یا آنچه میسر شود بجوشانند وضماد
کنند وزمان زمان تا کمر در آب نیمگرم آن نشیند
تا وقتیکه ماده ورم تحلیل یابد یا نضج تمام یافته
منفجر گردد والا نیشتر سر بزنند تشقق المقعد
یعنی شق شدن سر سفره در مقعد اگر پدید شد
رنج شقاق بیمار ترا که شد بصحبت مشتاق
باید که ز قابضات پرهیز کند چون سیب و بهی و در
ولیمون و سماق بیان مرهمی که شقاق مقعد را
دفع کند هرگاه که سر سفره کس گردد شق کوهان
شتر باید و مقل ازرق هر روز بموم زرد و
کردن صحت پس از آن طلب نمودن
از جوع صفت مرهم مذکور موم زرد یک مثقال
نیم در روغن کوهان شتر یا نزده مثقال حل کرده
بره مثقال

بده مثقال آب گنند تا که شش مثقال مقل ازو حلکرده باشند
آمیخته صلایه کنند تا مرهم شود ورم المقعد یعنی آماس سرشوره
علامتش در موی درد و گرانی مقعد و در صفراوی نیز گرم زن
مقعد بود ورم کند بد شغلش کن تحقیق رگ زن چون خون بود
که این است طریق در خوردن مسهل چون صفرا باشد
تقصیر مکن بقول یاران شفیق صفت مسهلی که اسهال صفرا
کند سنا مکی شش مثقال تمر هندی ده مثقال بنفشه و گلسرخ و تخم
کاسنی ناکوفته از هر یکی دو مثقال سپستان شش عدد همه را در یک کاسه
آب جوش دهند تا بنیمه آید کمتر آید صاف کرده بیست مثقال
شیرخشت شیره دار در آب آن حلکرده و صاف نمود
بیگرم بیاشامند امراض گرده و مثانه حصات الکلیه
یعنی سنگ گرده علامتش ظهور ریگ زرد یا سرخ یا سبز
در بول است و گرانی گرده چون سنگ درون گرده
گردد و مدرک از درد زند گرده چون ناوک نیزک
بباید که خورد بناشتا صاحب آن خاکستر چوب تاک

در آب خسک   ریح الکلیه یعنی باد گرده
علامتش انتقال درد از موضعی بموضعی و علامت گرانی
در گرده کیبی چو باد گرود و بدرک   نافع باشند
کماد اسبوس و نمک   مر رو زنبا بسنا چو خورد باد اصول
بیمار در مرض چو افتد زیرک   صفت باد اصول
در فالج گذشت   ضعف الکلیه یعنی ضعیفی گرده
علامتش آنکه رنگ بول مشابه آبی بود که گوشت تازه
در وی شسته باشند   چون گرده شود ضعیف ملکت
در رنگ   از بهر دوا فلونیا آر بکف   از سستی
اگر قضیب چون موم شود   از قوت گرده سخت
گردد چون سنگ   صفت فلونیا فلفل دار فلفل
بزر البنج از هر یک بیست درم افیون ده درم زعفران
پنج درم سنبل و عاقرقرحا و فرفیون از هر یک دو درم
جند بیدستر یک درم زرنباد و درونج عقربی از هر یک نیم درم
مشک و مروارید ناسفته از هر یک مثقال همه را بکوبند
بکوبند

بپزند و لبه فرود مثقال عسل سرشته هر روز دانگی غلوله
کرده فرو برند و غذا از زرده تخم مرغ نیمبرشت یا صمغ
شووده خورند ورم الکلیه یعنی آماس گرده
علامتش درد صفراوی بت تیز و جمع و بری رگها و نرمی
نبض است و در صفراوی بت تیز و بیخوابی و زردی
قاروره و در بلغمی گرانی گرده و قلت درد و
در سوداوی رقت بول و قلت وجع نسبت بموی
چون گرده ورم کند نباشی غمناک کارت چو
بود بر سم اهل ادراک گر ماده خون بود و گر خلط
دگر از وی تن خویشتن بود کردن باک
قرحة الکلیه یعنی ریش گرده علامتش خروج ریم و
خون و قشور لحمی در بول ای آنکه ز ریش
گرده باشی دلتنگ در بول تو قشرها بود
لحمی رنگ تا خنگ تنت کند بصحت آهنگ

یک چند مده رشته اگر از چنگ ورم المثانه
یعنی آماس مثانه علامتش در جمیع اقسام عسر بول است
و درد موی بنب دایمی و درد عانه و در صغر اوی
بت تیز و هذیان و درد زهار یعنی درد موضعی
سیاه موی بروجهی که گوی سوزن میزنند ای
از ورم مثانه در عین وبال بر عارضهٔ تو عسر بول آمده
وال گرفتت بغیر خون و صغرا بیش اخراج
مواد کن بفصد و اسهال حصات المثانه
یعنی سنگ مثانه علامتش ظهور ریگ های سفید
یا خاکستری رنگ در بول است از سنگ مثانه
ات چو بدگرد حال هر دم الم بود بجان
استقبال از بهر علاج این مرض نزد حکیم بود حجر
الیهود را شبه مثال طریق اختیار کردن حجر
الیهود است که تخم کرفس و تخم خطمی و سنبل الطیب
ادم ...

از هر یک پنج مثقال بجوش نهند و صاف کنند و نیم مثقال
شلم الوبا صمغ عربی در آب آن حل کرده بقند سفید
شیرین کرده سه دانگ حجر الیهود سوده اضافه نموده
نیمگرم بیاشامند و غذا نخود آب کنند قرحة المثانه
یعنی ریش مثانه علامتش خروج ریم و خون و سوزاک
و بدبوی بول از ریش مثانه اگر جراحت حاصل گردد
در دیکه علاج آن نماید مشکل چون پاک شود عانه
زنده بده و زشربت ریواج سفوف بدل
صفت سفوف بدل مغز تخم خیارین و مغز تخم خربوزه
از هر یکدو مثقال گل ارمنی و کثیرا و نشاسته و شلم الود
تخم خرفه و طباشیر از هر یکیک مثقال ریوند خطایی یکمثقال همه را
کوفته و بیخته هر روز دو مثقال در دو مثقال شربت ریواج
حل کرده میل نمایند و شربت ریواج را مثل شربت انار
که صفتش در علاج عطش تحریر یافت سازند

ریح المثانه یعنی باد مثانه علامتش درد و
عسر بول است و عدم گرانی   چون در مثانه شد ز نفخت
حاصل بکدم مشنو از طریق حکمت غافل   با ماء الاصول
چشیدن
روغن بید الجخیر ورش که خدا دهد شفای عاجل
الکلیه
صفت ماء الاصول در علاج ریح المثانه گذشت
صفت روغن بید الجخیر مغز تخم بید الجخیر را کوفته در آب
جوش دهند تا روغن خود را باز دهد و آن بصورت زبد بالا آید
بقاشق اندک اندک از روی آب بردارند   جرب المثانه
یعنی گر مثانه علامتش خاریدن مثانه و بدبوی بول و
سوزاک   ای انجرب مثانه گردیده ملول   یعنی باید
مرا بجان کرده قبول   میخور لبن الاتان دمادم که
بعو ماموم تو از علاج معروف بحصول   لبن الاتان
شیر خر است   خلع المثانه یعنی از جا رفتن مثانه
علامتش عسر بول است بعد از وقوع سقطه یا ضربه
بر پشت آدمی   باید چو مثانه تو از خلع خلل
زد دیگر

نیز دو یک مجرب که کند دفع علل خاکستر حلقوم خروس چو نهند
واقع شود از راه ندا وابه محل کیفیت
میل کردن خاکستر مذکور این است که هر صباح یکدرم
از وی صلایه کرده بستی درم آب نیم گرم رغبت کنند

تقطیر البول یعنی قطره قطره آمدن بول

چون از سردی مثانه بود علامتش بیامن بول
متضرر شدن از چیزهای سرد و نفع یافتن از چیزهای گرم
رباعی ای گشته گرفتار به تقطیر البول زاندیشه انیم حرز
دولت اندر هول میخور زپی علاج اطریفل را
در شام و صباح یاد مبدار این قول مراد باطریفل
کبیر است و کیفیت ساختنش این است که پوست هلیله کابلی
و پوست هلیله زرد و هلیله سیاه و آمله مقشر و فلفل
از هر یکی یکدرم زنجبیل و بوزیدان و بزباز و شیطرج
شقاقل و تودری زرد و سرخ و بهمن سرخ و سفید

لسان العصافیر و تخم خشخاش از هر یکی ده درم همه کوفته و
بیخته و بروغن بادام که صفتش در قولنج گذشت و
چرب کنند و بسه چندان عسل کف گرفته بسرشند
شربت از یک مثقال تا دو مثقال غلوله کرده فرو برند
غذا کباب خورند   حبس البول یعنی بند شدن
بول چون از سردی مزاج بود علامتش [illegible]
نبض و بیاض بول و عدم تشنگی   هر کس که
ز حبس بول گردید ذلیل   بر سوء مزاج سرد
چو دلیل   بولش بگشاده آید از راه علاج گر بوره
ارمنی نهند در احلیل   و اگر بوره ارمنی میسر نشود
نمک نشابوری را بصورت خشفه سنجیده ساخته تراشیده
در احلیل یعنی سوراخ ذکر گذارند یا دو دانگ
حلتیت که انگوزه گویند در نیم پیاله شیر خشک حل کرده
یعنی انگوزه
بنگرم [illegible]

نیم گرم غنیت نمایند و تا بناف در آب نیم گرم آن نشینند
و یا آب نیم گرم زنان بر زهار و قضیب و خصیه
زنند و غذا آب مرغ جوان یا آب مرغ جوان
نیم کوفته و شیره مغز کاجیره کنند و هر گاه که بول تقاضا
کند بر پا خیزند تا بگشاده آید

حرقت البول

یعنی سوزاک خواه سببش کثرت صفرا بود یا غیر آن
آنرا که رسد رنج سوزاک الم بیند المی
از سبب آن مرهم باید که خورد و شیره خرفه و قند
هر روز زر قرص کاکنج دو درم صفت قرص کاکنج
مغز تخم خیار و مغز تخم بادرنگ و مغز بادام مقشر
و رب السوس نشاسته و صمغ عربی و کتیرا و خون
سیاوشان و کندر رومی و کاکنج و عروسک
در پرده گویند از هر یکی دو درم تخم کرفس
دو درم و نیم افیون یک درم همه را کوفته

بنجنه تاب با دبان بسرشند و قرصها کنند و هر روز
دو درم و نیم در پیاله شیره خرفه که بده مثقال قند سپید شیرین
کرده باشند حل کرده میل فرمایند و غذا ماش مقشر
اگراد و گشنیز تر بشیره خشخاش خورند سلسل البول
یعنی بی اختیار آمدن بول چون از سردی مثانه
بود علامتش عدم تشنگی و خروج بول بی سوزش
در سلسل بول زکندر و دو درم وز سعد برابرش
نه افزون و نه کم سائی و بقند سوده اش میل کنی
آسوده شوی رهی به صحت از غم البول فی الفراش
یعنی بی اختیار آمدن بول در خواب چون از سستی
عضله مثانه بود بواسطه غلبه رطوبت علامتش
سردی زهار و بیرنگی قاروره در خواب
کنی بول آن به که مدام پرهیز کنی ز کثرت
میل طعام وز بهر دوا خوری از بعد شبع

دو

دانگی دم صبح و دانگ دیگر در شام صفت شربت شعیر
فی علاج زحیر مجرب یافت ذیابیطس که عبارت
از عطش مفرط و آب زیادن خوردن و دایمی حرج و خبر
در اندک زمانی بدون تغییر ای بود و هی علاج
مرضی دایم گر آمده بعلم حکمت عالم فرما که صاحب
ذیابیطس را یا باقلیه کند و بهند رب حصرم
صفت رب حصرم غوره ترش و شیرین را افشرده
صاف نمایند و بجوش شند تا غلیظ گردد بول الدم
یعنی آمدن بول خون چون از ضعف جگر باشد
علامتش مایل بودن بول بزردیست باشد چو
ضعف جگرت بول الدم ضعف تو از آن
زیاده گردد هر دم گر شربت زرک و آب خیار غوله
خوری میدان که بزودی این مرض گم گردد
صفت شربت زرک در علاج استسقاء مذکور شد

امراض که خاص اند بمردان ضعف الباه

یعنی نقصان قدرت بر صحبت چون از سردی

آلات منی بود علامتش دشواری خروج منی است

باشی چو ز ضعف باه دلخسته مدام کارت نرسد

بوقت صحبت بتمام هرگاه که خاطرت

کشد سوی طعام مغز سر عصفور خور و بیضه حمام

عصفور گنجشک است و بیضه حمام بیضه کبوتر است

کثرت الاحتلام یعنی بسیاری انزال

در خواب تولد این مرض از انجماد منی است

در کثرت احتلام خواهی چو طعام بازبره و

زنجبیل خور فرخ حمام از یابس و حار میل ممکن

همه هم و ز بارده و رطب محترض باش

مدام فرخ حمام کبوتر بچه است و یابس و حار

مثال زنجبیل عسل است و بارد و رطب نظایر

خرفه و طین

خرفه و گلسرخ است ابنه آنرا علت مشایخه
نیز گویند علامتش آنکه معاونت مقعد و رآب حت یافتن
از جماع دادن است ای علت ابنه از خصائلت خصالت
معلوم محمود بود علاج ابرید موم گرمگید و سه بار
حب صبرت گلابد بیند موجود شود علت
معدوم صفت حب صبر صبر سقوطری یکدرم
تربد و حب النیل و افیون از هر یک نیم درم شحم
حنظل و نمک هندوی و مقل ازرق و کتیرا از هر یک
نیم دانگ همه را بکوبند و بیزند و نیم درم عاقرقرحا
بهونیه بزرگ را بنده اضافه نمایند و بآب کرفس یا
بادیان خمیر کرده حبها سازند و فرو برند و
غذا آب نخود و شکوفه و مرغ جوان باشد مغز و
اسفاناخ کنند عند لیطه یعنی علتی که حبل

صاحبش مجامعت کند غالبش بوقت انزال
دفع شود حدوث این علت از سستی عضلات
مقعد و کثرت ملذ دانست هر کسش که از وی
غدد لطبه گردد مفهوم بر لوح بیان کنم علاجش
مرقوم مکشوفی کنی چو مار واش بهر شیاف
مرفوع شود علت و صحت مفهوم

صفت

شیاف مذکور با زوی سبز را که سوراخ
نداشته باشد بقدر حاجت بگیرند و کوفته
بیخته بشربت حب الآس که صفتش در علاج فی
تحریر یافت بسرشند و شیافها ساخته صبح و شام
بردارند و غذا آش سماق خورند

فتق که از جا بر آمدن خصیه است و
بباد فتق مشهور است بر خضاب فتق

زود عمل

۱٤

نیز دعفل است حرام اقسام تمر حبات حتی
الحمام تا علت مذکور زیاده نشود باید
بر زیاده بستش دقت قیام مرخی جز برا
گویند که عضو را به حرارت و رطوبت نرم
گرداند چون آب گرم ورم الخصیه
یعنی آماس خصیه علامتش درد موی سرخی
آماس است و در صفراوی زردی آن و در بلغمی
سوداوی سفیدی و سیاهی آن در خصیه
صفرا چو عیان گشت ورم باید که خوری
منضج آن مسهل هم بباری خون اگر
بود موجب آن فصاد طلب کن که
کند خونت کم قرحة القضیب

واین مرض را قرحة الذکر نیز گویند یعنی ریش
ذکر   از قرحه آنکه بر ذکر دید الم
گر زانکه بود پاک زاصناف درم دیا
که کنند زمرتک و سرکه و موم   و زر دغن گل
بجب زمان مرهم   صفت مرهم مذکور موم
کافوری یکمثقال و نیم در روغن مثقال روغن گل
که صفتش در قرحة الحلق دانسته شد و سه مثقال
آب سرکه حل کنند و حب الرمان مغلو
یعنی انار دانه بریان کرده و مرتک یعنی
مرداسنگ از هر یک چار مثقال کوفته و
بیخته اضافه نمایند و صلایه کنند تا مرهم شود
معظمات ذکر   یعنی چیزها که ذکر را
بزرگ

گنده برو زر لیمی نیست ردهای هم میگویند

بزرگ گرداند چون زفت نهی بزدگر
از بهر عظیم گردد عظمتش ببندبی رنج والم
ور زفت بیشتر نشود بهر طلا میجوی علق
راد خزاطین رانم طریق طلا کردن
زفت بزدگر آنست که زفت را بقدر
حاجت بگیرند ولکارد گرم کرده بر ادی
کرباس آب نارسیده تنک سازند و نیم گرم
طلا کنند و بگذارند که سرد شود دیگر چسپند
پس بردارند و باز نیم گرم طلا نمایند و همچنین
هر روز ده نوبت طلا کنند و بردارند تا وقتی
که عظیم پیدا کنند و طریق طلای کردن علق که
زلو و شلوک نیز گویند و خزاطین که کرمی
سرخ و دراز است که در میان گل آب

بباشند آن کرم را آب بابک بشویند و
در سایه خشک کنند و بکوبند و بیزند و
بروغن کنجد سرشته صبح وشام طلا کنند
تا وقتی که عظم پیدا کند امراض که
مختص است بزنان کثرت الطمث
یعنی بسیاری آمدن حیض چون غلبه
خون بود علامتش سرخی چشم و پری رگها
و چون از رقت خون بود علامتش سرخی
سرعت خروج دم و مایل بودن وی
بزردی است و تحقیق لون به پنبه میشود
در کثرت طمث چون بود حمرت عین
بجز پری بود چو فصد شد بین
دم مغلظش گر بدهی بسیار بود ذبل

دم گرم بود نشین   شد بستن سبب و نفی ...

یعنی درازه ...

و مغلظ چیزی را گویند که ماده را غلیظ گرداند

چون هریسه و گوشت   احتباس الطمث

یعنی بسته شدن حیض چون از افراط سمن بود

علامتش وجود سبب است و چون از سده بود که سببش

بلغم بود علامتش سستی تهزیل بدن اعضاء

لطو بقض و بزرگی قاروره   چون حیض شود

بسته ز افراط سمن   باید که کنی بجوع تهزیل

بدن   از سده اگر بود بی تفتیحش میاره

مفتحات در سرد علت   سمن فربهی است و

تهزیل یعنی لاغر گردانیدن و مفتح چیزی را گویند

که دفع کند ماده را که سبب شده باشد

منقطع نیست ... چنانکه در ... از دیگر انتقال ... خارج از رحم ...

[illegible]

چون کرفس و کاسنی · رتق یعنی پرده که بر [illegible]

فرج حادث گردد و مانع از دخال قضیب

در رحم میشود هرگه که ز رتق ناتوان گردد زن

مردش نتواند که شود ضربت زن میدان

که علاج اینمرض نبرد یکحکیم ممکن نبود بهیچ عنوان

نتو الرحم یعنی پیش آمدن زهدان علامتش

درد عظیم در عانه و مقعد و خاصره یعنی در تهیگاه

و ظهر یعنی درد پشت و لرزیدن اعضاست

هر زن که نتو رحمش گشته عیان باشد چو

رطوبت رحم باعث آن از بهر ازاله اش [illegible]

دو سه بار میکن قبلش ز غالیه غالیه دان

صفت غالیه در خفقان سرد مرقوم شد

رجا که حبس مشابه زن حامله بود

[illegible]

از بزرگی شکم و بستگی حیض و غیر آن چون از باد
غلیظ بود علامتش انتفاع بفشردن و بمالیدن و
بکار بردن کاسر الریاح خوردن از باد غلیظ گر رجاست
علاجش
عیان بشنو سخنم که سود بینی نه زیان
گر دست دهد که در کشتی ماء الاصول بینی زدوا
ره مرض پایان را صفت ماء الاصول در علاج
ریح المثانه دانسته شد اختناق الرحم
که چون صرع هرچند وقت عارض شود و اورا دوای
بجودی دست دهد چون از حبس منی باشد
علامتش راحت یافتن از سیلان رطوبت رحم
در وقت ظهور علتست و فرق میان این علت
و صرع آنست که در علت عقل بکلی زایل نشود
بلکه

بخلاف صرع که در وی عقل مفقود گردد

زن را چو شد از حبس طمث در زهدان

رنجی که ز خود درد و بهر چند از آن   اورا از بی

جماع و دبی گه و گاه   مردی باید قوی و پر زور و

جوان   نفخة الرحم یعنی باد زهدان

علامتش درد زیر ناف و متنفر شدن از چیزهای

بادانگیز چون باقلا و لوبیا و لعق یافتن

از چیزهای بادشکن چون بادیان و انیسون و در تحلیل

دوا از خنیی و سداب   از باد رحم چو قطر

گردد زن   زنان که گرد باد فرزن

سمن باید که بشکل غنچه ترتیب کند بر فرزجی

باید چو بادیان بادشکن صفت بر فرزجی

که باد رحم را بشکند بادیان و انیسون

و کرفس

وکرفس و سذاب و صعتر بالسویه کوفته و بیخته

بعسل سرشند و برزها ساخته یک یک را

بردارند   حکة الرحم یعنی خاریدن زهدان

چون از صفرا بود علامتش گرمی رحم باشد و علامات

غلبه صفرا باشد   هر گه که ز بسیاری صفرا

در تن   خارد رحم زن و بنگر قوت زن

وانگاه بقدر قوتش مسهل ده   تا باز رهد ز دست

به صحت زحزن   بواسیر الرحم که دانه چند

بر کنار زهدان ظاهر گردد   گردد چو بواسیر رحم

عارض کلش زن   در دم تو پی فصد طلب اکحل کن

رگ زن   وانگه ز پی دهن دهان رحمش

میکش ز لبوب خوخ و مشمش روغن

دهن بفتح دال بی نقطه مالیدن روغن است

ولعوب لب مغز خوخ شفتالو ومشمش زردآلو
است شق الرحم یعنی شق خوردن زهدان
علامتش درد دایمی وخون آلوده بودن اگر
به جماع زن را بر رحم شقاق گردد چون
ببیند المی که در نیابد به بیان سود و فعل
دار و ملین از راه دوا لیکن نرسد زقابض
غیر زبان صفت ملینی که شقاق رحم را
سودمند بود بنفشه و تخم خطمی شکوفه و تخم
خبازی از هر یک سه درم سپستان سی عدد
همه را در یک پیاله آب جوش دهند تا نیمه
صاف کنند و بده مثقال ترنجبین سفید
شیرین کرده نیم گرم بیاشامند و غذا اگر
واسفاناخ بائیه ماکیان یا دجاج کنند.
قرحة الرحم یعنی ریش زهدان علامتش

درد و [illegible]

هو

درد و خروج رحم و درد زنان است از رحم از زنش،
رحم زنی گه آید به فغان زان پیش که از تنش رود
تاب و توان چون پاک شد از مده تنش فرزجه ساز
از کندر و گلنار قشور الرمان صفت فرزجه مذکور
کندر ربایی دو مثقال گلنار و قشور الرمان یعنی پوست
انار از هر یک نیم مثقال همه را بکوبند و به بیزند و با آب
سرشته فرزجه سازند و در پشم پیچیده در فرج نهند
ورم الرحم یعنی آماس زهدان علامتش در جمیع اقسام
عسر بول است و درد موی تب و سرخی قاروره و
در صفراوی تب تیز و درد شدت و در بلغمی
نرمی آماس و در سوداوی محکمی آن آماس
رحم اگر ز خون گشت عیان فصد صافن همان
زمان نافع دان وآن لحظه که خلط دیگر آید سببش
نافع باشد اگر دهی دافع آن صافن رگ شتالنگ است

از عجایب اندرون   اشارت بدواهایی که چون
زن بعد از طهر یعنی بعد پاکی از حیض بر دارد او را
فرزند شود   گر انفحه بعد طهر بردارد زن [illegible]
رسد بمرد بر وجه حسن   چون در تن زن زمرد
ره یابد آب   بنود عجبی که زن شود آبستن
الانفحه بکسر همزه و فتح فا پنیر مایه است وطریق برداشتن
آنست که در ساخته بکوبند و بیزند و بعسل سرشته
فرزجه سازند و بعد از آنکه از حیض پاک شده باشند
بر دارند   اشارت بداروی که چون زن
بخورد او را هرگز فرزند نشود یعنی منع تولد
فرزند کند   در منع قبول حمل یک نکته زمن
بشنو که نکوتر است از در عدن   هر زن که
بر روث فیل و شهد سنج بدمند   هرگز نشود
زهیچکس آبستن   روث بفتح رای بی
نقطه سرگین

نقطه سرگین است ذکر ادویه که فرج را تنگ و
خوشبو کند اگر سوده بذر البور و بردار ز دهن
چون غنچه شود بر که او تنگ دهن ور سنبل سود را
در وی دخل دهند خوشبو چو نافه مشک ختن
طریق استعمال ادویه مذکوره آنست که بذر البور
یعنی تخم گل است سه درم و سنبل دو درم کوفته
بیخته و صلایه کرده انگشت مبان را بگلاب یا آب
تر کنند و بدان آلوده ساخته در فرج زنند انگشت را
تب داده بیرون آرند علامت آنکه فرزند در رحم
مادر پسر است یا دختر است بشنو سخن ابوعلی
سناخت فن در ماده که زن بود آبستن
فرزند گرش نرینه باشد اول ظاهر گردد
عظیم به ندی ایمن عظیم بزرگی و ندی پستان
ایمن پستان راست است اشارت

تدبیر زن حامله — گر گوش کنی سخن بوجه حسن
گویم بتو تدبیر زن آبستن — باید که بوقت حمل
پرهیز کند — از رگ زدن و دوای مسهل خوردن

بیان تدبیر زنی که متعسر الولادت یعنی
دشوار زاینده است — گیرد چو بدست چپ
زن آبستن — سنگی که بخاصیت رباینده
نزدیک بوضع حمل اگر باشد زود — فرزند
بباید و برهد زن زحزن — امراض که شکند
و سرون دست و پای حادث گردد
حدبه که صاحبش زاجنب خوانند و چون
از رطوبت مزلقه سست کننده بود علامت
گرانی اعضا و سردی موضع علت — ای
از حدبه قد تو خم همچو کمان — بر پشت تو قبضه
از ورم گشت عیان — میکن قضیب الذریره
هر روز ز طلا — تا نیز ندا وای به نشان
قضیب الذریره

هو

قصب الذریره چوبی است باریک شبیه بچوب
گنجد و کیفیت طلا کردن آن آنست که بکوبند و
ببیزند و بعسل سرشته بگرم طلا نمایند وجع
الظهر یعنی درد پشت چون از بلغم باشد علامتش
سردی بلمس است و انتفاع بحرکت و چون از
بار گران برداشتن بود علامتش تقدم سبب است
از بلغم اگر شد وجع الظهر عیان باید که دهی
علیل را مسهل آن باشد جوز برداشتن بار
گران بالیدن روغنگلش نافع دان
صفت روغن گل در علاج قرحة الاذن دانسته شد
وجع المفاصل یعنی درد بند با علامتش در دموی
و صفراوی سرخی و زردی موضع درد است او در بلغمی
سپیدی و سستی موضع علت و در سوداوی
تیرگی آن چون درد مفاصل تو باشد از خون
خون کن بطریق فصد از تن برون و در خلط

روغن بادام

دیگر باعث این عارضه شد میجوی زهر منقیه
غاریقون بطریق اختیار کردن غاریقون
در جمیع المفاصل بادی بود خواه مفرد بود و خواه
مرکب آنست که سناء مکی خصه پنجمثقال گل نیلوفر
دریائی و گلسرخ و برسیاوشان و بادیان و تخم
کاسنی شکوفه از هر یکد و مثقال سورنجان شکوفه
یکمثقال و تخم سپستان سی عدد آلوبخارا پنجعدد
همه را در یک کاسه آب جوش دهند تا به نیمه آید
صاف نمایند و شانزده مثقال شیرخشت
در آب آن حل کرده صاف نموده پنجمثقال
و مثقال غاریقون سفید نمو به پری گذرنیده
اضافه نمایند و نیم گرم بنوشند و غذا آب نخود
شکوفه و مرغ جوزه ماش مقشر و گشنیز کنند

چون اضافه

[illegible]

[illegible] یک مثقال [illegible] نیم‌کوفته [illegible] شبانه غلوله کنند

[illegible] مذکور غلظا نهار سحر فرو برند و چون

[illegible] یک بدو ساعت بگذرد و در صفراوی سناء مکی

[illegible] پوست هلیله زرد پنجدرم تخم کاسنی نیم‌کوفته

[illegible] خطمی و سورنجان نیم‌کوفته از هر یک مثقال [illegible]

[illegible] بجار از هر یکده مثقال همه را در سی سیر آب خیسانند

[illegible] تا نزدیک هفت سیر آید صاف کنند و دو [illegible]

[illegible] خشت در آن حل کرده صاف نموده

[illegible] درم بیاشامند و در بلغمی سناء مکی خالص پنج درم

[illegible] هلیله پنجدرم تربد نیم‌کوفته چهار درم عنب الثعلب و

سورنجان نیم‌کوفته از هر یک ده درم همه را بجوشانند و

صاف کنند و دو مثقال گلقند عسلی در آن

حل کرده نیم گرم رغبت کنند و در سوداوی

افيتمون ...

كرده ده درم اسطوخودوس و پرسياوشان

شاهترج و سورنجان بنفشه از هر يكده درم

و عناب و سپستان پانزده عدد همه را بجوشانند

و صاف كنند مغز فلوس در آن حل كرده و

نخود ده و ده درم روغن بادام اضافه نمايند

گرم اختيار فرمايند وجع الورك

يعني درد سرين چون از خون باشد علامتش

گرمي موضع درد سرخي چشم باشد علاجش

از درد سرين كسي كه گردد زبون

در بادش خون بود از حد افزون

مداواي تو فصد يابد گردني ...

صافيش ز افتيمون مغني صافي ...

[illegible]

[illegible] باشد علاج [illegible] دارائی بیرون ناید

[illegible]ن درد درشت کم شدن درد در

[illegible] ابر علاجات غلبه بلغم است   اگر گشته عیان

[illegible]ت درد سردن   حالت شده از درد سر دان

[illegible]ن   نافع بود از بهر تو اطریفل خورد

[illegible] که دهی تقویت از غاریقون صفت

اطریفل خورد و در حالات گذشت و تقویتش

غاریقون است که دو مثقال از آن و یک مثقال

[illegible]قون بجوینه بیر گدر [illegible] آمیزند و غلوله کرده

[illegible]برند و نخود است نخود خورند   عرق النسا

بعضی درد در رگی که آنرا الحجلوک خوانند و تر بن بر خود

[illegible]باجی   از عرق النسا کسیکه گردد رنجور دان

باد مدهن ... گردد افزون ... مطلق ...

این عارضه را ... بکی از بدن او ...

نقرس   دردی بود در بند ...

پای حدوث اینعلت بیشتر از ماده ...

اکالّه رقیقه است یعنی از ماده صفرا ...

گردد   سازم بعلاج نقرست راهنمون

باشد که ازین ورطه بری راه برون

رگ میزن و مسهل میخور گر ماده صفرا بود

و خون   داء الفیل   یعنی بیماری ...

پای چون پای فیل بزرگ گردد علامتش

در سوداوی با جراحت ساق و در بلغمی

جراحت   ای گشته ز داء فیل ...

مخزون   هر دم غلظ پای نو گردد ...

خون ...

خون از [illegible] شکن [illegible]
[illegible] دوالی یعنی علتی
که کهای ساق با قوی گردد و بروی گره
ظاهر شود قوی گردد چون از خون سودا و بود
علامتش سرخی رنگ است مایل بسیاهی و چون از خون
بلغمی بود سپیدی رنگ مایل بسرخی گردد و چه
دوا از دوالی محزون زان پس که رگ
بعد از کثرت خون گاهی بقی و گه
بطریق اسهال میکن زبدن بلغم و سودا
ن علاج حمیات حمی یوم و سوء [illegible]
[illegible] تبی بگردد و سببی که از غلیان خون باشد
علامت حمی یوم که از غم حادث گردد
و قوتش بعد از غم مفرط باشد و علامت
سوء [illegible] نبض دایمی و سرخی چشم و

روی و علامتش بول بلغمی بد بوی در بول وی
نباشد   از غم تب یومیت چو گردید قرین
شادی طلب و مباش زنهار غمین   و آدم
که پدید گردد دست سو نو خس   رگ زن که
علاجی نبود بهتر ازین   حمی مطبقه یعنی
تبی از عفونت خون باشد علامتش تب دائمی
و سرخی رنگ روی و گرانی اعضای و بد بوی
بول است   ای از تب مطبقه دلت گشته
غمین   آثار دم از رخ و جبین تو مبین
باید زدنت رگ و ملین خوردن
تا روز سیوم که رسم و عادت شده این
صفت ملینی که در مطبقه موافق بود
تمر هندی و آلوبخارا و گشنیز ترش

آوم

از زرکب یا بوده منقالی عناب سپستان از هر یک
انیجی عدد شب در آب گذاشته صباح مالیده صاف
کرده بیاشامند وغذا ماش مقشر و اگر او شبنیز
دقلق آب تمر هندی کنند عنب یعنی انگور
صفراوی خواه لازم باشد یعنی دائمی و خواه
دایر باشد یعنی یکروز آید و یکروز نه علامتش
تشنگی مفرط و درد سینه و بیخوابی و زردی
قاروره است ای از عنب دلخسته ات
چوگردید غمین می نوش سکنجبین و نفعش
می بین در اول اگر طبیعت قبض بود
از حقنه مناسبت نماید تلین صفت
سکنجبین در ورم الطحال معلوم شد صفت
حقنه که در ابتدای عنب مناسب است

بنفشه و خطمی و خبازی و گل نیلوفر و عنب الثعلب
از هر یک ده مثقال عناب و سپستان از هر یک
بیست عدد مغز تخم خیار و تخم کدو و تخم خربزه ده درم
همه را در یک پیاله آب جوش نهند تا نیمه آب
صاف کنند و فرو آورده پنج مثقال شکر تبرزد
بیست مثقال در آب آنها حل کرده و صاف
نموده ده درم روغن گل و آب کاسنی و آب عنب الثعلب اضافه نمایند و بکار برند
حقنه کنند و غذا ماش مقشر و اگر ادکند دو
گشنیز تر و آب تمر هندی عمل کنند و روز
هشتم یا نهم یا دوازدهم یا پانزدهم
تب مسهل باید داد صفت مسهلی که
در غب نزدیک بسیاری از مجربان
نافع بود تمر هندی سی
مثقال

زرشک ده

مثقال عناب و لذتی بسبب عدد بنفشه و دو مثقال رب
گذاشته سحر صاف نمایند و سبب مثقال شیرخشت و
ده مثقال مغز فلوس در آب آن حل کرده صاف نموده و
یکمثقال روغن بادام که صفتش در تقطیر البول و ابا نوشته شد
ضم ساخته میل نمایند و اگر غب غیر خالص بود علاج تب
آنست که نوبتش از دوازده نوبت تجاوز
نماید پنجمثقال سنای مکی خاصه را جوشانیده صاف
اضافه نمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و مرغ جوان و
ماش مقشر و گشنیز بی قتق خورند
درزه مطلقا بعد از تنقیه هر روز دو مثقال جرو عظم
با پوست خشخاش با نیم فلفل کوفته و بیخته چهار
مثقال عسل گداخته بسرشند و بعد دو ساعت پیش از
نوبت میل کنند و با عرق یوسفی خورند و عرق یوسفی

از شربت کشند وصفت شربت یوسفی در البقر
نسته شد وغذا ماش مقشر ونخود نیمکوفته وبا گرای واحوع
باریک با برنج ودارچینی ودار فلفل خورند

حمی بلغمیه یعنی تبی که از بلغم باشد خواه لازمه و
لثقه یعنی دایمی بود خواه نایبه ومواظبه یعنی هر روز
علامتش نرمی نبض وبی رنگی قاروره وگرانی
اعضا وقلت تشنگی وکثرت خواب ای از
تب بلغمی دلت گشته غمین گر دیده غمت
بجان غمدیده قرین نافع بودت سکنجبین
بسیاری گر میل کنی بشربت افستین صفت
شربت افستین افستین چهار درم تخم کرفس سه درم
سلیخه نیمکوفته دو درم همه را در یک سیر آب
بجوشانند تا به نیمه آید صاف کنند وبمقدار
مثقال قند

مثقال قند سپید صاف کرده آمیزند و بجوشانند
تا بقوام آید و ازین شربت هر صباح پنج مثقال و از
سکنجبین که صفتش در غب گذشت پنج مثقال در هفت
قاشق آب حل کرده میل نمایند و غذا آب نخود
نیم کوفته و ماش مقشر و زنجبیل و فلفل و اسفاناخ
کنند و اگر خوف ضعف بود مرغ جوان اضافه
نمایند و بعد از نضج ماده مسهل مناسب دهند
صفت مسهلی که حمی بلغمی را نافع بود سناء مکی
خاصه پنج مثقال سفایج نیم کوفته و تخم کاسنی نیم کوفته
و پرسیاوشان و بادیان و تخم کرفس از هر یک دو مثقال
زرشک سه مثقال سپستان سی عدد همه را در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید کمتر آید صاف کنند و
ترنجبین و شکر سرخ و مغز فلوس از هر یک ده مثقال

در آب آن حل کرده صاف نموده نیم مثقال غاریقون
بمویزج بر گوز اینده و یک مثقال روغن بادام شیرین ساخته
نیمگرم بیاشامند حمی سوداوی یعنی تپی که
از سودا باشد خواه ربع لازم یعنی دائمی یا نوبتی
یعنی دو روز بگیرد و سیوم روز بگیرد و خواه
غیر آن از تپ خمس که سه روز بگذرد و روز
چارم گیرد و از تپ سدس که چهار روز بگذرد و
روز پنجم گیرد و از تپ سبع که پنج روز بگذرد و
روز ششم گیرد هکذا الحکم جزاً عند بعض محکمی بغرد
تیرگی بول و گرانی اعضای و فکر فاسد
سوداوی اگر تپ از گاوزبان و قند و گل
بنفشه شربت جوشانده هر روز
یکی قاشق از آن اندر آب

هو

حل میکنند و مینوشند تخم ریحان صفت شربت مذکور
گاوزبان کوهی و بنفشه کبود از هر یک پنج مثقال در یک
پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و شش
مثقال قند سفید صاف کرده آمیزند و جوشانند
تا بقوام آید هر صباح یک قاشق آب حل کرده و دو مثقال
تخم ریحان و قدری گلاب ضم ساخته میل کنانند
باید دانست که ماده حمی سوداوی اگر دموی بود
فصد باید کرد و اگر صفراوی یا غیر آن بود مسهل
که مناسب آن بود باید داد صفت مسهلی که
حمی سوداوی را مفید بود خواه آن سودا محترق
از صفرا بود و خواه غیر آن سناء مکی خام پنج مثقال
بسفایج نیمکوفته گاوزبان برسیاوشان بادیان
شاهتره تخم کاسنی نیمکوفته از هر یک دو مثقال عناب

ببت عدد آلو بخارا ده عدد همه را در یک کاسه
آب جوش نهند تا به همه آید که نیمه آید صاف کنند و
چار ده مثقال شیر خشت و ده مثقال مغز فلوس و در آن
حل کرده صاف نموده و نیم مثقال غاریقون سوده
بیز گردانیده و یکمثقال روغن بادام که صغیر
در حمی بلغمی تحریر یافت اضافه نمایند و نیمگرم بنوشانند
و غذای آب نخود و نیکو پخته و مرغ جوان مانع
مغشر و دار حبی و اسفاناخ کنند حمی دق
یعنی تپ دق علامتش تپ نرم دایمی
محکمی و باریکی نبض و بی رنگی قاروره و برافروختن
رخساره بعد از خوردن غذا ظاهر شود
آنرا که روز زدن تاب و توان
بیده بی علاج ناتوان قرص کافور
شیره تخم خرفه و قند آب جو و ماش و عدس
مرغ و کدو

مرغ جوان صفت قرص کافور مغز تخم کدو مغز
تخم خیار مغز تخم خربوزه مغز بهی از هر یک پنج درم
گلسرخ رب السوس طباشیر از هر یک سه درم
صمغ عربی صندل سفید و نشاسته از هر یک دو درم
بادیان کافور از هر یک درمی همه را بکوبند و بیزند
بلعاب اسبغول سرشته قرصها کنند و هر صباح
یکمثقال در نیم پیاله شیره خرفه که بقند سفید شیرین
کرده باشند حل کرده بیاشامند   امراض که بر ظاهر
اعضا پدید آید   آماسها و جوششها وغیره
اورام   یعنی آماسها دموی بود یا صفراوی یا غیره
عضو بر چو ورم کند چه پشت و پهلو چه دست
چه پا چه بناگوش چه رد   گر ماده جمع بود در رگها   خون
خون نگ شد   و ز خلط دیگر بود بیشتر مسهل جو

فلغمونی آماسی ست غایت سرخی
علامتش سبز تر بود در ذو نیز ک زدن است
آنرا نمود فلغمونی است رو باید که تنقیه
آورد طبع فرو از اشربه اسن دهی شراب
نارنج و از اغذیه اسن آب جو و ماش و کدو
صفت شراب نارنج در صداع صفراوی دو [illegible]
حمره یعنی سرخ باد علامتش سرخی بود که
چون انگشت بروی نهند مایل شود بزردی
و چون بردارند باز سرخ گردد و اکثر [illegible]
در روی بود و گاهی باشد که تا سینه فرود آید
حمره چو شود عارض کس مسهل جو تا پاک
شود ز خلط صفرائی او در شام و صباح خورد
بی تعویل فراج شربت سکنجبین اکن و
آب کدو صفت شربت سکنجبین در حمی
بلغمی باد [illegible]

بلغمی گذشت و کیفیت گرفتن آب کدو نوشت که
کدو را در خمیر گرفته در زیر آتش کشند تا پزد بیرون
آرند آبی که در سینه باشد بگیرند ورم ریحی یعنی
آماس که از باد باشد علامتش انتفاع با زود فرو
ریخ و نرمی آماس است ریحی چو بود ورم
نفاخ مده کز وی شود تازگی باد گره
میده ز ملطف و ز بهر تحلیل خاکستر گرم کرده
بر وی بنه نفاخ چیزی را گویند که از وی نفخ
تولد کند چون لوبیا و ملطف چیزی را گویند
که ماده را رقیق گرداند چون زوفا و دارچینی
ورم الرخو یعنی آماس نرم تولد انیعلت
از بلغم رقیق مائی می باشد گر با ورم رخو شوی
صبحانه بهر آن شود که فی کنی مستانه

وانگاه طلا کنی زحل و نظرون ممزوج با
مورد یا دو لانه صفت طلای مذکور نظرون
یعنی بوره ارمنی یکمثقال بکوبند و بیزند و بدو
چندان آب سرکه و آب مورد یا آب دو لانه
و قدری زعسل سرشته نیم گرم طلا سازند خنازیر
آماسی بود خورد و محکم برنگ اعضا و بگوشت
چسبیده حدوث اینمرض از امتلاء قصور
هضم است هر کس که گرفتار خنازیر شده
درمانده اینمرض بتقدیر شده چون کرد
ضماد فلفل و خطمی و زفت کار بیرون علاج
تدبیر شده صفت ضماد مذکور فلفل دو مثقال
گل خطمی یکمثقال بکوبند و بیزند و زفت ده درم
بالای آتش بگدازند و همه را بهم سرشته ضماد
کنند سلعه آماسی بود بشکل خنازیر

اما بگوشت

امابگوشت حیبده نباشد وگاه باشد که بمقدار
خربوزه شود و تولد اینعلت از بلغم غلیظ است
هر خسته دلی که سلعه پیدا کرده و در دایره
خسته دلان جا کرده چون ادویه
معفنه کرده طلا آورده بکف آنچه تمنا
کرده ذکر ادویه معفنه وطریق طلا کردن
آن آنکه آب نارسیده و توبال مس از یکدو
مثقال زرنیخ و بوره ارمنی از هر یکمثقالی بکوبند
و بهبیزند و ده مثقال روغن گل که صفقش
در وجع الظهر معلوم شد بسرشته بگرم طلا کنند
غده آماسی بود شبیه بسلعه و از مقدار
فندق افزون نگردد غده که بود بسلعه
در شکل و شبیه چون عارض کس بود جاهل
چه فقیه باید که بمامی ویه بندی اسرب

بر موضع آن بقول اهل تنبیه سرطان
انامسی بود گرد شکل مایل بسبزی و تیرگی و
حوالی آن رگها بر خاسته و ممتلی رنج
سرطان کسی که پیدا کرده اندوه و غمش
بجان و دل جا کرده و نفعش نتوان علاج
مساوی نبود در تنقیه سعی کرده تا کرد
فایده تنقیه منع وی از تزاید است جذام
که آنرا سرطان جمیع اعضا گویند علامتش
سرخی رنگ مایل بسیاهی و تیرگی و تنگی نفس
گرفتگی آواز و بسیاری عطسه و لستگی
منفذ بینی و ظهور غدد در اعضا
آنرا که بود رنج جذام از که و مه
باشد غرضش کزین مرض گردد به باشد
جو علامات فزونی دمش بکشاده رگ و

طبیخ افتیمون وده صفت طبیخ افتیمون

خاصه هفت درم پوست هلیله کابلی پنجدرم بسفایج نیمکوفته و بنفشه و بادیان و پرسیاوشان تخم کاسنی نیمکوفته از هریک سه درم عناب و سپستان از هریک بیست عدد آلو بخارا پنجعدد افتیمون ولایتی همه را در یک پیاله آب جوش دهند تا بنیمه آید صاف کنند اما افتیمون پنجدرم را در خریطه کرده در آب مطبوخ بمالند تا مزه خود را باز دهد پس بیست مثقال ترنجبین سپید و ده مثقال مغز فلوس در آن حل کرده صاف نموده بهمین قال روغن بادام که صفتش در جمیع ادویه مرقوم شد اضافه نمایند و نیمگرم برغبت فرمایند و غذا آب نخود نیمکوفته و گوشت ماکیان

فرنه ودارچینی وزعفران کنند و نیز اسغاناخ

حمره بجیم یعنی آتشک علامت وی آن بود

که پوست را بخورد و بسوزاند و اندکی بگوشت

فرو رود و چون خشک شود داغهای سیاه

بماند   از حمره تن تو چون شود فرسوده

بشنو که ابوعلی چنین فرموده   باید که بی

طلا زبعد مسهل ممزوج کنی بسرکه عفص سوده

نمله یعنی جوششهائی ریزه که باخارش و

سوزش بود حدوث این علت از صفرا

ای تن زبر و زنمله ات فرسوده

تشویش تو دمبدم از آن افزوده   صفرا چو

برون کنی بمسهل زبدن   سودت کند و

شوی از آن آسوده   نقاطا که خو شه

دانه

بود

بود بیرآب شبیه آبله‌ای که از سوختن آتش حادث
گردد و تولد این مرض از التصاق مایت و محتبس
وی تحت جلد است   گردد چو نقاط
تنت فرسوده   رگ زن که همان زمان
شوی آسوده   میسار شکاف نیکیش را و
برو   می‌باش روا روی انزروقی
شوده   شتری که آنرا دلم گویند چون
از غلبه خون بود علامتش سرخی رنگ است
ای گشته دل تو از دلم آزرده   آزرده گیتیت
از دم طغیان کرده   یابیم الصحت چو بینم ترا
بگشاده رگ و چو د ملین خورده   صفت
ملینی که شری و جمیع امراض دمویه را نافع بود

عناب سپستان از هر یک پنجاه عدد و تمر هندی
آلو بخارا از هر یکده مثقال عنب الثعلب و تخم کا[illegible]
نیمکوفته و گل نیلوفر دریایی از هر یک سه درم در [illegible]
و نیم آب بجوشانند تا نیمه آید صاف نمایند و چهار ده
مثقال ترنجبین سپید در آب حل کرده صاف نموده
نیم گرم بیاشامند و غذا عدس مقشر و اگر او گشنیز تر
و قنوق آب تمر هندی کنند و بعد از فصد تلیین [illegible]
طبیعت هر شب آب لیمون یا غوره یا سرکه
بیست مثقال یا پنج مثقال روغن گل که صفت در
وجع الظهر معلوم شد یا روغن کنجد و قدری
گلاب آمیخته نیم گرم بمالند و صباح بحمام روند

حصف

یعنی جوششهای سرخ ریزه
که عضو را بگیرد چنانچه گوئی سوزن میزند
حدوث اشتعلت از اجزاء غلیظه تیزا[illegible]
واکثر ظا[illegible]

واگر ظهور او در ایام صیف و برسات میشود
آنرا جعف بوده درویش و چه شاه باید که
بحمام رود و بیگه و گاه در خارج حمام رسد فایده اش
از غسل باب سرد انشاء الله

نبات اللیل

یعنی جوششهای خورد که با خارش سوزش بود
در شب های سرد بواسطه تشدید مسام یعنی گردیدن بسته
مسام عارض شود چون عارضه نبات لیلت
ناگاه آید بظهور داروی مسهل خواه وانکه
بگلاب و سرکه و روغن گل میمال و قتیق باقلا
در بیگه و گاه صفت ترتیب ادویه مذکوره از باقلا
پانزده مثقال و پنج مثقال روغن گل که صفتش در سلعه مذکور شده
ده مثقال با آب سرکه قدری همه را بهم آمیخته نیمگرم بمالند.

سعفه یعنی جوششی که اکثر بر سر پدید آید و از وی
نیم ظاهر شود بشکل عسل او گاه باشد که رقیق تر بود

دگاه باشد که خشک باشد و قسمی را که از وی ریم

رقیق ظاهر شود و شرنج گویند   از علت سعفه است

چو شد حال تباه   گر میل بصحت بود مسهل خواه

مسهل چو شود خورده زراگ و اشنان   با سرکه

ضماد ساز در بیگه و گاه   صفت ضماد مذکور زاگ

سیاه ده مثقال اشنان پنج مثقال بکوبند و بیزند

و با آب سرکه سرشته ضماد کنند   از جنس سعفه ا

و آنرا به پارسی پیسه خوردگی خوانند علاجش

ضماد اشق است   بلغمیه را چو عارض آید ناگاه

رنج و المست بجان و دل باید راه   باید که پس

ز نقیعه اشق صبر و اشق   با سرکه کند ضماد در بیگه و گاه

صفت ضماد مذکور اشق ده مثقال صبر ده مثقال آب

سرکه حل کرده پنج مثقال صبر سقوطری سوده صافه نمایند

ضماد کنند   بعضی ابله فرنگ   علامتش جوشش غضاد

درو بند ناهست   در آبلهٔ فرنگ ای صاحب جاه بررغم
حد و فوت خود دار نگاه   قی مسهلین و افراط مکن در صحبت
مخور همه چیز جز طعام بیگاه   هم در علاج آبلهٔ فرنگ
بعد از فصد و نضج مسهلی دهند که مخرج اخلاط ثلثه بود
از آبلهٔ فرنگ حال تو تباه   و سنت شده از دامن
صحبت کوتاه   در هر دو سه ماه فصد کن کین علت
از فصد شود دفع بوجه دلخواه   صفت مسهلی که اخراج
اخلاط ثلثه کند غاریقون بموینه بیرگ زرانیده یکمثقال
ایارهٔ فیقرا دو دانگ بهم آمیخته بشربت بنفشه بسرشند
و غلوله تا کرده و در شربت مذکور غلطانیده و سحر فرو
برند و چون دو البغل در آید و طبیعت سه چهار نوبت
اجابت کند سنای مکی خاصه پنجمثقال بسفایج نیمکوفته و
عنب الثعلب از هر یک سه مثقال گلسرخ و پرسیاوشان

وشاهتره از هر یکد و مثقال نیلوفر و ربائی یکمثقال سپستان
سی عدد همه را در یک کاسه آب جوشانند چون از همه
کمتر آید صاف کنند و یازده مثقال شیر خشت در آب آن
حل کرده و صاف نموده نیم گرم بیاشامند و چون عمل دارو
آخر شود شربت قند با گلاب و تخم ریحان رغبت فرمایند
و غذا نخود آب خورند و اگر حاجت باز داعی شود مسهل
دوباره بعمل آرند هم در علاج آبله فرنگ خود دفع
فرنگیه چه درویش و چه شاه باید بخیث تباره سنکو نخوا
یا از حب سیماب خورد یا ز سعوف یا دو دلنجه
سخن شد کوتاه صفت حب سیماب فلفل
چار مثقال بلیله زنگی سه مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت
مثقال قند سیاه پانزده مثقال آرد میده و روغن گاو
از هر یک شش همه را هم آمیزند و کف مال کنند
[illegible]

داود
نسکارنمی

تا سیماب کشته شود پس چهار حصه بخش سازند هر روز
دو بخش را غلوله کرده یک بخش را صباح و یک
بخش را آخر روز فرو برند و خود را باعتدال بپوشند
تا وقتیکه صحت شود و شیر برنج به قند سپید سوده
با نبات سوده و نان مایه دار بی نمک یا بچه بره
با برغاله بی نمک خورند صفت سفوف سیماب
پوست هلیله زنگی و پوست هلیله کابلی و حب بلبله و
فلفل از هر یک دو مثقال کوفته و بیخته سیماب هفت مثقال
نمک شانزده مثقال همه را بهم آمیزند و کف مال
کنند تا سیماب کشته شود پس چهار قسم سازند
هر روز دو قسم را یعنی یک قسم را صباح و یک قسم را
آخر روز کفه زنند و قدری گلاب از عقب آن
بیاشامند و خود را باعتدال بپوشند تا وقتیکه

صحت شود غذا اند کو رخورند صفت دود کردن
جیوه یعنی سیماب سیماب شش مثقال را سه بخش کنند
هر روز یک بخش را در ظرف آهنی گرم در زیر دامن
دود کنند و خود را با عنذال بپوشند و پیش از
دود کردن پارچه که پاهن بر گرد گریبان و گردن
خود به پیچند تا دود تا دود از گریبان بدماغ نرود
قوت بینائی را ضرر نرساند تا وقتی که صحت شود
غذا اند کو رخورند اگر در هفته سه روز متعاقب
هر روز مقدار ماش از سیماب پخته
با سرخ یا برگ تنبول خورند یا صلایه کرده
بسته دار چینی سوده بشیره قند سرشته
غلوله کرده فرو برند و بدین مداومت نمایند
هم جراحت آبله را و هم آرد و هم درد اعضا را
دفع کند

دفع کند باذن الله تعالی و اگر قوت باصره بواسطه
بخار سیماب ضعیف شده باشد اقلیمیای زر کوفته
و بیخته و صلایه کرده باشند هر صباح بمیل طلا در چشم کشند
تا بخار سیماب را بخود جذب کند و باصره بحالت
اصلی باز آید و این علاج نیز خاصه مؤلف کتاب است و
مجرب شده هم در علاج آبله فرنگ از رنج
فرنگیه ات ای حال تباه گویم سخنی در دل خود
دار نگاه نزدیک مجربان موافق افتد قیروطی
جیوه ات بوجه دلخواه صفت قیروطی جیوه
موم نیم مثقال زرد و سه مثقال روغن گاو و پنجمثقال
روغن گرده بیضه بز که لبه آب نشسته باشند حل کرده
و شش مثقال سیماب چهار مثقال خباری سوده
اضافه نموده کف مال کنند تا سیماب کشته شود

پس سه بخش کنند و هر روز یک بخش را بجالند بعد بسیر
کوشش و زیر بغل کشش را آن رسانند و خود را باعتدال
بپوشند و تا وقتیکه صحت شود غذای مذکور خورند و
اگر جوشش دهان تشویش دهد اول چند روز جهت
تسکین درد آبی که خطمی یا خبازی یا بنفشه را در او جوشانیده
باشند و صاف کرده زمان زمان در دهان گیرند و
آخر که لعاب رفتن دهان کمتر شود جهت دفع
جوشش خرفه طباشیر و سماق را بالسویه کوفته
بیخته بر موضع جوشش پاشند و اگر جراحت آبله
مزمن شده باشد مرهم نوره را صبح و شام گذارند
صفت مرهم نوره موم سفید یا زرد سه مثقال
در روغن گل که صفتش در وجع الظهر معلوم شد
یا روغن کنجد ده مثقال حل کرده و آهکی که به آب

نشفته باشند

شنجه باشند و در شانه خنک ساخته وبجبه
صلایه کرده دوازده مثقال کتیرا اسپید شوده یکمثقال
اضافه نموده صلایه کنند تا مرهم شود و اگر خشکیها
سفید رنگ بشکل کربون بر دست و پا یا عضوی
دیگر پیدا شود فلفل سیاه را در آب جوشانیده عضو
مادف به بخار آن دارند یا آب آنرا البته
کهنه طلا کنند   قوباه   یعنی کربون چون از
ماده رقیق بود علامتش ظهور زردآبست و چون از
ماده غلیظ بود بلندی آن   ای از قوباه
ره خلاصی جسته   خسته تن خویش را
علت رسته   از خردل خل ضماد میکن که بود
در باغ اهل بهار صحت رسته   صفت ضماد
مذکور خردل پنجمثقال بکوبند و به [illegible]

هرکه سرشنه ضماد کنند واین ضماد وقتی باید کرد
که خون غالب یعنی بگوشت فرو رفته باشد واحتیاج
بآن بود که جرب کنند اما هرگاه که غالب نباشد
گوگرد زرد کوفته وبیخته وسیماب بگرباس دو ته
گذرانیده از هریک دو مثقال روغن گاو وخالص
روغن بیه گرده بز که به آب ششته باشند از هر یکی
بجمعل همه را بهم آمیخته کف مال کنند تا سیماب کشته
شود وسه بخش سازند وهر روز یک بخش را
در آفتاب گرم یا پیش آتش مالیده یک ساعت
صبر کنند پس باب نیمگرم در حمام یا در خارج
حمام بشویند واین دارو جرب وخارش اعضا
را نیز مجرب است جرب یعنی گر خارشی است
خواه خشک بود خواه تر وحدوث این

ازماده حاده

از ماده حادّه رقیقه است گردی چو جمیت
جرب و لخته باید که بحمام روی پیوسته سر رشته
صحت بکف خود بطلب پیوند تو از مباشرت
الضّا دانا که شده چون که از جرب و لخته خوردای بست
ناب شاهترج پیوسته اخراج مواد کرده از بهر طلای
گوگرد قروت و دهن کنجد حبسه صفت طلای مذکور
قروت کوفته نزدیک یدو ساعت در آبگرم گذاشته باشند
و بدست مالیده همچو مرهم شود جعرات ترش یا دردی
سرکه سی مثقال گوگرد زرد کوفته و بیخته ده مثقال روغن
کنجد پنجمثقال همه را بهم سرشته آمیخته سه بخش کنند و هر شب
یک بخش را بمالند و صباح در حمام یا در خارج سبوس
گندم و سرکه مالیده بآب نیمگرم بشویند حکة الاعضا
من غیر جرب یعنی خاریدن اعضا که بی گر بود

اگر حدوث آن از مواد رقیقه حادّه است از خارش
اعضا چو شوی دلخسته تشویش رسد تر از آن پیوسته
پرهیز کن از مولدات صفرا چون شهد و شراب و
جلغوز و مغز پسته بی زحمت گر آنکه درین مرض که
خار بدن اعضاست تر آبگینه و گاه از مسهل بی و
بی و حمام و دوام زبن و رطه بری ره بجانب صحت
و بعد از تنقیات مسهل هر شب آب لیمون
یا غوره یا سرکه بروغن گل یا کنجد بقدری گلاب
بروجهی که در شراب مذکور شد آمیخته نیم گرم بمالند و
صباح بحمام روند ثولول یعنی زخ تولد این مرض
از مادهٔ غلیظه بلغمیه یا سوداویه یا مرکب از هر دو است
رباعی در علت ثولول شنو مسئله داری بی فهم آن
اگر حوصله سازی جو فتیله بهر داغش روغن
شام [illegible]

ناعم جرض تر باشد و مشغله   داحس یعنی کژدمه
دمی بست تر و یک شاخ نابل لسرخی ورد عظیم
کند و ورگز دمه آن بیان کنم فایده کرد شفا
تر ابود فایده بگشا رگ و مسهل خوردمی ساز طلا
از مرکه و افیون که بری فایده   دمل آنکه بدنبل
مشهور است بدترین انواعش آن بود که غور
داشته باشد   دنبل اگرت غنچه صفت نگشاد
دل تنگی تو رو بکمی ننهاده   تضمید کن از خردل
انجیر و مویز گر قیا مرض رهی شوی آزاده
صفت ضماد مذکور انجیر تر یا خشک جوشانیده
مهرا شده ده عدد مویز دانه بیرون کرده هفت
مثقال بکوبند تا همچو مرهم شود و خردل سه مثقال
کوفته و بیخته اضافه نموده نیم گرم ضماد کنند

خراج که آماسی بود گرم در داخل
موضع باشد که مواد بجانب آن ریخته باشد و
دیگر گیرد هر کس که بی خراج رگ بگشاده
در راه مرض داد مداوا داده باید که
کنند
ضماد انجیر و بود از خوردن تلخ و ترش باز
ایستاده صفت ضماد مذکور انجیر تر و خشک
جوشانند صهرا شده بقدر حاجت بگیرند و بکوبند
تا همچو مرهم شود بگرم ضماد کنند دبیله
آماسی بود شبیه بخراج الا انقسم گرم نباشد
باشنی چو بدر رود از دبیله افتاده از درد
عنان صبر از کف داده تضمید کن از
بوره و صابون و عسل گر سر نکند بجوش پیش
استاده صفت ضماد مذکور بوره صابون

ازهر یک [illegible] مثقال

از مرتک چهار مثقال بکوبند و بده مثقال عسل سرشته
نیم گرم ضماد کنند. آکله یعنی جراحتی که عضو را
بخورد و علامتش ظهور سیاهی یا سبزی از جراحت است
از آکله هر که ناتوان گردیده هر لحظه
زار فزون شدنش نرشید باید که گل ارمنی و
هر که مادام بر گرد جراحتش بود مالیده
طاعون یعنی اماس سیاه یا سبز یا خاکستر
رنگ یا زرد یا سرخ که بعض گوشت یا زیر بغل
یا کش ران حادث گردد طاعون چو شود
عارضت ای غمخواره صبرت ز دل خسته
شود آواره خواهی که شود بر تو درست صحت
بشکاف که غیر ازین نباشد چاره
بثور لبنیه که بردی خواره مشهور است و
آن جوششهای سفید ریزه بود که چون

بثفا زند هر آنچه از انها برون آید شبیه بود بدانه خشخاش
نار سیده آنرا که بثور لبنی شد انبوه گردیده
از نیم مرض دلش پر اندوه گر از پس تنقیه ز خل و شونیز
تضمید کنی صحت آید بشکوه صفت ضماد دیگر
شونیز یعنی سیاه دانه ده مثقال کوفته و بیخته با آب برگ
... بقدر حاجت بسرشند و شب ضماد کنند و صباح با آب
... گرم بشویند عرق مدنی و آنرا علت
رشته نیز گویند ای دیده ز رشته درد بی اندازه
اجزای عمت راشده چون شیرازه در رنگ
داروی مسهل کردی گردد بتو عهد تندرستی
تازه و بعد از ارتکاب داروی مسهل
فصد نیز اگر علامت زیادتی خون باشد
تقلیل و تلطیف غذا کرده بر نخود آب بکوفته
باشی ...

باهن مقشر و سیر سبز ریزه کرده و یا خشک کرده
کوفته بروغن گاو اقتصار نمایند و آب انهار که
سه روز در ظرف گذاشته باشند یا اجزای اغذیه
آن بسته نشیند خورند و بیه بز چهار مثقال سیر سبز سه شاخ
یا خشک پنج مثقال جدا جدا کوفته بهم آمیزند و صلایه کنند
و بر موضع جراحت نهند تا جراحت را بشیر از آنکه
رشته تمام بیرون آید بگذارند که در هم آید صبح و شام
روغن گاو را که سیر سبز ریزه کرده یا خشک کوفته را
در وی جوش داده باشند و صاف بر عضو ماؤف
مالند تا وقتی که رشته فربه گردد و در اندک مدت
بی مشقت و درد وی بیرون آید جدری
یعنی آبله بچگان علامتش تب دایمی و درد پشت و
از جا در آمدن در خواب است و موبر خاسته باشند

ای از جدری در دره جان فرسایی یابد و در عدس به آنکه یابد آیی از شربت عناب شود و بهلو وقت یا با آب گلاب رغبت را ر فرمایی و اگر آبله در روز ششم و هفتم بر فرود نکند هر روز رو و مثقال با و یان و پنجید و الجیه جوشانند و صاف کنند و بشربت عناب که صفتش در بیرسام دانسته شد شیرین کرده دهند و در غذای مذکور با دیان سبز اندازند و اگر بیمار طفل باشد یا در آن بدستور که مذکور شد بپرهیز کنند و نزدیک نقطوں آبله بکف یالیش را حنا بنهاد ند و کافور بسرمه در آب گشنیز حل کرده در چشمش چکانند تا آبله از چشمش بیرون نیاید و در سیزدهم و چاردهم آبله را بسوزن طلا یا نقره خالی کنند تا روی بخشکی نهند و اگر دو سیر بود

ادی بخشکی آرد

ذوبی بخشکی آرد بوت صندلی در هوای گرم و
خشک اگر در هوای تر بود آرد زیر و انانس دود کند
حصبه یعنی سرخچه علامتش تب دایمی و بدبوی
نفس و اندوه و اضطراب و بیخوابی و تشنگی است
در سرخچه بود روز ثالث ترشی زنهار مده وگرنه
... در تنقیه سعی کن بروز اول رگ زن
... شود اگر تیز هشتی ایضاً در علاج حصبه
از علت حصبه اینکه خونین جگری از بودن ابخره
... دری میدان که علاج تست نزدیک
در شربت و در غذا علاج جدری باید دانست
که ... جدری و حصبه را باید در بلادیکه هوایش
مایل بخشکی و گرمی بود چون اکثر بلاد خراسان

غیر آن شربت وغذا که مذکور شد و شربت عناب
رخصت فرمایند اما در بلادیکه هوای آن مایل بگرمی باشد
چون سمرقند و بخارا و کابل و غیر آن و بلادیکه هوای آن
مایل بتری بود چون هرموز و قندهار و در اکثر بلاد هند
و غیر آن باید که صباح عناب بیست عدد بادیان تخم
کرفس هر یک دو مثقال بادیان سبز و شبت سبز از هر یک
تخم کاسنی نیکوفته یکمثقال و نیم همه را در یک پیاله
آب جوشانند تا به نیمه آید صاف کنند و بده مثقال
قند سپید شیرین کرده قدری گلاب ضم ساخته دهند
غذا آب نخود نیکوفته و ماش مقشر و بادیان سبز و
شبت سبز انداخته مقرر کرده و از هند و انبه منع
فرمایند کلف که آنرا آتش گویند و

کمتر از کنجدک خوانند و خیلان که بقدر به کلف بود

الا آنکه از جلد بلند تر باشد و نمش که نقطهای

از قسم ... ۱۲

سرخ رنگ بود بر ظاهر جلد و آثار از گشاد

شدن سرهای رگهاست که در تحت جلد است

پیدا شدن خون در تحت جلد ۱۲

و علاج این چهار امراض یکسان گر با مرض کلف

داغ سیاه ۱۲

و گر با برشی و ز با خیلانی و گر با نمشی تا مرکب

داروی مسهل نشوی از جام دوا شربت صحت نچشی

مسهل سودا

تنقیه و تسلیق ۱۲

و بعد از ارتکاب داروی مسهل بر هلیله پرورده

مداومت نمایند و غذا آب مرغ جلان و ماش مقشر و

گندم ترخورند و هر سه نشاسته و باقلی و پوست تخم

مرغ و صدف سوخته هر دو رنگ و تخم ترب و مغز

تخم خیار و مغز تخم خربوزه و مغز بادام مقشر بالسویه بکوبند
و بیزند و باب کشنیز چون سرشته شب طلا کنند و
صباح بحمام روند بهق که سپیدی پوست و مو باشد و
بر ظاهر جلد گاه باشد که در گوشت نیز فرو رود و
علامت وی آن بود که چون سوزن در موضع
فرو برند خون بیرون آید بخلاف برص با قد
گردد چو بهق پدید آید مالی بروی تیزاب را بد
مسهل بی در پی علت ز علیل رخ نهد سوی
عدم صحت آید بساط غم گردد طی مراد
از تیزاب تیزاب فاروق است و کیفیت
گرفتن نسبت که یک من زمه بلور و نیم من شوره
بکوبند و ق

بگو چاره به قرع و انبیق و قابله چکانند چنانچه کیمیاگ
گران کنند ـــ برص که سفیدی یا سیاهی بود و
که از ظاهر جلد در گوشت نفوذ کرده باشد تا باستخوان
رسیده علامتش آنکه چون در موضعش سوزن فرو برند
آب بیرون آید   ای آنکه پی دفع برص نوشی
در صیف و خزان و در بهار و در دی   ابخار صنه
قابل بود اگر بود دی   بودی بمیت ره خلاصی
از وی   قمقام   یعنی چار یا یک تولد ابرص
ز تعفن رطوبت است   ای آنکه گرفتار غم
از قمقامی   از ساغر غم مدام درد آشامی
صحت طلبی طلا بکن زیبق و زیت   تا کی
برص روی ره ناکامی صفت طلاء مذکور

زیبق یعنی سیماب سه مثقال خاکشوده و روغن زیت
یا روغن گاو از هر یک پنجمثقال روغن گرده بزیه
که لبسه آب شسته باشد ده مثقال همه را بهم آمیخته
کف مال کنند تا سیماب کشته شود و شب در اعضا مالند
و احتیاط کنند که بزیر بغل و کش ران و پس گوش نرسد
و صباح بحمام روند کثرة العرق یعنی عرق کردن
بسیار ای آنکه ز کثرت عرق بیتابی ظاهر شده
زین عارضه آت بدحالی بدبوی چو نبات عرقت
می شاید گر صندل و آب و غوره بر تن مالی
صنان یعنی بدبوی بغل قول انیس از تعفن
خلطی است که در حوالی قلب است بیت زین
ایکه از صنان [illegible] بی تابی مسهل خورد ای
گر سبب دوائی
می آید

برگ سیب آبی با مرتک و توتیا بیامیزد و مال
باشد که ازین مرض خلاصی یابی حرق النار
یعنی سوختن عضوی از اعضا با تش است از آثار
اگر دست تو سوزد و گر پای ور عضو دگر بگیر کافور
بسای آمیز بسبر که وبه یخ ساز خنک ونگاه
دار طلا میفرمای داء الحیه یعنی ریختن
موی و پاشیدن قشرهای رقیق بود داء الثعلب
واین هم ریختن موی باشد فقط پس علامت هر یک
در دموی و صفراوی سرخی و زردی موضع علت است
و در بلغمی و سوداوی سپیدی و تیرگی آن اما
در اول موی با پوست رقیق افتد و در ثانی

موفق باشد چون دوا رسید اسب جانی با خود و حدود
وادا شلب بیتابی بهبود بیروت پدید آید
گر بر موضع آن پیاز عنصل مالی

شیب غیر طبیعی عبارت از سپید شدن موی بود در جوانی
است چون از خشکی باشد علامتش بسیاری میل آب و
خشکی دهان و لاغری بدن است

هر گه که طبیعی
بنود شیب کسی در راه دوا اگرش بود شیب
چون غیر مرطبات رغبت نکند در رنج ببیند کی
بر دفع ببینی مرکب خربزه اگر بیند که رطوبت
از وی تولد شود چون انگور و خربزه افراط
جودت شعر یعنی بسیار در هم شدن موی

چون موی زنگیان چون از گرمی و خشکی باشد علاجش

نفع یافتن از چیزهای سرد و تر چون خرفه و کاهو و متضرر شدن

از چیزهای گرم و خشک چون زنجبیل و عسل است و ظهور

این مرض اکثر در بلاد حار و یابس میشود آنرا که بود

جعودت شعر بسی گر دردش از علاج باشد هوسی

گو روغن بادام و لعاب سپیوس می مال زروی و دست

در هر نفسی صفت روغن بادام در رحمی سوداوی

گذشت تشقق تشقق الشعر یعنی شق شدن

موی چون از خشکی مزاج باشد علامتش عدم رطوبت

بینی و دهان چون خسته دل از تشقق شعر شوی

گویم سخنی گر سخن بشنوی با مشکه لعاب خطمی آید
بمال که بهر چنین مرض علاجی است قوی
هزال مفرط یعنی بسیاری لاغری خواه
سببش خون بود خواه غیر آن ای گرسنه
عیان لاغرت بسیاری در راه مداوا
کمیت اختیاری باید که بعیشت گذر عمر بجا
با کثرت صحبت نباشد کاری افراط از
یعنی بسیاری فربهی تولد این مرض از کثرت
رطوبت است ای از کثرت فربهی ترا بیمار
خود را بره علاج کن غمخواری چون عیسی

دری ام

چون مرض مناسب بود باید ز تو جام را خواهد

علاج گزیدن جانوران لدغ الحیة یعنی گزیدن مار

جز لدغ حیات غمناکی گر حاصل علم و

ادراکی فرما که بشیشه حجامت یکند زان

زهر کو صنعش رابا کی لدغ العقرب یعنی گزیدن

کژدم خواه جراره بود خواه غیر آن هر گه که رسد

زعقرب از بیخبری زخمی که دلت را کند از عیش

بری چون قصد تو بهبود بود سیر و نمک

طلا که ره بمقصود بری اشارت بآنکه خوردن

کرفس عقرب گزیده را مهلک ست ای آنکه

بشیوه خرد ره بردی گویم بتو از بزرگی د

گزوردی عقرب جوز اگر بدو بهم نگ کرده
موشنا اربکیه گرفته خوردی مردی و عشر
الرتیلا یعنی گزیدن جانور رتیلیه که با عنکبوت انواع
مصری است که مشابه باشد بمگسی که گرد شمع و چراغ
میگردد آنرا اگر در رتیله از بهر حمی بیاویزد که سفوف
کرده شونیز دهی و آنگاه بر آب گرم اشنان
مرهم کنی و بموضع نهش نهی سفوف واردی
را گویند که کفه زنند یا بشیر بنی از شیر نبها امیخته
میل کنند. لسع الزنبور یعنی گزیدن کلیر از جمله
خواص وی آنست که چون بر موش مرده قضیب نشیند
و بگزد انسان را در همان روز هلاک کند.

اثر اکه کرد

اگر گزد و کلیر اگر سر خربی باید که زروچی و دست
از بهربی سبوس و سکنجبین دهی و پس از آن
بر موضع زخم بر بندی سرکه نهی عض کلب الکلب
یعنی گزیدن سگ دیوانه و علامت سگ دیوانه
است که چشمش سرخ گردد و لعاب از دهانش
رفتن گیرد و سر در پیش افکنده و دم در میان هر دو پای
خود داده و در زمین کشید و در رفتن مثل مستان بود و
بهرچه رسد حمله کند و آواز نکند و سگان از وی بگریزند
و چون باو رسند با وی تملق کنند بحرکت دم وغیره
چنانچه رسم کلاب است و گزیدن سگ دیوانه را بعد از
یک هفته حالتی عارض شود مثل دیوانگی و دوست
داشتن تنهایی و گریزان بودن از روشنایی و رسیدن

[illegible]

[illegible] ...لاب ای [illegible]

[illegible] زنگ سبز که بروی [illegible] که او [illegible]

باشد و باید دانست که زهر سه نوع بود معدنی و نباتی و

حیوانی معدنی چون سیماب و سم الفار و مردار سنگ و

زاگ و آهک و زرنیخ و زهره بلور و نباتی چون بیش

و بلادر یعنی بلادر و تربد سیاه و افیون و نفت نیز و بعضی

گیاه و حیوانی چون ذراریح و زهره افعی (افعی) و زهره پلنگ و

مغز نیز گوزن و مگس سبز که در بستان باشد و زاغ سرخ که

و کباب گوشت که بخار بر نیامده باشد چون

ز شرب سمت بدحالی ... گر رنج شوی براه عمر یابا

از بهر خلاصیت نزدیک حکیم ... کافی بود [illegible]

[illegible]

[illegible] ساخته و [illegible]

[illegible] تا به تتمه ابد صاف کنند و بره مثقال [illegible]

[illegible] کرده و دو درم روغن زیت یا روغن گاو

[illegible] بند و نیم گرم بپاشند و غذا اگر ابشیر گاو خورد

[illegible] باشد انشاء الله تعالی خاتمه با تمام رسیده و با اختتام

رسیده تسوید این بیاض و ترشیح این ریاض بروز

[illegible] از ماه مبارک رمضان بسال هشصد و هفتاد و از

[illegible] نوی بنظم رسیده فقط احکام بول را خورده فکر و سحر

جمع کردم جمیع برادران تاریخ سال تا که

[illegible] روشنت بدان قاروره گیر جا رضاد سپ [illegible]

فرابران

بیران قراتی

بیران

این نسخه طب یوسفی بدستخط فقیر الحقیر

[illegible] بحکم [illegible] این نسخه [illegible]

بتاریخ [illegible] ۱۳۲۹

یوم پنجشنبه شکل عشره ذی الحجه ساعت

سوا بود بوقت ۱۲ بجی روز بود

نیری را مخلاری شیتیا مرقوم شد بانجام رسانیدم

شروع رسایل متعلقه طب یوسفی

به ستهٔ ضروریه موسوم شده

که انسان را لابد است

الحمد الله المنعم لحیوة النفوس وصحة الاجسام والصلوة [illegible]

واضع قانون الشرع ومن یتبعه الی یوم القیام

بعد این نسخه ایست موسوم بستهٔ ضروریه که [illegible]

از شر الفاظ [illegible] صحبت [illegible]
ارباب ذکا و فطنت [illegible] منشی [illegible] زبان [illegible]
[illegible] یافت [illegible]
داده دوران [illegible] پیش خاک
[illegible] فلاک پست آنکه ماه برج تمکین آمده
آفتاب ملت و دین آمده آنکه از اولاد پاک
مصطفی است آنکه سراپای او نور و ضیاست
آنکه چون ماه از صفا تابنده شد آنکه غوث روزگار
بنده شد یوسفی زان دم که از بخت سعید آمده اورا
غلام زر خرید جز دعای او نگوید ز فروشف خیر خواهی
او نگوید روز و شب باد تا بر پاست چرخ نیلگون
دولت و اقبال او هر دم فزون بر روانش هرگز
غبار غم مباد یکسر مو از سر او کم مباد مقدمه

والیست که غرض از طب دو امر است یکی حفظ

دیگری ازاله مرض و حفظ صحت از ازاله مرض

اهم است زیرا که علاج را طبیب حاذق

باید که بر تشخیص و معالجه او اعتماد کلی باشد

حاذق نادر میباشد و اگر طبیب حاذق

شود شاید که مرض از امراضی بود که معالجه

و اگر معالجه پذیر باشد شاید که اسباب معالجه

نشود و زمان معالجه بگذرد و اگر اسباب معالجه

شود شاید که مریض اطاعت طبیب نکند و اگر

مریض اطاعت طبیب کند شاید که قوت مریض

وفا نکند بزمان معالجه و اگر قوت مریض وفا

کند و معالجه شود اثر ضرر و ادا از جهت تحلیل

حرارت غریزی و غیر آن در بدن بماند لهذا

حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم فرموده

که الاحتماء افضل من الدواء پس بر همه کس واجب و
لازم است که حفظ صحت کنا[illegible]
بتصرف[illegible] در شش چیز ضروری بود که انرا سته ضروریه
گویند اول از سته ضروریه هوا است که محیط است
بابدان و محتاج است انسان بآن از برای
تعدیل روح باستنشاق و اخراج فضلات تن بر نفس
دائم که هوای مذکور صافی و معتدل بود و
مخالط نباشد او از بخار نیستان و اشجار خبیثه
نباتات ردیه و نتن جیفه و دود و غبار و امثال انها حافظ
و محدث صحت باشد و چون متغیر شود حکم او
محدث مرض و موجب عسر آن گردد و آن دو قسم است
طبعی بود یا غیر طبعی و غیر طبعی مضاد طبیعت است
یا غیر مضاد و تغیرات طبعی تغیرات فصلیه است
و مراد بتغیرات فصلیه تغیراتی است که

... هوا بسبب انتقال از فصلی بفصلی و
... از تعریف فصول بحسب اصطلاح
اطبا پس گوئیم که ربیع نزدیک ایشان زمانی است
که پیدا شود در وی نشو نباتات و اشجار و صالح
انسان در وی بپوشش معتدبه از جهة برودت و
تروح معتدبه از جهت حرارت و خریف
زمان مقابل ربیع است و صیف جمیع زمان حار و
شتا جمیع زمان بارد و نزدیک است که ربیع نزد
ایشان اول حمل یا پیش یا بعد از ان بقلیلی
تا نصف ثور باشد و خریف مقابل آن و صیف و
شتا آنچه بینهما است پس هر یک از ربیع و
خریف اقصر بود از هر یک از صیف و شتا و
هر فصلی مورث امراض است که مناسب آن

حمل ثور جوزا
سرطان اسد سنبله
ساون بهادون اسوج
میزان عقرب قوس
کاتک اگهن پوه
جدی دلو حوت
ماگهه پهاگن چیت
ربیع بیساکهه
حار رطب
خریف اسوج کاتک
بارد یابس

فصل بود و هر یک مضاد آن مثلا فصل حار رطب مورث
امراض حار رطب است و هر یک امراض بارد یابس است و
فصل بارد رطب مورث امراض بارد رطب است
و هر یک امراض حار یابس است و تغیرات غیر طبیعی که
طبیعت نیست یا از اسباب سماویه می باشد و یا از
اسباب ارضیه اما از اسباب سماویه چون مجتمع
شدن شمس با کثیری از دراری که عبارتست
از کواکب کبیره کثیرة الضوء چون مشتری و
زهره و شعری و قلب الاسد و غیره در درجه یا در دقیقه
که شمس در اوست باشند چه اجتماع اینها با شمس موجب
زیادتی حرارت هوا میگردد و اگرچه در شتا باشد و اما
اسباب ارضیه چون اختلاف مساکن از جهت عرض
بلد یا مجاورت بحار یا جبال یا از جهت وضع یا تنوع

بزاب و عرض بلد مقدار بعد بلد است از خط استوا
که در غایت اعتدال است و اقلیم ثانی و ثالث
لشدة الحرارة و سادس و سابع مفرط البرودة
رابع از جهت نزدیک است باعتدال و مجاور
بحر مرطب هواست و بلد بحری که در میان یا کنار دریا
بود مرطب است و در گرمی و سردی معتدل از جهت
غلیان هوا بر موثر باین معنی که متسخن نمیشود
متسخن در صیف و متبرد نمیشود از متبرد در شتا بواسطه
غلظ هوا و رطوبت بگرداند و جبل شمالی متسخن
از جهت منع او هبوب ریاح شمالیه بارده را و جبل
ریاح جنوبیه را و عکس شعاع شمس بر بلد جنوبی
مبرد است از جهت منع او هبوب ریاح حاره
جنس او ریاح بارده شمالیه را و عدم عکس شعاع شمس
بر بلد و مغربی افضل است از مشرقی از جهت

سرمشرقی شمس را مدت از نهار ... شدن اول

از برد لیل بسوی شمس قویه دفعة و از جهت شنی

او بلاد مشرقیه را که افضل است از مغربیه از جهت

هبوب مشرقیه اول نهار بمصاحبت حرکت شمس

هبوب مغربیه آخر نهار بمضاد حرکت و بلاد ... اصح

ابرد است از منخفض و بلاد مستوی اصح است و تراب کبریتیه

مجفف و مسخن است و محرق دم و تراب نزیه یعنی زمین

حیز که آبش نه جای بود و نه در حفرها جمع شود مرطب و

معفن است و جبلی متقوی ابدان است و هوای بارد

مجود و معظم و محسن بدن و محارث زکام و نزله و صرع و فالج

است و هوای حار مرخی و مضعف و مکدر حواس و

منقل دماغ و مولد خناق و حمیات و ردیست و تغیرات غیر طبیعی

که مضاد طبیعت است اجون و باکه کنایت است از عفونت هوا

عفونی که بیرون رود بان عفونت اصلاح جوهر روح

سایر نبیذ که ممنوع است از چون قدید [illegible] و غیره
و دیگر شفقت ضروریه ماکول و مشروبست و حفظ
با ماکول و مشروب چنان توان کرد که از غذاها نان
گندم پاک خمیری که در تنور پخته باشد و برنج و نخود
و گوشت گوسپند یکساله و بزغاله و تیهو و کبک و دراج
زرده تخم مرغ نیمبرشت و از میوهای تر خربوزه [illegible]
آنداز و انگور نازک رسیده و سیب شیرین خوشبو
وامرود ناسپاتی و انار رسیده و انجیر تازه اقتصار
نمایند و التفات نکنند بغذاهای دوائی چون
خشخاش و کاهو و اسفاناخ و غیره مگر از برای تعدیل
مزاج تا ماکول و طعام نخورند مگر وقتی که اشتها
صادق پیدا شود و علامتش آنست که بعید العهد
باشد باستعمال غذا و در معده از آروغی که مخبر شود
از طعام سابق لطعم از نفخ و قراقر خالی باشد

علامت رغبت کاذب آنکه بر خلاف این بود و باید که
هنوز رغبت طعام باقی باشد که دست کشند و خود را
از ادخال نگه دارند که در ادخال ضرر بسیار است و ضرر
تکثیر الوان که چند نوع غذا در یک وقت خوردن
و مطاولهٔ زمان اکل که در مدت زمان اکل را دراز گردانیدن
و نزدیک است بضرر ادخال و حکما گفته اند که بهترین نوبتها
در طعام خوردن آنست که در دو روز سه نوبت اختیار
کنند یک روز صباح و آخر روز و روز دیگر
نماز پیشین و این مختار شیخ است و بعضی گفته اند که
که در شبانه روزی دو نوبت چنانچه فاصله میان
دو غذا از شش ساعت کمتر نباشد و بعضی گفته اند
که در شبانه روز یکنوبت و بیشتر بعضی این اسلم است
و باید که غذای لذیذ اختیار کنند بشرط عدم اکثار
و بعد از هضم نکنند بر تخمه که رغبت طعام را اسقاط

و اگر و الله بمقابلی آرد و بر حامض که مرقم را بر و دی
لاغر و بر اگر گرفتد و بر حلو که اشتهار ابرد و تسخین
بدن کند و بر مالح که بدن را خشک و لاغر سازد و
دفع کند مضرت حلو را الحامض و حامض را الحلو و ملو
بمالح و مالح را به تفه و بر بیز نکند در صحت که بر بیز
در چنین صحت چون تا بر بیزی است و چنین مرض
مراعات عادت در دفع اکل و غیره واجب
دانند و کسانیکه عادت کنند استمرار اغذیه ردیه را
باید که مغرور نشوند بآن و بنا بر بیح ترک کنند
باید که غذائی دموی مبرد و قابع بود و دو صفرا
وی را مبرد و مرطب بلغمی مسخن و ملطف
سوداوی مسخن مرطب است و نهی کرده اند
مجربان از جمع میان شیر و ماهی و ترشی و شیر

فی

فجی و سیر و مرغ و ترب و کبوتر بچه و بادنجان بود دهد و
باقلی و جوز... و خربوزه و عسل و انگور و کله و انار
مریشه و سرکه و برنج و غیر آن گرده اند از جمیع میان آب
چاه و بهترین آبی از آب انهار آنست که این هشت
صفت داشته باشد اول جاری بود بر خاک پاک
یا بر سنگ دویم منحدر بود بسوی اسفل سیوم
بعید المنبع بود چهارم خفیف الوزن باشد پنجم بسیار
باشد ششم شیرین بود هفتم تیز رو بود هشتم
از جنوب بشمال یا از مغرب بمشرق رود و
این همه اوصاف در دریای گنگ رود نیل یافته
میشود و آب چشمه خالی از غلظتی نیست از برای آنکه
از آفتاب و باد که ملطف اوست دور تر است و
آب کاریز از چشمه رد است و آب چاه

از آب کاریز و آب زه از آب چاه و باید که
آب را ابتدا از شروع غذا و در هضم خورند و بعد از آن
و دو ساعت منجمین مقرر کرده اند زبر بالای میوه
خاصه خربوزه و در عقب مباشرت و بعد از
حمام و در میان طعام آب نخورند مگر کسانی که
معده ایشان گرم باشد و علامت گرمی معده آنست
که آب خوردن در میان طعام رغبت قوی
گرداند و در هضم نقصان واقع نشود سیوم
از ستهٔ ضروریه حرکت و سکون بدنی است
چون حرکت بدنی باعتدال باشد بدن را
قابل غذا سازد و بجهت ازاله رطوبات فضلیه
و تقویت مفاصل و اوتار و رباطات کند و
ایمن گرداند از جمیع امراض مادیه و اکثر مزا

بکلی

چگونه اعون است بر هضم و حرکت برانگیزاند و
ریاضت که عبارت است از حرکت بدنی بعد از انحدار
غذا از کمال هضم اوست و علامت اشتیاق طبیعت
بسوی غذای دیگر و غیر آنست و دلالت کند احمرار
از کثرت بر ریاضت معتدله و اصفرار بر مفرط و هر عضو
که بر ریاضت او بسیار شود قوی گردد خصوصاً بر نوع
آن ریاضت مثلاً اگر بسیار شود ریاضت بدن
در حمل اثقال قوی باشد بر حمل اثقال و هر عضوی را
ریاضتی خاص است پس ریاضت چشم قرائت است
پس باید که ابتدا کرده شود از خفیه بجهریه بتدریج
بازی آنکه فعل قویه دفعةً ضار و متعب است و ریاضت
سمع سماع نغمات لذیذه از حاده بثقیله یا مختلط
بهما و ریاضت بصر قرائت خط دقیق و نظر
کردن بسوی موضع بعید خصوصاً منیره و بکار

معتدل چه روح نفسانی منقبض میگردد پس مجتمع
نمیشود و دماغ متکاثف و متعفن میگردد و پس بیرون
می آید چیزیکه درویست از فضلات بد موضع و در گوی
خیل اسب چون باعتدال بود ریاضت بدن است
تحلیل او اکثر است از تسخین و نافع است تا فهم
بتحلیل بقایای امراض و همچنین ریاضت جمیع بدن
ترجیح بار اجح مهود قاییما و قاعدا و مضطجعا
ترجیح میل است و اراجیح جمع ارجوعه و ارجوعه
مرادف مهد که آنرا اکاز گویند و همچنین ریاضت
جمیع بدن است و نفس طرد خیل ابا از ریاضت قویه است
که تحلیل و تسخین او بسیار است و ریاضت
بدن و نفس است لعب الصولجان برابر است

انکه کره صغیر باشد یا کبیر جهت آنکه بدن را ماست
کند [illegible] جهت [illegible] ریاضت است
[illegible] است [illegible] و [illegible]
[illegible]
ریاضت بر فعل نفس نوعی تحریک است از برای
ریاضت مخصوص است بحرکت بدنی چنانچه قبل
ازین معلوم شده و از فعل ریاضت جمیع بدن
نفس است مسابقه بخیل و رکوب سفینه ریاضت
سوار شدن
جمیع بدن است و محرک اخلاط غلیظه و لطیفه
مانع امراض مزمنه چون جذام و استسقا و قوی
معده است و چون از وی غثیان دقی عارض شود
منفع تمام دهد باخراج فضول پس باید که مبادرت
نمایند بحبس آن مگر وقتیکه بافراط انجامد و
خوف ضعف شود و دلک از جمله انواع
یعنی البدن [illegible]

ریاضت و انضمام آن بشغلی خشن دارد و
صلب یا لین و کثیر و قلیل خشن بعضلها
تحلیل [illegible] و رنگ [illegible] سرخ گرداند و بدن
فربه سازد بجذب دم بسوی خارج و املس رنگ
روی را سرخ گرداند و بدن را فربه کند ا
کمتر از خشن و صلب اعضا را محکم سازد و فضلات
تحلیل دهد و لین سست کند عضو را و تحلیل
نگرداند و کثیر فضلات را تحلیل دهد و قلیل
تحلیل نه دهد معتد به و باید که ریاضت در میان
دلک استعداد و دلک استرداد واقع
شود و لیس دلک استعداد آن باشد که از
دلک لین بتدریج به صلب آید و دلک
استرداد آنکه از صلب بلین گراید

چهارم از

چهارم از سته ضروریه حرکت و سکون نفسانی است
و مهم حرکت نفسانی است حرکت روح بسوی
خارج و فعلةً چنانچه در غضب یا قلیلاً قلیلاً چنانچه
در فرح یا بسوی داخل و فعلةً چنانچه در فزع یا قلیلاً
قلیلاً چنانکه در غم یا بسوی داخل و خارج چنانکه
در خجلت و هم والقا لازم حرکت نفسانی است
سخونة ما تحرک الیه و برودة ما تحرک عنه و
افراط سکون نفسانی مبرد و مبلد است و افراط
حرکت نفسانی مهلک است پنجم از سته ضروریه
نوم و یقظه است و نوم در خلای معده
مهزل است باختلال روح و نوم نهار مصفر لون
و مرخی قوی نفسانی و مورث صلابت طحال
و چون عادت شود جایز نیست ترک آن

در خلوی معده

مکتب ارتج و سهر مفرط مضعف دماغ و سبب بعض
تحلیل باده است و نفاس موجب تغیر طبیعت
فساد غذاست ششم از سته ضروریه احتباس و
استفراغ است و افراط استفراغ بالذات مجفف
مبرد بدن است از جهت انحلال رطوبات و ارواح
و بالعرض ممکن است که مسخن و مرطب بود
چنانکه خلط خارج بارد یابس باشد و نزدیک خروج
آن حرارت و رطوبت بر بدن مستولی گردد
از جهت هیجان حرارت و رطوبت زوال
که برودت و یبوست است و لازم افراط
احتباس شده و عفونت و سقوط اشتها و ثقل
بدن بود والله اعلم بالصواب خاتمه
یافت در سال نهصد و چهل و چهار سمت ختم
صورت اتمام این مختصر که با فایده مفید

هجه اتفاق راجه فاض وجه علم

هو القادر

هو الغني

شروع رساله دلایل النبض

الحمد لله رب العالمین النافع الحکیم العلام والصلوة

علی زبدة الانبیاء و اولاده الکرام و اصحابه العظام

اما بعد پوشیده نماند که این سطری چند ست از صناعت

طب در ادله نبض بر حال بدن که جهت طالبان

این فن مرقوم شده بدلایل النبض موسوم گشته

رباعی دارد امید یوسفی که مدام فیض گیرند

زین چه خاص چه عام خلق عالم شوند ازین محظوظ
باشد از [illegible] رسالۀ محفوظ [illegible] چرا که نبض
حرکت [illegible] آلتی است [illegible] بود که وضعه از [illegible]
روح مرکب از انبساط و انقباض جهت تعدیل
روح به نسیم و اخراج فضلات بر نفس دا[illegible]
ادلۀ نبض یعنی چیزها که نبض بتوسط آنها [illegible]
کند بر حال بدن ده است جنس اول
از مقدار انبساط و اقسامش نه است از برا[illegible]
آنکه اقطار سه است طول و عرض و عمق و نبض
در هر یک از آنها یا زاید است یا ناقص
معتدل و از ضرب سه در سه نه حاصل میشود
آن این است طویل قصیر معتدل بینهما عریض
ضیق معتدل بینهما مشرف منخفض معتدل

طویل آنست که احساس کرده شود اجزای او در طول
اکثر از مقیس علیه یعنی صحیح باشد که [illegible] النبض
وسببش کثرت حرارتست قصیر آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول اقل از مقیس علیه وسببش قلت
حرارتست معتدل آنکه احساس کرده شود
اجزای او در طول مساوی مقیس علیه وسببش توسط
حال بینهماست عریض آنست که احساس کرده شود
اجزای او در عرض اکثر از مقیس علیه وسببش کثرت
رطوبتست ضیق آنکه احساس کرده شود اجزای
او در عرض اقل از مقیس علیه سببش قلت رطوبتست
معتدل آنکه احساس کرده شود اجزای او در عرض
مساوی مقیس علیه وسببش توسط حال بینهماست

[illegible]

[illegible]

[illegible] مشرف آنکه احساس کرده شود اجزای او در ارتفاع
[illegible] علیه وبنبض [illegible] حرارت منخفض آنکه
[illegible] کرده شود اجزای او در ارتفاع اقل مقبس [illegible]
[illegible] قلت حرارت، معتدل آنکه احساس کرده
شود اجزای او در ارتفاع مساوی مقبس علیه
سببش توسط حال بنبض است واقسام تسعه مذکوره
باعتبار مقدار انبساط وانقباض بسائط است هرگاه که ترکیب
کرده شود هر یک از ترکیب ثنائی وثلاثی بیست وهفت
قسم میگردد وقید ترکیب به ثنائی وثلاثی جهت استثنای
رباعی ومافوق آنست از برای آنکه چهار قسم از اقسام
جمع نمیشود مگر آنکه دو قسم از قطر واحد باشد واجتماع
قسمین در قطر واحد محال است چه اعتدال در هر قسم
منع زیاده ونقصان وهمچنین زیاده ونقصان در هر قسم

ممنوع الاعتدال است

ممنوع الاجتماع است ضابطه در شناختی آنست که گرفته
شود سه قسمی که در قطر طول است و ترکیب کرده شود
باسه قسمی که در قطر عرض است پس حاصل شود نه قسم
بعد از ان ترکیب کرده شود باسه قسمی که در قطر
سمک است و حاصل شود نه قسم دیگر بعد از ان گرفته
شود سه قسمی که در قطر عرض است و ترکیب کرده شود
باسه قسمی که در قطر سمک است پس حاصل شود نه قسم دیگر مجموع
بیست و هفت قسم باشد چنانچه در یک جدول تصویر کرده شده

طب طب عض	طب طب ضق	طب طب مل	قصب قصب مل	قصب قصب ضق	قصب قصب عض	مل مل عض	مل مل ضق	مل مل مل
طب طب سمن	طب طب نحف	طب طب مل	قصب قصب مل	قصب نحف	قصب سمن	مل مل سمن	مل مل نحف	مل مل مل
عض سمن	عض نحف	عض مل	ضق سمن	ضق نحف	ضق مل	مل سمن	مل نحف	مل مل مل

وضابطه در ثلاثی آنست که دایم حفظ کنم

شود دو قسم پس اختیار کرده شود و قسم را

یکی از سه وجه چنانچه گردانیده شود طویل از قطر

طولی و عریض از قطر عرضی پس حاصل کرده

شود طویل عریض پس این حاصل

گردانیده شود ثلاث از برای اینکه

طویل عریض یا مشرف باشد یا منخفض

یا معتدل و قس علیه الباقی پس

حاصل کرده شود بیست و هفت قسم

بر دایره ثلاثی چنانچه درین جدول تصویر

کرده شده طویل عریض مشرف

کرده شده طویل عریض مشرف

طویل معتدل معتدل	طویل معتدل منخفض	طویل معتدل مشرف	طویل ضیق معتدل	طویل ضیق منخفض	طویل ضیق مشرف	طویل عریض معتدل	طویل عریض منخفض	طویل عریض مشرف
قصیر معتدل معتدل	قصیر معتدل منخفض	قصیر معتدل مشرف	قصیر ضیق معتدل	قصیر ضیق منخفض	قصیر ضیق مشرف	قصیر عریض معتدل	قصیر عریض منخفض	قصیر عریض مشرف
معتدل معتدل معتدل	معتدل معتدل منخفض	معتدل معتدل مشرف	معتدل ضیق معتدل	معتدل ضیق منخفض	معتدل ضیق مشرف	معتدل عریض معتدل	معتدل عریض منخفض	معتدل عریض مشرف

جنس دویم ماخوذ است از کیفیت قرع نبض و منقسم میشود
بقوی و ضعیف و معتدل قوی آنست که قرع کند لحم
انامل را اکثر از مقیس علیه و سببش شدت قوت حیوانیه است
ضعیف انکه قرع کند لحم انامل را اقل از مقیس علیه سببش ضعف
قوت حیوانیه و معتدل انکه قرع او مساوی مقیس علیه باشد
و سببش توسط حال بینهما است جنس سیوم ماخوذ است
از زمان حرکت و منقسم میشود بسریع و بطی و معتدل

سریع آنست که تمام کند حرکت را در زمان اقصر
از مقیس علیه و سبب کثرت حاجت روح به نسیم است
و معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سبب
توسط حال بینهاست جنس چهارم
ماخوذ است از زمان سکون و منقسم میشود
بمتواتر و متفاوت و معتدل متواتر آنست که
زمان سکونش اقصر بود از زمان سکون
مقیس علیه و سببش ضعف قوت حیوانیه است
و متفاوت آنکه زمان سکونش اطول بود
از زمان سکون مقیس علیه و سببش ثبات
قوت حیوانیه است و معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه

مقیس علیه باشد و سببش توسط حال آنهاست
جنس پنجم ماخوذ است از قوام عرق و منقسم میشود
بصلب و لین و معتدل صلب نبضیست که صلابتش
اکثر از صلابت مقیس علیه باشد و سببش کثرت
یبوست و لین آنکه صلابتش اقل از صلابت
مقیس علیه بود و سببش قلت یبوست و
معتدل آنکه مساوی مقیس علیه باشد و سببش
توسط حال آنهاست جنس ششم ماخوذ از
از کیفیت جسم عرق و منقسم میشود بحار و بارد
و معتدل حار آنست که جسم عرق احر باشد
از مقیس علیه و سببش کثرت حرارت است

هو

بارد آنکه جسم عرق ابرد باشد از مقیس علیه و سبب
قلت حرارت باشد و معتدل آنکه مساوی
مقیس علیه باشد و سبب توسط حال بینهما است
جنس هفتم ماخوذ است از رطوبت ما فی الوعا
و منقسم میشود به ممتلی و خالی و معتدل ممتلی نبض است
که احساس کرده شود در بدن رطوبت فوق از مقیس علیه
و سببش کثرت رطوبت است و خالی آنکه احساس کرده
شود رطوبت کم در بدن از مقیس علیه و سببش قلت
رطوبت است و معتدل آنکه رطوبت مساوی مقیس علیه
بود و سبب توسط حال بینهما است جنس هشتم
ماخوذ است از استوا و اختلاف در احوال نبض

در ادا احوال

ومراد باحوال نبض عظم وصغر و قوت وضعف و
سرعت و بطؤ و تواتر و تفاوت و صلابت و لین و غلظت
و رقت نابض موصوف باستوا و اختلاف در
احوال مذکوره بیکی از سه چیز است اول مجموع
نبضات یعنی ثلاثه نبضات مثلا یا متشابه ا
در احوال مذکوره یا متخالف یا متشابه در بعضی و
متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه بود در احوال
مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند و اگر متخالف
بود مختلف علی الاطلاق خوانند و اگر متشابه بود
در بعضی و متخالف در بعضی دیگر مستوی گویند در جزئیکه
حاصل شده تشابه در وی و مختلف در جزئیکه
حاصل نشده تشابه در وی دوم اجزاء نبضه
واحده یعنی جزئیکه واقع شود از وی در تحت

اصابع اربعه یا متشابه بود در احوال مذکوره یا متخالف
یا متشابه در بعضی و متخالف در بعضی دیگر پس اگر متشابه
بود در احوال مذکوره مستوی علی الاطلاق گویند
و اگر متخالف باشد مختلف علی الاطلاق
و اگر متشابه باشد در بعضی متخالف در بعضی دیگر
مستوی گویند در جزئیکه حاصل شده تشابه در وی و
مختلف در جزئیکه حاصل نشده تشابه در وی
سیوم اجزای جزو واحد از نقره واحده
یعنی اول جزئیکه واقع شود در تحت اصبع
واحده و اوسط جزئیکه واقع شود در تحت
اصبع واحده و آخر جزئیکه واقع شود در تحت
اصبع واحده یا متشابه بود در احوال مذکوره

اصبع

هو

یا متخالف یا متشابه در بعضی متخالف و در بعضی دیگر اگر
متشابه بود در احوال مذکور مستوی علی الاطلاق
گویند و اگر متخالف بود مختلف علی الاطلاق و اگر
متشابه بود در بعضی دیگر مستوی گویند در چیزیکه حاصل
شده تشابه در و مختلف در چیزیکه حاصل نشده تشابه
در وی و سبب مستوی حسن حال بدن است و سبب
مختلف شدت ضعف یا ثقل ماده است جنس نهم
ماخوذ است از انتظام در اختلاف و عدم انتظام در و
منقسم میشود بمختلف منتظم و مختلف غیر منتظم مختلف
منتظم آنست که حفظ کند یکی و زیاد و دو زیادتی را و
متغیر نگردد مثال چیزیکه حفظ کند دو ر واحد را آنست که
نبض مثلا در یک نبضه مقداری معین باشد
و در نبضه دیگر مثل ثلث آن مقدار و در نبضه دیگر
مثل ربع آن مقدار و برین استمرار یابد و مثال

چیزیکه حفظ کند دور را آنست که حفظ کند دو دور

واحد را بر وجهی که بیند کو رند پس حفظ کند دو دور

دیگر را این نوع که سرعت در یک نقطه مقدار یکی

معین بود و در نقطه دیگر مثل خمس آن و در نقطه

دیگر مثل سدس آن و برین استمرار یابد و سبب

این قسم ضعف سبب اختلاف ست از برای آنکه

اگر سبب قوی بودی بنا بر قاعده که عظم سبب

بر سرعت و سرعت بر تواتر احداث تواتر کردی

باقی نماندی بر حالت واحده و مختلف غیر منتظم

آنست که حفظ نکند دوری را و سببش قوت

سبب اختلاف ست و این جنس داخل است

در تحت مختلف و از ینجهت واجب است

که اجناس نه باشد نه ده جنس و هم

ماخوذ از دا

هو الغني

ناخوف است اند وزن که عبارتست از مقایسه
احد الشیئین بدیگری جهت شناختن نبض که نبضها است
بدانکه هر فردی را از افراد انسان در حالت صحت نبضی است
که آنرا وزنی معین هست پس اگر آن وزن حاصل شود
جید الوزن گویند و سبب جری اسباب نبض بر مجری
طبیعی است و اگر حاصل نباشد ردی الوزن خوانند و ردی
الوزن منقسم میشود بسه قسم مجاوز الوزن و مباین الوزن و
خارج عن الوزن مجاوز الوزن آنست که متشابه باشد
وزن سنی را که بلی اوست چون صبی که او را وزن
شبان بود و مباین الوزن آنست که مشابه بود سنی را
که بلی آن نباشد چون صبی که او را وزن شیوخ باشد
و خارج عن الوزن آنکه مشابه نباشد سنی را چون نبض
مرتعد و مرتعش و ملتوی و این قسم در غایت ردیست

از برای آنکه دلالت کند درست بر تغیر عظیم در مزاج نیست
که حاجت بسوی نبض چنانکه گذشت از برای ترویح
ترویح است نسیم باد و نبض اگر زیاده شود حاجت
بسبب زیادتی حرارت و عرق با نبض مطاوع و نرم
که مساعد باشد نبض عظیم گردد و اگر زیاده شود حاجت
نبض با وجود عظیم سریع گردد تا حاصل شود با عظم و سرعت
استیفای ترویح و اگر حاجت بافراط کشد بر وجهی که منتفع
نشود بهوای منجذب نبض عظیم سریع با وجود عظیم و
سرعت متواتر گردد تا حاصل شود بجمیع اینها استیفاء
واجب اما اگر عرق با نبض عاصی باشد بر قوت و متحجر
بسوی کمال انبساط نبض سریع صغیر گردد اما سرعت از
برای آنکه تدارک کند بسرعت چیزی را که فوت شد
از عظم پس مزمان سرعتان قایم مقام مرة واحده عظیم
شود اما صغیر از برای آنکه صلابت عرق مانع کمال انبساط

و اگر ضعیف باشد

هو

واگر قوت ضعیف باشد پس اگر حاجت بی تواتر مندفع شود
سریع تنها گردد واگر زیاده شود حاجت سریع با تواتر و
اگر ضعیف بمشابه گردد که قادر نباشد بر فعل سرعت نیز متواتر
صغیر گردد اما تواتر از برای آنکه تدارک کند چیزی را که فوت
شده از عظم و سرعت اما صغیر از جهت ضعف قوت
از کمال انبساط و گاهی صغیر میشود نبض اندکی از جهت انقباض
قوت در تحت ماده غذائیه و یا خلطیه چنانکه در اول نوبتهای
تپ هرچند که قوت در اصل قوی باشد ولین نبض
از جهت رطوبت است وصلابت وی از جهت یبوست
و اندکی صلب میگردد نبض در بحرانها بسبب اندفاع ماده
بسوی عضوی از اعضا چون راس و معده و امعاء و غیرهم و
اختلاف نبض از جهت ثقل ماده باشد و ضعف بود و
بسبب اختلاف چون بسیار گردد باطل شود نظام نبض
و حسن وزن او والله اعلم بالصواب
از مرکبات نبض که مخصوص اند باسمائی که رقم نموده است
و چهار نوع است
بشت می یابد

عظیم صغیر منشاری موجی و دودی ذنب الفاری
معلّقی ذو الفترة واقع فی وسط عظیم نبضی را گویند
که زاید باشد در اقطار ثلثه و سببش کثرت حرارت و
رطوبت و مطاوعت آلت است و صغیر نبضی را گویند
که ناقص باشد در آن و سببش قلت حرارت و رطوبت
نقصان مطاوعت آلت است غلیظ نبضی را گویند
که در قطرین زیاده بود یعنی در عرض و عمیق سببش زیادتی
حرارت و رطوبت و دقیق نبضی را گویند که ناقص در آن
بود و سببش قلت حرارت و رطوبت باشد منشاری
نبضی را گویند که سریع و متواتر و صلب و مختلف الاجزاء
در شهوق و غور و تقدم و تاخر و صلابت و لین بود و
معنی هر یک از سرعت و تواتر و صلابت و لین دانسته شد
اما معنی اختلاف در شهوق و غور آنست که بعضی
از اجزای عرق مرتفع شود و بعضی و اختلاف در تقدم

تا در آ

تا غیر آنکه حرکت میکند چیزی از عرق قبل از وقت
یا بعد از وقت و اختلاف در صلابت و لین آنکه
بعضی از اجزای عرق صلب و بعضی لین گردد و
سبب اختلاف دو چیز است اول اختلاف
مصبوب در جرم عرق از اخلاط چون دم و صفرا و
بلغم و سودا در عفونت و فجاجت و نضج چه عفونت
موجب لین و کمال انبساط است و عدم عفونت
اضداد اینها و نضج نیز موجب امور مذکور است و فجاجت
موجب اضداد اینها دوم ورم اعضای عصبانیه
که موجب صلابت بعضی از اجزای عرق دون
بعضی است و اختلاف در صلابت و لین موجب
اختلاف در شهوق و غور است و این همچنان است
که اصحاب ذات الجنب را بود از برای آنکه محیط است

شرایین دو حالی یکی از خارج و دیگری از داخل و غشیه
نتیجه از لیف عصبی و لیف رباطی از این اعصاب
منجذب میشود و چیزیکه متصل است با عصاب موضع
ورم بسبب زیادتی ورم در حجم عضو و چیزیکه منفصل
بآن اعصاب منجذب نمیشود پس ممتد و نمیگردد
بعضی از اجزاء شریان فوق دون بعضی پس چیزیکه ممتد
میگردد و صلب میشود و چیزیکه ممتد و نمیگردد و لین میشود
موجی نبضی را گویند که سریع و متواتر و لین و مختلف
الاجزاء در شهوق و غور و تقدم و تاخر باشد و سببش
شدت ضعف قوت است تا غایتی که استطاعت
آن ندارد که بسط دهد عرق نابض را دفعة واحدة
بلکه بسط دهد شئی را بعد شئی و گاه باشد که سببش لین عرق
بود و دودی نبضی را گویند که مشابه موجی باشد
الا آنکه صغیر بود بخلاف موجی و سببش ضعف

هو

زاید بر موجی است و نملی بعضی را گویند که نبض باشد
موجی را لیکن اصغر و اشد باشد از دودی بود و اقرب
ضعف و سببش زیادتی ضعف قوت بود و سره در دودی
است و ذنب الفار بعضی را گویند که اخذ کند نبض
از مقداری بسوی اعظم یا اصغر و از و لیس رجعت
کند بسوی مقدار اول و گاه باشد که منقطع شود
قبل از وصول بمقدار اول و این قسم ردی است
وقتیکه اخذ کند از زیادت بسوی نقصان از برای
آنکه دلالت میکند بر ضعف طبیعت اما وقتیکه اخذ
کند از نقصان بسوی زیادت ردی نیست بلکه جید است
از برای آنکه دلالت بر قوت طبیعت و قسم اول
که اخذ است از نقصان بزیادت مشابه ذنب الفار است
اگر دانیده شود مبدء طرف دقیق باید بنصوبت
و قسم ثانی که آخذ است از زیادت

بسوی نقصان منتهی شود قوس انقلابست اگر گردنده

شود میند طرف غلیظ این مباحث

مثال تدریج در اختلاف آنست که ماتحت اصبع

اولی مثلاً بر حدی باشد از عظم و ماتحت ثانیه انقص

ازو و ماتحت ثالثه انقص از ماتحت ثالثه انقص

از ماتحت ثانیه و ماتحت رابع انقص از ماتحت

ثالثه باشد بر عکس این چنانچه مثلاً ماتحت

اصبع اولی بر حدی باشد از صغر و ماتحت ثانیه

اعظم ازو و ماتحت ثالثه اعظم از ماتحت ثانیه

ماتحت رابع اعظم از ماتحت ثالثه و قیاس کن

برین همچنین وقتیکه اختلاف در سرعت

یا غیر آن بود قسمی را که رجوع نمیکند بجانب

اولی ذنب راجع گویند و قسمی را که

راجع بجا

هو

کند رجوع نمیکند پس اگر منتهی شود بحیثیتی که انحصار
کرده نشود حرکت او ذنب منتقض گویند و
مطرقی نبضی را گویند که قرع کند اصابع را پس عود
کند اندکی بجانب مرکز قبل از وصول بغایت
مرکز عود کند پس تمام کند حرکت انبساط را و تشبیه
کرده شده بضرب مطرقه که باز میگردد از مضروب
پس مرتفع میشود ارتفاعی اقل از ارتفاع او
در ید ضارب پس عود میکند مرتبه ثانیه جالینوس گفته
که یافتم در نبض مطرقی عود عود را محققین و اطبا
اختلاف کرده اند که مطرقی بنبضه واحده است یا بنبضتان
اختیار کرده شیخ او را و امام گفته که خلاف لفظی است
امام فخر الدین رازی
از برای آنکه اگر شرط کنیم در نبضه انبساط و انقباض

تین
بنبضتان

بابين نظر في مجفه واحده مباشر والالا بخصيتين و سبب مطرقي

قوت قويه و حاجت شديده الت صلبه است

پس مطاوعت نميكند در حصول كمال انبساط كه

منقطع ميشود قبل از وصول بسوي غايت لذت

حاجت ميخواهد قوت را با تمام فعل او پس ملحق

ميشود ضربه ديگر و گاهي سببش ضعف قوت معي باشد

از براي آنكه چون قوت عاجز باشد از بسط نعوظ

عارض ميشود او را توقف ميان نقطه مركزيه و

محيطيه از جهت استراحت و گاهي از جهت اشتغالي

كه مشغول دارد طبيعت را از كمال انبساط

همچنانكه عارض شود در فزع مفرط پس نزديك

بنفسه اول او تمام کند حرکت را و ذو الفترة نبضی را
گویند که واقع شود در وی سکون وقتی که متوقع نباشد
حرکت یا بین مسافت یا در مرکز بعد از سکون داخلی
جهت ثانیی از انبساط ثانی پس متصل شود سکون دیگر
به سکون اول یا در محیط بعد از سکون خارجی بمثل
ذالک و سببش اعیاء قوت یا استراحت یا عارض
مناقض که متصرف شود بسوی او طبیعت دفعة
چون غم مفرط و واقع فی الوسط نبضی را گویند که
واقع شود در وی حرکت وقتیکه متوقع باشد سکون
کما بین الحرکتین و فرق میان واقع فی الوسط و
مطرقی آنست که قرع ثانیه در واقع فی الوسط بعد
از اتمام انبساط اول و قبل از اتمام انقباض اوست

ودر مطرقی خبری است از انبساطی که در نوع اولی

اول او بف وبف واقع فی الوسط شد

حاجت است بسوی ترویج که محتاج گردانند

طبیعت را بانکه حرکت کند ودر وقت غیر حرکت

تنفس

ودلایل تنفس در سرعت وبطو وقوت وضعف

تواتر وتفاوت وغیرها نزدیک است بدلایل نبض

برحال بدن والله اعلم شد زد رقم خامه ام

دلایل نبض نظری کن تاملی فرما تا شود

نبض سال تاریخش نبض گیرد نو وبرو

افزا باتمام رسید رساله دلایل النبض بقلم

الشرینت ساکن قره قلی محله همسایه مرزا عزیز

ازنقل محمد فضیل لاهوری تحریر بتاریخ سادس

بوقت پیشین که ساعت سعد بود باتمام رسید

۱۳۳۹

هو الغني

هو المراد

بعد حمد وسپاس حکیم مطلق جل ذکره وپس از درود و رسول
برحق صلی الله علیه وسلم وعلی آله واصحابه مخفی نماند که چون
رساله دلایل النبض باختتام انجامید بخاطر بعضی از احبابم
چنان رسید که در احوال بول نیز کلمه چند نوشته شود و حرفی
چند نگاشته گردد لاجرم این رساله بدلایل البول موسوم
در حیز عبارت وقید کتابت آمد والتوفیق من الملک
الصمد بدانکه اول اختلاط آب بطعام در معده است تا رقیق
پیدا کند وکیلوس از ماساریقا که رگهائی چند اند از جهت
مقعر کبد است واز عروق شعریه که در محدب اوست بسوی
کبد پس جاری شود اکثرش از کبد بسوی کلیتین و از حالبین
بسوی مثانه و اندکی در جگر باقیمانده جاری شود بادم و در عروق
پس رجعت کند قهقری بسوی مثانه و از ینجهت منصبغ شود
بول کسیکه خضاب کرده شود بحنا و کم گردد بول کسیکه

کننده است بر حرارت زایده بر خزیکه در اشغر است

طبقه پنجم احمر ناصع است که مسمی است بزعفرانی چه تونش

مشابه بشعر زعفران است بخلاف ناری که مشابه بصبغ زعفران

است و دلالت کننده است بر حرارت زایده بر خزیکه

در ناری است اصل دویم از اصول بون احمر است

و او منقوی است بر سه طبقه طبقه اول صهب است که او را

اندکی حمرت است و نزدیک است ببیاض و دمی که موجب است

لابد است از انکه رقیق باشد طبقه دویم وردی است

که او را حمرت زایده است بر حمرت اصهب و دمی که موجب

آنست لابد است از انکه غلیظ باشد طبقه سیوم اقتم است

که او را حمرتی است مایل به تیرگی و دمی موجب آنست

لابد است از انکه اغلظ باشد و سبب این جمیع اطباق

ثلثه غلبه دم و حرارت است علی مراتبها و گاهی ابول

با وجود برد احمر میباشد چنانکه در فالج و سوء القنیه

بسبب ضعف کبد و قلت تمیز نائیت از دم میباشد

ناری طبقه ...

ناری از طبقات مصفرت اول است بر حرارت ازمانی
آنکه صفرت از جهت اختلاط صفرا است و حمرت از جهت
اختلاط دم و حرارت صفرا اشد است از حرارت دم و
ایضا غالب است بر صفرا جزو ناری و بر دم جزو هوائی و
حرارت نار اشد است از حرارت هوا اصل دوم
از اصول لون اخضر است و مشتمل است بر چار طبقه طبقه
اول فستقی است که آنرا اخضر ثقی است مایل بر زردی و
دلالت میکند بر برد منجمد از برای آنکه این لون حاصل میشود
از اختلاط سودا به صفرت و غالب آنست که سودا
از برد منجمد حاصل شود و قرشی در شرح کلیات آورده
که لون فستقی نزدیک من دلالت میکند بر احتراق
صفرا از برای آنکه سودا که از برد حاصل میشود با کدورت
میباشد نه با صفرت طبقه دوم نیلجی است و آن لونیست
که خضرت او فوق خضرت فستقی است و مشابه

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] است که بر چند [illegible]

[illegible] و متقدم باشد [illegible]

[illegible] ماده سبب چهارم تناول

[illegible] مانع [illegible] شراب شود که طبیعت تصر[illegible]

در و نکند پس بیرون آید بحالت خود مع بول

عدم تصرف طبیعت در و یا از جهت سقوط قوت

کبد است و این در غایت ردائت است یا از جهت

او است زاید بر قدر کفایت و در بحر [illegible]

اصل پنجم از اصول لون رقیق است و منقسم میشود

بدو قسم قسم اول لونی است که متعلق ببصر است چون

لبن و غیر مشف است که نفوذ نمیکند در و بصر یعنی

باز میدارد ما ورای خود را از ابصار و بر دو بیان

شحم یا اعضای صلبه [illegible] امراض علت اعضاء منویه و اعضا

بسیطه و اعضا

بسیط و اعضاء متشابه الاجزاء [illegible] [illegible]

مثل قلب [illegible] [illegible] [illegible]

عروق [illegible] تونگشوف [illegible] [illegible] عظم و غضروف

شرایین آورده اعصاب [illegible] [illegible] غضروف

(قلب — رگهای جگر — رگهای دماغ — حرکات)

وعلامت ذوبان شحم آنست که بول با [illegible] آ[illegible]

وجنس حرارت قویه است که اذابت دسومات

بدن کند واین ذایب منجمد بشود در قاروره وعلامت

ذوبان اعضای اصلیه چون عصب وعظم وغیره آنست که

بول شدید البیاض بود واین در آخر دق بباشد و

علامتش ذبول وضمور قوی است قسم دویم لونی است

که نشف است وآن بر دو نوع است نوع اول از نشف

جرمی است که آنرا مطلقاً لونی نیست چون هوا و

اجرام فلکیه که باز نمیدارد ماورای خود را از ابصار

و منع بصر کند از نفوذ و صفا از علامات نضج و سکون حمی او است
کدورت آن از آثار غیبت عدم نضج و توریح اخلاط است و کدورت
از جهت سقوط قوت و از جهت عدم باطن بیان شد و غلیظ
متغلغل که بسبب ... اقوام جنس چهارم ...
... بول است و بول خبیث آنچه با متنن است با عدم ...
با متغذی اما متنن و دلالت کننده است بر یکی از دو امر
اول افراط عفونت اخلاط امر دویم قروح با جرب
در آلات بول و این اکثر در مثانه باشد از برای آنکه ...
بول بیشتر در و بود پس تاثیر قروح مثانه در افساد
رایحه اکثر باشد و فرق میان دو امر مذکورین
بوجوه است اول آنکه کاین از قروح آلات بول منعقد
با وجع در عضو متقرح بخلاف کاین از عفونت اخلاط
دویم آنکه کاین از قروح قیح و قشور میباشد

بخلاف

نجعفو کابین عفونت میشوم اگر کابین از عفونت
بجهت قوت مریض و ضعف او بیش و کم میشود بخلاف
کابین از قروح و اما عدم الرائحه دلالت کننده است بر جمود
اخلاط و فجاجت او و اندکی از جهت سقوط قوت میباشد
و بعضی وقتی است که عاجز میشود طبیعت از اخلاط یابعض
البول پس اگر باشد این و در عقب بول شدید النتن دلالت
میکند بر اعراض طبیعت از مقاومت مرض پس ناچار باشد
از انتظار موت و اما معتدل الرائحه دلالت کند بر نضج ماده
و جنس پنجم زبد بول است و زبد بول حاصل میشود از
رطوبات لزجه که مخالط است ریح خارجه مع البول و
میشود از است بر و که حرق کند آن رطوبات را و بیرون آید
پس متعلی بود بول را از زبد و غیبت که امتداد رطوبت لزجه
که چون ریح غلیظ است کند و هر چند که این رطوبات
لزجه او فر ریاح ممدوده او را اگر باشد بول را زبد
ممدوده

بشیر باشد و کثرت زید و کبر و لهوا انفجار و دال او و لا دیت
و کثرت مناده غلیظه لزجه و غلبه ریح دال ابنه در امراض
... اند ... مد راست بطول مرض جنس ...
رسوب و رسوب در لغت استقرار اجزاء غلیظ و ...
... است در اصطلاح هر جوهر اغلظ از مائیت بول
منفصل باشد در ان مائیت و متمیز باشد از ان و برابر بود
در اسفل باشد یا در اوسط یا در فوق اول را رسوب راسب
دویم را متعلق سیوم را غمام و اطلاق میکنند رسوب را بر غمام
متعلق از برائی آنکه خبریکه از شان اوست رسوب منفعلی
بشود و در وسط بیاشد وقتی که منع کند مائی از رسوب
پس بجهت این صفت که بالقوه در اوست گفته شود
رسوب او را و رسوب یا دال است بر نضج و آنرا رسوب
محمود گویند یا غیر دال بر ان و آنرا رسوب ردی خوانند
و رسوب محمود را اوصاف بود اول آن ابیض

متعلق در میان

سبب
از برای آنکه نضج بهاضمه است و فعل هاضمه تشبیه با عضا
و اعضا بعض اند پس مشابهت در لون تابع باشد نضج را
و فضلات هضم کبدی احمر بود ولیکن مثانه و غیر آن از مجاری
نمی کنند پس حمرت را پس ظاهر نشود و حمرت در رسوب
و دهم ملاست از برای آنکه دلالت میکند بر آنکه تمامی اجزای
رسوب قبول کرده است نضج را یازدهم استوا که تشابه الاجزا باشد
یعنی بعضی اغلظ نباشد از بعضی چارم اجتماع اجزاء از برای
آنکه تشتت آنها از ریاح مانع از انفصال بعضی ببعضی باشد
مخالطت ریاح ببول از فجاجت بود و رسوب محمود سه قسم است
افضل او رسوب راسب است پس متعلق پس غمام بد و وجه
وجه اول آنکه غالب بر اعضا اجزای ارضیه است یا صلب
قیمی و فضول مندفعه ببول وقتی نضیج بود که شبیه باشد
با عضا و غالب باشد بر او ارضیه پس شانش آن بود

قبول

که متسفّل شود پس خیریکه از و متسفّل شود نیز دیگر بود و نضج
وجه دوم آنکه اکثر سبب ثقلی ریح بود هر چند که بیشتر باشد
ثقلی بیشتر بود و کثرت [illegible] کند بر تحرک قوت از دفع
ماده [illegible] بنسبت مقدم [illegible] که یافته نشود در اوایل
[illegible] و آن [illegible] و افضل او غمام است پس متعلق
[illegible] راسب [illegible] که لطف او از جهت حرارت مصعده باشد
برای آنکه همچنانکه حرارت مصعده است تلطف نیز است
اما وقتی که صعود از مخالطت ریح ناهره اجزاء ارضیه را که [illegible]
اوست تسفّل باشد از جهت میل ریح بسوی فوق پس
در نبوت راسب افضل از متعلق و متعلق افضل از غمام بود
از برای آنکه این هنگام ریح در تسفّل کمتر باشد و فضول
مندفع در رسوب ردی یا از اعضا باشد یا از رطوبات حصه
نیست در بدن جسمی که باشد از رسوب غیر از این هر دو
دکاین از اعضا باشد از اعضاء اصلیه و آنرا خراطی
گویند باشند

گویند یا نباشد پس اگر از اعضای اصلیه باشد یا درو
لوبیا آنرا سمی خوانند [illegible] باشد پس اگر درو نباشد
آنرا لحمی گویند و اگر از ظاهر عضو باشد یا از باطن عضو
پس اگر از ظاهر باشد آنرا قشوری خوانند و اگر از باطن
باشد پس این منفصل اگر اجزای کبار عراض باشد یا
آنرا صفائحی گویند و ابیض از مثانه و احمر از کلیه باشد
و اگر نباشد اجزاء کبار عراض پس اگر باشد احمر آنرا کرسنی
گویند و اگر احمر نباشد نخالی گویند و گاهی از رطوبات بعضی
قابل تحجر است و دلالت کند بر احتراق دم و بعضی که سیاه
دلالت کند بر احتراق بلغم و بعضی اصفر است و دلالت کند
غلبهٔ صفرا و بعضی اسود است و دلالت کند بر احتراق سودا
تمامی اینها که مذکور شد در بول کسی است که آنرا رسوب بود
اما عدم رسوب را اسباب است اول عدم نضج دوم شدت سیوم
قلت ماده و رسوب در اصحا کمتر باشد از جهت خلو عروق

انها از خلط واجب الاندفاع ببول واگر باشد رسوب عدیم النضج
بود و باشد از فضل غذا و مهر دل را نیز رسوب کمتر بود
از جهت قلت فضول آنها خصوصا وقتی که مرتاض باشد
از جهت کثرت تحلیل بسبب ریاضت و مریض وقریب را
که قلیل الریاضت باشد رسوب بسیار بود و از انواع
رسوب رسوب مدی که ثفل در زبده بود و رسوب
مخاطی که ثفل در خلط خام غلیظ باشد و بسیار باشد که
یافته شود در عرق النسا و وجع المفاصل و فرق بینهما بعد
از مشارکت هر دو در لون و ثبات آنست که مدی
منتن بود و متقدم باشد او را ورم و آسان بود
اجتماع ثفل و تفرق در و بخلاف مخاطی و درین احکام
جنس ششم مقدار بول است و بول یا اقل است
از طبیعی یا اکثر از و یا مساوی و اسباب کثرت بول
بسیار است و از آنجمله بسیار خوردن آب تنها یا

[illegible]

یا ممزوج بمشروب و حکم خوردن ممزوج بمشروب دارد و

و میوه های تر و تازه و از آنجمله است ذوبان اعضا و

خروج ذایب بطریق بول چنانکه در حمیات محرقه او

از آنجمله است استفراغ ماده مختلفه دیگر چنانکه

در بحران ادراری و فرق میان بحرانی و ذوبانی

آن بود که بیمار در بحرانی بغوث باشد و از عقب

آن راحت یابد بخلاف ذوبانی و ایضا در ذوبانی

حرارت قویه بود و بول رایحه حاده باشد در روز

بحران نبود و ابن اسلم بول ردی چون اسود غلیظ

جبری بود که اعز زنها باشد یعنی استفراغ کرده شود

دفعة کثیرة لا منقطعا قلیلا قلیلا از برای آنکه دلالت

کند بر قوت طبیعت و ثانی بر ضعف او و اسباب

قلت بول بر تب بسیار است و از انجمله است فرط تحلیل
رطوبات از جهت شدت تخلخل جلد و
او بحرکت مفرط و از انجمله است فناء رطوبات بدن
از جهت افراط حرارت و این سبب غیر
اول است از برای آنکه اول رطوبت ابعد از
وجود او و ثانی انتفاء او است اینده اند و از انجمله
است سده که مجاری بول منتهیه بسوی مثانه
پس بیرون نباید مگر رقیق قلیل و باقی بماند غلیظ کثیر و
از انجمله است اسهال و اسهال موجب انصراف
مائیت بجانب معده و امعاء است و افراد
قلت بول با قلت تخلخل مندر است باستسقاء
و دلایل براز در صفرت و بیاض و سواد و غیره
نیز و باکست بدلائل بول فتأمل و تدبر و الله اعلم
بالصواب

هو القادر

بالصواب والیه المرجع والمآب رباعی احکام البول را

چون در فکر و سعی بپیر توضیح کرد جمع برادران تاریخ

سال تا که شود روشن تر گر قاروره ۹۲۲ و چهار عدد و

ز ابران

تمت رساله دلایل البول

ادوم شیری گنبادی شاه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الحکیم الوهاب وصلی رسوله محمد صاحب الحکمة و

فصل الخطاب وعلی آله الاطیاب واصحابه الانجاب اما بعد

این مختصریست مسمی بمختصر البیان فی ضرورت البحران

بدانکه لفظ بحران یونانی است یا سریانی ومعنی آن

... است و با فصل خطاب و در اصطلاح عبارت است

از کوشیدن طبیعت با علت و بدان سبب در بدن بیمار
تغیر عظیم ظاهر شدن بجائی بهتر یا بدتر و تشبیه داده اند مرض را
بدشمن یاغی و طبیعت را بسلطان حامی و بدن را به مملکت
سلطان و یوم البحران را بروز مقابله و قتال پس همچنانکه هنگام
گاه در اثنای مقاتله سلطان را دفعته یا بتدریج غلبه باشد
بر خصم یا نقص و یا بالعکس از این اقسام تغیرها هویدا میشود
و همچنانکه در روز قتال از طرفین اسباب جنگ و حرب مهیا باشند
و امور خطرناک مانند آوازهای سخت و خبرهای وحشت آمیز
و خوف و تحیر پیش آید همچنان که در بحران روز هم همان قسم
اضطراب و کرب و قلق عظیم و حرکات صعبه و شنیدن
آوازها چون دوی و طنین و تشویش افعال مریض
لاحق میشود پس روزیکه بحران واقع شود مریض را

به هیچ وجه تحریک نفرمایند زیرا که تحریک صناعی اگر موافق
تحریک طبیعی نشود موجب استفراغ مفرط گردد و دوران
مخالفت ضعف بل سبب فوت و هلاکت شود و اگر مخالف
تحریک طبیعی بود تشویش در افعال طبیعت واقع گردد
و طبیعت از فعل تام خود که بدون عایق و مانع بود
باز ماند و بحران جید و اخراج ماده و استیصال مرض
بوجه اکمل نشود پس ازین وجه در روز بحران
از مسهلات و مستفرغات بل از محرکات ممانعت
فرموده اند حتی که اگر مریض منحل باشد از غذا باز
دارند و الا بقدر ضرورت و مقتضای وقت غذای
لطیف سریع الهضم بکار برند قاعده بدانکه
بحران یکه بدفع ماده بود بر پنج نوع است فی

پنج

واسهال و رعاف و ادرار و عرق پس بحران که بعرق و
ادرار بود ناقص باشد چه ماده رقیق مندفع میگردد و
غلیظ باقی میماند و بحرانی که بقی و یا باسهال یا رعاف
بود تام باشد فایده بحران را تقدم اعراض لازم است
مثلا اگر در روز بحران شود علامات و اعراض
در نوبت متقدم شوند و اگر به نوبت واقع شوند در روز ظاهر
گردند و هر یک را از استفراغات جهت علامات جداگانه
متقدم شوند مثلا علامت قی ضیق النفس و خفقان و
تقلب النفس و تلخی دهن و ورود امعا و ثقل بدن و تمدد
مراسیف بطرف اسفل و نفخ بطن و دور و نبت
و انصباغ براز و قراقر امعا و عدم علامات

هو القادر

قي وقت دغيره وبعض صفرا وي يا صلب بودن ادر علامت
رعاف ثقل سمع دودي وطنين واشتعال سر احراز
نارتيق روبرودي چشم وخارش بيني وضربان گهاي سر و
بودن مرض صفراوي يا دموي خصوصا فيني كه
بيمار جوان باشد وعلامت ادرار ثقل مثانه وغلظت
وكثرت بول وعدم اسهال و در فصل زمستان بيشتر
از ديگر فصول افتد وعلامت عرق انتفاخ بشره ورنگيني بول
بروز چارم غلظت آن بروز هفتم وموجيت نبض پس
طبيب را بايد كه بر علامات واستفراغات هميشه متوجه باشد
اگر طبيعت بقوت دفع ماده نمايد عين مقصود است والا گاهي
طبيب حاذق را احتياج باعانت طبع شود در صورتيكه
طبيعت مهيا كند ماده را براي اخراج وبسبب ضعف خود
استيصال آن نتواند كرد فايده بدانكه هر مرض را
در ستان

که آخر بسلامت بود چهار مرتبه میباشد ابتدا تزاید انتها
انحطاط پس بحران در انحطاط نمیشود و بحران تام
در وقت انتها واقع شود و آنچه در ابتدای مرض افتد
مهلکست و آنچه در زمان تزاید باشد ناقص فردی باشد
بدانکه در ایام مرض بعضی روزهای بحران باشد که آنرا
ایام الباحوریه گویند و بعضی روزهای خبر دهنده که
بحران کی خواهد شد آنرا ایام الانذار گویند و بعضی
روزهائی نه از باحوریه باشند و نه از انذار اما بجنب الخ
بحران در آن روز واقع شود آنرا ایام واقع
فی الوسط گویند اما ایامیکه در آن بحران افتد
تام و نیک باشد یازده روز اند چهارم و هفتم
یازدهم و چهاردهم و هفدهم و بیستم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم
و چهلم و ایامیکه واقع فی الوسط شش روز اند

یوم ۹ ۵

سیوم و پنجم و نهم و یازدهم و سیزدهم و هفدهم
و اما میکه در آن بحران ناقص افتد و بارنج
و خطر باشد هشت روز زاید ششم و بیستم
و نهم و دوازدهم و چهاردهم و شانزدهم و نوزدهم
و بیست و سیوم و اما میکه در آن بحران نباشد
سیزده روز زاید بیست و دویم بیست و سیوم
بیست و پنجم بیست و ششم بیست و هشتم
بیست و نهم سی سی و دوم سی و سیوم
سی و پنجم سی و ششم سی و هشتم سی و نهم و چهلم
تسهیل حفظ متعلمان را جدولی جامع اقسام اربع موافق
اکثر اطبای نامدار در ایام بحران مسهل و واقع فی الوسط
و خلافی برای تسهیل حفظ موافق معمول مرقوم

	بحران	۱۱	واقع فی الوسط	۲۱	محمود بحران	۳۱	بحران محمود
	خلافی	۱۲	یوم مسهل	۲۲	یوم مسهل بلاخلاف	۳۲	یوم مسهل بلاخلاف
۳	واقع فی الوسط	۱۳	واقع فی الوسط	۲۳	یوم مسهل بلاخلاف	۳۳	یوم مسهل بلاخلاف
۴	محمود بحران	۱۴	بحران جید	۲۴	بحران محمود	۳۴	بحران محمود
۵	واقع فی الوسط	[illegible]	[illegible]ی	۲۵	یوم مسهل بلاخلاف	۳۵	یوم مسهل بلاخلاف
۶	بحران ردیء	۱۶	یوم مسهل	۲۶	یوم مسهل بلاخلاف	۳۶	یوم مسهل بلاخلاف
۷	محمود بحران	۱۷	واقع فی الوسط	۲۷	بحران محمود	۳۷	بحران محمود
۸	یوم مسهل	۱۸	بحران ردی	۲۸	یوم مسهل بلاخلاف	۳۸	یوم مسهل بلاخلاف
۹	واقع فی الوسط	۱۹	یوم مسهل	۲۹	یوم مسهل بلاخلاف	۳۹	یوم مسهل بلاخلاف
۱۰	یوم مسهل	۲۰	بحران محمود	۳۰	بحران محمود	۴۰	بحران محمود

بسیار باشد که در امراض حاده بابته یوم علامات بحران معلوم نباشد
پس در این سه روز در هر کدام روز که علامات بحران زیاده باشد
آن روز را یوم البحران باید شمرد خصوصاً که یوم الانذار
نیز بدان گواهی داده باشد و آن روز روز بحران هم بود
فایده این همه که گفته شد از عدد ایام باحوری
در امراض حاده واقع میشود و اما در امراض مزمنه عدد
ماه و سال چون عدد روزهای امراض حاده بود چنانچه
در ربع سوداوی و بلغمی هفت ماه همچون هفت نوبت
غب باشد بالجمله بعد یکصد و بیست روز بحران یا پیش هفت ماه
باشد یا پس هفت سال یا پس از چهارده سال یا پس
بیست و یکسال و بقراط بعد از چهل روز بحران روز شصتم و
هشتادم و صد و بیستم از روزهای بحران نشمرده بدانکه
که در حمی غب یوم النوبة روز بحران میباشد پس

باید که احکام بحران در روز نوبت ملحوظ خاطر دارند
و احتیاط کنند که در وقت بری سقم واقع شود و
معمول اکثر اطبا اینست که اگر حدوث مرض قبل از انتصاف
نهار باشد آن روز را در حساب مرض کامل و تام میگیرند
و اگر بعد از انتصاف نصف النهار باشد ترک میکنند
و ظاهرا سببش این است که یوم بلیله نزد ایشان از نصف
النهار تا نصف النهار دیگر است انقدر برای تعلیم
مبتدیان مرقوم شد و الحمد لله الکافی

اولا و آخرا و ظاهرا و باطنا
اوم سری [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم
بعد از حمد حکیم دانا و تحیت زبدة الرسل و الانبیا
صلی الله علیه و سلم و علی آله و اصحابه نموده میشود
که این قصیده ایست در حفظ صحت بدن مزین
[illegible]

[illegible]

پشت مسند حضرت پادشاه سکندر حشمت سلیمان جاه
تاج بخش عالم آرای عدو بند قلعه گشای طراز کسوت
سلطنت و فرمانروائی نگین خاتم خلافت و کشورگشای
قوت بازوی مسلمانی فروغ دیدهٔ جهانبانی خورشید
روشن رای جمشید ممالک آرای قطب عالم

آنکه او را رسد سرافرازی | شاه جم قدر ...
کف او غیرت سحاب آمد | رای او رشک آفتاب آمد
تابع رای اوست فوج ملک | مسند قدر اوست اوج فلک
فلک آمد بذات او فاخر | خرد از مدح او بود قاصر
تا جهان باشد ایزد متعال | داردش بر سریر عز و جلال

در یافتن صحت و مرض

هرانکه بامداد از خواب برخاست | بود طعم دهانش تلخ پیداست
اگر شیرین بود طعم دهانش | سرش باشد گران و سست اعضا
علاجش نیست جز خون برگرفتن | بگویم با تو یک یک آشکارا

برگ خرفه را بزبان عربی میگویند که بقلة الحمقا

اگر طعم دهانش تلخ باشد — تو این تلخی بدان از عین صفرا

همه سردی و ترشی بایدش خورد — همین است ای جوان او را مداوا

اگر طعم دهانش ترش باشد — دلیلش اینکه می باشد ز سودا

همه شیرین و چرب و تلخ خورد او — اگر خواهد خلاص امروز و فردا

وگر شوری بود طعم دهانش — ز بلغم دان اگر هستی تو دانا

نکوتر ترشی کو غذا ساز — اگر بیرا نشود مانند برنا

اگر باشد دهانش سر بسر شور — بدان کاخلاطها گشتست پیدا

زاول قی کند وانگاه مسهل — کند وقیش بتدریج و مداوا

دوای جمله بیماران خباثت — تو این را یاد دار از گفته ما

خواهی ایکه داری تندرستی اندر جهان — تا بعلتهای گوناگون نگردی مبتلا

شیر را بسیار خوردن ایکه عادت کرده — ترک عادت کن که خواهد شد [illegible]

گر ز انگور آنکه خواهد خورد با لحم قدید — زندگانی بس بمرگ [illegible] خواهد شد

ای ز ترشی خوردن بسیار اعضای تو سست — جای آن دارد تو را گر بیخبر [illegible]

[illegible]

عدس بعد گشنی غیبت باید بی فرصتی — زو زرد و زار و لاغرت سازد و عکس لوبیا

با تو خواهد بود شکوری و باریکی چشم — گر فراوان میل خواهی کرد سیر و گندنا

تدبیر مشم و بابت

ای برودت بر تو مستولی عسل مجرور دار — گر نباشد گفته حق صحف درد او فیه الشفا

آب باریج از حد افزون زانکه عادت کرده — آخر از ضعف جگر افتی بصد رنج و عنا

مهر در شرم و حیا چون می زند افزود خون — چند خواهی باده نوشی چون نفس کرم صبا

تدبیر حرکت و سکون بدنی

چون ریاضت معتدل باشد پدید آید از آن — خفتی در او تن قابل شود بهر غذا

ای بغفلت معترف خلقی سکون بیحد مبر — از برای آنکه در تن جمع گردد فضلها

تدبیر حرکت و سکون نفسانی

فکر چون ز اندازه بیرون بود موجب — گر فرو گیرد ترا ناگاه مالیخولیا

حمق میگردد و دبلا اثر آنکه ببنگی گرید — گاه گاه فکر میکن تا نیفتی در بلا

تدبیر نوم و یقظه

چون زخواب روز گردد ذهن صافی تیره رنگ — دگران آئینه را مشکل توان دادن صفا

هر کرا عادت چنان باشد که در هنگام خواب
روی او تا وقت بیداری بود سوی سما

از سعال و نزله در تشویش باشد روز و شب
هر بسر اعضای او با درد باشد دایما

هرکه بیداری بود بسیار خواهد ساختن
در دماغ خود ز رطوبات غریزی را

تدبیر احتباس و استفراغ

طبیعت محتبس گردد ز بلی
شوربا خور چون اسفناج و شلغمی بسیار کن در شوربا

ور طبیعت از حد افزون نرم گردد بیش ازین
از قوابض مثل تفاحیه و انار و ماهیه و مسایل مختاریه

تدبیر هوای

چون وبا پیدا شود در خانه باید سوختن
مصطکی و عنبر و عود بهر اصلاح هوا

گر بود شاید دران اوقات سنگ نقش چین
رفتن تا وادی بجلوت سبب حج عدن خطا

تدبیر فصول اربعه

در بهار اختیار مسهلت در صیف باشد تبی
زان تبی باشد بتر کم کردن خون در شتا

منفعت بخش اهل و القی و بنشین بنشستن خوب
خون بریز خود ز بزی اگر خون کم کنی مبتلا

در خزان کن اجتناب از هرچه باشد سرد و خشک
و بهار از ... ترمگذر مکن چون گرا

چون بود کوه ازسمان باشد شهر و باز جو
هرکه خواهد جان خود زان سر باید جدا

تدبیر مباشرت

مرد چون باشد تا ... بر زن
گر بفوت سنم و سنان ... افیدا

روی گردان شود ازین بد که باشد شب روی وز سبب افتد ز خوان دلبری حور لقا

تدبیر قوت باه

تقویت کن گرده را اول بمعجونی که گشت جمله اجزاش کرفس و فلفل و جوز لوا
بازباز و قرفه و بلبوس و مغز نارجیل زنجبیل و بهمنین و فلنودری و مصطکا
لاجورد و ابریشم عود و عنبر و افرنجمشک سنبل و سعد و لسان الثور و بذر بندا
از برای قوت دل حیوان ضم سازش بسد و مروارید و مرجان و عقیق و کهربا

ضماد قوت باه

گر بمالی بر قضیب خویش پیه سوسمار سر برآرد گاه صحبت مثال اژدها

تدبیر مسهل الولادت

گر زن آبستن بود حلتیت مخلوط آب در زمان فرزند زود گردد با فرح جدا

یعنی انگوزه

تدبیر حفظ صحت چشم

از مرضها در امان هر کسی خواهد چشم خود چشم خود را گاه گاهی باید کشیدن توتیا
از درون چشم او بیرون نیاید آبله گر نبرد یک ظهورش پای خود بندد حنا

در منع رستن موی بر بدن

چون کنی آلوده خون کنف بر اعضا علک موی را گر ساخت بر تن نشود نشو و نما

ور نخواهی موی بر عضوی زند کندنش — باید از افیون و آب سرکه اش گل کرد طلا

خاتمه رساله لحفظ الصحه

یوسفی را که معنی جلوه گر آمد بقلم — تا که نوشتن کند باید دهنده جسم را صفا

حامی شرع محمد باد شاه با برکت — آفتاب ماه را از رای نور و ضیا

از خدا امید آن دارم که گیرد میر ما — دشمنش را الجنان در دیگر بشید وفا

بسم الله الرحمن الرحیم

نیاز آورد و اوّل این کلام — ز حمد و نخست رسانم بکام

بدان ای خردمند روشن ضمیر — که گوید چنین یوسفی حقیر

که این نسخه بهر تو کردم رقم — ز تدبیر ماکول و مشروب هم

در آندم که این نسخه منظوم شد — بماکول و مشروب موسوم شد

بخوا از چهر این ماه برقع گشود — مرا سال تاریخ او خوش نمود

فرود آمد این خوان چو سلم خواسته — بعد نعمتش بخت آراسته

خدایا بمحرومی مفلسان — کز این خوان هر کس نصیبی رسان

ز حکمت اگر هیچ داری خبر — بتدبیر ماکول غم خویش خور تا بلب محور

همی کن غذا اندک اختیار / که در معده وقتی که گیرد قرار

شود هضم آن تن توانا شود / نه چندان که زان تخمه پیدا شود

چو از تخمه گاهت بجشا رسید / وزآن رغبت کاذب آید پدید

نمی بایدت خورد هیچ آن زمان / که ضعفت مضاعف شود بیگمان

وگر رغبت صادق آید ترا / غذا خواستن لایق آید ترا

چو پیدا شود رغبت صادقت / نباشد صبوری در آن لایقت

رطوبات صفرا شود مشتعل / بمعده چو از جوع شد مشتغل

وزان جمله زرد آب حاصل شود / توانائیت زود باطل شود

الا اینکه خواهی غذا آن قدر / که از وی بود نفع و نبود ضرر

دمی بایدت کرد ترک غذا / که باقی بود چیزی از اشتها

مکن میل گر حافظ صحتی / غذا را بوقتی که بی رغبتی

غذائی که چربست اکثر ازان حذر / وگرنه رسد معده ات را ضرر

مخور چون هوا گرم شد آن غذا / که بالفعل باشد حرارت نما

که باطن شود گرم چون ظاهرت / پشیمانی آید از آن آخرت

که در تن حرارت چو بسیار گشت / همی بایدت زار و بیمار گشت

هو الرئوف

هوا ابر و وقت چو عارض شود [illegible] بالفعل باد و بود

بگردد در وقت خشک چون [illegible] که دست بد آید از حد فزون

حلیب شود از تو نقصان [illegible] نقصان [illegible] ای آخر [illegible]

بروزی چو خو کردی [illegible] بیکبار چیزی خوری باد و بار

مکن ترک [illegible] خوش بدان [illegible] در افتی به رنج و عنا

چو خوردی [illegible] غذای لطیف از پی آن مخور

[illegible] جبل خوز الجنان که در یک زمان فارغ ای از آن

[illegible] شنه ز معده ترا دگر باره عنمای جبل غذا

رنگیشر الوان غذر کن غذر که از وی بسی رنج آید ضرر

غذائی که نارک بود زینهار ز بعد ریاضت مکن اختیار

مکن تو غذائی لذیذ اختیار میسر گرت میشود زینهار

تناول مکن لیک بسیار از و که بسیار گشتند بیمار از و

طعامی که از طعم خالی بود ترا گرچه مقدار عالی بود

نباید تناول نمودن طعام که ساقط کند عنبت را تمام

طریق حکیمانه مسلوک دار ز ترشی فراوان مکن اختیار

که پیری بزودی پدید آید دمادم ضعیفی بیفزاید

زنجم [illegible]

هو القادر

خبر که شنودست از افلاطون [illegible] | مخور گوید دشمن جان خود

که نالد بود و [illegible] | [illegible] که هم ویدو درو نشست

ز قانون حکمت عنان برمتاب | مخور آنچه بشنودی بود بجاب

اگر گرد حرارت بسی حاصلت | [illegible] آن ابا از ناتوانی دلت

بو خوردی که چیزی که بی طعم اید | بشو باز [illegible]

ور از شور چیزی خوری زانچه هم | تناول کنی چون زبی طعم

دگر خورده گردد ز ترشی ترا | بشیرینی آن لحظه رغبت

دگر خورده زانچه شیرین بود | ترش از بیش خور که سم این بود

مخور سرکه را با برنج ای فقیر | که ناگه بقولنج گردی اسیر

بصحت نماند ترا هیچ قرب | تناول کنی لحم و مرغ از برب

هر آنکس که از عسل نور و صحت است | هم ترب و جغرات خوردن خطاست

تناول مکن خربزه با عسل | که در تن رسیدت آرد خلل

مخور شیر و انجیر با یکدگر | که خواهد رسیدن از آنش ضرر

[illegible] در [illegible] ماهی [illegible] / مخور [illegible] مع هم با شیر

به صحت بدانم چنان ار خوری / ز انگور و کله بهم درخوری

انار و [illegible] خوری [illegible] / مرض بایدت آورد در تن

[illegible] ز شیوه [illegible] / بجز آنکه گر کس خورد باقلی

کند [illegible] حکمت [illegible] احتراز / ز اکل کبوتر بچه با پیاز

[illegible] خوری [illegible] / از آنش زیانها رسد سود نه

[illegible] سلامت قدم / تناول مکن شیر و ماهی بهم

که زان تولد کند زان جذام / تو دانی دگر گفتمت والسلام

در تدبیر مشروب

اگر صحت باید ای هوشیار / ز تدبیر خویش را گوش دار

مخور آب در پی چو خوردی طعام / که گردد از آن معده را کار خام

چو خوردی غذا و زمانی گذشت / همی تشنه بایدت با آب گشت

مرو تا توان جز براه صواب / مکن در میان غذا میل آب

که در هضم نقصان پدید آیدت / ندامت بسی ز آن پدید آیدت

وگر معده [illegible]

دگر معده گرم باشد ترا میان غذا آب خوردن روا
بتنزیف صحبت چو داری نگاه [illegible] بیکر خورد آب و
مخور آب بر دم صبوحی بجای نباشی غذا گر محافظت بجای
بکن [illegible] میوه حالات [illegible] [illegible] عذابت
بحمام گر در کشی آب [illegible]
ز حمام ناگه برون آمدی [illegible]
مخور گرمان آب از بیش و کم فراوان مکن پر مخور [illegible]
اگر هست گوش نصیحت شنو تا آب از پی میوه حایل
که در تن رطوبات حاصل شود ز بیماریت کار مشکل شود
بهتش آیدت از مرض مشکلات خوری آب گر از پی مسهلات
مکن تا توانی فزون از حساب هر آنکس که در شب کند میل آب
شتر را کشاید بدق بر زم زم اگر خو کنی خوردن آب گرم
دگر گرم باشی و از آب سرد بباشامی آیی گرفتار درد

[illegible] ز گوهر [illegible]

ز شمشادای و رعنایی [illegible] بستان [illegible]

بیابی که [illegible] هم [illegible] شدن مایل ای [illegible]

اگر غافلی [illegible] ز آب چشمه هم ز آبحیات

[illegible] را الحجر عین علیه

[illegible] جمع با آب چشمه [illegible]

که از فیض اعماق و در رود ورود قدی چون [illegible] آب گرد [illegible]

رسانم بسمع شرافت سخن تو از آب کاریز بر [illegible]

که دور از [illegible] لطافت ازو ز آب رسد بیش [illegible] ازو

چو خاطر کند سوی آب نجف بماند تر از آب انهار خف

که بر آب انهار شد مستزاد لطافت ز تاب خورشید باد

ور از آب انهار آن آب را طلب داری اصحاب اجتهاد را

که موجود باشد در و هشت خیر نکوتر بود نزد اهل تمیز

بلی [illegible] انگور چند

یکی آنکه مالک بادی بود / دوم آنکه [illegible] به مستی رود

سیم آنکه در نفس سکتی فتد / چهارم ز قوت بماند بجا

ز دادن بود پنجم آنکه از آن / که باید ز با [illegible] نقصان

ششم آنکه شرب [illegible] / چو نقل [illegible] آید برا

بود هفتم آنکه آید عرض / [illegible] ز تن [illegible]

[illegible] جز آن هشتم ای [illegible] / [illegible] شوی [illegible] گذار

از نکوئی اگر زانکه بد بشنت / مرا حافظ و محدث [illegible]

تو مائل می چو آمد حرام / بشرع محمد علیه السلام

بدان که می در شریعت بد است / بحکمت بود هم بد الحق سبب

جز آنکه نفع از قلیلش بود / بدانکه جزوی قلیلش بود

ز اندازه چون خورده شد بیشتر / باعضای باطن رساند ضرر

درشت گر شرب شد بر دوام / گرفتار مانی برنج مدام

تشنج فرو گیرد است استوار / تولد کند رعشه با آن کار

در خاتمه رساله / ماکول و مشروب

ندانم که چون آرم آخر بجای / برای تمام این نامه شکر خدای

چنانکه بلطف و کرم آن ادیب شان غذائی دل فهیمان اخوان اوست
چشمی که دارد انهای لطیف مهنا که برزق خور ضعیف
لطیفی که عنوان تصنیف و نگار ز الطاف او اندکی اختصار
مرا از کرم داد توفیق حق که کردم ازینگونه نظم بیان
برآورد از لطف خود حاجتم [illegible] شاکر و بجد و عد نعم
زعطای او باد [illegible] فدای ره او دل و جانم
اختتام یافت این نسخه باکول و سرور

شروع مقطعات یوسفی

اوم سری گنشای نما

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان چونکه گفتی سپاس و درود — که در فن طب است این قطعه
فواید بنشین نام هر حرف ازو — رو زبان حکمت دری بی بها
بیا بکدم ای بخت فرخنده ام — که فرخندگی از تو بنمود جدا
بلطفم خیال کن از آن بیشتر — که از ارجعی سویم آید ندا
باتمام این نسخه و تقریب — فواید رسانم بخلق خدا
در بیان عرض طب گوید

۱۰۹۶ [illegible]

[illegible] لطف [illegible] سبب | [illegible]

حفظ صحت از آن [illegible] باشد | دیگری بر دفع علت [illegible]

باد گیر از بن آنکه [illegible] | که کنی در علاج [illegible]

دفع هر علتی بضد [illegible] | حفظ صحت بمثل [illegible]

در بیان اخلاط و علامات [illegible]

خلط چهار است زان یکی [illegible] | [illegible]

بلغم است آن دگر که آب صفت | [illegible]

هست آن دیگری که چون آتش | گرم و خشک نام آن صفرا

دیگری هست سرد و خشک چو خاک | گفته اند اهل حکمتش سودا

افضل خلط هاست خون که ازو | بیشتر میرسد به تن بغدا

دیگری بلغم است و از پی آن | هست صفرا و بعد از آن سودا

سرخی رنگ شد علامت خون | زردی آن علامت صفرا

شد سپیدی علامت بلغم | تیرگی هم علامت سودا

بول چون سرخ آید از خون است | ور بود زرد باشد از صفرا

ور سپید است بلغمش سبب است | ور سیاه است هست از سودا

بلکه تنها غسل از آب سرد ممنوع است

غسل کردن نیم‌گرم از آب سرد | افکند قولنج و ریح و علت مثلا

گوشت هر نوع را نیکو طبیعی | صاحب استسقا و زکام مبتلا

علاج ضعف گرده

گر دهی قوت اگر خواهی به ابتدا | گوشت گرده گوش گفته حکما

با عسل و انگبین و تخم کرفس | یا معجون و میل معجزا

علاج باه و امساک

گر با انگور یا بادنجان خوری | که از لحم کبوتر و زنجو دیسازی

در فنون با عسل ... کاربری | باید هر روز خوردن دانی

خواص لحم طاوس خالص

جهاد بر طفلان مرا طلای خالص | ننشیند و نگردد مرغ شان را همچنگ

مجلوش خود هر روز گر بیمار قبر ولی | شود از ضعف دل ایمن علت

خاصیت بر مرغ خانگی

گر بر مرغ خانگی سوزی | پس بپاشی از برای دوا

بر جراحت فنانیش و بسته بار | آورد در هم آن جراحت را

خاصیت نشان

درمی جبل گر کند اشتان | بهندی لالان

جیفن زاراند و کش بد قول | نیک باشد زهر استسقا

تمت تمام

خاصیت اسپانیتره

این سپیتره چون شود مشغول [illegible] که بود سرد و تر [illegible] نرم ما

کرچه باشد مفید [illegible] قوت اورا [illegible] خارش [illegible]

خاصیت تخم ریحان

هست ریحان که [illegible] سرد و بر [illegible] مقوی ما

دیده از روی منقعب [illegible] هر که بدو انی [illegible] کرده طلا

خاصیت پوست مار

هر تو ایل چو سلخ حیه [illegible] بکند [illegible] آب [illegible]

[illegible] روزی گذرد چونکه بر آن [illegible] دانا [illegible] دوا

خاصیت شیطرج یعنی چراینه

خوردن شیطرج منفعت بود بهر درد مفاصل و

سود مند آید از برای بهق سازیش چون با آب بر که طلا

خواص خاکستر استخوان آدمی

استخوان آدمی را چون بسوزد با کلاب انگه خمیرش ساز و سازی طلا

نور دیگر را نافع افتد صرع را باشد مفید ریشش به سازد بود در درد مفاصل

خاصیت گل اسطوخودوس

شراب اسطوخودوس گر خورد کس ز من بشنو حدیث بی ریا را

بود نیز [illegible] نقل بر [illegible] غلت تا [illegible] را

[illegible] خاصیت [illegible]

اگر [illegible] فضول معا[illegible]

[illegible] صداع و قولنج [illegible]

خاصیت [illegible]

[illegible] موافق باشد آرد [illegible]

[illegible] بندد گند به روغن ورده برد تشویش ذوسنطاریا را

خاصیت سنبهالو

کند چون دود فنجنکشت را زن بزیر خود کند کم شهوتش را

وگر فرزش کند در زیر خود دود برد انگیز زور و خوتنش را

خاصیت صدف سوخته

صدف سوخته سازی چو سنون پاک سازد در وسخ دیده را

ور بچشم آکنیش دفع کند ریش چشم و غلظ اجفانرا

خا[illegible]

خاصیت بهی

آب آبی بشکند تشنگی است	بکند قطع قی و دفع حشا
بر دو نفث دم و ربو گیرند	منع سیلان فضول از احشا

خاصیت [illegible]

اگر از درد دندان کسی بود و ریح حار زمانی در دهان بگیرد خوشتن نافع بود او را

اگر بیعتی ای آب برگ سیر و سرکه کند بر سینه بگیرد و دم تو دهد او را

قطف [illegible]

گر دماغ خویش را خواهی سلامت [illegible] از من که خوشبوی [illegible] از دور

محترز باش از غذاهای که انگیزد بخار	شب مبر [illegible] ابی [illegible] در [illegible]

علاج باد فرنگ

در آبله فرنگ و درد سر	بهتر تو که آمدی ز احباب
نزد یک مجرب معالج	بهتر بشود ز حب سیماب

خاصیت بهمن

بکادرم هر که هر صباح خورد	بهمن سوده را بشربت سیب
شهوتش آنچنان قوی گردد	که زنانش برد قرار و شکیب

خاصیت بیخ سوسن

بیخ سوسن آزاد را جوشیده وز آب آن بشوید روی خود را پاک سازد از کلف

وگر بوئیش کنی هر دم گذارد فضله در | نباشد از برای کلف و کک جست

خاصیت سرطان

خوردن خرچنگ از بهر علاج | هم برای جرب ... نافع است

زهر کژدم را کند بی شبهه دفع | ور نهی بر زخم آن هم نافع است

مقویات معده حار | و بارده

معده های گرم را جز بکه قوت دهد | آب لیمون سماق و تمر هندی

انگبین و معده های سرد گردد قوی | زنجبیل و نانخواه و دار فلفل مصطکی

خاصیت مربای | آمله

بلعد و آمله پرورده | هر که هر روز خورد وقت صباح

دفع سودا کند و از بدنش | خلط فاسد شده آید به صلاح

ضعف دل هم شود دفع ز ... | قوتی از وی بقوی دارد ...

خاصیت | باقلی

باقلا چون طلا کنی بر روی | وسیح از وجه و ز زبان ببرد

ور بکار کنی ز حرارت | اثر زخم و غیر آن ببرد

خاصیت کف دریا

کف دریا بموم و روغن گل | چون بمالی زنی برش ببرد

: ۱۶۲ از ربع

ببرد از رخ تو انواع کلف — رنگ صافی کند نمش ببرد

خاصیت نوشادر

باز رود از فی کند حامله — نوشادر بشاف چون سازد

وگلهی در درون فرج نهد — حیضش آید و بچه بنیازد

خاصیت چونه — سرکه

گچ گل آزی به سرکه چون سرشت — خون بینی در زمان ببندد

ور بود خون ز زخم تازه روان — چون فشانی بر آن روان بندد

خاصیت گندش — یعنی جوک

عقال کندش اسپید — زن جو با شهد شربتی سازد

گندش یعنی [illegible]

پس کند گرم تا شتا بخورد — بچه مرده را بیندازد

خاصیت ششش — روباه

شش روبه بسر کن عنصل — تا شتا گر خوری ز رنج رهند

اهل مبتلای سعال و ضیق نفس — خواهد افتاد و تنگ نا بدهند

خاصیت شبث گوید

شبث بزنده خلطست مسکن درد — فواق را ببرد نیز طبع را ند

شود چو ریشش ذکر کهنه زود گرد و — بسوزد از گشتی آنرا بروی افشاند

خاصیت انار شیرین

آب انار شیرین دهد [illegible] — [illegible] آفتاب گرمش بار [illegible]
مسکن [illegible] انکه در چشم [illegible] — خارش [illegible] [illegible]

خاصیت سماق

تسکین [illegible] از برای [illegible] — [illegible] اعطش [illegible]
[illegible] — [illegible] طبیعت را براند

خاصیت شلغم

شلغم از برای [illegible] — انگیزش منی [illegible]
[illegible] شود ملایم — بولت رود و اشتهایت آرد

در محافظت صحت

تو در صحت مکن زنهار پرهیز — بصحت گر تنت را کار باشد
که پرهیز تو در هنگام صحت — چو با پرهیزی بیمار باشد

در احکام مباشرت

باشاهد سرو قد گلرخ — صحبت چو باعتدال باشد
احوال اهل مباشرت را — در مرتبه کمال [illegible]

بیان امور طبیعیه

امور طبیعت چو هفت آمده — بهر هفت کس به که دانا بود
یکی هست ارکان دگر امزجه — دویم دیگر اخلاط اعضا بود

قوی ان

اتو

قوت باه از رواج و انگبین ... که از افعال مهم اعضا بود

خاصیت زنجبیل

زنجبیلی که بنوشد گرسنه ... بنود گشنه هم حب ... بود

بادهای غلیظ را بشکند ... فالج و لقوه را مفید بود

هر که هر روزه پیش خورد او ... خوب باه ... بود

خاصیت روغن گاو

روغن گاو دفع زهر کند ... زهر مار بود

ببرد سرفه را ز خوردن او ... سرفه را با کشنی چه کار بود

درد اقرار گیرد زو ... درد هر چند بغزار بود

در خاصیت انزروت

در بیاض شعبه مرغ انزروت ار پرورد ... چون کشنی در چشم درد چشم را نافع بود

در زبا بر دوره اش عیب نمای یکدرم ... مره صفرا و خلط خام را دافع بود

خاصیت قی ... فواید حجامت

از پس و پیش حجامت گر کنی ... رنج صرع و علت سرسام را درمان بود

در پس سر هم صداع و درد چشم و گوش را ... سودمند آید ولیکن مورث نسیان بود

خاصیت ...

گر کند شافه ضمع و سرمه زینی ... که زر آید از حیض خسته بود

هو

چون شود یکدو روز زاید فرج — حیض او زنیه رفته باز شود

علاج تب ربع گوید

هر که عارض شد تب ربعش تمام بس انضج — چون کند اخراج سودا صحتش پیدا شود

ور کند تخلیط یعنی بر خلاف حکم نقل — هر چه آید میخورد منجر باستسقا شود

خاصیت ترب

ترب نیکو شد از بهر سعال — بول راند چشم را روشن شود

هم گشودن بادها کی فی المثل — گر بود چون موم چون آهن شود

خاصیت شاخ ارغوان

گلقند ار کند از ورقش آن — کار خلقی بیک نگاه شود

سوز دار شاخ ارغوان جوان — پس ازانکو به روی براه شود

گر کند وسمه وار برابرو — موی ابروی او سیاه شود

خاصیت پیاز

در غذای خویش گر هر روز اندازی پیاز — گرده را قوت دهد اکثر را زیبا کند

آب گردش در بینی المغید ابد برد آواز گو — طبع را هم نرم سازد و اشتها پیدا کند

خاصیت شرب زرشک

نجو زیر ازکی

... منفعت

بخورد ... | دفع ... [illegible] کند

قوت دل و جگر ... [illegible] را | ضعف ... و دفع ... کند

خاصیت [illegible] فلفل

دار فلفل چو هر صباح خورند | ... دفع ... کند

معده پاک سازد از بلغم | ... دفع ...

خاصیت سنا

نقصان از سنا چون طبیخ باید آن | بلغم و صفرا و سودا ... کند

بوی نقرس را برد در مفاصل ... | مرد زنها فکر گر ضعیف ... کند

خاصیت ماهی شور

خوردن ماهی که باشد شور | سینه از نقش غلط ساده کند

در بود تازه فربهی آرد | قوت باه را زیاده کند

خضاب مجرب از حکیم یوسف

هر کس علاج موی سپیدش بود هنر | گو خویش بباید ... کند

آب ساق در ... و وسمه و حنا | موی سپید را بدو سیاه عجب کند

خاصیت نگهبان

ناخن دیو را ببر و زبان | چونکه در زیر خوش ... کند

هر عضو را که نفع آید و شاید — چنین بنمایان کن چو بشکند

دار چینی

خاصیت

دار چینی باشد چو خوری — هر که از کینه را مفید بود
بلغم و درد گرده و نسیان — همه را زود نفع خود بدهد

در افعال جماع

جماع از پس ممنوع باشد — گرد دگر داین همه بسیار
یکی با ناهار بس و دیگر — صغیر و حایض و بد شکل و بیمار

مازو

خاصیت

ستاندن اگر مازو می سود — پس آنگه در قبل هر روز یکبار
بریزد با شراب ارغوانی — گلشن را غنچه سازد چهره گلنار

جدوار

خاصیت

نیم مثقال گر زماه فرفین — حل کنی در گلاب و پس بخار
در کشتی ببخشد بسی قوت — فرح ارد فرو زود بسیار
معده و گرده را قوی سازد — نگذارد در ضعف تن آثار
درد قولنج را دهد تسکین — چنین یکباره کند او دار و
بشکند بادها

بشکند [illegible] | زهر مار [illegible] مار

خاصیت [illegible]

کهربای زرد [illegible] | هر بلای [illegible]

کم شود ضعف معده [illegible] | [illegible] از نی و [illegible]

قوت شهوت از دل [illegible]

خاصیت [illegible]

[illegible] را چون شکافی و بینی | خار از [illegible]

نرم باید لعاب حبش آزار | هر ختاز بیرگر گذاری

خاصیت شعر

از زبان خود کند هر کس که موی | گران [illegible] تنگ کوهی

چونکه نگرانش نماید موی را | پس گذارد شو گران بر بار

باز ناد او نباشد هیچ کار

خاصیت خطمی

خطمی از راه منفعت آید | در خلاف ذات الصدر [illegible]

ورم نفی را دهد تحلیل | نگذارد علیل را بیمار

بیان اعضا

اعضای رئیسه چار باشد | بهر تو گفتم شمار هر چار

تعلب کبد و دماغ و خصیه — گفتمت جمله یاد می‌دار

بیان امراض المرکب

نباشند غیر چار امراض مرکب — شنو از من بگوش هوش هر چار

یکی خلقت یکی دیگر بود وضع — عدد باشد دگر اندازه مقدار

خاصیت سپند طفل

برای طفل کاول بار زاید — بگیر و چند گه در سایه بگذار

شود چون خشک بیکش سای آمیز — نبات سوده نصفش پس نگهدار

کفی با در دهد چون هنگام حاجت — سپیدی بیضه و انرا هم بیمار

در اصلاح سوء مزاج ساده

چون مزاجت سرد گردد چیزهای گرم خور — سرد در غیبت کن چون بیمار شود

سرد باشد هر چه باشد ترش طعم و مجخت — گرم باشد تلخ تیز و شور و شیرین

در منع اجتماع اغذیه

میل گردد یا نشاید از بیاد نفسی — نزد و نشو هر چه بر ناوجب بر

مرغ با ترب کبوتر با پیاز — کله با انگور یا انجیر شیر

[illegible]

خاصیت بالنگو ریحان

بود دم هر که برگ بالنگو [illegible]   چو نهادی بینی [illegible] بشکر

نافع آید بهر صرع و خفقان   و دفع [illegible] خشک و چه

حال رنجور بلغم [illegible]   گر دو داروی زبان [illegible] خوش تر

بر ضعف تن و [illegible]   بدل [illegible] دماغ و جگر

خاصیت گوگرد

نقش اعضا گوگرد آید   دافع این ضعف علت

خارش اعضا و نسیان مجرب   رعشه و قوبا و فالج هم [illegible]

خاصیت جالکو

جالکو را بکوب ساز از آن   خشک دار و بهر ریش ذکر

گر برای علاج این تشویش   نبود داروی مجرب تر

خاصیت کستوری

چو قیراطی از مشک رغبت کنی   نکو باشد از بهر پشت و کمر

دماغت کند تقویت دهن تر   برد چون زهر دی بود ورد و دم

خاصیت جند بیدستر

ناشتا چون شود ترا هر روز   وزنی خورده جند بیدستر

برنابد بعد تنقیه است

ببرد رعشه را و دفع کند — برنابدست صلابی و جرع خار
جگر خود که مصروع و بی — و بود قولنج و درد پشت و کم
بیخ او گوشت خوش چو هی طفلی — شود و مهیج ازو قضیب بهتر
مزه زیاده فی را کنی خوران فنون — گر به کمتر کند آن طفل دگر
و گر آن مزه برود گویی مجنون بخورد — تا بینی و چند روز کنی تعجیل بار
... ابس چون خورد — بینی جنون او را نشود از آن نکوتر
زایل کند تشنج و صرع و سدد ببرد — باشد نکو برعشه و درد سرین و سر
سنبل الطیب معده را نیک است — درد مفاصل و وجع گرده و کمر
بیخ و بدل بود نیکو — نیک باشد سپرز را و جگر
بشکند باد و طبع راند و — شود از وی زیاده نور بصر
خاکستر موی آدمی زاد — ببرد درد پشت و درد کمر
با بهی حرب کنند در خشم — ریزند چو بر جراحت سر
از زراوند طویل ار یکدرم — گردد و دوبار زان نکوتر
با عسل نوشی کند دفع گزند از

جعفی زاد

چون زانده بیرون آورد — حب قرع اندازد و کرم دراز
هر کرا گرمی ز جگر باشد — گو طلب آب پوست آن از روز
پس بیامیز با شراب زرنک — و انگهی بین مکیدنش هر روز
خوردن شیر گاو با خرما — رنگ نیکو کند کند انگیز
فربهی آورد و بی و قوت — که ز ترشی کند کسی پرهیز
ور سبوی نو گل حکمت — چون سهم گور خر بخورد کس
چون خورد بکدرم از آن هر روز — نافع افتد ز بهر ضیق نفس

خاصیت خطمی و خشخاش و گل سفید

چون درد سرت بود ز گرمی — از هر چه ز گرم محترز باش
وانگه ز پی طلا طلب کن — خطمی و گل سفید و خشخاش

خاصیت افکنده گاو

بر ورم چون نهی افکنده گاو — گر کند دفع نه بینی دو ریش
نافع باشد چو ضماد پس سازی — موضعی که گز و زنبور بیش

خاصیت گل سنجد

گل سنجد چو ساید مرد انگه — آب پشت خود سازد و خویش

خاصیت [illegible]

بزن هر که دهد زن نبی تردد | ز فرط دوستی گر بود اکسیر نغز

خاصیت بیضه | ی بیضه مرغ

بیاض بیضه مرغ آنکه مالد | ز خیل نیکوان بر روی مهوش

جمال عارضش محفوظ ماند | ز تاب آفتاب و تاب آتش

خاصیت | دارچینی

زن چو مالد دارچینی بر قبل | از سحرگه تا بوقت خفتنش

چون رسد زو بیک دو وقت جماع | لذتی باید که نتوان گفتنش

دفع مضرت | شوکران رصاص

هرکه انداز و بیش بوده هم | خوردن مثل شوکران و رصاص

فلفل سوده را بروغن گاو | چون خورش باشد ابیا خلاص

خاصیت | سیر

سیر را چون بزی مسبل کنی | سرفه کهنه را بود نافع

در خوری خام در نهار بود | کرم های دراز را دافع

خاصیت | الاچی خورد

[illegible]

دفع ورم میل گر کنی خدمت   از برای اهل بود نافع
معده را تقویت کند باشد   قی و غثیان و هیضه را دافع

علاج صداع   مطلق

اگر نمی به تنگنای جهان   که به تشویش مانده ز صداع
گر شفا بایدت جماع مکن   که مضر هست در صداع جماع
روز و شب بگذران به بیخوابی   خواب میکن گهی بهر فراغ
زانکه بیخوابی مدام شود   سبب سوء هضم و ضعف دماغ

علاج برای   تنگی فرج

زن و هم چون برون شد از بار   در طبیخ عود و سنبل سعد و مشک
پس گذارد ساعتی در فرج بنجز   سازد همین تنگ و معطر گرم و خشک

علاج کلیه اقسام   امراض

در مداوای مرض خواهیم گفت   سخن پاک تر از آب زلال
بهر امراض اسافل قی به   بهر امراض عالی اسهال

علاج دفع بهق

ز برای بهق زعفر و قسح — دانگی و یکدرم ز اطریلال
بستان و بکوب با عسلش — و دو سه حب بساز و میل کن فی الحال
باش در آفتاب گرم ببین — قدرت ذو الجلال و الافضال

علاج درد گرده

یکدرم عود و فلفل آن سنبل — مناک دانگی و سعد یکمثقال
بساز معجون بشهد میلش کن — که برد از دل تو رنج و ملال
گرده پشت را دهد قوت — بکند دفع سرعت انزال

خاصیت صمغ

صمغ عربی بسرفه نیک است — نیک باشد برای دفع انزال
آواز گرفته را گشاید — یک شربت از دو بود دو مثقال

خاصیت زیتون

بر انیسون مداومت چو کند — در شکم باد را دهد تحلیل
کند ادرار بول و حیض و عرق — برد آماس سخت و با تحلیل
سده را که در جگر باشد — بگشاید بامر رب جلیل

منع خواب در خلو معده

بود چون معده خالی خواب گرم — کم باید در بدن روح تو تحلیل
بخورد جست در بان

چو روحت در بدن تحلیل یابد / برو در ... آید نو بی قبیل

بر صحت باید ضرورت مزاجت را اگر می گردد تعدیل

خاصیت خاکستر بید

خاکستر بید اگر بسوزی کف / بر شکم نهد و دگر ثنا بقیل

زین هر دو مرض که گفته شد زود / صحت یابد علیل بی قیل

در منع حمام

همیشه آنکه به تشویش مره صفرا / بود بجانب گرمی طبیعتش مایل

ز گرم خانه حمام محترز میباش / که بی مجال شوی تا که از طپیدن دل

خاصیت شقاقل

سه درم از شقاقل مصری / بستان و بکوب خور به عسل

یکدو ساعت چو بگذرد با زن / شو متقارن که دیگر است محل

خاصیت پرستوک

از پرستوک گر خوری گوشتش / دیده را روشنی آید حاصل

خون او را چو بپاشی بدن زن / شهوت زن همه گردد زایل

اوقاتی که آب نوشیدن منع است

خوردن آب در چهار محل / نزد ارباب حکمت است حرام

بعد هر میوه و بعد جماع / بعد هر داروی و بعد طعام

در محافظت بدن

آدمی را شود چو موجب رنج / ناشتا و بر امتلای حمام

هر که رغبت کند طعام ورود / سوی حمام بعد هضم طعام

خاصیت کاهو

خس که کاهو خوانیش هر کس خورد / آب گردش را دهد نفع تمام

گوشاد دل بکنش بی گاه و گاه / هر که را افتد او را احتلام

تشنگی بنشاند و خواب آورد / معده را باشد موافق والسلام

خاصیت ریوند

درمی چون خورند از ریوند / پاک سازد بدن ز بلغم خام

بهر ضعف دل و نفخ جگر / ورم کلیتین رود از جان

به شود نفث دم و فتق و قواق / سده ها هم بگشاید به تمام

خاصیت زعفران

یکدرم زعفران هر که خورد هر صباح / معده کند تقویت غم برد از دل تمام

سده گشاید بدهد قوت پشت / درد دل و معده را نیک بود والسلام

خاصیت خشخاش

خوردن خشخاش آرد خواب را / زغبش کن ای ز بیداری

سرعت انزال گرداند دوا / سرعت انزال را نفع عظیم

خاصیت مقل

گر بگیری ز مقل یک مثقال / اندکی زعفران کتیرا هم

پس بکوبی و حب کنی به عسل / مسهل بلغم است و سودا هم

سده بگشاید و براند حیض — تن کند فربه و فزاید [illegible] هم

دفع یرقان کند به تمام — ببرد درد پشت و باراهم

بیان اعضائی و عود

عود موی یا شبه حنفی می آید — گو که مشهور آن یکی ... هم

باشد دگری سیمین و بود یک ... دگر ... هم

خاصیت انجبار

جوشی چو انجبار کنی شربتش بهنا — قوت دهد به عضو رئیسه قطع نفث دم

دافع بود زکام و سعال و رعاف را — نافع بود جراحت شش را و سینه هم

در منع کثرت جماع

در شیوه شهوت مکن افراط کز افراط — احداث تشنج کند و ضعف بصر هم

عارض شود ت رعشه و قوت رود از یاد — تشویش دهد عرق النسا درد هم

علاج صداع و وجع گوش

گشنیز بنفشه و گل سرخ — هر یک درمی نه بیش و نه کم

پستان و بکوب مثل مجموع — از قند سفید سوده کن ضم

پس میل کنش که نافع افتد — در درد سر و درد گوش را هم

خاصیت گشنیز

گشنیز بود مقوی دل — خون بندد و درد سر کند کم

در ریح سدر مفید باشد — تشویش دوار را برد هم

در محافظت بدن

آدمی را شود چو حب لج — ناشتا و بر امتلا بی حمام
هر که رغبت کند طعام ورود — سوی حمام بعد هضم طعام

خاصیت کاهو

خس که کاهو خوانیش هر کس خورد — آب گرم را دهد نفع تمام
گو که تا دل بکنش بی گاه گاه — هر که او مبتلا افتد در احتلام
تشنگی بنشاند و خواب آورد — معده را باشد موافق والسلام

خاصیت زربوند

درمی چون خورند از زربود — پاک سازد بدن ز بلغم خام
ببرد ضعف دل و نفخ جگر — ورم کلیتین رود از جان
به شود نفث دم و فتق و قوا — سده ها هم بگشاید به تمام

خاصیت زعفران

یکدرم زعفران هر که خورد در صباح — معده کند تقویت غم برد از دل تمام
سده گشاید بدهد قوت پشت — درد دل و معده را نیک بود والسلام

خاصیت خشخاش

خوردن خشخاش آرد خواب را — رغبتش کن ای زبیداری بسقم
سرعت انزال گر داری و بد — سرعت انزال را نفع عظیم

خاصیت مقل ازرق

گر بگیری ز مقل یک مثقال — اندکی زعفران کتیرا هم
بس بکوبی و حب کنی به عسل — مسهل بلغم است و سودا هم

[illegible]

سده بگشاید و برآید حیض / تن کند فربه و قوی اندام

دفع درد جگر کند به تمام / هم برد درد پشت و باه هم

بیان اعضائی و موی

عضو و موی که همجنس می آید / گویم بشنو از آن یکی بود چم

باشد دگری سپیدی و بود یک / یعنی ... با نقش دگر بماند چرخ چشم

خاصیت انجبار

جوشی چو انجبار کنی شربتش به قند / قوت دهد به عضو کند قطع نفث دم

دافع بود ز کام و سعال و رعاف را / نافع بود جراحت شش را و سینه هم

در منع کثرت جماع

در شهوت ار کنی افراط و افراط / احداث تشنج کند و ضعف بصر هم

عارض شود رعشه و قوت ار رود / تشویش دهد عرق نسا درد کمر هم

علاج صداع و وجع گوش

گشنیز بنفشه و گل سرخ / هر یک درمی نه بیش نه کم

بستان بکوب مثل مجموع / از قند سفید سوده کن ضم

پس میل کنش که نافع افتد / درد سر و درد گوش را هم

خاصیت گشنیز

گشنیز بود مقوی دل / خون بندد و درد سر کند کم

در ریح سدر مفید باشد / تشویش دوار را برد هم

[illegible]

[illegible] ان بدوم

[illegible] را بردم

[illegible] بند و شکم را هم

[illegible] باشد زبهر نفث الدم

وان [illegible] عصاره را ببرد — روشنائی بدیده بخشد [illegible] هم

نفث باه را نکو باشد — شربتی آمده است از دو درم

خاصیت شراب و مشک

گر خورد کس زباده قیراطی — کرده حلّش زمشک با آن ضم

به بود بعد خوردن مسهل — خفقانی که باشد از بلغم

خاصیت زراوند مدحرج

زراوند مدحرج سودمند است — فواق و نقرس و وسواس را هم

دماغ و معده را باشد مقوی — صداع و درد پهلو را کند کم

برد درد سر و عرق النسا نیز — دهد دندان جلا والله اعلم

خاصیت زرنب

یکدرم زرنب اگر کوید صباح — بس بیاشامی با شربت [illegible]

جماع [illegible]

فوستغل

[illegible]
صفرا شکند [illegible]
تقویت معده [illegible]

تدبیر

[illegible] سخن گویم که صدره بهتر [illegible]
فصد و مسهل آزمائی اگه البتّه [illegible] قبل رابع نافع امد بعد [illegible]

خاصیت کنجد

کنجد شود مهر روز میلت | کند بنشیند رنج سرفه ات کم
[illegible] افزاید و شهوت کند تیز | شود چیزی که نتوان محکم گفت

خاصیت سرگین خر

چون شود خون زبینی تو روان | آب سرگین خر بچکان در دم
ور گزد عقرب بقول حکیم | جرم آنرا بگیر و کن مرهم

خاصیت سورنجان

مثقالی گر ز سورنجان | دانگی از زعفران نه بیش و نه کم
کوبی و کفه اش ز غم بنهار | بس گلاب اندکی بنوشی هم
چون تصرف کند بمعده تو | کند اسهال آورد بلغم

[illegible]

[illegible] قرع بو دبی نفیرم

[illegible] هم ز شیلانه ا الم

[illegible] را تو نهی و رنجش کنکم

[illegible] را هم آردش الله اعلم

خاصیت صبر زرد

[illegible]م صبر زرد و قعف نبات — سائی و بیز و نگهدار و فرهم

که برد هر کش گشنی و در چشم — جرب چشم و خارشش را هم

خاصیت آوینه

اولیته چو نیم مثقال — ببرون برد از تن تو بلغم

نیکو بود از برای معده — قوت باید از و جگر هم

فارغ کندت ز درد سینه — تشویش سپرز را همو هم

خاصیت برگ تنبول

برگ تنبول چون خوری هر روز — سخت گردد چو کرده آب دندان

بر فروزد رخت چو گل آید — بوی خوش همچه غنچه ات ز دهان

[illegible]

... تمام

عضو دان بی ...

... محسوس او منا...

خاصیت

ابریشم بکار هر کس که هر روز   کند مقراض با ... شهد عسل ...

بیامیز و بیاشامید دلش را   فرح بخشد شود ... خوشحال و خندان

توانا گردد و شهوت کند زور   شود چیزیکه مبادا فی چو سندان

علاج آماس پستان

طلب کن شربت اسکنجبیرا   دقیق با قلا بکمشت پستان

بهم آمیز از بهر بدارا   طلا می‌ساز بر آماس پستان

علاج برآوردن پیکان

اگر پیکان بماند در تن کس   چه آن کس از بدن باشد چه پیکان

چو بنج فی طلا سازی بنهد   برون آید ز تن بیشبه پیکان

[illegible] از ... کمان

... بیمار هرجلة جانوران
... درمان

... علاج سار را دوا درا

... ایمن باشد ز سکنه ... بیان

... هلیله زرد

... هلیله صاف کشی بچشم — کم گردد آب رفتن چشم تو در زمان

... کفه زنی بکدرم قند — قوت دهد بمعده بدل نیز بیگمان

درده درم نقوع وانگبش خوری — صفرا و بلغم ازکند دفع من خمان

خاصیت — سرگین موش

سرگین موش دفع کند سنگ گرده را — چون حل کنی در آب خسک وکشی

در چشم اگر کشی برد از دیده ات بیاض — سازی شافه هم کند طبع در زمان

خاصیت تخم — ریواس

تخم ریولج راکنی چون مبل — رنج اسهال را بود درمان

در بجای بروغن کنجد — جرب حکه را مجرب دان

خاصیت آهن ...

[illegible]

[illegible]

[illegible] را تا ... [illegible]

گر کشی انگوزه را [illegible]

و خورند بس کرده ... [illegible]

دفع هر زهری کند آرد ... [illegible]

خاصیت مغز جوز

بخوری چو مغز جوز جوری | گویم از صد یکی منافع را

از کدو دانه‌ها خلاص دهد | بر نیاید تر از درد میان

کرمهای دراز را بکشد | پیچش ناف را بود درمان

گر بد شواری شود انگیز | کار دشوار تو شود آسان

ور با انجیر ضم کنی آن نیز | نه خدر آیدت شود نه زیان

خاصیت خفاش

موی روید گر کشی خفاش را | پس گذاری بر زهار کودکان

زن اگر دشوار زاید زهرهٔ آن | همان در فرجش کند زاید در زمان

خاصیت شادنه

شادنج را اگر کنی مغسول | پس بیامیز شیر زنان

[illegible] نور این

[illegible] درآن

[illegible] بوی خوشش عیان [illegible]

[illegible] زهر درد میان

[illegible] بخشد و کند خندان

خاصیت خراطین

کرم سرخی که خراطین گویند   خشک سازی چو پس از شستن آن

نرم سازی تو بدین کنجد [illegible]   بهی بر ذکر مرد جوان

ذکرش گردد زانگونه بزرگ   که زن آید ز دو خوشش به فغان

خاصیت شفتالو

زور دو برگ شفتالو برابر   بگیر داب آنرا نیک بستان

فروکش هر صباح یک پیمانه   کند حب القرع را انداز [illegible]

اگر خوردی گرم دراز بیشت   کش نگذارد آثاری از ایشان

خاصیت شاخ گوزن

شاخ گوزن را چو بسوزی و بیختی   وانگه صلایه کرده بمیری کنون سنون

دندان سپید سازد و قوت دهد اگر   خون آیدت ز لثه کند حبس بعد [illegible]

خاصیت [illegible]

[illegible]

هر که با عسل [illegible] را　　چار مثقال [illegible]

[illegible] قابل کند [illegible]　　گر بود [illegible] آید برون

خاصیت حنظل

[illegible] چون [illegible] حنظل را　　[illegible] دانه [illegible]

هر چه از کرم [illegible]　　[illegible] آید برون

خاصیت [illegible]

معده از غلط کند پاک [illegible]　　[illegible]

درد قولنج برد درد گلو درد کمر　　درد پا درد سر درد دل [illegible] بیرون

خاصیت سلیخه

شربت سلیخه خورد ناشتا کسی　　زایل کند الم که بود در سر [illegible]

تسکین دهد الم که بود در رحم زنان　　آرد مشیمه و بچه مرده برون

اجتناب از چار چیز

آدمی باید که باشد مجتنب از چار چیز　　تا برد از اهل دانش در زره حکمت گرو

ز امتلای معده از اکل [illegible]　　وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

خاصیت فندق

فندق از سوزی دشتی بیت　　پس نهی با بر فرق طفل بیگناه

چون بماند چند روزی بر سرش　　چشمش از ازرق بود گردد سیاه

[illegible]

[illegible]

... نور ایمان

... اذان

... خوبش عیان ...

... در میان

... ببخشد و کشد خندان

خاصیت خراطین

کرم سرخی که خراطین گویند | خشک سازی چو بس از شستن آن

نرم سازی تو بدین گنجد | نه همی بر دگر مرد جوان

ذکرش گردد زانگونه بزرگ | که زن آید ز دخولش به فغان

خاصیت شفتالو

زو دو برگ شفتالو برابر | بگیر و آب آن زانبک بستان

فروکش هر صباح یک پیمانه | کرم حب القرع را اندازد از انسان

اگر خورد وی گر کرم درازیست | کش بنگذارد آثاری از ایشان

خاصیت شاخ گوزن

شاخ گوزن را چو بسوزی و بیز | وانگه صلایه کرده ببری کنون

دندان سپید سازد و قوت دهد اگر | خون آیدت ریسه کند جلسه ...

[illegible]

گر بیامیزی عسل ... را | ... [illegible]
غافل کند ... | گر بود در تن او آید برون

خاصیت حنظل

بلغم چون ... حنظل را | ... دانه ... [illegible]
هرچه از کرم صغیر و ... | ... [illegible] ... برون

خاصیت ...

معده از غلط کند پاک اگر ... | ... [illegible] ...
درد قولنج برد درد گلو درد کمر | درد پا درد سر و درد دل و ... بیرون

خاصیت سلیخه

شربت سلیخه خورد کسی ناشتا | زایل کند الم که بود در سر و دیرین
تسکین دهد الم که بود در رحم زیاد | آرد مشیمه و بچه مرده را برون

احتناب از چار چیز

آدمی باید که باشد مجتنب از چار چیز | تا برد از اهل دانش در زمره حکمت گرو
از امتلای معده از اگندن امتلا | وز جماع ناشتا و رفتن حمام نو

خاصیت فندق

فندق از سوزی دشتی بیت زاید | پس نهی بر فرق طفل بیگناه
چون بماند چند روزی بر سرش | چشمش از ازرق بود گردد سیاه

[illegible]

تخم [illegible] بیخ گاه

[illegible] را قوی گردد باه

[illegible] خویشتن کند فربه

[illegible] دم که بود — بر لیش ران و خصیه گردد [illegible]

علاج کلبه در اکل و — مشروب

قوت چشم و جان اگر خواهی — زیر این نه رواق فیروزه

نان یکروزه بایدت خوردن — لحم دو روزه آب سه روزه

در عوارض شوصه — میگوید

شوصه هر کس که عارضش گردد — خله و نخسه گرددش طاری

شود بین اخلاط عقل پدید — نفسی آورد به دشواری

[illegible] دم حادث آید و شوزش — نبض صلب سریع و منشاری

در بیان ارواح

و در تن آدمی سه روح بود — [illegible] ثلثه گویند

[illegible] اولش آمده است حیوانی

دوی آن طبعی [illegible]ست — [illegible] نیست غرلفیانی

جای اول دل دوم جگرست — جای ثالث دماغ آدانی

خاصیت — خصیة الثعلب

خصیة الثعلب اخوری بعسل — گرده معجون چنانکه [illegible] دانی

ور کنی سوده در [illegible] — [illegible]حت گردد چنانکه [illegible]دانی

در جماع باشدت مفید بود — [illegible]گام چنانکه [illegible]

خاصیت — سقمونیا

سقمونیا با آب جو و آب باقلا — [illegible] بعد جو [illegible] کلف [illegible]

بود زانکی اختیار کنی با کثیره اش — بیمارست رفو جو صفرا و دانی

خاصیت — مغز خفاش

مغز خفاش اگه تازه بود — بر کف پای مرد چون مالی

بر صد ساله گر بود آن مرد — سر برآرد عصای او جا لی

علاج جراحت — بیتی

موم در دوغن کنی جو زرنیخ — بیامیزی زهر ریش بینی

پس اگه اندک فرصتی را — عجب دانم که دیگر ریش بینی

خاصیت — خنا

چون بجوشنی هم منقال از خنا — پس بقیدنش کرده قیرین در کنی

ناخوشنی گر باشدت از درد پشتگاه — با خوشی گردد مبدل ناخوشی

چو جان شوری [illegible] مصفر نبات مصری اعلی فزائی

[illegible] کشتی [illegible] [illegible] رشنائی

[illegible]

[illegible] بشکر [illegible] [illegible] بانی

کشتی [illegible] [illegible] فزاید روشنائی

[illegible]

بیاید نرگس [illegible] بیاید [illegible] بشهد آید ترا قی

[illegible] بیرون از عده [illegible] هر تن بینی بسیاط شغل [illegible]

در خاتمه کتاب

بدستی [illegible] کلکم شد این رساله تمام که آفتی نرسد ز انقلاب ایامش

بخواندش بفواید رسد چون اخبار بود فواید اخبار سال اتمامش

رسید

خاتمة الطبع

بعد از حمد و صلوة مخفی نباشد که کتاب طب یوسفی بیشتر چند بار
علی قطع المختلف از قالب طبع مزین شده بهر جا و هر مقام صورت
انتشار ربود برغبت لاکن بباعث بودن اخلاط بیشمار و اسقام
عبارت فی اتحاد و نیز بعدم مندرج بعض رسایل متعلقه آن
که دلایل النبض و دلایل البول و رساله بحران وغیره است

چندان مطبع [illegible]

[illegible]

بحمدالله ... مطالب ... [illegible] نگردد

[illegible] ... بحمدالله ... [illegible]

ملکه ... [illegible]

از انجا که کتاب مذکور ... [illegible]

... [illegible]

[illegible] ... عدم البرداس ... [illegible]

بنسخه ضعف [illegible] ... [illegible]

سهوی خطای بحصول الحاصل علم اطلع بر آن جاری

دارد بدیل کرم بپوشند بدوش گر خطای رسید

طعنه مزن که هیچ نفس بشر خالی از خطا نبود

تحریر بتاریخ ۶ ماه ... ۹۳۹ ... و رسید بوقت

چاشت از دست فقیر الحقیر ذره بمقدار ...

... اساس البرداس ... اختتام

الخاتمه ... مرقوم شده از ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

طبيخ افتيمون ... ضبيخ الفص

ذات الجنب ... و مطبوخ الخبز و زيت ... خبار ... و لعوق ...

فصد باسليق و حب ابنده عنب الثعلب و تخم خطمى و خيار زه ... و عناب و ...

اسهال صفرى حب جدوار و حب سكبينج نقوع و شحم الحنظل ...

صداع ... و زرد ... و رد مسلمه جوارش ... و معجون ... و

صرع ... و حب سكبينج نقوع و جوارش كمونى و حب المعاجل معجون ...

... حب ... مسهلات حجج و بلغم و ... با اضافه سكنجبين ...

... معجون ... نقوع ... و جوب ...

... نقوع با اضافه ... حماقه ... خمير كال ... و ...

[illegible]

[illegible]

استسقا فصد باسلیق و [illegible]

[illegible] معجون فلاسفه

[illegible] و جاذب و ضماد کلف [illegible] معجون [illegible]

[illegible] و حب سکبینج بخور و کمونی و غیره

سفوف آن و معجون چوب چینی و عرق آن و غیره   آتشک حب [illegible]

و معجون چوب چینی و عرق عشبه مجربه و غیره   حمیات جوشانده کاسنی [illegible]

سفوف ورد و سفوف ست گلوی و مروق کاسنی و عرقیات مناسبه

معجون شاهتره و حب لاجورد و سفوف سفید با اضافه ماء الجبن و غیره

حرق النار مرهم شنجرف و مرهم [illegible] و مرهم سفیده و غیره

[illegible]

مجرب قرابادین ذکائی ذکائی باب الالف انوشدارو عطائی برای

ضعف معده و خفقان و صرع را نافع بود و فرح آورد و لون را نیکو گرداند و بوی دهن

عرق خوش کند و اشتهای طعام آورد و پیش از طعام و بعد از طعام توان خورد

گلسرخ خشک ده درم سعد کوفی پنج درم قرنفل مصطکی و اسارون و سنبل الطیب

از هر یک سه درم قاقله کبار و صغار زرنباد جوزبوا قرفه زعفران از هر یک

دو درم آمله منقی یک رطل قند و عسل مصفی ادویه را شیر و صندل

در شیر آمله خیسانده و یک شبانروز ربعده بنوشید در نه رطل آب تا مهرا شود

غربال بیرون کنند با قند و عسل قوام نموده و ادویه کوفته و بیخته با آن بسرشند

ده مثقال بعد از آن زعفران با گلاب حل کرده اضافه نمایند انوشدارو

لولوی تقویت قلب کند و معده و دماغ را قوت دهد

کهربا لسدشب هر یک سه مثقال عود قماری سعد کوفی گل گاوزبان اذخر

سنبل ساذج طباشیر قرنفل قرنجمشک اهیل بوا ریوند چینی باد

معطل وارد ...

مصطکی و دروج عنبری پوست برون پسته گلسرخ پوست اترج

صندل سفید ابریشم مقرض یکدو مثقال زعفران چهار مثقال عنبر اشهب نیم مثقال

مشک نیم مثقال ورق نقره صد عدد ورق طلا پنجاه عدد و آمله مربی

پنجاه مثقال قند و برابر عسل یک برابر ... افروخته و

حب السعال منفع عجیب ... ضعف

مغز تخم کدو و تخم خیار و مغز تخم خیار از هر یک ... درم مغز بادام مقشر و ختمی و ... از

از هر یک چهار درم شکر سفید ... از هر یک ... درم کوفته و بیخته

... حب سازند ... از هر یک چهار درم ... معجون

... کنند حب السعال ... اطفال ...

... کنند و مرفه خشک ... خوردن ... در شربت ... اول ... کنند

دفع کنند ... آن ... حب ...

... حب سازند هر حب ... مخفی

حب سکبینج قولنج و بادهای غلیظ دفع کند صفت آن

سکبینج شحم حنظل از هریک ده درم سقمونیا سه درم با آب سیر حب سازند

... یکدرم حب شیطرج عرق النسا و اوجاع مفاصل ...

نافعست صفت آن بوزیدان ... درم صبر سقوطری ...

... مقل ازهریک یکدرم خردل سه درم شیطرج ...

شحم حنظل ازهریک ... درم فانیذ سجزی چهار درم با آب کرفس حب سازند

زنجبیل سه درم حب غافث یرقان و درد جگر را سود دارد

صفت آن صبر سقوطری پوست هلیله زرد ... و ...

... درم حب دیگر جگر را نافع باشد صفت آن پوست هلیله زرد

صبر سقوطری ازهریک یکدرم سقمونیای مشوی ... ازهریک ...

... حب دیگر درد جگر را نافع ...

حب الملوک [illegible]

از مسهلست [illegible] صفرا و بلغم [illegible] و [illegible] اسهال کند

صفت آن تربد سفید ده درم [illegible] غاریقون چهار درم [illegible]

مصطکی [illegible] از هر یک [illegible] سقمونیا [illegible] درم کتیرا [illegible]

بادرنجبویه محموده [illegible] زعفران [illegible] از هر یک [illegible]

حب الملوک دیگر

بلیلج [illegible] پنج درم

قولنج را بگشاید بادهای غلیظ را دفع کند صفت آن صبر سقوطری

پنج درم تربد ده درم [illegible] انیسون [illegible]

از هر یک سه درم نمک هندی چهار درم مصطکی زعفران [illegible]

قسط بلیلج [illegible] اسطوخودوس [illegible] [illegible]

دارچینی کتیرا [illegible] از هر یک نیم درم [illegible] مثقال مشک [illegible]

[illegible] شربتی از [illegible] درم

... [illegible] ...

مطبوخ سورنجان اوجاع مفاصل را نافع باشد صفت آن سنا مکی [illegible] درم

گل سرخ پوست هلیله زرد از هر یک چهار درم سورنجان [illegible] تخم کرفس

پوست بیخ بادیان انیسون [illegible] از هر یک ده درم [illegible]

[illegible] کرده [illegible] قند [illegible]

[illegible] دو بار خورند — حب الصبر اوجاع

مفاصل و نقرس و فالج و لقوه را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری

[illegible] تربد سفید یکدرم حب النیل غاریقون از هر یک نیم درم

خطمی دانگ نمک هندی [illegible] مقل کتیرا انیسون از هر یک دو دانگ

کوفته و بیخته با آب کرفس حب سازند — حب سورنجان مفاصل

نقرس و عرق النسا را نافع باشد صفت آن صبر سقوطری [illegible]

از هر یک یکدرم سورنجان [illegible] تربد سفید از هر یک [illegible] کتیرا دو دانگ

حب النیل نیم درم [illegible] خطمی دانگ نمک هندی [illegible] دانگ کوفته و بیخته

با آب کرفس حب سازند — حب سورنجان نسخه دیگر که همین صفت دارد

و مایل به برودت و یبوست باشد تفه یعنی بی مزه آنست که جسم مائی در وی غالب باشد و او سرد و تر بود بلغم
است و من جهت قوام پنج است مائی و زجاجی و جصی و مخاطی و خام زیرا که یا رقیق بود
مائی گویند و یا غلیظ بود اگر رطوبت در وی باقی مانده باشد زجاجی گویند و اگر رطوبت به تحلیل رفته باشد
جصی گویند و اگر مختلف القوام بود اگر اختلاف او محسوس بود مخاطی گویند و الا خام صفرا او هم
طبیعی بود و غیر طبیعی طبیعی سه صفت دارد یکی آنکه احمر ناصع بود یعنی سرخ مایل بزردی باشد
دویم آنکه خفیف بود سیوم آنکه حاد باشد فایده او آنست که خون را لطیف کند تا بدن آن
سبب و مسالک ضیقه گذر یابد و همراه خون غذائی بعضی اعضا مانند ریه شود و از مراره با معا ریزد
و آدمی را بر تبرز خبردار کند و غیر طبیعی پنج قسم است مره صفرا و محیه و محترقه و کراثی و زنجاری مره صفرا
آنست که رطوبت رقیقه با صفرا امیزد و محیه آنست که رطوبت غلیظ با وی امیزد و محترقه
آنست که صفرای غیر طبیعی با اندکی سودای محترقه امیزد و کراثی و زنجاری آنست که بعضی
از صفرای طبیعی فی نفسه محترق شود و مختلط شود با بعضی دیگر غیر محترق و احتراق در زنجاری
اکثر و اقوی است از کراثی و این هر دو مشابه سموم حاده اند در معده متولد شوند سودا نیز بر دو قسمست
طبیعی و غیر طبیعی طبیعی دُردی دم بود فایده او آنست که خون را غلیظ کند [illegible] متغذی گردد
و در غذای اعضای صلبه مانند استخوان داخل شود و از طحال به فم معده ریزد تا آدمی را بر گرسنگی
خبردار کند غیر طبیعی محترق است از هر خلطی که باشد از اخلاط اربعه و غیر طبیعی از اخلاط محدث مرض
بود فصل چهارم در اعضا و آن اجسام کثیفه اند که متولد
میشوند از کثافت اخلاط محموده و آن بر دو قسم است مفرد و مرکب
مفرد را بسیط نیز گویند و مراد از بسیط در اینجا آنست که هر جزء محسوس که او را جزء گفته میشود
اگر از عضو گرفته شود مشارک کل باشد در اسم و حد و مرکب بخلاف آن مفرد چون عظم و غضروف

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد از آن ادویه گرم
و خشک [illegible] از عفران [illegible] لطف [illegible] زیر حسل بپاشند و رایحه بالفعل [illegible] بت [illegible] ادن
سائیده از انگشت [illegible] سان باشد نافع بود و مالیدن روغن گل و ارشک
زان چه تمید کردن در شکم را دور میکند و لعاب خطمی و گل سرشوی طلا کردن خارش
فرج را مفید بود و اگر مقناطیس در دست چپ گیرد یا بسد بر ران راست بندد زن آسان
زاید و مشکطرامشیع پرسیاوشان نخود سیاه هر یک شش ماشه پوست املتاس قند سیاه کهنه
هر یک یکتوله در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و شکم و پشت و اطراف فرج بروغن بنفشه و
روغن چنبیلی بمالد و اگر پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو هم اضافه نماید بهتر باشد و بآب گرم نطول
کند و دران بنشاند و خوردن دارچینی برای تسهیل ولادت و دران مفید بود و همچنین بلعیت
با جند بیدستر بسیار نافع است و آرکندش و شونیز و جند بیدستر عطسه آرد و بوقت عطسه دهن و بینی
بند کند و از سم اسپ و استر و خر دود کند و چون حرکت بچه محسوس نشود و اطراف حامله سرد گردد
و تا چهار روز درد ولادت ماند باید دانست که بچه مرده است باید که مشکطرامشیع پرسیاوشان
ایهل هر یک سه درم نرس پودینه از هر یک دو درم نبات سفید ده مثقال در آب جوشانیده صاف
نموده تناول کند و چون بول را در قند سیاه ملفوف نموده بخورد و نیز کثول را سائیده شیاف
ساخته بعمل آرد اسقاط میکند و مجرب است و چون لته را در شیر زقوم ترکرده بر دارد در اسقاط
قوی الاثر است و عطسه آوردن بطریقی که گفته شد مفید بود و مر و خربق سفید و جاوشیر مساوی
کوفته و بیخته در زهره گاو سرشته استعمال کند و سداب خشک شحم حنظل قسط از هر یک سه درم مریکدرم
بکوبد و بر ناف و عانه طلا کند و از پوست مار و سرگین کبوتر دود کند و اگر بدین تدبیر بیرون نیاید
می باید که قابله دست در فرج برد و بیرون آرد و باشد که بچه را پاره پاره میکند و بیرون می آرد

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب قے یا شیر در معده باشد علامت
[illegible] بند مواد از اجزاء آن اصلاح شبه کنند و تنقیه [illegible]
که در خانه معتدل بزاید و تا سه روز او را غذا ندهد [illegible] اگر ورم حادث [illegible]
در آب بجوشانند و صاف نموده شکر سفید در آن انداخته مثل حریره پزند [illegible] باشد که ناف پخته شود و
انداخته تناول نماید و اگر موسم گرما باشد یا مزاج گرم بود بجای اجواین تخم [illegible] باشند و اگر [illegible] بجای
آب عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بنوشند و اکثر زنان مکهانه را در روغن بریان کرده
در قند آب آمیخته میخورند و ترکیب ساختن او آنست که اول میوه ها را در روغن زرد ❋
بریان کنند و بیرون آرند بعد آن مکهانه را در روغن مذکور بریان نمایند و قند را در آب علیحده
قوام نمایند و همه ها را بیامیزند که خوب مخلوط شود و از آتش فرود آرند و بوقت فرود آوردن اندکی
زنجبیل سائیده مخلوط ساخته بکار برند و میوه از قسم بادام و پسته و خرما و نارجیل و کشمش و منقی
میخورند و در روز چهارم شوربای مرغ یا بز و کهچری مونگ تناول مینمایند و در روز ششم نان گندم
نیز شروع میکنند و تا چهل روز همین غذا اکتفا میکنند و از چیزهای سرد و هوای سرد و حرکات
متعبه پرهیز می نمایند و هر روزه از روغن کنجد مالش میکنند و اطراف فرج بروغن چنبیلی بمالند و
در درد رحم که بعضی زنان را بعد زائیدن میباشد پوست املتاس شکر طراشیع پرسیاوشان
قند سیاه کهنه در عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب جوشداده صاف نموده دهند مفید بود
و همچنین تخم کتان بجوشانند و برحم رسانند و یا شیر خر گرم کنند و آبدست نمایند و اگر سم استر و خر دود
کنند نیز نافع بود و صعتر نوشانیدن و طبیخ جباری خورانیدن و برحم رسانیدن هم مفید بود و
اگر ادویه مذکوره فایده نکند قدری پوست خشخاش در آب تر کنند و بنوشانند و در این چهل روز
چهار مرتبه غسل میکنند اول روز ششم بعد از آن روز بستم و سی ام و چهلم و اگر موسم گرما باشد بعد

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
و خشک مانند زعفران و بوله و منطفات [illegible] در غسل نمیباید و آنچه بالفعل مروج است اگر بادام در آب
سائیده از انگشت بر کام او می مالند و کام را بهر چیزی که بمالند در مدت حیات
از آن چیز [illegible] شود چنانچه گفته اند که خاذر هر معدنی بروز ولادت پیش از آنکه شیر دهند
بر کام وی بمالند در ایام حیات خود از سموم مشروبه و ملدوغه متضرر نگردد و پس طفل را از نمک و
آب غسل نمایند و بعد آن با آب شیرین نیمگرم و همین مروج است و وقت غسل احتیاط کنند که آب
در دهن و بینی و چشم نرسد و وقت غسل از انگشت خنصر مقعد طفل را منفتح سازند زیرا که تا وقتیکه
جنین در شکم مادر است تبرز نمیکند و جمیع فضلات از راه بول دفع میگردد و در مشیمه می افتد
و بعد از غسل فلوس در آب تازه و عرق بادیان و نبات سفید جوشانیده دهند و بعد از
هشت پاس از وقت ولادت شیر بنوشانند و آنچه درین زمانه معمول است پیش از دادن
شیر دوای ملین میدهند **صفت دوای ملین** برگ نیم بامی برنگ یا و کهنبه زنجور کلان
و خورد و بندان دانه چکادانه گلسرخ مویز منقی بادیان شاهتره مغز فلوس بادام تباشیر در آب
جوشانیده صاف نموده میدهند در روده ناف که آنرا نال میگویند از طرف دویم به انول
و مشیمه متصل میباشد و انول چیزی گرد سیاه مانند رنگ جگر میباشد و مشیمه غشائی بود که
بر جنین در روده حاوی باشد میباید که آن روده را از انگشت نر و انگشت شهادت گرفته
از طرف مشیمه آن روده را بمالند تا آنچه در وی باشد از خلط و باد بیرون رود و پس به ریسمان
نرم تافته بروغن گاو چرب ساخته بمفاصله یکشبر و چهار انگشت مضموم از ناف آن روده را
بر بندند و به آهن قطع کنند و پس از قطع خرقه بروغن کنجد و روغن زیت سرشته بر ناف
نهند و لحظه بلحظه روغن انداخته باشند تا ناف را گرم و سخت کند و روده ناف در سه چهار روز

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
نرسانند و گاه باشد که بوقت قطع ناف ورم حادث شود بند مؤثر
کمیله با آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز سائیده ضماد کنند و گاه باشد که ناف پخته شود و ریم
کند باید که مرداسنگ و سندور و غبار آسیا و سنگ جراحت و مانند آن سائیده بپاشند و اگر
ازین تدبیر فایده نشود و طفل زیاده از دو ماه باشد اول فو و عد ذرلو بپاشند بعد از آن
ادویه مذکوره بکار برند و اگر نتو در ناف پدید آید باید که در همان ایام رفاده بندند و قطع سرب
یا خریطه که از اسرب سوهان زده باشند یا سرمه مسحوق پر نموده بروی نهادن و تعصیب آن
داشتن نفع تمام دارد و از اشیای بادی احتراز واجب انگارند و تا وقتیکه طفل خود شیر طلب نکند
دیگر شیر ندهند و طفل را غندق بستن تا سه چهار ماه لازم بود که موجب محافظت اشکال اعضا
و طفل را هر روز تدهین کنند اگر پسر باشد روغن گاو و اگر دختر باشد روغن بنفشه و روغن
گاو بمالند اما تدبیر رضاع و مرضعه شیر مادر بهتر از همه شیرهاست و شیر اگر از مادر باشد از
روز ولادت تا یک هفته نباید داد و درین اثنا شیر خود را از شخصی دیگر بمکاند و مرضعه از بیست و
پنج سال کمتر نبود و از سی و پنج سال زیاده نباشد و معتدل السحنه و با خلاق محموده و خوبصورت
و پستان در حجم متوسط باشد و مسترخی نبود و مرضعه که شیر میدهد باید که وضع حمل آن در ماه نهم
بوده باشد و پسر زائیده باشد و بعضی بر آنند که شیر پسر برای دختر و شیر دختر برای پسر مناسب
بود و شیر مرضعه باید که معتدل القوام و معتدل المقدار و سپید رنگ و شیرین مزه و پاکیزه
بود و متشابه الاجزا و قلیل الرغوه باشد و در میان وضع مرضعه و در میان رضاعت مدت
متوسط باشد و آن بعد از چهل روز تا هفت ماه بود و هر صباح پستان را اندکی دوشیده باشد
پس در دهن طفل دهد و از جماع و غم و غصه و هرچه باعث فساد شیر باشد احتراز کند و غذای

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد از آن ادویه گرم
وخشک ... زعفران ... بملطفات اصلاح کنند و بعد از سه چهار روز بسکنجبین و آب بگرم قی بفرمایند
باشند و باز داشتن از ریاضت و آرام دادن و ادویه و اغذیه مولده خون غلیظ خورانیدن
شیر را غلیظ میکند و علامت اعتدال قوام آن آنست که چون شیر را بر ناخن اندازند
مایل بسیلان شده متوقف ماند و خوردن تودری سرخ با شیر گاو برای زیاده کردن شیر مجربست
و نیز ساق لاله را با جو مقشر بپزند و صاف کنند و قدری شکر سفید اضافه کرده بنوشند فایده مینماید
و آنچه منی را زیاده کند شیر را نیز زیاده میکند مانند تودری سفید تخم خشخاش و پستان بز و پستان
میش و مالیدن پستان در زیاده کردن شیر بسیار موثر بود و اگر مرداسنگ در روغن گل و عدس
با سرکه و یا زیره با سرکه طلا کنند شیر را کم میکند و ادویه مدره و آب شور نوشیدن و روزه داشتن
و فصد کردن درین باب مفید بود و اگر قلت شیر بسبب حرارت باشد تبرید کنند و ضماد کردن از
مبردات و خوردن غذای سرد مانند آش جو و اسفاناخ مفید بود و اگر بسبب برودت و یا بسبب
ضعف قوت جاذبه ثدی باشد غذا و دوای لطیف مایل بحرارت باید خورد و تخم گندنا نیز نافع
بود و تعلیق محاجم ناری زیر پستان نیز سودمندست و اگر بسبب خلطی بود که بر دی غالب باشد
اگر صفرا غالب باشد زردی و صفرت و رقت شیر بود و اگر بلغم غالب باشد سفیدی و مائیت
و حموضت شیر بود و اگر سودا غالب باشد کمودت و غلظت و حموضت شیر بود علاج آن
تنقیه خلط غالب کنند و تبدیل مزاج نمایند و ریاضت معتدله و اغذیه ملطفه و شرب شراب ریحانی
و تناول اغذیه خوشبو در فساد بوی شیر نفع مند بود و اگر متشابه الاجزا نباشد اصلاح غذا کنند و
سکنجبین هاضمه بکار برند و اگر شیر الرغوه باشد کامیر باج خورند و مدت طبعی ارضاع دو سال
است و اگر طفل از برای شیر نگریدصبر و مانند آن از اشیای تلخ بر پستان بمالند و در دهن طفل

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامتست
دهند و غذا شیر و برنج و نان و شیر و شهد آغشته بدهند و در بند موافق علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
از شیر غذای کهچری مونگ ملایم میدهند و در تهذیب اخلاق طفل کوشند و طفل را اشیای قویه
شدیدة الحرارة و شدیدة البرودة ندهند و حموضات نیز نباید داد و اگر ضرورت حموضات باشد
آنوقت دهند که معده از شیر خالی باشد و علاج شیرخواره بیشتر بعلاج مرضعه کنند و اگر طعام
خور باشد تدبیر او نیز باید کرد و در روزیکه مرضعه را اسهال یا قی و مانند آن عارض شود آنروز
شیر او ندهند و چون اثر برآمدن ثنایا ظاهر شود دماغ خرگوش و چربی ماکیان بر لثه بمالند
دندان جلد می برآیند و مالیدن شهد و مسکه و همچنین چیزهای نرم و چرب چون چربی بط
و موم و روغن بادام و مالیدن شیر شتر نفع کلی میکند و هرگاه دندان آغاز کند از مضغ چیزها
سخت باز دارند و گاه گاه نمک و شهد بر دندان او بمالند تا از قلاع محفوظ ماند هرگاه طفل گویا
شود هیچ زبان او از انگشت مالیدن معین بر فصاحت است فرسخ هشتم در بیان امراضی
که بصبیان اکثر عارض میشود اگر ریاح غلیظه یا رطوبت غلیظه داخل سر اطفال شود و تمدد و
نفخ شیون نیز حادث شود از ریاح ام الصبیان و ام الصبیان نیز گویند و بعضی ام الصبیان را
مخصوص داشته اند بصرعی که با تپ محرق باشد هرگاه واقع شود پایهای خود می پیچد و
کف بدهان می آرد علاج آن در وقت حدوث آن باید که دست و پای ایشان
بگیرند و کف دست و پا بچیزهای خشن بمالند و نگذارد که اضطراب کند و بازو و دراهها سخت بندند
و جهت ازاله تشنج روغن گل یا مسکه با آب نیم گرم مخلوط کند و بر بدن بمالد و اگر ازین تدبیر ازاله
مرض شد بهتر است و الا بحسب عوارض علاج کند مثلا اگر تپ شدید و تشنگی باشد حجامت ساقها
باشرط باید نمود و تلیین طبیعت همیشه باید کرد و غذا و دوا آنچه که در سرسام بزرگان مذکور است

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد از آن ادویه گرم
و خشک [illegible] زعفران [illegible] ن و تربد نهند و کندر و جند بیدستر و صبر برابر کوفته و بیخته در آب
بادیان مثل خشخاش حب بندند و از یک حب تا سه حب در شیر مادر حل کرده بدهند و نصف
دانق جدوار با شیر مادر سائیده بخورانند درین باب مجرب و آزموده است و مرضعه را معاجین
و جوارشهای گرم دهند و ادویه باقی که در صرع بزرگان مذکور است در اینجا هم سودمند بود و
مهره مرجانی با آتش سرخ کرده میان دو ابروی و از پیشانی داغ نهادن نیز مجرب است و بعضی
با پنبک گوسفند هم داغ میکنند و خردل سائیده بر کفپای مالیدن نیز سودمند بود و از
آواز هایله و خوف شدید و غضب شدید و از غسل کردن آب سرد و دیدن چیزی براق و
آمدن بر بلندی اجتناب نمایند و همچنین پرهیز از اغذیه غلیظ و لقولات و از اشیائی شیرین
و چرب و تیز از واجبات است و باشد که این مرض بعد بلوغ خود بخود زایل شود عطسه متواتر
اگر سبب آن ورم حار نواحی دماغ باشد با تپ حرارت بود علاج آن بعلاج سرسام کنند
و اگر بسبب سردی باشد که بسر رسد باید که بادروج کوفته و بیخته در بینی دمند و گرده گوسفند را
بریان کنند و رطوبتی که از آن تراود در بینی چکانند و زعفران و قند کوفته بخور آن کنند
عطاش بضم عین مهمله و شین معجمه ورم حار است که در دماغ صبیان حادث شود و از
فرو نشستن تارک سر و عدم سیری از آب و زردی رنگ و درد چشم و حلق توان یافت پس
تبرید و ترطیب دماغ از پوست کدو و خیار و خرفه و روغن گل و قدری سرکه و زردی بیضه
و آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب نماید و هرگاه گرم شود ضماد را تبدیل نماید و اسهال درین
مرض خوب نیست پس اگر عارض شود و چشم بلورو و هلیله درست را در آب بجوشانند که نرم
شود بر آورده صلایه نماید و بر تارک سر ضماد ساخته پارچه بر آن بربندد و مکرر بعمل آرد نفع تمام شود

تر بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
[illegible] نمایند [illegible] اجزاء آن اصلاح شیر کنند و تقویت
و بعد آن شیره تخم خرفه سیاه بود اده شیره تخم کاهو مقشر و عرق [illegible]
برآورده رب به شیرین شربت انار شیرین داخل کرده بار تنگ لعوق داده بالای آن ریخته بود تا
و نشاسته باندک سرکه و عنب الثعلب و روغن گل نافع بود و خیار بکف دست و پا بستن و بسبب
و پای او را در آب سرد داشتن مفید بود و در صورت قبض طبیعت آب لدو با شیر خشت یا آب
عناب با آب شیر خشت نافع بود و مرضعه را پست جو و مانند آن هرچه ذی قبض بود بخوراند
و تقلیل غذا نماید اجتماع الماء فی الراس گاه باشد که رطوبت مائیه در سر اطفال بسبب
رطوبت دماغ داخل قحف بالائی غشائی صلب که متصل قحف است جمع آید علامت
این قسم آنست که چشم باز ماند و همیشه تر بود و اشک جاری باشد و مریض اندرون سر خود
ثقل و گرانی در یابد و این قسم علاج پذیر نیست و گاه باشد که رطوبت مذکوره خارج قحف زیر جلد
سر بسبب خطائی قابله که بعد از ولادت سر طفل را بشدت غمز کند ازین سبب دهن رگها
کشاده گردد و خون رقیق بیرون آید و زیر جلد جمع شود و علامت این قسم آنست که
جلد سر بلند محسوس شود لیکن رنگش بحال خود باشد و بانگشت فرو تواند نشست و طفل بسیار
گریه و بیدار ماند و اگر رنگ جلد متغیر گردد و سخت باشد که بانگشت فرو نتوانست شد و
لذع و وجع محسوس شود باید دانست که ورم است اجتماع رطوبت نیست و علاج آنست
که نظر کند رطوبت کثیر است یا قلیل و بهر دو تقدیر یا محصور در مکان است یا غیر محصور یعنی
بعض مندفع شود اندرون قحف پس اگر کثیر المقدار است و غیر محصور علاج آن خطر دارد
و اگر قلیل المقدار و محصور است علاجش آنست که اول موئی سر تراشند و بعد از آن

بابونه اکلیل الملک شبت سبوس گندم در آب بجوشانند و نطول نمایند بعد آن ادویه گرم
و خشک باز عفران و بورق ضماد کنند و پارچه سرب بالای آن بندند و اگر لیمو را دو پاره
کرده بر آتش گرم ساخته بالائی آن اندک نمک پاشیده تکمید کنند تحلیل رطوبت مینماید و گاه
باشد که طبیعت خود اصلاح آن میکند و احتیاج باین تدابیر نمی افتد احقر بچشم خود دیده
که در خانه شخصی دختری تولد شده که جلد سر او از دو جا بسیار مرتفع بود عزیزان او از مشاهده
آنحال مشوش شدند و خواستند که شق کنند احقر ایشان را ازین حرکت باز داشت و علاج آن
بی‌علاجی کرد بعد از چندی خود بخود تحلیل شد و تا حال زنده است و اگر ازین تدبیر فایده نشود موضع
را شق کنند و آنچه در وی است بیرون آرند و رفاده بر آن بندند و تا سه روز شراب و روغن کنجد
بر آن چکانند پس از آن رفاده را وا کنند و اگر زخم مندمل شد بهتر و الا بمرهم مدمله علاج کنند و در صورت
ورم علاج سرسام کنند و حجامت باشرط بسیار مفید است تشنج اگر بسبب یبوست باشد
بعد حمیات و استفراغات حادث شود و بتدریج پدید آید علاج آن از مرطبات کنند و
این با طفال کم واقع شود و اگر بسبب قبض طبیعت و بیخوابی و گریه بسیار افتد علاج آن
تلیین طبیعت بود بشیاف نرم و در تنویم آن کوشند و بهر حیله که زنان فرتوت میدانند
اسکات کنانند و اگر ضرورت باشد افیون بمرضعه و طفل دهند و در آرجوحه بجنبانند و اگر بسبب
درد و ورم که بوقت بر آمدن دندان میباشد باشد بنابر نزدیکی دماغ علاج آن آنچه در تسهیل
نبات اسنان مذکور است باید نمود و علاج ورم لثه نیز می آید و اگر بسبب ضعف و فساد هضم
باشد و این اکثر بطفلان فربه افتد علاج آن اصلاح غذای مرضعه و طفل نمایند و جوارشهای
مقوی هضم خورند و روغن سوسن و روغن حنا مالیدن مفید بود کثرت البکا طفلی که بسیار
بگرید و بیدار ماند و آن اکثر بواسطه درد گوش باشد و یا باشد که بسبب درد امعا یا درد چشم و مانند آن

نیز بود و بسبب ورم دماغ نیز باشد علاج هر واحد گفته شود و اگر بسبب فساد شیر در معده باشد علامت
آن نفخ یافتن از قی و جوع بود و شیر فاسد در قی بیرون آید علاج آن اصلاح شیر کنند و تقویت
کوشند و تنقیه نمایند التفزع فی النوم طفلے که در خواب می ترسد باعث و دیدن خوابهای
هولناک بود و سبب اقوی آن باشد که در بیداری از چیزی که ترسیده باشد همان صورت در خواب ظاهر
میشود علاج آن بحیله خوف از وی دور کنند و طفل را بر آن چیز دلیر گردانند و اگر بسبب امتلاء و
فساد غذا در معده باشد غذا کمتر دهند و بعد طعام از خواب منع نمایند و عسل بلیسانند و مصطگی
و مانند آن بخوردن دهند و باشد که اینحالت مقدمه جدری و حصبه نیز میباشد و گاهی طفل را
در خواب حالتی مانند کابوس پدید آید میباید که خندید ستر بویند و مانند ریح الصبیان علاج کنند
زکام و نزله که طفلان را عارض شود بسبب رطوبت و ضعف دماغ ایشان باشد و همچنین درد
گوش نیز اکثر از رطوبت میباشد و نشان درد گوش آنست که طفل گریه کند بی سببی و نیز اضطراب
نماید و هر دم دست خود بگوش برد و پیچیدگی سر و گردن نیز از نشان وی است علاج این
امراض مانند علاج زکام و نزله و درد گوش کند چنانچه در علاج بزرگان مفصلاً مذکورست
حول و او آنست که میلان چشم بجانبی شود و آن بعد از صرع حادث شود و بسبب شیر دادن
و خوابانیدن و نگریستن بیک جانب تا دیر نیز واقع میشود علاج آن پارچه سرخ بر گوشه
چشم که مخالف گوشه مایل باشد آویزند و اگر هر دو پلک چشم بهم بچسپد باید که هر صبح بول گرم او
چشم را بشویند زرقه یعنی کبود بودن چشم باید مشک و زعفران باریک سائیده بمیل هم
در چشم کشند و میل بحنظل تر فرو برده و بکرر در چشم کشند بسیار مفید بود احتباس الشی فی
مجری الانف یعنی بند شدن چیزی در مجری بینی باید که اول از روغنها و قدری موم
بینی را از اندرون و بیرون چرب کنند و چند قطره از ان در بینی چکانند بعد آن چیزی که

که عطسه آرد ادرابیو باید قلاع ایشان را هر چه در قلاع بزرگان بیاید مفید بود وگل
بنفشه وگلسرخ را سائیده ذرور سازند ودر بلغمی قدری زعفران نیز زیاده کنند وگاوزبان
سوخته وآرد جو بریان در دهن پاشیدن نیز نفع دهد وترنجبین باگلاب سائیده پاشیدن نیز نفع
میکند واگر ازین تدبیر فایده نشود حجامت کنند وزلو چسپانند ضرب الاسنان فی النوم
اکثر صبیان وهمچنین مشایخ ونسوان در خواب دندان میسایند علاج آن بعد از نضج از مسهل
گرم وحب ایارج تنقیه کنند وگردن را بروغن زنبق بمالند وبادیان سائیده در گلقند آمیخته بخورد و
دوار اکثر که الصبیان عارض میشود وخود بخود زایل میگردد ولعابی که از دهن صبیان جاری باشد
اقاقیا سائیده در دهن بمالند لذع لثه تکمید کردن بروغن وموم مفید بود ورم لثه که بوقت
روئیدن دندان حادث شود علاج آن چنان نمایند که دندان زود برآید استرخای
لهات یعنی سست شدن وافتادن ملازه چون شب یمانی سائیده بعسل آمیخته بر لهات
بمالند استرخای ملازه را مفید بود وماز وبسرکه ویا نشاشته باسرکه وگل ملتانی باسرکه سائیده
بریافوخ طلا کردن استرخای ملازه را مفید بود سعال اکثر بسبب کثرت رطوبت حادث شود
علاج آن بعلاج سعال بلغمی بزرگان کنند ودر سعال اطفال اگر چه بلغمی باشد چیزی شدید الحرارة
والیبوسة ندهند وهمچنین است علاج خرخره عظیمه یعنی آواز شدید که در وقت خواب از سینه می آید
ذبه ورم ریه باشد هرگاه طفل را عارض شود نفس زود زود زند وگوی زیر اضلاع حادث
شود علاج آن از منضجات ومسهلات ومنشفات بلغم باید کرد وسینه مریض را از هوای سرد محفوظ
باید داشت واغذیه بارده نباید داد واگر تواند ماده را از انیده مسهل دهد والا انتظار این نباید
کرد وزود ماده به مسهل وشیاف مناسبه دفع باید کرد وصفت منضج که درین مرض بکار آید
اصل السوس مقشر نیمکوفته گاوزبان مویز منقی پرسیاوشان انجیر گل بنفشه تخم خبازی عنب الثعلب

بقدر مناسب گرفته جوش داده صاف نموده قدری نبات سفید داخل کرده بخوردن دهند
روز دوم اگر مریض قوی باشد زوفا بیخ سوسن اضافه نموده بدهند و مسهل هنا کی مغز فلوس
باید افزود و اگر حاجت افتد وقت دوم سبوس گندم گل گاوزبان بیخ سوسن در عرق گاوزبان
جوش داده صاف نموده شربت بنفشه اضافه نموده بدهند و چون بقدر یکسرخ خون خرگوش
در عرق گاوزبان حل نموده بخورانند درین باب مجرب است و همچنین قدری مالیدن آن بر
تارک و ناخنها مفید بود و توتیای سبز بریان نموده یکجز و سهاگه نیم بریان یک جز و هر دو را در آب
یا در شیر زن حل نموده بقدر دانه باجره حب سازند و وقت احتیاج یک حب یا دو سه حب در
آب یا در شیر مادرش بدهند مجربست فواق یعنی هچکی اگر بسبب ریح حادث میگردد و زنان را خیال
گمان است که برای توسیع معده وروده می افتد اگر بسیار باشد جوز هندی با شکر سفید بدهند
و تخم بید ستر در آب سائیده اندکی دادن سودمند بود و قی شدید اگر بسبب آن زیادتی نوشیدن
شیر باشد علاج آن شیر کمتر دهند و تقویت معده نمایند و باشد که بسبب اجتماع بلغم و یا انصباب
صفرا در معده بود علامت هر واحد خروج هر واحد بود علاج آن مذکور میشود و همچنین
علاج هیضه و ضعف معده و بستن شیر و خون در معده در منزل سوم مے آید سکتر از آن
باید کرد و اسهالیکه طفل را بوقت بر آمدن دندان می افتد اگر بواسطه بر آمدن دندان باشد
حبس آن مناسب نیست مگر وقتیکه از افراط مضرت کلی باشد و تدبیر بر آمدن دندان باید
کرد که اصل علاج همین است و در صورت زیادتی اسهال از زهر مهره و طباشیر و مانند آن که
در بحث عطاس گذشته حبس باید کرد و مغز بیل کوفته بیخته بموزن آن نبات سفید آمیخته
نیم درم با آب بدهند سودمند بود و اگر پوست خشخاش هلیله سیاه بروغن بریان نموده
بموزن آن شکر سفید آمیخته قدر قلیل به طفل دهند برای حبس شکم بهتر ازین دوائیست و آب

بارتنگ سبز که در آفتاب یا باتش اندکی گرم کنند و طفل را در آن نشانند همان ساعت
که از دست فارغ شود و بعد هر دست چنین کنند و یا از ان آب آبدست نمایند و پارچه را با ان
تر کرده بر مقعد نهند بسیار مفید بود و طفل که غذا هم میخورد شیر بایه خصوصا شیر بایه خرگوش و شیر بایه بزغاله
بقدر یک دانگ همراه آب سرد دهند حبس میکند و دو از روز شیر ندهند بلکه بر غذائی پرهیزی دارند اعتقال
طبیعت گاه باشد که اطفال را بسبب غلبه رطوبت که مضعف قوی اند یا بسبب عدم انصباب صفرا بر امعا
قبض حادث میشود علاج آن اگر تب نباشد نیمگرم و بخور مریم بر ناف طلا کنند و یا مسکه و روغن
زیت با آب گرم آمیخته بر شکم بمالند و دست از طرف معده بطرف ناف مالیده باشند و از صابون
شیاف کنند و اگر تب باشد شیافیکه بجهت صداع مفید است و در قرابادین می آید بعمل آرند و اگر
حاجت تنقیه شود بحسب حاجت و فراغ تنقیه کنند مغص چون اطفال را عارض شود و خود را می پیچید
باید که روغن زیت و آب گرم و نمک و شنانه انداخته بر شکم تکمید کنند و تکمید از شیر گاو تازه
گرم نیز نفع میکند و پشک گوسفند سائیده گرم کرده در لته تکمید کردن نیز نافع بود و چون
اعصاب پشت طفل بروغن گل و مانند آن بمالند تسکین درد شکم می کند و آنچه در علاج بزرگان است
سبکتر از ان استعمال باید کرد تولد دیدان یعنی کرمهائی که در مقعد طفل متولد می شوند
علاج آن رسوت و زرچوبه و کمیله بابرنگ کوفته بیخته با آب بدهند و هر گاه این ادویه را سائیده
بزهره سرشته بلته آلوده حمول کنند کرمهارا قتل کرده بیرون می آرد و نارجیل با شکر خورانیدن
بالخاصیه نفع دارد و حنا و موم سرشته شیاف سازد پس بعد از لحظه طفل را بر روی او غلطانیده
مقعد او را اندک اندک بانگشت و یا بچیزی دیگر بخارند و مقابل چراغ دارند و هر کرمی که ظاهر شود
در ا بگیرند و اگر موم در روغن گداخته بیرون و درون مقعد چرب کنند منع خوردن کرم و
خاریدن انحل نماید خروج مقعد اکثر اطفال را مقعد بیرون می آید پس باید که اول با عانت

دست اوراز دکنند و اگر مشکل باشد نخست از موم و روغن و شیر گاو چرب کنند تا زود باز گردد
و بعد آن پوست انار جفت بلوط گلنار مازو را در آب جوشانیده صاف نموده هرگاه نیمگرم شود
در آن نشانند و ثفل آن را بر بندند و لنگ بر کشند البول فی الفراش کسیکه بول در فراش
کند باید که سعد کندر خولنجان جفت بلوط حب الآس گلنار جمله برابر کوفته بیخته سفوف سازند و
بدهند و مشک و جند بید ستر در روغن سوسن آمیخته بر مثانه ضماد کنند و از اشیای مدره و سرد و تر
احتراز کنند و سنگدانه خروس را لبوز انند و قدری با آب نیمگرم بدهند و شهدانه بریان نموده با
عسل آمیخته بدهند و نیکوترین حیله آنست که در میان خواب چند مرتبه بیدار نمایند و بول کنانند
و بوقت شب آب و طعام نخورند و مدام خوردن جوز بوا مفید بود و نانی که در خمیر آن اندکی سنجاب
کبوتر انداخته باشند نیز نافع بود و همچنین خوردن معجون فلاسفه نیز نفع دهد و نارجیل با شکر نیز نافع است
حمیات اکثر اطفال را تپ خلطی حادث میشود و علاج آن بیشتر از علاج تپ بزرگان کنند
لیکن اگر تپ دموی حادث شود و طفل زیاده از شش ماه باشد بعد از سه روز باید که سرهای
گوش او را نشتر زنند و قدری خون گیرند و اگر در انجا زلو چسپانند نیز جایز است و استعمال کافور
نشاید و در تپ بلغمی بر نجاسف یعنی بوی مادران در آب جوشانیده یا نقوع ساخته گاه گاه میداده
باشند و در تپ مرکب سکنجبین افتیمونی و قرص گل و شربت دینار باید داد و دادن قدری
ماء العسل بگلاب پیش از نوبت برای لرزه نفع تمام دارد و همچنین آبگرم نوشانیدن سودمند
بود و در تپهای مزمنه تقویت معده ضرور است و طفل را اگر پرهیز از گوشت و روغن نمایند بهتر است
والا هر چه بخواهد و بسیار مضر نباشد باید داد و تکثیر غذا مناسب نبود و هر چند اطبا جدری و حصبه را
بعد از حمیات در امراض بزرگان ذکر میکنند لیکن احقر ذکر این هر دو را با امراض صبیان انسب
و الیق دانست و فرق فیمابین هر دو آنست که ماده اول خون باشد و ماده دوم صفرا

و سالمترین او آنست که آبله بعد از نضج سفید و براق و بلند باشد مانند دانه مروارید و بر سینه
و شکم کم بر آید و اگر نفس مریض بر جا بود و شعور بر حال و میل بغذا و آب بر قرار علامت نیک است
و باید که بنابر تقدم بالحفظ در ربیع زلو پس اطفال بچسپانند و حجامت باید کرد و غذا از بقولات سرد
و حموضات کنند و اگر گوشت هم بخورد در بقولات پخته خورد و دوای سرد مقوی دل مانند عناب
و عرق کیوره و گلاب و سکنجبین و شربت انار مقرر کنند و در افتادن بدن و مانند آن احتراز نمایند و هر گاه
طفلی تپ کند مروارید بسیار کوچک بقدر ده دوازده دانه طفل را بلع کنانند و مروارید سائیده در آب برگ
سفید لاله هر یک بقدر نیم ماشه تا یک ماشه بخورانند و سرمه اندرون چشم کشند و در بینی و گوش مثل
و اندرون حلق اندازند و بالای سینه بمالند و چون بر آمدن شروع کند آب عناب عرق عنب الثعلب
عرق گاوزبان نبات خوبکلان بقدر مناسب بطفل دهند و تا بهتر شدن مریض برین اقتصار
باید کرد و گاهی نزدیک ضعف طفل عرق کیوره نیز میدهند و چون جدری در بر آمدن دیر نمود
و روز چهارم هم گذشت که تمام بر نیامد می باید که درین دوا انجیر زیاده نماید و گاهی عدس مسلم
و سبوس گندم و شکر سرخ نیز اضافه نموده میشود و اگر انجیر فقط بجوشانند و قدری زعفران
دران آمیزد و بنوشانند نیز مفید بود و آب گرم نزد بیمار دارد و چادر سفت بطوری بر مریض گیرد
که بخار بر بدنش برسد از برای بیرون آمدن بثور و تفتیح مسام سریع الاثر است و همچنین خالی بر بدن
مریض پاشیدن همین اثر دارد و همین است تدبیر هرگاه بثور بروز کند و باز ناپدید شود و
همچنین آب بادیان و آب کرفس با نبات سفید مفید بود و نزدیک اسهال عدس مقشر مناسب است
و مروارید که هم قابض و مخرج است نافع است و اسهال در آخر مضر است درینصورت مبادرت
بحبس او از زهر مهره و مروارید و کهربا و بارتنگ باید کرد و اگر خارش شود این علامت بد است
باید که چوب گز و چوب تبر که در شاهجهان آباد مشهور است و از طرف کشمیر می آید گرفته بخیر نماید و

دو دوآن ببدن رساند و نزدیک عروض کمال بیهوشی تدبیر تقویت دل پردازد و لیسیدن ساها

هم مضایقه ندارد و داود راج مانع برآمدن جدری و حصبه ست و چون برآید باعث خفظ است

و همچنین شیر اسپ قدری نوشانیدن مانع بروز در انسال است و اگر برآید زیاده از چند دانه نمی باشند

غذا وقت برآمدن برنج در شکر پخته و نخود شیرین و نان شیرین و کهچری و دال مونگ و عدس همراه

نان و عدس نیز بریان نموده میدهند و در موسم گرم آب تازه برای نوشیدن میدهند و در

موسم سرد عرق عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بجای آب میدهند و اگر آبله جدری بسیار برآید

و بجراحت و قرحه انجامد و متعفن شود قدری کافور در روغن دیودار حل کرده استعمال کنند نافع بود

و خوابانیدن طفل بر ریگ گرم و یا خاکستر پاچکدستی برای خشک کردن آبله سریع الاثر است

و روغن کنجد نیم گرم مالیدن ازاله خشکریشه میکند و اگر زیر خشکریشه رطوبت باشد مانند مرداسنگ

و سفیده ادنر یروزر د چونه و سند ور سائیده بپاشند و نوعی از جدری بود که ازاحمیقا گویند

و آن دانهای بزرگ سفید بود که زیاده از چند دانه نمیباشد و بی تپ بود و جمیع حواس و نفس

برقرار میماند و این محتاج بعلاج نیست و اگر حاجت افتد سبکتر از علاج جدری کنند حمره یعنی

سرخ باده که به اطفال عارض میشود اول تنقیه مرضعه و تعدیل خلط نمایند و هلیله سیاه چرایته و عنب

مصفی خون دهند و رسوت و صندل سرخ هر یک دو ماشه نرکچور سه ماشه چاکسو چهار ماشه افتیمون

زرد چوب حنا از هر یک شش ماشه مرداسنگ نیم ماشه برگ نیم برگ بکاین هر یک پانزده عدد کوفته و بیخته

در آب حل نموده گولیها مثل منمنه بندند و وقت صبح یک حب همراه شیر مادرش میداده باشند

و اگر حاجت باشد حجامت و علق بکار برند و اگر شور متقرح بود مرهم سفیداب مفید بود

تنور سیاه و قرحی قتال باشند سعفه یعنی گنج چون عارض شود تنقیه مرضعه کنند بفصد

و اسهال و از طفل نیز خون بگیرند به حجامت و ارسال علق و چون حنا و کمیله و چونه بری خشک

از هر یک یکدام نیله تهوتهه یکدام کتهه شش دام کوفته و بیخته بروغن سرشف آمیخته بمالند و ساعتی
در آفتاب نشینند برای قروح سر مجرب است و طلائی که تجربه احقر العباد رسیده صفت آن
آمله سوخته نیله تهوتهه سوخته مرچ سیاه سوخته پوست خشخاش سوخته مرداسنگ بیان همه را باریک
سائیده و روغن زرد که یکصد و یکمرتبه اندر آب شسته باشند در آن آمیخته طلا کنند و اگر آرد نخود و
یک مشت واند کی نیله تهوتهه بریان کرده باریک ساخته در خیرات ترش آمیخته کف مال کنند تا
مانند خمیر شود پس بمالند و بعد یکپاس بشویند نیز نافع است و میباید که اول موی سر تراشند و بعد
ازان دوائی مذکور بمالند فرسخ نهم در تدبیر مسافران بری و آن مشتمل بر شش محل
است محل اول در تدبیرهای مسافران بر طریق کلی کسی که اراده سفر دارد اگر ممتلی باشد باید
که تنقیه کند از فضلات و بتدریج در ریاضات افزاید و بجوع و عطش و سوار شدن و پیاده رفتن
و امثال آن که در سفر احتیاج بدان میباشد عادت کند مثلاً اگر وقت گرما باشد بروز اندر خانه
جای گرم نشیند و اگر سرما باشد جای گشاده نشیند یا بهوای صحرا عادت کند و از طعامهای
که اندر سفر خواهد خورد در شهر خوردن عادت کند و از چیزی خورد که جید الجوهر باشد لیکن قلیل در مقدار
که هضم بخوبی شود چون گوشت بره یکساله و نان گندم که پاک از شوایب باشد و زردی بیضه نیم برشت
و جالینوس حدی برای نیم بخت کردن بیضه قرار داده است که هرگاه در آب جوشانیده
بگذارند و تا صد شماره کنند و باز در آب سرد کرده بر آتش گذارند و تا سه صد شماره نمایند نیم بخت میشود
و واجبست که طعام خورده همانوقت سوار نشود تا حاجت بجانب شرب آب زیاده شود و طعام را فاسد گرداند
یا گرانی پیدا کند بلکه واجب است که بعد از نزول بمنزل طعام خورد و ترک بقولات و فواکه و هرچه
تولید خلط خام کند لازم داند مگر از برای ضرورت که معالجه باو کنند و گاهی مسافر محتاج میشود
بسوی غذای که بواسطه آن صبر بر گرسنگی نماید چنانچه طعام از جگر بریان ساخته باشند خصوصاً

که بجای روغن چربی [illegible] یا روغن بادام انداخته باشند و همچنین تنقل از بادام و نیز گاهی مسافر
محتاج میشود بسوی چیزی که بسبب آن صبر بر تشنگی نماید مثل تخم خرفه با سرکه یا آب با سرکه و باید
که ترک کنند ادویه معطشه را مثل ماهی و اشیای نمکین و شیرین و سخن کمتر کند و سیر برفق نماید
و با مردم جنبی مخلوط نشود و از خوردن طعام و شراب از دست غیر احتیاط نماید خصوصا چیزهای
نمکین و شیرین و تیز و ترش و چیزی که حقیقت آن معلوم نباشد نباید که در دهن بگیرد یا بوید و
یا در بدن بمالد و از اطعمه و اشربه که بی سرپوش گذاشته باشد اجتناب نماید و جائیکه آب متعفن
بسیار جمع شده باشد و کثرت مرده های غیر مدفون و غیر سوخته و زمین نمناک بود محل خوف
و باست منزل نسازد و در زیر درختان بزرگ و میان گیاه و نزدیک آشیانه لقلق و کلاغ و
هوام بدون بخور شاخ گاو کوهی و امثال آن نخسبد و در شب چراغ نزدیک خود ندارد و اگر
بسبب پیاده رفتن مانده باشد خود را مشت مال نماید و عضلهای پا را بروغن گل یا روغن بابونه
یا روغن شبت بمالد **محل دوم** در تدبیر مسافری که در گرما سفر کند اگر در گرما سفر کند
سر را از آفتاب پوشیده دارد و روغن بنفشه بر سر مالد و بر سینه لعاب اسپغول و تخم خرفه طلا نماید
و هر گاه سوار شود نخست پست جو و شربت میوه ها بخورد و اندکی صبر کند تا در معده قرار گیرد و نیز
گاهی بسبب شدت گرما ضعف در قوی عارض میشود پس واجب است درین وقت سوار شود و در شب و
آرام گیرد در روز و در مکان بلند فرود آید و اکثر چنین اشخاص را بسبب شناوری کردن در آب سرد ضعف
زایل میشود لیکن باید که جلدی نکند بلکه اندکی صبر کرده شناوری نماید و در موضعی که سموم باشد
دهن و بینی را از رومال به بندد و پیاز با دوغ خورد و پیاز با خود داشتن مفید بود و روغن مغز
تخم کدو و روغن بادام در بینی بچکاند و اگر کسی را سموم زند اطراف را بآب سرد بشوید یا در آب سرد
نشیند و از جماع اجتناب نماید و روغن گل و آب بید و کدو را بر سر مالد و خرفه و کاهو و کدو و خیار بخورد

واگر تشنگی غلبه کند مضمضه کند باب سرد و اگر چاره نباشد اندکی آب نوشد و شراب رقیق
ممزوج سودمند بود و افشرده فالسه که با قند و گلاب مرتب سازند نیز مسکن تشنگی است و اگر بتاشه
شیر و دوغ مناسب بود والد شریف در تالیف شریف چنین نوشته اند چون انبه خام را
پوست دور کرده بعد ازان تخم او را ریزه ریزه تراشیده یکدو گهری در آب بگذارند تا که آب
ترشی بردارد بعد ازان صاف نموده با قند یا نبات سفید شیرین ساخته بخورند رفع اذیت باد سموم
مینماید و نیز خامش را در خاکستر گرم نهان میسازند تا که گداز شود پس ازان بر آورده در آب فشارند
و بدستور شیرین ساخته بخورند در ازاله سمیت هوا بعدیل است و نیز در کتاب موصوف مذکور است که
تمر هندی دافع ماندگی راه و مسکن تشنگی است و رفع سمیت هوای حار مینماید و افشرده آن بسبب اقبال
طبیعت در خواص اقوی است و اگر کسیرو را سائیده در گلاب نبات حل کرده صافی نموده بخورند
مسکن تشنگی و دافع سمیت هواست و مداومت فادزهر معدنی یعنی زهر مهره بقدر قیراطی
نافع ضرر هوای وباست و همچنین خوردن نارجیل دریائی بقدر برنج با گلاب و طین مختوم نیز رافع مضرت
هوائی وباست و بوئیدن ترنج از برای مضرت هوائی وبا آزموده و فرش کردن برگ آن
همین اثر دارد و بوئیدن نارنج و برگ آن نیز رافع فساد هواست و همچنین لیمو و بخور موم جهت عفونت
هوائی وبا نافع است و تبخیر کافور و سعد و صندل و سک و عود و عنبر و مشک و اترج و طرفا و ورق
غار بالخاصیه اصلاح هوا میکند و آب بید و گلاب و خانه پاشیدن نیز نافع بود و پیش کسی که پیشتر مادام
باشد هوای بد با و نمیرسد و همچنین نگاهداشتن سیب و به و ناشپاتی و نیلوفر و بنفشه و کدو و گل سرخ نزد
خود از اثر هوائی وبا محفوظ دارد و علامت وبا آنست که هوا مکدر شود و باران کم آید
و حیوانات ذکی الحس مثل لقلق و هدهد و خطاف بگریزد و ضفادع و حشرات بسیار شوند و
حشرات زیر زمین مانند عقرب و موش و مار بر روی زمین آیند و شهب و نجوم در اواخر تابستان

بسیار باشد **محل سوم** در تدبیر مسافری که در سرما سفر کند هرگاه مسافر در راه سرما یابد خود را جامهای
گرم بپوشد و دهن و بینی را نگاهدارد که هوای سرد دفعةً داخل نشود و اگر سرما در وی کار کرده باشد
جلد خود را بجامه گرم بپوشاند و زود در پیش آتش نرود بلکه بتدریج رود و دست و پا را حرکت دهد و بمالد
و بروغن های گرم مانند زیت و سوسن و یاسمین چرب کند خصوصاً هرگاه فلفل و عاقرقرحا و
فرفیون و جند بیدستر و حلتیت در آن انداخته باشند و ضماد قنه و سیر حافظ فساد است و
درین باب بهتر از قطران دوائی نیست و سیر و جوز و خردل و غیره از اشیائی حاره بخورد
و روغن گاو بسیار خوب است خصوصاً وقتی که بر آن شراب صرف بخورد و حلتیت با شراب
نیز نافع است و باید که خالی شکم مسافرت نکند و بعوض آب شراب بخورد و صبر کند تا در معده
قرار گیرد پس سوار شود و پای را بپای تابه پیچیده بموزه فرو کند و موزه چنان باید که در وی
پای توان جنبانیدن اگر دست و پای ها بسبب سرما متورم شود شلغم و کرنب و انجیر و بابونه
در آب جوشانیده اطراف در آن نهند نافع بود و گفته اند بهترین علاج آنست که اطراف را
اندر برف گیرند تا سرما از وی بیرون آید و اگر بسبب سرما رنگ اطراف بگردد و سیاه و سبز شود باید
که شرط زنند و اطراف را در آب گرم نهند تا خون تمام برود و خود بخود بند شود پس گل ارمنی در
سرکه و آب حل کند و طلا نماید و بعد آن بشراب نیمگرم یا از آب و سرکه بشوید و مکرر چنین کند و اگر اطراف
متعفن شوند نشان بد باشد جز آنکه جدا کند چاره نباشد تا عضو صحیح محفوظ ماند **محل چهارم** در
تدبیر نگاهداشتن رنگ روی هر که در سفر باشد ضرورست که رنگ روی آن متغیر شود باید که چیزی
لزج بر روی طلا کند مثل لعاب اسبغول و کتیرا و صمغ عربی و سفیدی تخم مرغ تا از اثر گرمی و سردی
و غبار محفوظ ماند و نان خشک و نان میده در آب خیسانیده طلا نمودن نیز مفید بود و مالیدن
موم روغن که موم سفید را در روغن چنبیلی گداخته مکرر از آب می شویند نیز درین باب مفید است

وبعضے عطرہم درین ترکیب داخل میکنند بسیار خوشبو میشود و محلل **ششم** در تدبیر باز داشتن
مضرت آبہای مختلفه پیاز بسرکه و سیر بسرکه مضرت آبها باز دارد و کاهو درین باب نفع میکند
و بهتر آنست که آب شهر خود با خود بردارد و بهر آبیکه رسد همی آمیزد و حرکت دهد یا گل شهر
خود میر دہمراه خود و با آب منازل آمیزد و حرکت دهد و صبر کند تا ته نشین شود و آب صاف گردد
و نیز مضرت آبهای مختلفه را بطبخ و تصعید و تقطیر زایل کند **طریق طبخ** اینست که آب را
در دیگ اندازند و زیر دیگ آتش کنند تا نصف بماند پس از آن صاف کرده بکار برند و **طریق**
تصعید اینست که مانند گلاب عرق کشند و **طریق تقطیر** بسیار است یکی آنکه آب را
در ظرف گلی متخلخل نهند که از وی تقاطر کند و در ظرف تنگ بگیرند و هر چند از موضع بلند تقاطر کند
بهتر است دوم آنکه آبها را در دیگ نهند و بالای دیگ چوبها گذارند بطریق تقاطع و برین
چوبها صوف پاکیزه ندافی کرده گذارند چنانچه سر دیگ تمام پوشد پس زیر دیگ آتش افروزند
تا بخار بصوف برآید و فرو همی چکد در دیگ و آب صوف را امتحان همی کنند هر گاه شیرین نماید
صوف را برداشته در ظرفی بفشارند همین سان قدر که بخواهند بگیرند چون دو سه بار عرق گرفته باشند
آب دیگ بیندازند و دیگر آب بریزند ازین عمل آب شور و تلخ شیرین شود **سیوم** آنکه دو قدح را
یکی پر آب و یکی تهی در پهلوی یکدیگر نهند و از صوف پاکیزه فتیله کنند و یک سر فتیله اندر قدح
پر نهند و دیگر سر در قدح تهی نهند آب صاف بدین فتیله از قدح پر بقدح تهی بیاید و چون
زرلی را سائیده در آب تیره اندازند بعد از ساعتی صاف گردد و همچنین چند دانه مغز بادام
را سائیده در آب اندازند آب غلیظ صاف میشود و مداومت فادر هر معدنی بقدر قیراطے
حافظ صحت و مانع اختلاف میاه و اهویه است و خوردن نارجیل دریائی بقدر سرنج در یک هفته
یکدو بار با گلاب بهی سته حافظ صحت و رافع مضرت اختلاف آبهاست و همچنین خوردن آب

از خلاف آن را نافع مضرت آبهاست و آب شور را سرکه یا سکنجبین باید خورد و اگر حب الآس
و زعرور و خرنوب اندر آب اندازند و بنهند تا قوت آن گیرد صواب باشد و آب شبی را
بشراب و چیزها که طبع را نرم کند باید خورد و آب تلخ را با چیزهای چرب و شیرین خورند و
خوردن نخود و آب آن پیش از نوشیدن آب تلخ و مانند آن از آبهای ردیه رفع مضرت
میکند و مضرت آبهای ایستاده را میوه‌های سرد باز دارد مانند انار و به و سیب مسافر را باید که طعام
بی سیر و پیاز نخورد و آب را از صافی گذرانیده خورده باشد **فصل ششم** در بیان اشیائی
که مسافر را همراه داشتن بوقت سفر از واجبات است هرگاه کسی مبتلا بمرض دائمی باشد یا
مستعد باشد بر حدوث مرض باید که همراه خود ادویه موافق مرض خود نگاهدارد و همچنین ادویه
حاره را در موسم سرما و ادویه بارده را در موسم گرما چراکه هر فصلی از فصول اکثر پیدا میکند امراض
مناسبه طبع خود را و اگر در اثنای راه بمرضی از امراض مبتلا شود میباید که بمعالجه آن مشغول گردد
ادویه امراضی که کثیر الوقوع اند چون هیضه و تپ و مانند آن باید که همراه باشد و همچنین ادویه مقویه
دل و دماغ و جگر مانند دواء المسک حار و مفرح بارد و حار و قرص کافور وغیره نیز همراه خود داشتن
اولی و انسب است و نگاهداشتن طاوس و گربه و مرغ آبی و مرغ خانگی و لقلق و امثال آن
که حشرات را طعمه کنند بغایت مستحسن است و نیز با خود داشتن شاخ گاو کوهی و تریاک گاو کوهی
و فادزهر معدنی و حیوانی و مهره مار و خاک صوفی حمید و خاک داغستان و طین مختوم و نارجیل
دریائی و امثال آن از ضروریات است و در منع گزیدن هوام دارنده اشیای مذکور و حضور آن
برائی مداومت سموم مشروبه قائم مقام تریاق فاروق است و داشتن پیاز عنصل باعث
حفظ اذیت جمیع حشرات است و ادویه که دفع هوام و طرد حشرات میکند نیز با خود داشتن
لازم است مجربین گفته اند که از تبخیر چوب انگور و انار و بیخ مهک و پودینه و مقل و حلتیت و شاخ

وسم حیوانات هوام میگریزند واز دود شاخ گوزن انواع ماران میگریزند وهمچنین از دود پشم بز و
گوگرد وموی انسان وپاشیدن آب نوشادر وخردل درسوراخ مار باعث هلاکت اوست
واز دود کردن عقرب وکبریت وسم خروزنیخ وپیه بز عقرب بگریزد وآب جلیقیست در خانه
ریختن باهمین خاصیت دارد وچون آب ترب وبرگ آن بر عقرب انداز ند بمیرد واگر ترب پاره کند در
درسوراخ عقرب اندازد بیرون نمی آید وچون روغن تخم ترنج کسی تدهین کند او را عقرب نزدیکی نمیکند
واگر سیر وکبریت دود کنند زنبور میگریزند فرسخ دهم در تدبیر مسافران دریا مشتمل است بر دو زورق
زورق اول در تدبیر حفظ صحت ومعالجه ایشان مشتمل بر دو ساحل ساحل اول در تدبیر
وعلاجی که مخصوص بایشان است در غذا ودیگر احوال مانند تدبیر مسافران بر باشد وانچه
بایشان مخصوص باشد این است که گاه باشد بعض مردمان را در ابتدای ایام بوقت
نشستن در کشتی دوار وغثیان وقی حادث میشود پس هرگاه قی عارض شود بند نکنند تا
خلط خام بیرون آید پس اگر افراط کند بسبب وی وانار ومانند اینها که معده را قوی کنند بند باید کرد
واگر اول متقویات معده تناول نموده بر کشتی سوار شود اولی وانسب است وقتیکه خورده شود
تخم کرفس منع می کند غثیان را وهمچنین افسنتین وعدس بغوره وسرکه پخته اگر بخورند درین باب
مفید بود وبخارات را از دماغ باز میدارد خصوصا اگر اندک پودنیه نیز با اینها یار باشد وهمچنین
شربت سماق نیز بغایت نافع است ومالیدن اسفیداج را در هر دو سوراخ بینی مفید بود واگر
زرورد وطباشیر سفید وصندل سفید وعود وپوست ترنج ومانند آن در گلاب وسرکه سائیده
بر فم معده ضماد کند همانوقت قی باز میدارد واز اکثر ثقات مسموع شده که بلیدن
لیموی ترش برای دوار وغثیان وتهوع که هنگام نشستن بر کشتی عارض میشود فایده
بلیغ میکند وهمچنین تمر هندی وخصوصا افشرده آن درین باب نفع تمام دارد وتناول

جمیع حموضات مقوی معده و رنیاب نافع اند و از خواص فیروزه است که دارنده آن در
آب غرق نشود و صاعقه باو نرسد و انگشتری یاقوت نزد خود داشتن از برای قضای
حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق مفید است ساحل دویم در تدبیر غریق الماء و آن
چنانست که او را سرنگون آویزند تا از جوف او آب بیرون آید پس زنجبیل سفید بی ریشه
و فلفل را در سرکه بجوشانند و صاف نموده در حلق ریزند و بعد از افاقه حریره از آرد نخود و شیر
تیار نموده بدهند ورق دویم در ذکر زهرهای حیوانی که مخصوص بدریا اند و علاج آنها
ماهی سرد شده خصوصاً که در مکان نمناک گذاشته باشد علاج آن قی کردنست با آب
و پودینه و سکنجبین پس شراب صرف خوردن و بعد از قی معاجین حاره مانند کمونی سود دارد
و گل مختوم سخت نیک باشد و زراوند و صعتر سفید بود مرارهٔ سگ آبی بقدر عدسی بعد از
هفت روز قاتل باشد علاج آن خوردن روغن گاو و دارچینی و جنطیانا رومی از هر یک
یکمثقال پنیر مایه خرگوش نیم مثقال است ارنب بحری قاتل است علاج آن شیر بز و
شیر خر و شیر زنان و آب برگ خطمی و خبازی و آب خیار و سرطان نهری توان خورد و اگر
خار پشت را بریان کرده بخورند مفید بود و بعد از تسکین وجع از خربق سیاه غاریقون سم
سفید کتیرا رب السوس برابر بکوبند و بقدر درهم با قند آب بخورند ضفدع بحری سرخ بود
گویند بر جهد و بر مردم افتد و اگر نتواند رسید نفخه بدهد و مضرت رساند علاج آن تریاق کبیر
و مثرودیطوس خورند و موضع زخم را بنمک و خاکستر چوب انگور و آهک تضمید کنند مار دریائی
علاج آن بعد از تدبیر کلی بر موضع گزنده او سرکه و گوگرد طلا کنند و ضمادی که در علاج ضفدع
بحری گذشت اینجا هم مفید بود و نوعی دیگر در دریا میباشد که از گزیدن او درد سخت پیدا میشود
و سر با گیرد و خدر شود و تدبیر علاجش مانند علاج زهرهای سرد است و بسرکه نیمگرم طلا کردن

و روغن عاقرقرحا مالیدن و فلفل سیاه با شراب خوردن گزدم دریائی علاج آن بعد
از تدبیر کلی مثل ضفدع بحری بود و سگ آبی و تمساح و ماهی سیاه موضع گزیده اینها را هم
از عسل و نمک و بوره ارمنی طلا کنند پس نمک و سرکه در آن بمالد و بشوید و پیه مرغابی و پیه گاو کوهی
و روغن گاو نهند و پیه تمساح درین باب اقوی است خصوصاً گزیده تمساح را و همچنین گوشت
تمساح تریاق گزیدن اوست و کسانیکه مداومت سفر دریا میکنند میگویند که هیچ دوا از برای
گزیدن سگ آبی نیست بلکه هر چیزیکه بر گزیده او گذاشته میشود فاسد میگردد و پس بهتر اینست که
موضع گزیده او را هر روزه از آب گوشت بشویند بتدریج صحت خواهد یافت و بعضی بر موضع گزیده
او بول میکنند و اشنان رطب را میکوبند و بر آن موضع می نهند و اهل مصر شخص تمساح گزیده را در
روغن کنجد غرق مینمایند و میگویند وقتیکه تمساح گزیده باشد در هر سال موضع گزیده او همان وقت
شکافته میشود مگر آنکه حوالی جراحت را داغ کنند و هر گاه که انسان چربی شیر را بر بدن خود
بمالد پس مادامیکه بوی چربی در بدن است تمساح قریب آن نمی آید طریق دوم در علم
علاج بقول کلی علاج تمام میشود بسه چیز اول تدبیر دوم ادویه سیوم اعمال ید و این طریق
متضمن است بسه فرع فرع اول در تدبیر و آن است که در اسباب سته ضروریه تصرف
کند برای حفظ صحت یا استرداد آن اول گذشت و مراد در اینجا ثانی است و حکم آن من جهت
کیفیت حکم ادویه است زیرا که تاثیر اسباب ضروریه در بدن از تسخین و تبرید و غیر آن همچو
تاثیر ادویه میباشد پس چنانچه واجب است در دوا استعمال ضد زیرا که علاج بالضد میباشد
همچنین واجب است در اسباب استعمال ضد و از جمله اسباب سته ضروریه برای غذا
احکام خاصه اند و آن این است که گاهی غذا میدهند چنانچه در بحران و وقت نوبت و گاهی
غذا میدهند که در کیفیت یعنی غذائیت کم باشد اگرچه کثیر الکیموس باشد یعنی کثیر المقدار باشد

چنانچه داده میشود بکسیکه قوی الشهوة و قوی الهضم بود و در بدنش اخلاط کثیره بارده باشند
مانند بقول و فواکه و گاهی عکس کنند چنانچه داده میشود بکسیکه ضعیف الشهوة و الهضم بود و بدنش
محتاج متغذیه باشد مانند گوشت و زردی بیضه تخم مرغ و گاهی غذا میدهند که در کیفیت و کمیت
کم باشد و این وقتی بود که جمع شود با ضعف شهوت و هضم امتلائی بدنی و گاهی غذا میدهند که
زیاده باشد در کیفیت و کمیت چنانچه داده میشود بکسیکه اراده ریاضت قویه دارد و بخورد
غذائی لطیف را بعد غذای غلیظ تا که معده هم فاسد نشود و غلیظ را هم فاسد نکند و غذا اگرچه
دوست قوت است لیکن دشمن او نیز است پس در هر مرض چندانکه برای تقویت ضرور باشد
بدهند و هر چند که مرض مزمن باشد احتیاج غذا برای ابقای قوت زیاده میباشد و چندانکه
حاد باشد حاجت غذا کم میباشد و این در صورتی است که قوت تحمل کند و الا واجب است اگرچه در روز
بحران باشد فرع دوم در علاج بالضد و برای او سه قاعده و سه فائده است **قاعده اول** در کیفیت
اختیار دوا که حار باید داد یا بارد یا رطب یا یابس و این بعد معرفت نوع مرض میباشد که آیا مرض حار است یا
بارد قاعده دوم در اختیار وزن دوا که بقدر درهم دهند یا دو درهم و اختیار درجه کیفیت آن که
دوای حار درجه اولی داده شود یا ثانی یا زیاده از آن این حاصل میشود بحدس بلکه صناعی از ده
اشیائی که آن طبیعت عضو و مقدار مرض و جنس و سن و عادت و فصل و صناعت و بلد و سحنه و
قوت بود اما طبیعت عضو متضمن است بچهار امور مزاج و خلقت و وضع و قوت اما مزاج عضو
پس هرگاه که باشد مزاج صحیح او بارد مانند دماغ و عارض شود او را مرض حار پس بعید شد از مزاج
صحیح خود بسیار در این صورت احتیاج میشود به تبرید کثیر و اگر باشد مزاج حار مانند قلب و عارض شود او را
مرض حار کفایت میکند تبرید یسیر اما خلقت پس بعضی اعضا اند که حاجت میکنند بدوای
ضعیف باشد در وزن و درجه و این برای چند سبب بود یکی آنکه عضو متخلخل باشد مانند ریه دوم آنکه

تجویف دارد از جانبین یعنی از خارج و داخل قریبا از جانب احد پس کفایت کند او را دوای ضعیف
و اعضائیکه چنین نباشد محتاج میباشد بدوائی قوی اما وضع پس عضویکه قریب باشد کفایت
میکند در آن دوائیکه قوت آن مقابل علت باشد و بعید محتاج میشود بسوی اقوی و اما
قوت پس عضو ذکی الحس و شریف و رئیس هر کدام که باشد دلیری کرده نشود بر آن بدوای
قوی و نه تبرید مفرط و نه تحلیل کرده شود مواد چنین اعضا بغیر قابض تا که نگهدارد قوت را از تحلیل
و نه استعمال کرده شود مرخیات صرف و نه دوائیکه در و کیفیت سمی باشد مانند زنجار و نه استفراغ
کرده شود مواد انها بیک دفعه اما مقدار مرض پس مرض ضعیف کفایت میکند او را دوای
ضعیف و قوی محتاج میباشد بدوای اقوی و همچنین اگر مریض انثی باشد و سن شیخوخت
و عادت بخوردن اشیای بارده و فصل شتا و صناعت گازری و بلد شمالی و سحنه که
دلالت کند بر غلبه بلغم و عضو علیل قوی بر احتمال ادویه شدید الکیفیة پس درینوقت بلا خوف
بر استعمال ادویه قویة الحدة جرات کنند حتی دوائیکه در درجه چهارم گرم باشد تمام شربت او دهند
قاعده سوم قانون وقت است و او آنست که شناخته شود که از اوقات اربعه کدام وقت
مرض است اگر باشد ابتدا استعمال کرده شود روادع فقط و در تزید روادع با مرخی و در
انتها فقط مرخیات محلله و در وقت انحطاط فقط محللات صرفه فایده اول بدانکه
امراض ترکیب و تفرق اتصال مع علاج در امراض جزئیه مذکورست و در اینجا علاج امراض
سوء مزاج مذکور میشود و سوء مزاج اگر ساذج باشد کفایت میکند تعدیل و تبدیل و اگر مادی
باشد استفراغ کرده شود ماده بانچه بهر یک مقررست پس اگر باقی ماند از سوء مزاج بعد از
استفراغ بسبب مجاورت ماده تعدیل کرده شود بانچه معدل اوست و معدل هر خلط منضج
اوست و نضج پختن را گویند و آن عبارت است از انکه قوام خلط باعتدال آید تا که قابل

انفعال فعل مسهل خود و استفراغ بسهولت گردد و شروط استفراغ قوی و آن ده است یکی امتلا
بحسب کمیت و کیفیت پس خلا مانع است دوم قوت پس ضعف مانع است مگر آنکه ضعف قوت
از سهل باشد از ترک استفراغ پس استفراغ کرده شود و بعد از آن تقویت قوت نماید سیوم مزاج
است پس افراط حرارت و برودت و یبس و قلت خون مانع است چهارم سحنه افراط لاغری
و فربهی و تخلخل بدن مانع است پنجم اعراض لازمه استعداد و ذرب و قروح امعا مانع است ششم
سن هرم و طفولیت مانع است هفتم وقت شدید الحرارة و شدید البرودة مانع است هشتم
بلد حار و بارد مفرط مانع است نهم صناعت پس شدید التحلیل و مقیم حمام و حمال مانع است دهم
عادت شخصی که عادت استفراغ ندارد هجوم کرده نشود بر استفراغ آن بدوائی قوی بلکه
علی التدریج قلیل قلیل بدوائی لطیف کند حتی که عادت شود و سزاوار است که قصد کرده
شود در هر استفراغ به پنج امور یکی از آن اخراج آنچه که اذیت دهد بدن بکمیت و کیفیت خود
دوم آنکه استفراغ بقدر احتمال قوت علیل باشد سیوم آنکه استفراغ از جهت میل ماده باشد
اگر غثیان باشد بقی تنقیه کرده شود و اگر مغص باشد به اسهال چهارم آنکه استفراغ از مجری
طبعی و بمسلک معتاد باشد چنانچه استفراغ کرده شود ماده محدب جگر با درار و ماده مقعر باسهال
پنجم آنکه باشد استفراغ بعد نضج که واجب است در امراض مزمنه و مستحب است در امراض حاده مگر
آنکه ماده مهیاج باشد و عضویکه نقل کرده شود بسوی او ماده اخس بود و مخالف باشد در جهت و
مشارک بود باوف و صابر و متحمل باشد بر مواد منجذبه و گاه جذب کرده شود ماده از عضو اشرف
بسوی اخس از و که مخالف جهت باشد اگرچه استفراغ کرده نشود از مجذوب الیه چنانچه جذب
میکند بمحاجم بلا شرط و شرط در جذب آنست که مجذوب الیه از مجذوب عنه در جهت بعید
نباشد بلکه در یک جهت اطول بود الجهت یا اقصر چنانچه ماده ورم دست راست جذب

کرده نمیشود و بسوی پائی چپ بلکه با جذب کرده شود و بسوی پائی راست و این افضل
است و یا بسوی دست چپ و سزاوار است که جذب کرده نشود با امتلاء و هرگاه که واجب شود
فصد و استفراغ و باشند اخلاط بر نسبت طبعی پس در این صورت ابتدا کرده شود بفصد پس اگر
غالب شود بعد از فصد خلطی دیگر استفراغ کرده شود آن خلط و اگر زیادتی خلط بر نسبت طبیعی
نباشد استفراغ کرده شود خلط غالب اولاً بعد آن فصد کرده شود و باید که در میان فصد و
استفراغ مهلت باشد و بسیار است که واقع میکند شرب دوا در جائیکه واجب باشد فصد در
حمی و اضطراب و گاهی استفراغ کرده شود برای رداءت کیفیت ماده و گاهی برای
استظهار یعنی برای تقدم بالحفظ در حق غیر معتاد امراض و گاهی برای تقدم بالحفظ برای
کسیکه معتاد باشد بامراض و دوائی مسهل اسهال میکند بقوت جاذبه برای خاصیتی که
در وست و رسیدن قوت دوا را بمجاری حاجت نیست و جواب بر دوائی ضعیف قاطع
یا مضعف عمل دوا است و بر قوی قوی میکند عمل آن را و نخورد زیاده از آب گرم که منحدر
میسازد دوا را قبل از عمل دوا و اما بعد قطع عمل دوا بنوشد آب کثیر دفعة و باید که غذا بعد از
مسهل و قی شئی لذیذ جید الجوهر باشد مانند فروج و کسیکه دوا بخورد و اسهال نکند و ممکن باشد تسکین
کرده شود و الا حرکت داده شود و بخوردن قوابض یا بحقنه لینه و شیافات مسهله و جمع نمودن
دو مسهل در یک روز خطر دارد و اگر بعد خوردن مسهل اعراض منکر پدید آید و مواد طرف اعضای
رئیسه مایل شود واجب است که فصد کنند فایده دوم در بیان قی و آن تنقیه معده کند و
بصر را تیز گرداند و ثقل سر زایل نماید و قروح کلیه و مثانه را نفع میرساند و برای امراض مزمنه
مانند استسقا و جذام و یرقان و نقرس و رعشه و فالج مفید بود و قی اختیاری بود و غیر اختیاری
اختیاری دو قسم است یکی آنکه برای حفظ صحت کنند دوم آنکه برای ازاله مرض کنند و دو

قی اختیاری صیف و ربیع است و بقراط ضامن میشود حفظ صحت کسیکه قی در یکماه
دو مرتبه پی در پی بغیر حفظ دوره عادت خود کند و بهتر قی طعام جید کثیر مختلف الالوان
بی مضغ کثیر خوردن یا مقیات خورده قی کند بلغمی مزاج از آب برگ ترب و تخم آن و آب شبت
و عسل و نمک خورده قی کند و صفراوی از سکنجبین و آب گرم و گلاب قی اضطراری وقتیکه بهر
حاجت افتد از آب نیمگرم و نمک بحسب حاجت مکرر قی کند و بعد از قی گلقند و سکنجبین
با اندکی مصطگی سائیده در شربت انار آمیخته همراه گلاب بخورند تا گرسنگی صادق نشود غذا
ندهند و غذا سریع الهضم و کثیر الغذا مانند آب یخنی دهند اما آنکه برای ازاله امراض کنند اگر غرض
دران تنقیه معده و حوالی آن باشد از ادویه ضعیفه مذکوره کنند و اگر جذب ماده از اماکن بعیده
باشد از ادویه قویه چون خربق و جوز القی کنند و کسی را که ضعف معده و سینه و دماغ و گردن
باریک باشد و کسیکه بسیار فربه باشد احتراز کنند فایده سیوم در بیان حقنه بقراط
استخراج کرده او را از طایر لهذا او را عمل طایر گویند حقنه آنست که دوای العمل مخصوص با امعا
از راه مقعد رسانند و هر دوائیکه برحم از راه قبل رسانند و آن معالجه نیک است در اخراج فضول
معده و امعا و جذب میکند مواد را از اعلی بدن و دوای حقنه کم از نصف رطل و زیاده از
دو ثلث رطل نباشد و معتدل القوام بود و نیمگرم باشد و در وقت معتدل استعمال کنند و
قبل از استعمال حقنه چیزی مقوی معده چون گلقند و مصطگی و اندکی شوربا با توابل حاره
بخورانند و در خلو معده نشاید و غذا دران روز لطیف و قلیل باشد و ترکیب حقنه مسهله قریب بترکیب
مطبوخات مسهله است مگر بعض مسهلات را در حقنه منع کرده اند و آن صبر است و ملیحات
و حقنه اقسام است و در امراض گرم از مسهل بارد و در امراض سرد از مسهل گرم حقنه کنند و وقتیکه
مریض طاقت نوشیدن مسهل ندارد دادن حقنه ضرور بود و فسخ سیوم در اعمال یدوان

بر شش قسم است آنانکه مستعمل اطباست فصد و حجامت و زلو است و این هر سه را بسه بیان
ذکر کنیم بیان اول در فصد و آن مستفرغ جمیع اخلاط است و فصد بدو کس باید یکی آنکه
خون از مقدار طبعی خود زیاده شود بالفعل یا بالقوه دوم آنکه متغیر الکیفیه باشد بالفعل یا
بالقوه و وقت فصد اختیاری آنست که مایل بگرمی باشد که بعد تمام هضم و انفراغ
از بول و براز واقع شود و فصد بشرط قوت تا آخر عمر جایز است و قبل از دوازده سالگی و نزد
بعضی پیش از چهارده سالگی جایز نیست و وقتیکه قمر ناقص النور بود بهتر باشد خواه در اول
شهر خواه در آخر بخلاف حجامت و فصد اضطراری هر وقت که حاجت باشد باید کرد و
نیز در هر حال بکار برند مگر در روز بحران نکنند و اورده که در دست میکشایند شش اند
قیفال یعنی سرارو و شعبه کتفی است بالاتفاق تنقیه خون از ما فوق گردن میکند اکحل
یعنی هفت اندام مرکب است از قیفال و باسلیق فصد او تنقیه خون از تمام بدن میکند
باسلیق و ابطی از یک اصل اند و این هر دو تنقیه از ما تحت گردن میکنند حبل الذراع
حکم او بر قول قدما و شیخ بوعلی حکم قیفال است و همچنین مختار استاد بود و نزد صاحب ذخیره
و بعضی متاخرین در حکم باسلیق است اسیلم موضع فصد او مابین خنصر و بنصر است شعبه ابطی است
و چون خون او غلیظ است بهتر است که بعد از فصد او دست اندر آب گرم دارند اسیلم
راست اوجاع کبد را و چپ اوجاع طحال و دل را مفید است و شش را از هر طرف که باشد نفع میکند
و می باید که بعد از فصد اسیلم دست در آب گرم دارد و اورده که در پای کشایند صافن
مابض عرق النسا اند صافن یعنی سلیم است ادرار طمث بقوت میکند و تفتیح افواه بواسیر مینماید
و قایم مقام عرق النسا است و جهت خارش ران و خصیه و قضیب و قروح آنها از برای
اماله ماده باسفل اثر تمام دارد مابض در باطن گوزانو است حکمش حکم صافن است لیکن

در ادرار طمث و اوجاع مقعد و بواسیر قوی‌تر و نافع‌تر از صافن ست عرق النسا نفع او در
وجع عرق النسا قوی‌تر از صافن است و در دیگر امور قریب بصافن بود و جهت دوالی و
نقرس نافع است و درین رگ چند گره میباشد که از بستن پا معلوم میشود و اگر قریبا لنگ
یافته نشود شعبه او که میان خنصر و بنصر پاست باید زد و اورده که بسر و دهن تعلق دارد عرق
جبهه و چهار رگ و عرق تحت اللسان اند اما عرق جبهه و او منتصب است ما بین حاجبین
فصد او ثقل سر و ثقل عینین و صداع مزمن را سود دارد و فصد چهار رگ که بر هر دو لب واقع
اند بر هر لب دو رگ فصد آن جهت بثور و قروح فم و قلاع و اوجاع لثه و امراض لب نفع دارد
عرق تحت اللسان که در باطن ذقن میباشد فصد او خوانیق و اورام لوزتین را سود دارد
و آنکه در نفس زبان بود فصد او ثقل زبان که از خون بود نفع دارد و آبستن و حایض و
قولنجی و فربه و لاغر بسیار را فصد نکنند و کسی که در فصد غشی کند پیش از فصد قی باید کرد و
صفراوی مزاج را پیش از فصد شربت انار و سیب و بلغمی مزاج را گلقند و مربی به مناسب بود
و استاد مرحوم زنی را که در اثنای فصد عادت غشی داشت حکم فصد در نهار فرمودند
ازین تدبیر باز غشی نکرد بیان دوم در حجامت و آن دوگونه است بشرط و بلا شرط
و شرط یاکی زدن را گویند و حجامت با شرط استفراغ خون از نفس عضو میکند و ضرر آن
باعضای رئیسه نمیرسد و جوهر روح را کم استفراغ میکند و هرگاه که ماده در عضو جمع شود و کثیر
باشد تا که فصد نکرده باشند تنقیه از نفس عضو نکنند و قبل از دو سالگی و بعد از شصت سالگی
منع است لیکن بهتر آنست که تاریخ شانزدهم و هفدهم باشد در وقتیکه مایل بگرمی باشد
لهذا ساعت دوم در گرما و ساعت سیوم بلکه چهارم در سرما مقرر کرده اند و حجامت بر
مقدم راس صداع را مفید است لیکن بحس ذهن ضرر دارد و حجامت بر نقره گردن خلیفه اکحل بود

ذکر کنیم با این خلیفه با سلیق و حجامت بر نقره برای رمد و جرب و قلاع و ثقل اجفان مفید
خون و شلن نسیان آرد و حجامت بر قطن دمامیل و بثور فخذین و نقرس و بواسیر و داء الفیل را
مفید و حجامت بر ساق قریب فصد صافن است و حجامت بلا شرط با نار باشد
یا بلا نار حجامت بلا نار جذب ماده بسوی مخالف میکند و برای تحلیل ریاح و تسکین درد نیز نافع بود
و محجمه ناری جائیکه ماده غلیظ باشد استعمال میسازند و طریق او که بالفعل مروج است آنست
که کاه را افروخته محجمه بر آن نهند بیان سیوم در بیان علق و آن کرمیست که در آب
میباشد جذب خون از آن بیشتر از جذب حجامت بود در خناق و دیگر اورام هر جا که باشد استعمال
میکنند و ایضاً در امراض مزمنه جلد به ارسال علق نیکو خیر است و گفته اند که علق جذب نمیکند
مگر خون فاسد را و شرایط که در حجامت مذکور است انجا هم همان اعتبار است لیکن در هند
معمول است که صبیان را که از چله گذشته باشند برای فساد خون ارسال علق [illegible] این
[illegible] میکنند مقام در وصیت در امر معالجه که باعث بصیرت است باید که طبیعت را
عادت کسل نسازند که در هر اندک مرض متوجه علاج نشوند و شرب مسهل و قی عادت نکنند
و هر جا که تدبیر با سهل ممکن باشد به اصعب رجوع ننمایند و اگر حاجت از اضعف بر نیاید
بتدریج با قوی رجوع سازند مگر آنکه بخوف سقوط قوت باشد آنوقت واجب است که ابتدا
با قوی کنند و در معالجه بر یک دوا قایم نباشند که موجب الفت و عدم انفعال طبیعت است
و لایق نیست که مداوات کنی بر غلط و بگریزی از صواب بسبب تاخیر بودن اثر آن هر دو و
جرأت مکن بر ادویه قویه در فصول قویه و جائیکه ممکن باشد تدبیر با غذیه رجوع بادویه مکن و
هرگاه شناخته نشود مرض که حار است یا بارد پس جرأت مکن بر دوائی مفرط الکیفیه بلکه استعمال
ضعیف و مشترک النفع درین صورت بهتر است و هرگاه جمع شود مرض و عرض پس ابتدا کن

بعلاج مرض مگر انکه عرض اقوی بود مانند قولنج پس اول در دفع او در
کن بعد ازان علاج سده کن **منزل دوم** در ادویه واغذیه مفرده و
وآن بر یک میل و دو رفیق شامل است **میل** بدانکه نزد اطبا دوای
مفرد آنرا گویند که ترکیب صناعی درو نباشد **رفیق اول** در احکام
ادویه مفرده اما کلام کلی در اغذیه پس بیان آن در بحث ماکول ومشروب
گذشت وآن دو طریق است **طریق اول** کلام کلی در ادویه وآن چهار
فرسخ است **فرسخ اول** در بیان درجه ادویه بدانکه تاثیر دوا در مزاج معتدل
بچهار درجه انحصار دارد چه هرچه بقدر مقدار شربت بعد از ورود شدن
ببدن معتدل و متغیر گردیدن اولا از کیفیت بدنی اگر بدن ثانیا تغیر محسوس
از اثر او نیابد واز تکرار وزیادتی مقدار اثر او ظاهر نشود آنرا معتدل گویند
واگر تغیر غیر محسوس دهد واز تکرار وزیادتی مقدار تغیر خفی محسوس شود
آنرا درجه اول نامند واگر تغیر محسوس غیر مفرد سازد آنرا درجه ثانیه
واگر تغیر مفرط غیر مفسد نماید یعنی بحد هلاک نرساند آنرا درجه ثالث اگر تغیر
مفسد دهد یعنی بحد هلاک رساند آنرا درجه رابع وانرا دوائی سمی هم
خوانند وهر یکی ازین درجات راسه مراتب میباشد که آنرا اول واوسط وآخر
درجه خوانند ودر تعریف معتدل قید تکرار وزیادتی مقدار
ازان جهت ساختیم که تا فرق شود درمیان معتدل ودرجه اول چه
در معتدل از تکرار وزیادتی مقدار اثر او ظاهر نمیشود بخلاف درجه
اول **فرسخ دوم** بدانکه مخفی نماند که هر دوا دو مزاج دارد یکی آنکه

از تفاعل عناصر کیفیتے میانہ دران پدید آید کہ متشابہہ باشد بعناصر و
آنرا مزاج اولے گویند مثال بودن دوا معتدل یا حار یا بارد یا رطب
یا یابس مفردہ باشد یا مرکبہ دوم آنکہ از تاثیر مزاج اولی کیفیتے
دیگر در ممتزج ظاہر شود آنرا مزاج ثانے گویند چون ردع و تحلیل و قبض و
جز ان کہ غیر کیفیات اربعہ است پس ہیچ دوائی نیست کہ مرکب القوے
نیست زیراکہ مزاج ثانے لازمہ مزاج اولے است چہ ہرچہ گرم است
یا سرد لامحالہ تحلیل و ردع و امثال آن کہ از آثار مزاج ثانوے است
در وے موجود است اما در عرف خاص اطبا این لفظ را اطلاق نمیکنند مگر بر دوا
کہ قوت آن مرکب بود از قوای متعددہ متضادہ کہ از انہا آثار مختلفہ صادر
شوند چون حرارت و برودت مانند کشنیز تر نزد اکثر بعضے ادویہ را مزاج
ثانے مرکب باشد از اشیاء ممتزجہ کہ در نفس آن اشیا مزاج و ترکیب
از عناصر بود پس برائے آن مرکب ازین اشیاء مزاج ثانے حادث شود
و از و افعال متخالفہ صادر شوند چون ردع و تحلیل یا متوافقہ ہمچو
فقط ردع یا فقط تحلیل یا متضادہ مانند حرارت و برودت یا اسہال
و قبض و این چنین دوا اگر ترکیب او مفرد است طبعے باشد مانند شیر
کہ باوجود بودنش مفرد از مائیت و جبنیت و سمنیت مرکب است و این
ہرسہ از عناصر مرکب اند و مزاج خاص دارند و این را مرکب القوے
حقیقے گویند و اگر ترکیب او مفرد صناعے باشد مانند سرکہ
انگورے کہ از و آثار متخالفہ صادر مے شوند از امرکب القواے

مجازی نامند واگر مزاج ثانی صناعی را از اثر موافق آثار اجزای
مفرد او ست همچو معاجین وغیره آن را مرکب متوافقة القوه خوانند
چرا که اثر میکند هر واحد ازین ممتزج اثر واحد واگر مخالف آثار
است مثلا هم تسخین کند وهم تبرید چنانچه گلسرخ که مرکب است
از اجزای لطیفه منفذه واجزای ارضیه مکثفه پس اثر میکند
هر واحد ازین اجزای ممتزجه اثر خود ضد دیگر زان آثار متضاده
چون حرارت وبرودت از متضادة القوای گویند واگر اثر موافق صورت
نوعیه است مانند فعل حجر الیهود در تفتیت حصات از زاد والخاصیه نامند
بدانند که مزاج ثانی گاهی چنان قوی مستحکم شدید الاختلاط
میباشد که آتش اجزای او را سوختن نمیتواند همچو طلا وگاهی ازین
ضعیف میباشد که آتش اجزایش می سوزاند مانند بابونه وگاهی
ازین هم ضعیف میباشد که صرف پختن اجزایش را تحلیل میکند
مانند عدس وگاهی ازین هم سست تر میباشد که شستن اجزایش
را تحلیل می نماید مانند کاسنی فرسخ سیوم در بیان فعل ادویه
پوشیده نماند که تاثیر دوا در بدن انسان بر چهار نوع است یکی
آنکه تاثیرش یا فقط در خارج بدن میباشد مانند پیاز که ضماد تقریح
میکند واگاهی هیچ ازین اثر ظاهر نمیگردد دوم آنکه یا فقط در داخل میباشد
مانند سفیده کاشغری که در خوردن هلاک میکند ودر ضماد هیچ نقصان
نمی نماید سیوم آنکه در خارج وداخل یکسان باشد مانند سردی آب

استعمال خارج و داخل سردی مینماید چهارم آنکه تاثیر خارجی مضاد
تاثیر داخلی باشد مانند کشنیز تر که هرگاه ضماد کنند تحلیل اورام میکند
حتی خنازیر را در خوردن سردی میسازد فصل نهج چهارم در شناخت قوت ادویه
بدانکه قوت ادویه بدو نهج شناخته می شود نهج اول تجربه است و اعتقاد
کرده میشود بران بهفت شرایط شرط اول آنکه بر بدن انسان استعمال نمایند
شرط دوم آنکه دوا خالی از کیفیت عرضی باشد مانند گرمی آب گرم
شرط سیوم آنکه در امراض متضاده مستعمل شود شرط چهارم آنکه در امراض بسیط
استعمال نموده آید شرط پنجم آنکه قوت دوا برابر قوت مرض باشد شرط
ششم آنکه تاثیر دوا اولی باشد شرط هفتم آنکه تاثیر دوا دایمی و اکثری
باشد نهج دوم قیاس است و اعتماد کرده میشود بر قوای ادویه بر سه وجه وجه اول
طعم است و او بسبب ماده و فاعل مختلف میباشد اما ماده بر سه قسم است یا لطیف
است یا کثیف یا متوسط اما فاعل بر سه قسم است یا حرارت است یا
برودت یا اعتدال پس لطیف حار تیز است و لطیف بارد ترش
و لطیف معتدل دسم و کثیف حار تلخ است و کثیف بارد
عفص و کثیف معتدل شیرین و متوسط حار نمکین و متوسط بارد
قابض و متوسط معتدل تفه و این دلالت قوی است
وجه دوم بوی ادویه است پس بوی تیز و بسیار
قوی مانند بوی مشک و زنبق برای حرارت است و بوی ملایم و
بودن او برای برودت و این از طعم ضعیف است چراکه گاهی برخلاف این یافته میشود مانند کافور

که با وجود قوت رایحه سرد ست وجه سیوم رنگ ست و وجه استدلال او این
سردی جزء تر را سفید و جزء خشک را سیاه مینماید و حرارت برعکس آن فعل میکند
دلالت ضعیفتر ست چراکه گاهی دوا با وجود سفیدی گرم یافته می شود مانند آبک
گاهی بسبب طعم و رایحه و رنگ در ممتزج مزاج ثانی غلطی بدین طور می افتد که طعم و رایحه
و رنگ برای یک مفرد میباشد و این هر سه درین ممتزج قوی و غالب بود و حرارت
و برودت در ممتزج مزاج ثانی مغلوب و ضعیف میباشد پس برین ممتزج طعم یا رایحه یا رنگ
این مفرد غالب می بود و کیفیت حرارت و برودت تابع مفرد دیگر میباشد مثال این غلطی
این است که در یک رطل شیر دو مثقال فرفیون ممزوج کرده شود پس این ترکیب با وجود سفیدی
رنگ حار میباشد و پر ظاهر ست که سفیدی برای تمام ادویه نیست بلکه برای دوای واحد که
شیر ست موجود است وجه چهارم سرعت انفعال دوا و بطوء آنست بدانکه چیزیکه
بر کیفیت دوا دلالت میکند سرعت انفعال از حرارت و برودت و بطوء او از آنست
و وجه این آنست که دو جرم هرگاه در لطافت و کثافت و تحلل متساوی باشند پس
کدام که قبول اشتعال بزودی کند حرارت در و اکثر است و نیز هر کدام که قبول تاثیر
حرارت و برودت بزودی کند آن کیفیت در و قوی تر از دیگر است بشرطیکه قوت
موثر و متاثر متساوی باشد طریق دوم در بیان خواص ادویه مفرده بحروف تهجی
و آن متضمن بر بست و هفت فرخ است فرخ اول در حرف الالف ابریسم بکسر اول و
ثالث و فتح سین مهمله بفارسی ابرشیم گویند و در هندی ریشم نامند لعاب کرم است که بر خود
می پیچد در اول گرم و خشک است بغایت مقوی دل و روح طبعی و باه و جهت خفقان
ضعف معده و رده و آب مطبوخ او با شکر جهت نیکو کردن رنگ رخسار نافع و محرق

مضر گرده و مصلحش انیسون و قدر شربتش از یکدرم تا سه درم و بدلش مروارید سوخته شسته
است و بهترین طریق استعمال او در یزه بمقراض کردن است اترج بفارسی بالنگ و
ترنج و بهندی بجورا گویند و پوست او در دوم گرم و خشک و تخمش در اول سیوم گرم و در
دوم خشک و برگ و شگوفه او در آخر دوم گرم و گویند در آخر دوم خشک و ترشی او در آخر
دوم سرد و خشک و گوشت او که شحم نامند در اول سرد و تر است پوست او مقوی
دل و دماغ و معده و مفرح و مشهی و طبیخ خشک او مسکن قی غیر صفراوی و مضر جگر حار و مصلحش
عسل و مضر دماغ حار و مصدع و مصلحش بنفشه و قدر شربت از خشک او پنجدرم و تخمش جمیع
افعال مانند پوست او و با قوت مسهله و دو مثقال از مقشر او مقاوم جمیع سموم حیوانی و قوی‌تر از تریاق فاروق
است و با آب گرم یا شراب جهت گزیدن عقرب مجرب و آشامیدن یکدرم از مقشر او بلعاب مدر حیض و
کشنده و مخرج جنین است و روغن تخم او جهت بواسیر شرباً و طلاءً بغایت مفید و اگر کسی بآن تدهین کند عقرب با او
نزدیکی نکند و مجرب است و برگ او هاضم و مفتح سدد و مجفف و محلل و ملطف و شگوفه او در افعال مثل برگ او
و ترشی او مقوی دل و قابض و مسکن قی صفراوی و جهت خفقان حار و اسهال صفراوی و
کبدی و تقویت معده و جگر و یرقان مفید و مضر سینه و عصب و مصلحش شربت خشخاش و
بدلش آب نارنج و لیمو و گوشت او مانع صعود بخارات از معده بدماغ و دیرهضم و مضر حرارت غریزی
مورث قولنج و مصلحش عسل و بوئیدن ترنج مقوی دل و مفرح و جهت ضرر هوای وبائی آزموده
روغن او که پوست خالص سی عدد او را در روغن زیتون و روغن خیری از هر یک یک رطل یا در دو رطل
روغن کنجد انداخته و یک هفته شبانروز بیرون آورده پوست تازه ریخته باشند تا سه دفعه و بیشتر بعد
از آن صاف کنند گرم و خشک و محلل و تدهین او جهت امراض بارده و درد مفاصل و [illegible]
[illegible] و درد گرده و مثانه نافع و ضماد مطبوخ مجموع ترنج در سرکه یا شراب جهت مفاصل و نقرس

وادرار نافع اجاص بلغت عربی آلو بخارا نامند و مراد ازو آلو سیاه و بزرگ است در اول سرد
و در دوم تر ملین و مزلق و مسهل صفرای رقیق و مسکن حرارت دل و قی صفراوی و تشنگی و جهت بثورهای
حاره و صداع حار و خارش بدن نافع و مثل سایر ترشیها مضر سعال نیست و نقوع او جهت
قی و غثیان حاره مفید و آشامیدن بیخ او جهت دفع کرم معده مجرب و صمغ او مفتت حصاة
است و ضماد برگ او با سرکه جهت کشتن کرم امعا مجرب و رب او سرد و تر و ملین طبع و مسکن
تشنگی و در تبهای حاره و سایر آثار مثل آب اوست و مضر دماغ و مصلحش عناب و مضر
معده و مصلحش گلقند و در مبرودین مصطگی و کندر و عسل و بدلش تمر هندی و آلوی صحرائی است و
قدر شربتش تا نیم رطل ارز بفارسی برنج نامند و بهندی چانول و چاول گویند در حرارت و برودت
معتدل و در دوم خشک است و بالخاصیه در محرور المزاج حرارت و در مبرود المزاج برودت
احداث میکند لهذا متاخرین مخصوص باصحا دانسته اند و برنج سرخ فارسی را ساٹھی گویند
قبض بیشتر دارد و سفید او در تقویت قوی تر و اقسام او مسدد و قابض و تنها قلیل الغذا
و جهت زحیر و اسهال دموی و اختناق رحم و امراض گرده و مثانه مفید و با شیر و شکر کثیر الغذا
و باهی و مسمن بدن و مولد منی و آشامیدن آب برنج که بسیار پخته باشند با پیه گرده بز جهت
افراط اسهال و سحج بغایت مجرب و نوشانیدن آب مطبوخ او مثل ماء الشعیر مسکن لذع اخلاط
مراری معده و امعا و با شیر تازه نیم وزنش ده روز جهت تولید منی مجرب و سعوط گرد برنج که در
جبین سفید کردن او بهم رسد جهت قطع رعاف مجرب است و حقنه بآب مغسول او جهت سحج
و قروح امعا نافع و مولد قولنج و قابض و مصلحش در آب نخاله گندم خیسانیدن و با شیرینی خوردن
است و بدل او آرد جو مغسول اروی بیخ رستنی هندی و مشهور است و کچالو هم از قسم اوست
و اروی در اطراف او میباشد مایل بسردی است مقوی باه و مغلظ منی و مولد ریاح و

ثقیل و مضر بحنجره و مصلح آن ترشی و در آب بمبالغه شستن است و کچالو در خواص قریب باوست گر
آنکه مضرت او بحنجره نسبت باروی زیاده است و گویند اروی را در عربی قلقاس نامند اسطوخودوس
بهندی دهاره نامند در آخر اول دوم گرم و خشک گویند مرکب القوی و اجزای بارده او کمتر و
این قول اقرب است محلل و مفتح سدد و جالی و باقوت قابضه و مقوی بدن و دل و احشا و در
تقویت ارواح دماغی بی‌عدیل و طبیخ او در امراض سینه و سعال و نزله قوی‌تر از زوفا و
مانع عفونت اخلاط و منضج و منقی مره سودائی دماغ و مفرح و مسهل بلغم و سودا و مضر صفراوی مزاج
و مغثی محرورین و معطش مصلحش سکنجبین و مضر شش مصلحش کتیرا و صمغ و بدلش در تنقیه سودا افتیمون و قدر
شربتش از دو درم تا پنجدرم است آس بفارسی مورد نامند در اول سرد و در دوم خشک و قابض
و قاطع خون و نفث الدم و مقوی دل و معده و احشا و مدر بول و جهت نزلات و تفتیت
حصاة و قطع خون حیض مفید است و ضماد برگ او با نار و عدس و گلسرخ و اقاقیا جهت تقویت
اعضای ناقهین مجرب و چون اکلیه بهفته در آب برگ او خیسانیده و در روغن کنجد بالسویه بجوشانند
تا روغن بماند جهت رویانیدن مو مجرب است و قدر شربتش تا سه درم و بدلش در احتباس اقاقیا
و در اورام حضض و مضر صاحب زکام و مصدع محرورین و مورث بیخوابی و مصلحش بنفشه
اسارون بیخ گیاه است مشهور بهندی تگر خوانند در آخر دوم گرم و خشک ملطف و مدر و مفتح
و محلل و منقی معده و جگر و سپرز و گرده از اخلاط بارده و ضماد او با شیر تازه بر کنج ران و پشت و
زهار جهت نعوظ بسیار مجرب و بماء العسل مسهل قوی بلغم و جهت حصاة و عسر بول و احتباس
حیض و درد رگ مفاصل و عرق النسا و نقرس نافع و مضر ریه و مصلحش مویزج و بدلش شل
وزن او وج و زنجبیل است یا نصف او خولنجان و نصف او وج و قدر شربتش از یکمثقال
تا سه مثقال است اسفاناخ بفارسی اسفناخ و بهندی ساگ پالک نامند در آخر اول سرد

وتر وگویند معتدل است و ملین طبع و اسرع الهضم و کم النفخ تر از سایر البقولات و جهت امراض

سینه و التهاب و تشنگی و تبهای حاره و درد شش و سل مجرب است و مضر بارد المزاج و

مصلحش نخود او با روغن بادام و بدلش خرفه و قدر شربت از عصاره او تا ده مثقال و تخم

جهت وجع الفواد و شیره او جهت سل و دق مجرب و مضر سپرز و مصلحش گل مختوم و قدر شربت

او دو درم **اشنه** بفارسی دواله و بهندی چهریله نامند قسمی از گیاه است در اول گرم

و خشک و انچه از درخت بلوط بهمرسد سرد و مفتح سده رحم و مدر حیض و مقوی باه و معده و دل

و جگر و مفرح و جهت رفع خفقان و غشیان نافع و بغایت منوم اطفال است و قدر شربتش تا

سه درم و مضر امعا و مصلحش انیسون و بدلش بهوزن او قرد ماناست **افتیمون** بهندی

اکاس بیل و امربیل نامند و آن نباتیست بسیار سرخ و فروع او مثل خیاط و طعمش تلخ در سیوم

گرم و در دوم خشک محلل و ملطف و مسهل سودا و بلغم و جهت امراض دماغی و گرم معده و

سرطان و جنون و مالیخولیا نافع و بالخاصیة جهت امراض سوداوی و تنقیه سودا بعید المثل

چون یکهفته هر روز دو درم او را با نصف رطل شیر تازه خیسانیده و با پانزده مثقال

سکنجبین بنوشند جهت رفع خفقان و توحش و مالیخولیا و تشنج مجرب و چون ضعیف الترکیب

است زیاده از یکدو جوش نباید داد یا او را در پوٹلی بسته اندازند و قدر شربتش تا سه مثقال و

در مطبوخ تا ده درم و مضر صفراوی و حار المزاج و مورث غشی و مصلحش بنفشه و کتیرا و موافق

پیران وگویند مضر ریه است و مصلحش صمغ عربی و کتیرا و بدلش لاجورد و حجر ارمنی است

و مثل او حاشا **افسنتین** بهندی مجتری گویند اسم نباتیست در اول دوم گرم و در آخر

آن خشک و مفتح و ملطف و مشهی و مسهل صفرا و سایر اخلاط معده و منقی عروق و سینه

و شش و مقوی بدن و جگر و معده سرد و مدر بول و حیض و عرق و تریاق سموم و ...

وبلدوعه ومحلل ریاح وجهت یرقان ورعشه وسکته وبا افتیمون جهت تنقیه سودا نافع وچون
چندروز از آب طبیخ او هر روز بیست مثقال بنوشند جهت رفع سقوط اشتها که از رطوبت باشد
موثر ومجرب است و دو درم او جهت گزیدن عقرب عجیب النفع است وقطور او با زهره بز
وروغن بادام تلخ جهت امراض گوش وکری قدیم وطلای سائیده او باموم وروغن گل
جهت درد تهیگاه ودرد جگر ودرد معده کهنه مجرب است وقدر شربتش از یکمثقال تا دو مثقال
ودر مطبوخ از پنجدرم تا ده درم ومصدع ومجفف دماغ ومصلحش انیسون ودر محرور شربت انار و
بدلش جهت معده بوزنش اسارون ونصف او هلیله زرد وجهت جگر عصاره غافث وشراب
او مقوی معده ومدر بول وحیض وجهت امراض جگر وسپرز وتفتیح سده وبرانگیختن اشتها وتقویت
هضم مفید افیون لفارسی تریاک بعربی لبن الخشخاش وبهندی افیم واهیم نامند وگویند مراد
از وشیر منجمد خشخاش سیاه است نه سفید وبهترین او مایل بسفیدی وصاف است که در آب زود حل
شود واز آتش زود مشتعل گردد ودر آفتاب گداز ند قوی الرائحه باشد در چهارم سرد وخشک
واز خشخاس سفید در آخر سیوم مخدر ومنوم ومسکن دردها وقابض ومانع نفض اخلاط وتحلیل روح
حیوانی وجهت سحج واسهال وقرحه امعاو سرفه وضیق النفس قرند مفید وضماد او جهت درد
سر وتجفیف قروح وبا شیر دختر وزعفران جهت نقرس حار وورد وفتیله او بامر وزعفران
بالسویه جهت زحیر مجرب ودر معاجین وادویه مرکبه حافظ قوت آن وجهت نزلات وصداع
حار وقطورش باروغن بادام ومر وزعفران جهت درد گوش نافع ومسقط اشتها وقوت
باه بشرط مداومت ومضر فهم ومصلحش جند بیدستر وعاقرقرحا ودارچینی وفوفل وبدلش شبل او تخم بنج وبیکوزن او
تخم لفاح ودر احتباس طباشیر وکافور وکهربا وقدر شربتش از یکعدس تا چهار قیراط وزیاده از
یک دانگ ممنوع ودو درم او کشنده اقحوان لغار بابونه کوهی وگاوچشم وبهندی مرتی نامند

در سیوم گرم و در دوم خشک مسخن قوی و محلل و مفتح سده جگر و مسقط جنین و مدر بول و حیض
و اکثار او مصدع و مصلحش سکنجبین و مکرب معده و مصلحش انیسون و بنفشه و بدلش بابونه است و قدر
شربتش تا دو مثقال و قسم صغیر او در دوم گرم و در اول خشک و در افعال از اول ضعیف است
اکلیل الملک بفارسی گیاه قیصر و بهندی اسپرک گویند نباتیست مرکب القوی حرارت و یبوست
در و غالب و محلل و منضج و قابض و مجفف و ملین اورام و جهت صداع و جبش لات و درد جگر و
معده و سپرز نافع و عصاره او با زعفران در تسکین کل ضربان مجرب و شرب او مضر انثیین و
مصلحش انجیر و عسل و مویز و بدلش بابونج است و قدر شربتش دو مثقال و از عصاره او بست درم
آملج بفارسی آمله و بهندی آنوله نامند ثمر درخت هندیست و مستعمل مقشر بیدانه و گویند انچه در شیر
یک شبانروز بخیسانند پس ازان جوشداده از غربال بیرون کنند شیر آملج است و شرط است
که تازه او را چند روز در شیر خیسانند بعد ازان خشک کنند و در شیر پرورده در دوم سرد و در سیوم خشک
تلخ و بسیار عفص و پرورده در اول سرد و در دوم خشک و مانع انصباب مواد بر معده و قابض و
محرک باه و قاطع قی و تشنگی و آب دهن و خون بواسیر و نزف الدم و مجفف رطوبات
معده و مقوی دل و چشم و معده و احشا و مشتهی و مسهل سودا و بلغم رقیق بصر است و آمله مقشر و قند
سفید برابر گرفته پنجدرم با گرم هر روز بخورد برای سبج و حرک بواسیر و نواصیر و ضعف معده و باصره
و تاریکی چشم مجرب است و روغن آمله که با برگ مورد و یا پوست بیخ صنوبر مساوی بخته و
آب مطبوخ او با هموزن روغن کنجد یا زیتون جوشداده ترتیب دهند برای تقویت مو و
سیاه کردن و رویانیدن آن و خروج مقعد از مجربات دانسته اند مضر سپرز و مبرد دین و
مصلحش عسل و مولد قولنج و مصلحش روغن بادام شیرین و بدلش در اکثر افعال بوزنش هلیله
کابلی است و پرورده ملین طبع و قاطع نزف الدم و جهت بواسیر نافع و قدر شربتش از سه درم

تا پنجدرم و در مطبوخ تا ده درم است امبرباریس در فارسی زرشک و بهندی زرک
نامند در دوم سرد و خشک و با قوت قابضه و مقوی معده و جگر و دل و مانع ریختن مواد
باعضا و قاطع صفرا و تشنگی و با ادویه حاره خوشبو مثل سنبل و امثال آن مفتح سده جگر و معده است
جگر سرد و تر و آب او مانع قی و با زعفران جهت صلابت جگر نافع و شربت او که آب
زرشک و آب سیب یا به و آب لیمو نصف آب زرشک و با شکر بقوام آورند جهت دفع
سموم قتاله و خفقان و ضعف اشتها مجرب دانسته اند و مولد ریح و مصلحش قرنفل و قابض
طبع و مصلح او شکر و شیرینیها و بدل او مثلش گلسرخ و دو ثلث آن صندل سفید است و قدر شربت
از آب او تا بیست مثقال و از جرمش تا پانزده مثقال و از دانه او تا شش مثقال است انبج بفارسی
انبه و لغزک و در هندی آنب نامند ثمر درختی مشهور است که از اول تکون تا رسیدن سبز است و
بعد از رسیدن زرد میشود در دوم گرم و در سیوم خشک گویند نارسیده او در اول سرد است
و بهترین او شیرین و بی ریشه که شیره رقیق داشته باشد و رسیده بود جهت منع خفقان
و در سپرز و بواسیر مفید و در تقویت باه و گرده و معده و کثرت غذا و تسمین بدن و تلیین
طبع و نیکو کردن رنگ بشره در تجربه اوستاد رسیده و ترش او افزاینده اخلاط ثلثه و
جهت قطع طحال و برانگیختن اشتها و ریزانیدن سنگ گرده و مثانه و خاکستر چوب آن جهت نزول الدم
و طلای شاخ و برگ او برای دراز کردن و سیاه داشتن مو نافع و پوست ساق و بیخ او سرد و
قابض و برگ او هاضم و قابض و گل او که مول نامند سرد و خشک و بسیار خوشبو است
قابض و دافع ضعف خون و بلغم و صفرا و خسته بریان کرده او قابض و مقوی معده و دافع
صفرا است و مضعف جگر و مصلح آن مویز و نزد اوستاد شیر و خسته او مصلح او است و نزد
حضرت جد غفر الله له مصلح گرمی آن ماست و آب سرد و افشرده فالسه است و نیکوترین استعمال

ان آنست که در آب یا برف سرد کرده بخورند و در موسم گرم بدون سرد کرده خوردن موجب
انحراف مزاج است و اول ورا از دست ملایم نموده چند قطره بیاندازند بعد آن از دهن شگافیده
بخورند و خوردن از کارد بریده اگرچه پسند طبع است مگر از جرم و ریشه او احتیاط نمیشود و حدوث
نفخ و درد شکم و مغص و خراش گلو میکند انفحه بفارسی پنیرمایه و بهندی چیته نامند پنیرمایه هر حیوان
گرم و خشک است حاد و ملطف و محلل و مجفف و حابس اسهال مزمن و هم است از خواص اوست
که هر ذایب را جامد و کل جامد را ذایب میسازد خصوصاً خون و شیر که در معده و اعضا منجمد شده
باشد و حمول او بعد از طهر بر حمل اعانت میکند و نوشیدن او منع حمل مینماید و پنیرمایه خرگوش بالخاصیه
در همه خواص قوی تر است و اگر در آب خمیر کرده بر خیشوم ضماد کند رعاف بند نماید و پنیرمایه
خرگور و بز کوهی و آهو و شتر و گوسفند و فیل بقدر نخودی بغایت مبهی اند و قدر شربتش تا نیم مثقال
انجبار نباتیست در سیوم سرد و خشک قاطع خون جمیع اعضا و حابس اسهال مزمن و نزلات و
مسکن قی و التهاب صفرا و جهت بول الدم و انفتاح افواه عروق مقعد و سل نافع و مضر
مبرودین و مصلحش زنجبیل و بدلش مثل او زرشک و قدر شربتش یکمثقال و از عصاره او یکدرم
اناناس میوه ایست نزد حکمای هند سرد است و نزد اوستاد در اول گرم و در وسط دوم تر است
مفرح و مقوی دماغ و معده و مضر حنجره و اعضای نفس و امعا و مصلح آن شکر و بهترین طریق
استعمال آن آنست که او را خورد خورد کرده در قند و شکر آمیزند و گلاب و عرق بیدمشک و
عرق کیوڑه زده یکدو گهڑی بگذارند بعد از آن میل فرمایند در سایر افعال قوی میگردد و مضرتهای
او هم زایل میشود انیسون بفارسی بادیان رومی نامند و آن تخم نباتیست در آخر دوم
گرم و خشک و مدر بول و شیر و محلل ریاح سایر اعضا و مبهی و قابض طبع و مقوی گرده و مفتح سده
جگر و سپرز و جهت صداع بارد و شقیقه و سرفه و استسقا و خاییدن او جهت خفقان مفید

و قدر شربتش از دو درم تا پنجدرم و مضر امعا و مصلحش سکنجبین و بدلش تخم شبت و در تقویت باه مثل
او انجره است اهلیلج اصفر بفارسی هلیله زرد و بهندی هرر زرد و هرکی نامند بهترین او بالیده زرد
مایل بسرخی با ملاست است و آن ثمر است در آخر اول سرد و در دوم خشک مسهل بعض صفرا
و بلغم رقیق و مقوی معده و دماغ و مفتح سده و جرم او و جرم سایر هلیلجات محدث قولنج اند مجموعه
آن مقوی حواس و ذهن و جهت خفقان و جذام و صداع و غثیان و حمیات مرکبه و استسقا
و منع صعود بخارات بدماغ نافع است و مجربین گفته اند که استعمال هلیلجات در حمیات نشاید که
منع است و حق همین است مگر آنکه خلطی غلیظی با صفرا و بلغم رقیق باشد و عصاره هلیله خشک قوی
الفعل است و مضر سفل و مصلحش عناب و سپستان و قدر شربت از جرم او تا پنجدرم و در نقوع
و مطبوخ از هفتدرم تا ده درم و مصلح قبض او روغن بادام و بدلش در غیر اسهال پوست انار و
گویند مازو بدل اوست اهلیلج هندی و اسود نیز گویند و بفارسی هلیله سیاه و بهندی زنگی
هرر نامند در وسط اول سرد و در دوم خشک مسهل سودا و منقی خون از سودا و جهت بواسیر و
درد سپرز نافع و مضر جگر است و مصلحش عسل و بدلش هلیله کابلی و در قبض نصف وزن او مازو و
قدر شربت از جرمش تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت مثقال اهلیلج کابلی بفارسی هلیله کابلی
و بهندی انبیا هرر و بڑی هرر نامند بهترین او بالیده و سیاه مایل بزردی است در برودت معتدل
و در اول خشک و بعضی او را هلیله سیاه دانسته گرم باعتدال میدانند مسهل بلغم و سودا و صفرای
مخلوط باخلاط و مدر بول و بهترین اقسام هلیله و قوی تر از هلیله زرد و سیاه و آنچه هلیله زرد فایده
میکند اینهم مینماید و دانه هلیله مدر بول است و ذرور سوخته او جهت تقویت دندان و لثه مجرب
و بدلش هلیله سیاه و قدر شربت از جرمش تا سه مثقال و در مطبوخ تا هشت مثقال و فایده مربای
او در مرکبات مقوم است فرنج

دوم در حرف الباء الموحده التازی والفارسی بابونج

در فارسی بابونه و بهندی سوهل مرهٹی نامند در جمیع اجزا اشبه بقحوان است در دوم گرم و در آخر
اول خشک محلل مجذب و مفتح و مدر و مقوی دماغ و باه و جهت تپ بلغمی و سوداوی مرکبه و درد سر
و نزلات و تسکین درد ها و ورم جگر و قولنج و ایلاوس شرباً و ضماداً نافع و مضر حلق مصلحش عسل و بدلش
انار و بدلش قیصوم و قدر شربتش تا سه مثقال و بیخ او گرم و خشک تر و در افعال قوی تر از گل او و مثقال
او با شراب و عسل بسیار محرک باه است و روغن او در مرکبات مسطور است بادرنجبویه معرب بادرنگبویه
فارسی است و بعربی مفرح القلوب و بهندی بلی لوٹن و رام تلسی نامند نباتیست در دوم گرم و مقوی
دل و دماغ و حواس معده و جگر و مفرح و هاضم و مورث ذکا و حفظ و محلل سودا و منضج امراض بلغمی و جهت
خفقان و فواق و دفع سموم نافع و قدر شربت از خشک او تا ده درم و از تازه اش تا بیست درم و
مضر ورک و مصلح او صمغ عربی است و کندر و بدلش دو وزن او ابریشم است و تخمش در افعال ضعیف‌تر
از برگش و قدر شربتش تا دو مثقال بالنگو نوعی از ریحان است جهت اسهال معدی و دموی که از
امعا باشد با گلاب مجرب و جهت مغص زحیر مفید و بدلش تخم ریحان و قدر شربتش تا دو مثقال است
برسیاوشان لغت یونانیست و بفارسی پرسیاوشان و بعربی شعر الجبار و بهندی رج هنس
نامند و آن نباتیست معتدل مایل بگرمی و خشکی و قوتش تا شش سال باقیست ملطف و مجفف و محلل
و مفتح و منضج و مدر بول و حیض و مسهل سودا و بلغم معده و امعا و جهت تنقیه شش و ضیق النفس و درد سینه
و یرقان مفید و سفوف خشک او جهت اسهال و طلای تازه او جهت گزیدن سگ دیوانه شرباً
و ضماداً نافع و مضر سپرز و مصلحش مصطگی و بدلش جهت آلام شش لوزنش بنفشه و نصف آن
اصل السوس است و قدر شربت از جرم او تا هفت درم و از آب طبیخ او تا بیست درم بزرقطونا
مشهور است بفارسی تخم بنگو و بهندی اسبغول نامند و بهترین او سفید و زبون ترین او سیاه
در سیوم سرد و در دوم تر و سیاه او بایبوست و سفید او مسکن تشنگی و حرارت و تلیین طبع

و آبجو داده از قابض و جهت تبهای حاره و غلیان خون و خشونت سینه و زبان و علل
صفراوی و سرفه و ضماد او با آب فی بن جهت دبیل مجرب و ضماد کوبیده او که با مثل او روغن گل
و پوست خشخاش پخته باشند جهت اورام حاره و تسکین درد آن مجرب و مضعف عصب و
مفسد اشتها او مصلح آن عسل و سکنجبین عسلی و بدلش در تبرید خرفه و در نضج تخم کتان و در سرفه و
خشونت حلق و امثال آن بهدانه و قدر شربتش از دو درم تا ده درم و ده درم کوبیده او
کشنده است بسفایج بهیئت مایل بسیاهی باریک و گره دار و از هر گرهی ریشهای برآمده
و اندرون آن سبز در دوم گرم و در اول خشک و گویند در اول گرم و در یبوست معتدل
است و مسهل مره سودا و بلغم غلیظ و محلل نفخ و قولنج و جهت جذام و علل سوداوی نافع
و مفرح بالعرض از جهت دفع سودا و مطبوخ او با اصل السوس و انیسون جهت سرفه و ضیق النفس
و مداومت مطبوخ او با عناب جهت سقوط بواسیر بغایت موثر و چون سه مثقال او را جوشانند
با فلوس خیارشنبر و بادیان بنوشند جهت ریاح بواسیر و درد معده مزمنه و صرع مجرب است
و مضر سینه و گرده و مصلح آن پرسیاوشان و بدلش جهت مواد سوداوی نصف وزنش افیتمون
و ربع آن نمک هندی است و قدر شربت از جرم او تا سه درم و در مطبوخ تا شش درم است
بسباسه بفارسی جاوتری و بزبان هندی جوتری نامند و آن پوست اندرون جوزبوا
که بر جوز پیچیده میباشد و بهترین او تند اشقر مایل بسرخی باهم پیچیده است در دوم گرم و خشک و
گویند در اول گرم و در دوم خشک محلل ریاح و مفتح سده و مفرح و مقوی معده و باه و جهت
سلسل البول و نفث الدم و در ذرور سوده و سعوطا او جهت صرع و شقیقه مجرب و مصدع محرور و مصلحش
گلاب و گویند مضر جگر و مصلح او صمغ عربی است و بدلش جوزبوا و قدر شربتش تا سه درم بسبد
بتخفیف سین و به تشدید آن نیز لغت هندی است اسم مرجان است و بفارسی بیخ مرجان

وبهندی جڑ مونگا نامند و آن سنگ است در اول سرد و در دوم خشک مفرح و قابض و قاطع نزف الدم

وجهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و ضعف معده و نفث الدم و سنگ گرده و مثانه

وسپرز نافع و نیم مثقال او با ربع مثقال صمغ عربی که بسفیدی تخم مرغ سرشته باشند با آب سرد جهت

قطع نزف الدم باطنی مجرب است خصوصاً سوخته او و محرق مغسول نوع سیاه او بغایت مقوی

دل و مضر گرده و مورث شبوع و مصلحش کتیرا و بدلش جهت حبس خون بوزنش دم الاخوین و قدر

شربتش تا یک مثقال و اولی استعمال محرق اوست بصل بفارسی پیاز نامند بری و بستانی میباشد

بری او قوی تر از بستانی و مجموع آن در آخر سیوم گرم و در اول آن خشک با رطوبت فضلیه و

مفتح سده و مقوی شهوتین خصوصاً پخته او با گوشت چرب و دافع مضرت هوای وبای و اختلاف

آبها و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و قطور آن جهت نزول آب و جرب چشم گویند مجرب و

مطبوخ صحرائی او کثیر الغذا و ملین طبع و پخته او در سرکه یا پرورده او بسرکه جهت ورم سپرز و

برانگیختن اشتها و تقویت هاضمه و آب او جهت رفع گزیدن سگ دیوانه نافع خصوصاً چون

سه صد مثقال از آن در سه روز بخورد بغایت مجرب است و ضماد پخته او جهت نضج اورام بارده

و بار خورجن که هالن نیز جهت شقاق مقعد و بواسیر و زحیر و ذرور محرق او با مومیائی سوخته و کافور

جهت اکلهٔ مجرب و مصدع محرورین و مصلحش با آب نمک شستن و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و

با رطوبت فضلیه و مبهی و قدر شربتش یک مثقال بطیخ لغت رومی است بفارسی خربوزه و بهندی

کهربوجه نامند نا شیرین او سرد و در دوم تر و شیرین او تر و بقدر شیرینی مایل بحرارت و بهترین

او شیرین کم آب نازک پیجرم و بهترین نا شیرین او هلیون است که خربزه کرک باشد و مثل بیان اقسام

سریع الاستحاله بخلط غالب معده و سریع التعفن نیست و موافق صفراوی و سوداوی و در حرارت

و برودت معتدل و مجموع اصناف او مدر بول و مخرج حصاة است و جالی و سریع النفوذ

و مدر عرق و شیر و مسهل انچه باو رسد و مصلح حال گرده و سریع الاستحاله بخلطی که در معده باشد و
مصلحش سرکه و بهترین اوقات تناول او مابین دو طعام که طعام اول از معده منحدر شده
باشد و تخم او در اول گرم و در دوم تر ملین و مبهی و مفتح سده جگر و مدر بول و جهت درد سینه و سرفه
حار و خشونت زبان و حلق و تپهای حاره و مرکبه و تشنگی و حرقت بول و جهت بدرقه شدن قوت
ادویه بجگر و مجاری بول و ضماد کوبیده غیر مقشر او لعابیت جالی بشره و جهت کلف مجرب است و مضر
سپرز و مصلحش عسل و قدر شربت از تخم او دو درم تا پنجدرم بطیخ هندی بفارسی خربوزه هندی
و تربزی هندوانه و در هندی تربوز نامند در اول دوم سرد و در آخر آن تر مسکن حدت صفرا و خون
و تشنگی و مدر بول و با سکنجبین جهت تفتیح سده و یرقان و با شیرخشت و مانند آن جهت
تپهای حاره مفید و مولد خون رقیق و بلغم شیرین و مضر سپرز و بارد المزاج و مضر معده سرد و مصلح
آن گلقند و عسل و در مزاجی که صفرا غالب باشد شهد و انه از جهت لطافت مستحیل بصفرا میشود
و در امزجه بارده بدون مصلح مورث ضعف باه و درد مفاصل و امثال آنست و تخم او در
دوم سرد و تر و در جمیع افعال مانند تخم کدو است و در اخراج حصاة و انحدار خربوزه از معده
گویند مجرب است و قدر شربت او تا پنجدرم بقلة حامضه در هندی ساگ چوکه نامند
و در فارسی تره خراسانی گویند قسمی از حماض بزرگ برگ است در افعال مثل حماض مضر
عصب و مصلحش عسل بقلة الحمقا نبات است بفارسی خرفه و بهندی خلفه و قسم خورد را
لونیا نامند در سیوم سرد و تر و گویند در دوم تر آب او مسکن حدت صفرا و خون و قاطع
نزف الدم و نفث الدم و مانع نزلات و مدر بول و حرقت آن و بواسیر و نواصیر و حرارت
جگر و تپهای حاره و دافع حب القرع و درد مثانه و درد سر حار نافع و آشامیدن او باریوند
جهت قطع تپ مجرب است و قدر شربت از آب او تا بیست مثقال و مضر باه مبردین

وضعیف الحرارة و بالخاصیه مسقط اشتها و اکثار او مورث تاریکی چشم و مصلح او مصطگی و
تخمش در جمیع افعال مانند آب و وزن آن ضعیف و قدر شربت او تا پنج درم و گویند مضر سپرز و معده
بارده است و مصلحش قند و بدلش در اکثر افعال بزر قطونا و بو داده او قابض و غیر بو داده
ملین طبیعت است بقله یمانیه نباتیست شبیه بکاسنی بهندی ساگ چولائی گویند در
دوم سرد و تر ملین طبع و مرطب بدن و مولد خلط صالح و مسکن تشنگی و سرفه حار و لطفی الهضم
و مضر مبرودین و قاطع باه و مصلحش قند و بدلش جوارشات و تخمش سرد و خشک و رادع و جهت
امراض حاره و اورام شربا و ضمادا نافع است و مضر گرده و مصلحش شکر و قدر شربتش تا سه
مثقال است بلیلج بفارسی بلیله و بهندی بهیرا مانند ثمر درخت هندیست و مستعمل
پوست او در آخر اول سرد و در آخر دوم خشک ملطف و قابض و مقوی معده و اشتها
و بالخاصیه مسهل سودا و بالطبع مسهل صفرا و قاطع رطوبات و صداع و بخارات و جهت بواسیر
و بو داده او جهت اسهال مزمن نافع و مضر سفل و مصلحش عسل و شکر و بدلش آمله مقشر است بقدر
ثلث و قدر شربتش تا سه درم بنفسج معرب از بنفشه فارسی است و بهندی بنوسا مانند در
اول سرد و در دوم تر و گویند در اول سرد و تر است و بعضی در اول گرم و تر دانسته اند مسهل
صفرا و منضج او و مسکن عطش و حدت خون و حمیات حاره و خفقان و غشی و منوم و محلل اورام
و جهت صداع حار و سرفه و خشونت سینه و حلق و حرقت مثانه و بول و احتباس آن و درد گرده
و ذات الجنب و الریه و خناق و صرع اطفال و نزلات و زکام نافع و مداومت خوردن و
درم او چهار درم با آب سرد جهت رفع اسهال و با شیر خشت و شکر و امثال آن مسهل سریع العمل و
مورث ضعف دل و باعث کرب و ثقل معده و مصلحش اندکی از انیسون و بدلش نیلوفر و برگ
خبازی و در سعال گل گاوزبان قدر شربت او از جرمش تا پنج مثقال و در مطبوخ تا ده مثقال

و روغن بنفشه سرد و تر منوم و جهت جرب و خشکی دماغ و سینه و سرفه و قطور او در احلیل جهت
حرقت بول و حرارت مثانه و سعوط او جهت درد سر حار و بیخوابی مفید و بدلش روغن نیلوفر
و ترکیب او در مرکبات مسطور است **بورق** بفارسی بوره نامند سفید سبک پر سوراخ را ارمنی نامند و
سرخ را نطرون و در اکثر مستعمل ارمنی است در سیوم گرم و خشک محلل و جاذب خون بظاهر بدن
و آشامیدن او رافع قولنج و مهیج باه حتی طلائی آن و مقاوم سموم و مفسد معده و محرک قی و مصلحش
مصطگی و صمغ عربی و بدلش نمک نیم وزن او نمک است و قدر شربت از یک درم تا دو درم و قسم سرخ
او از نیم درم تا یکدرم **بوزیدان** بهندی ستاور نامند بیخیست سفید و اطول از انگشتی در آخر
دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مبهی و محرک جماع و بالخاصیه مسهل زرد آب و مفتح سده
جگر و سپرز و منقی معده و جهت استسقا و رفع کرم امعا و درد مفاصل و نقرس و اذابت
اخلاط غلیظه و با قرد مانا برای بواسیر نافع و مضر انثیان و مصلحش عسل و خردل و بدلش دو وزن
او بهمن سفید و گویند بوزنش وج و قدر شربت آن تا یکمثقال **بهمن** بلغت فارسی اسم بیخیست
که نبت او کوهستانست اسفید و سرخ میباشد سفید در دوم گرم و خشک و سرخ او قوی تر و گرم تر هر دو مقوی
دل و باه و مسمن و مفتح و محلل ریاح و بلغم لزج و موافق مبرودین و جهت خفقان و سنگ گرده
و مثانه و یرقان نافع و قدر شربت از جرم آن تا دو مثقال و از آب او تا سه وقیه
و مضر سفل و مصلحش انیسون و کتیرا و بدل هر دو یکدیگر و بدل هر دو بوزن او تودری و نصف
آن لسان العصافیر و بدل احمر او درونج و سفید او زرنباد است **بهنڈی** ترکاری
مشهور است که آب بسیار دارد و دافع صفرا و مدر و مقوی و مولد منی **بیض** مراد از
مطلق او تخم مرغ خانگی است و نیمبرشت او معتدل ترین اغذیه و مایل بگرمی و مرکب القوی
است و پوست او در اول دوم سرد و خشک و سفیدی او در دوم سرد و تر و زرده

او در اول گرم و در دوم تر کثیر الغذا و قلیل الفضول و مولد خلط صالح و باهی و مقوی دل و بدن و جهت نفث الدم
و منع نزول نزلات حاره بسینه و اصلاح آن و موافق مزاج سوداوی و با تخم تره تیزک و نمک سقنقور
و برادهٔ قضیب گاو کوهی و پنیر مایهٔ شتر جهت تقویت باه بغایت نافع و اکثار و مداومت آن
مولد حصاة گرده و بهق و بیم تخمه و در مزاج اطفال قائم مقام شیر و بسیار پخته او دیر هضم و مورث
قولنج و مصلحش ادویه حاره و ابکامهٔ او با طباشیر و کهربا جهت قطع سیلان خون و با نیم مثقال
لک زرگران جهت قطع سیلان حیض و در حیض مجرب است و سفیدی تخم مرغ مولد خلط
خام و دیر هضم و خوردن زرده با سفیده موافق محرور المزاج و ضماد او با کافور و بزر البنج جهت صداع
حاره مجرب است و پوست او جالی و مجفف و قاطع رعاف و نفوخ سوخته او جهت رعاف
مهلک مجرب و قدر شربت تخم او از پنجعدد تا پانزده عدد و ترکیب نیمبرشت کردن او در محل اول
از فصل نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است پادزهر معدنی و پادزهر
المغربی حجر السم و بهندی بهر مهره نامند در حرارت معتدل و در آخر دوم خشک و دوازده جو او مقاومت جمیع
سموم حیوانی و نباتی و معدنی میکند و موافق همه امزجه و مقوی دل و اعضای رئیسه و حافظ
حرارت و رطوبت غریزی و مانع تعفن اخلاط و زایل کننده سمیت آن و تبهای و رادع اورام
حاره و بارده و جهت خفقان بغایت مجرب است قدر شربتش در دفعه سیم از نخود تا دو
دانگ و در سایر خواص از یک قیراط تا یک دانگ و مداومت آن هر روز یک قیراط حافظ صحت و دافع
ضرر هوائی و وبائی و اختلاف میاه و اهویه است پادزهر حیوانی [illegible] مطابق [illegible]
حجر التیس است در آخر دوم گرم و در اول سیم خشک مقوی جمیع اعضا و تبهای و تریاق [illegible]
و در خواص مثل معدنی است مگر در محرور المزاج بغایت مضر است [illegible] و با آب ریحان جهت
گزیدن افعی [illegible] مجرب است قدر شربتش از یک قیراط تا دوازده [illegible] است [illegible]

همراه گلاب یا عرق کیوڑه یا عرق بید مشک سائیده بدهند پیپتیا تخمیست مدور غیر تام
مشهور گویند در آخر سیوم گرم و خشک و بعضی در اول چهارم میدانند اگر یک سرخ یا دو سرخ
در آب سائیده بخورند برای درد پیچش وایلاوس و فالج و دفع زهر مار و حشرات و اسهال
منفعت تام می بخشد و هرگاه بقدر چهار گندم در آب سائیده قبل از آمدن لرزه تپ بخورانند
لرزه تپ موقوف یا کم میگردد و حضرت والد ماجد غفر الله له میفرمایند که راقم در هیضه و درد شکم
بقدر دو ماشه و زیاده و کم در گلاب سائیده استعمال کرده نفع کلی بخشید و در سفر طعام فاسد یعنی
شب گذاشته را چند کس خوردند همه قی کردند قی بند نمی شد و بر بعضی اعضا نشان تیرگی
و کمودت آشکارا گردیده بود والد شریف همین دوا بسبب نابودن دوای دیگر در گلاب سائیده با وزان
مختلفه استعمال فرمودند نفع تمام بخشید و در صورت که قی بند نشود مکرر بدهند انجام کار قی بند میگردد
انتهی کلامه و روغن او که او را ورق ورق تراشیده در روغن کنجد بریان کرده تیار سازند شخصی
که سم داده باشد و بیهوش افتاده باشد قدری بدهند اثر سم باطل گردد و مالش این روغن برای
فالج بسیار نافع است و شراب او که بست و نجدانه از آن ریزه ریزه نموده در شراب یا در آب اندازند
و پانزده روز در گرما نگاهدارند بعد از آن هر روز یکماشه از وقت شام بخورند برای قوت باه
منفعت بسیار بخشد و قدر شربت او از یک تا دو حبه نوشته اند و مضر امراض گرم و گرم مزاجان
و بدلش نارجیل دریائی کهنه است پهالسه ثمر درخت هندی مشهور است یکی ترش که سرخی
نامند و دوم شیرین که شکری گویند ترش او بسیار خوش طعم و دافع صفرا و خون و تقطیع بلغم
نماید و به نسبت دیگر ترشی مضرت کم دارد و قابض شکم و دافع تشنگی و مقوی دل و معده و
افشرده اش که با قند و گلاب ترتیب دهند در تقویت دل و تسکین خفقان و ازالهٔ حرارت
و تپ بی‌عدیل و رب او در تقویت معده و دیگر منافع بی‌عدیل و افشرده او مصلح انبه و شیرین در برودت

نسبت به اول کمتر مگر در تقویت معده و دل افزون تر از وست فرنج سیوم در حرف
التاء الفوقانیه تانبول بفارسی برگ تنبول و بهندی پان و ناگ بیل نامند نباتش
شبیه ببرگ لوبیا و بر درخت می پیچد در دوم گرم و خشک مفتح و مفرح و مشهی و مقوی معده
و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و مبهی و نشاط آرنده و مضغ او جهت دفع رطوبت دهن و
تقویت بن دندان و قطع نزف الدم لهاة و تحلیل ورم لهاة و سرخ کردن لب نافع و اکثار
او مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و بدلش قرنفل و قدر شربتش تا دو مثقال تربد بهندی نسوت
نامند بیخ است ظاهر سیاه و باطن سفید و مجوف بهترین او سفید و سبک و صمغ دار است در
اول سیوم گرم و در آخر آن خشک مسهل بلغم و رطوبت رقیقه و با زنجبیل قاطع بلغم غلیظ و لزج از عمق
بدن و منقی معده و رحم و مفتح سده آن و منقی دماغ از بلغم و جهت عرق النساء و امثال او
و فالج و سرفه که بمشارکت رطوبات معده باشد و با هلیله کابلی و امثال آن جهت مالیخولیا و جنون
و صرع و با تخم کتان و روغن بادام جهت سعال مزمن و درد سینه نافع و قدر شربت از جرم او تا
سه درم و در مطبوخ تا پنج درم و در معاجین مبالغه در کوبیدن او نباید کرد و مضر امعا و مجفف
اعضا و مغثی و مکرب و مصلحش خراشیدن پوست سیاه او و با روغن بادام و پسته چرب کردن
و با کتیرا استعمال نمودن و بدلش پوست ریشه توت است بوزن او و در بعضی از غاریقون
ترنجبین شبنم الیست که بر خار سمی بحاج منعقد میگردد و شیرین در اول گرم و تر و جالی تر از
شکر و ملین طبع و مسهل صفرا و محرک باه و از شیرخشت لطیفتر است و جهت سرفه و درد سینه و غثیان
و تبهای حاره و تشنگی و با ماء الجبن جهت اخراج اخلاط محترقه و با شیر تازه دوشیده جهت
تحریک باه نافع و قدر شربت او از هفت مثقال تا سی مثقال و مضر سپرز و مصلحش تمر هندی
و عناب و بدلش شیرخشت ترمس بفارسی باقلای مصری و بهندی باکلا گویند از باقلا کوچکتر

وسفید نباشد در دوم گرم و در آخر اول خشک لسانی او در اخر اول گرم است مدر بول و
حیض و جالی و مفتح و محلل و کشنده اقسام کرم شکم و ضماد او جهت بهق و سعفه و خنازیر و جذب سم
هوام و تضمید پخته او با سرکه و عسل جهت عرق النسا و خوردن مطبوخ او با فلونیا جهت برودت مقعد
و بواسیر مجرب است و غسل بشره با او باعث سرخی رنگ است و حمول او اسقاط جنین کند و
اکثار او باعث زردی رخسار و ردی الغذا و دیر هضم است و مصلحش شیرینیها و بدلش در جلای چهره
دو وزن او باقلا و تخم خربوزه و در رفع کرم بوزن او درمنه و در سایر افعال مانند افسنتین است
و قدر شربتش با ادویه از سه درم تا پنج درم و از مفرد او تا هفت درم و ترمس بری در جمیع افعال
قوی تر از لسانی است تفاح بفارسی سیب و بهندی سیو مانند شیرین او در اول گرم و در دوم
تر و ترش او در اول دوم سرد و خشک ترش و شیرین او که میخوش نامند در حرارت و برودت
معتدل و در اول خشک مجموعه مقوی دل و دماغ و جگر و جهت خفقان و عسر نفس نافع و
شیرین او مفرح و ملطف روح حیوانی و باقوت تریاقیه و پخته او جهت سرفه یبسی و آب او با شراب
و گوشت آب جهت رفع غشی مجرب است و اکثار خوردن آن باعث تپهای مرکبه و مصلحش
اغذیه لطیفه و ترش او قابض و مسکن قی و عطش و موافق معده صفراوی و خشک کرده او و آب
انار و ادویه جهت تقویت معده و اسهال صفراوی و تسکین قی نافع و اکثار او مضر سینه و
مورث ذات الریه و ریاح عروق و مصلحش گلقند و دارچینی است و میخوش و مولد خلط صالح
و در افعال مثل ترش است و مربای او در جمیع افعال بهتر از مفرد است تمر هندی که در هندی
املی و املی نامند ثمر درختی است در سوم سرد و در دوم خشک مسکن غثیان و قی صفراوی
و تشنگی و ملین طبع و مسهل صفرا و اخلاط محترقه و مشهی و مقوی دل و معده مسترخیه و در حموضات
سوای او مسهلی نیست و مطفی هیجان خون و جهت خفقان حار و تپهای حاره و تفریح محرورین

بعدیل و اکثار او مورث سحج و سعال و مضر سپرز و مولد سده و مصلحش کتیرا و بدلش آلوی سیاه و
در غیر اسهال زرشک و قدر شربت آن از هفت مثقال تا سی مثقال و دانه او در سیوم سرد و خشک
قابض و مغز تخم او جهت امساک منی مجرب است و مربای او خصوصا مربای قسم سرخ او
بسیار لذید و مفید بمنافع مذکوره چون برگ نازک او را بسایند و در آب بمالند و صاف کنند
و بیاشامند جهت تپ صفراوی و زحیر حار و سوزاک نافع است و گل او همراه گوشت پخته خورند
بسیار لذید و مسکن صفرا و ملین طبع و برانگیختن اشتها مفید توت بفارسی و بهندی نیز توت گویند ثمر
درختی است شیرین او در اول گرم و در دوم تر و مدر بول و ملین طبع و مولد خون صالح و بهی
و مفتح سدد و مصلح حال جگر و مسمن و مقوی پیه گرده و جهت آبله و حصبه نافع و مفسد معده و
مصلحش سکنجبین و ترش که شاه توت بود در دوم سرد و در اول خشک قابض و مطفی حدت
خون و قامع صفرا و خشک او مضر سینه و عصب و مصلحش عسل چون آب ریشه توت را که از [illegible]
او گرفته باشند بقدر هفت اوقیه با برگ انجیر و برگ تاک بقدر یک اوقیه در دیک سرپوش تخمیر
گرفته بجوشانند تا به سدس رسد خضاب بغایت قوی و مجرب است تودری بهندی [illegible]
گویند زرد و سفید و سرخ میباشد و بی تندی و زرد و سفید را در اصفهان قدومه و سرخ او را
قدومه گلگون گویند در دوم گرم و در اول تر محرک باه و مشتهی و مسمن و جهت برودت احشا و
سرخ کردن رخساره و صاف نمودن البشره و رفع مواد سوداوی و سعال یبسی نافع و بدلش
بهمن سرخ است و قدر شربتش تا پنج درم و نبات او قابض و در غایت ردع است توری
ثمر مشهوریست سه قسم میباشد قسمی تلخ و خشک است سبک و برنده ماده خام و دافع اماس اعضا
و زردی بدن و استسقا و امراض سپرز و جذام و بواسیر و فساد صفرا و قسمی گهیا توری نامند بسیار
چرب و سرد و مگر باعث تپ سرد و فساد بلغم و قسمی از هر دو کلان که اره توری نامند ملین و رافع

فساد صفرا بالجمله توری ثمر تره هندی است و خواص قسم اول و مزاجش نزد حضرت والد ماجد
سرد و تر است ملین و رافع حرارت مزاج و مضعف معده و در امزجه یابسه مناسبت دارد
در هندوستان برای محموم از ان مزوره بسیار بندتین ثمر درختیست که بفارسی انجیر نامند در
اول گرم و در دوم تر بهی و کثیر الغذا تر از سایر میوه ها و مسکن حرارت و تشنگی و مسهل برفق و
مبرد دل و مسمن بدن خصوصا چون چهل صباح با انیسون تناول نمایند و مسمن بی بدلست و
مقوی جگر و مفتح سدد و رافع سده و ورم سپرز و بواسیر و هزال کلیه و خشک او در دوم گرم و در
اول تر و در جمیع مراتب مذکوره ضعیفتر از تازه و چون انجیر را نه روز در سرکه خیسانیده هر روز پنج عدد
او را با قدری سرکه او بنوشند و بعضی را کوبیده ضماد نمایند جهت تحلیل صلابات و ورم سپرز
مجرب میدانند و چون مغز گردگان با مساوی او کوبیده روزی یک مثقال بخورند بالخاصیه
اسهال مینماید و مجرب است و مضر جگر ضعیف و مصلحش انیسون و مصلح انجیر تازه سکنجبین بدلش ادویه
ششم مغز چلغوزه و قدر شربت از خشک او تا سی مثقال و از تازه او تا یک رطل فرسنج چهارم در
حرف الثاء المثلثة ثوم بفارسی سیر و بهندی لهسن نامند بری و بستانی میباشد بستانی
دو قسم باشد یکی بسیار دندانه و دیگری یک دندانه و بهترین همه بوستانی مشهور پر دندانه است
در اخر سیوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و محلل و مدر و مفتح و جالی و جاذب و مجفف
رطوبات معده و مفاصل و با قوت تریاقیه و خوردن او با مراعات زمان و مزاج و حد اعتدال
رافع مضرت ابهای مختلف و هوائی و بائی و بعض آنست و محرک باه و مولد منی در مرطوبین و
مجفف ان در محرورین و اکثار او در مزاج و فصل حار محرق خون و مضر بواسیر و مصلحش پختن او
در آب با اندک نمک و بدلش پیاز عنصل و سیر صحرائی است فرسنج پنجم در حرف الجیم التازی و
الفارسی جدوار بفارسی ماه پروین و بهندی نربسی خوانند بحقیقت مخروطی الشکل بقدر

انگشتی وازان کوچکتر پنج قسم می باشد ختائی وہندی وعقربی وزیتونی واندلسی بہترین
ختائی کہ بنقش بیباشد در اول سیوم گرم وخشک وقایم مقام تریاق کبیر مفرح ومقوی دل و
اعضای رئیسہ وشفا دہر افعی وسایر سموم ونیش ومفتح ومحلل ومنضج ومسکن اوجاع ومقوی باصرہ
وباہ واشتہا ومدر وجہت اورام حارہ وباردہ واستسقا وتپ ربع وحصاة ویرقان وتسمین
بدن وصرع وفالج وعسر البول وقولنج وامراض باردہ نافع وقدر شربتش جہت اطفال از نیم دانگ
تا یکدانگ ودر تپ ربع دودانگ ودر تقویت باہ تا نیم مثقال ودر استسقا تا چہار دانگ ومورث
جراحت امعا ومصدع محرورین ومصلحش سکنجبین وبدلش در تفریح سہ وزن او زرنباد جرجیر بفارسی
ترہ تیزک گویند بری او در سیوم گرم ودر آخر دوم خشک وبستانی او در دوم گرم ودر اول خشک
مدر شیر وبول ومفتح سدہ جگر وسپرز ومفتت حصاة ومولد منی ومحرک باہ ومصدع ومورث سدہ
ومبخر ومظلم بصر ومصلحش کاسنی وسرکہ است وتخم او در افعال مذکورہ قوی تر ازان ومورث ثوران
خون وانصباب مواد باعضای ضعیفہ ومصلحش شیر تازہ وقدر شربت از بستانی او تا پنج درم
واز بری تا سہ درم وبدلش مثل آن تودریست جزر بفارسی گزر وبہندی گاجر نامند در دوم
گرم وتر گویند در اول تر است مبہی ومدر بول ومفتح سدہ جگر ومقوی معدہ وقاطع بلغم وملین و جہت
سرفہ ودرد سینہ ومعدہ وجگر واخراج حصاة نافع ومربای او بغایت مبہی ومقوی احشا و
رحم وحافظہ واشامیدن آب او جہت خفقان بسیار مفید وجرم او بطی الہضم ونفاخ ومضر
محرورین ومصلحش ادویہ حارہ وتخمش محرک باہ ودر آثار مثل اصل او وقدر شربت از جرم او
تا صد وشصت ۱۶۰ مثقال واز مربی او ہفت مثقال واز تخم او تا دو درم وبدلش دوقو وانیسون وبری
او در اول سیوم گرم ودر آخر اول خشک ودر افعال سوای تحریک باہ قوی تر از بستانی جلنار
بفارسی گلنار وبہندی پہول انار کا وکلی انار نامند واو غیر گل انار ثمر است اگرچہ در جمیع

خیال مشابه بکدیگر اند در دوم سرد و خشک قابض و رادع و مقوی اعضا و جهت اسهال دموی
صفراوی و نزف الدم هر عضو نافع و قدر شربتش تا دو درم و مصدع و مصلحش کتیرا و بدلش بوزنش
... ست انار خبطیا بهندی بکهان بید گویند بیونانی اسم نخیت مایل بسرخی در اول سیوم
گرم و خشک بغایت ملطف و مفتح و محلل و مدر و تریاق سموم و جهت گزیدن سگ دیوانه و هوام
و سموم مشروبه مفید و قدر شربتش تا یکمثقال و مضر سینه و مصلحش اسقولوقندریون و بدلش در تفتیح و
تحلیل بکوزن و نیم او اسارون و نصف او نجکیر و در محلل قسط و زراوند و بوزیدان و تقای
قوتش تا سه سال است و عصاره او در افعال قوی تر و قوت او تا شصت سال باقی است جند بفارسی
آش بچکان نامند و آن شبیه بخصیه است و حیوان آن مائی و بهترین او سرخ و بعد از آن زرد و
سیاه او از سموم قتاله است جند بیدستر نیز گویند در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جهت خفقان
بارد و نسیان و فالج و رعشه و سایر امراض بارده دماغی و عصبی نافع و آشامیدن آن بقدر یکه
افیون خورده باشند رافع سمیت افیون است چون آن را با افیون بسایند زهر او دور کند و قوتش
تا پانزده سال میماند و قدر شربتش تا یک دانگ و مضر محرورین و مصلح او شربت بنفشه و بدلش سیل او وج و نصف آن فلفل
جوز بفارسی گردگان و بهندی اخروٹ نامند مغز او در دوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه
و ملین طبع و محلل و مبهی و خوردن ده مثقال او که با ده مثقال انجیر کوبیده باشند در تلیین طبع مجرب
و بالخاصیه مسکن مغص و مصلح قروح است شرباً و ضماداً و نوشانیدن سوخته او که با پوست سوخته باشند
بقدر یکمثقال با آب مورد و امثال آن جهت قطع خون بواسیر و طلای نشاره چوب او با سرکه
جهت سرخ کردن رنگ رخسار مجرب است و بریان کرده او با پوست جهت سرفه که از هوای سرد
باشد مفید و مغز کهنه او را چون ناشتا بخایند و طلا نمایند جهت تشنج بارد و بدلش تا دو درم پستان معتدل
و روغن گردگان را آثار مانند کهنه خائیده اوست و محلل و مسخن و نوشانیدن در یکروز سه درم تا

بنفشه جهت درد ورک و طلای او جهت اکله و ناصیر چشم و رفع دردهای بارده بدنی و زایل
نمودن قوباء و قمل مجرب است و قدر شربت از مغز او تا ده مثقال و مضر محرورین و مصلحش خشخاش و بدلش
مغز گردگان حبة الخضراء بالوزن او و بدلش روغن او روغن سداب جوز بوا بفارسی جوز بوا و بهندی
جائفل و جاپهل نامند ثمر درخت هندی است و درخت او بقدر انار و بهترین او تازه و خوشبو
و تند است که خطوط سیاه داشته باشد در دوم گرم و خشک گویند خشکی او در سیوم است قابض
و مفرح و مقوی معده و فم آن و مری و جگر و حافظ حرارت غریزی و هاضم و جهت صلابت
جگر و سپرز و اورام بارده آن ضماد او با روغنها جهت اوجاع بارده و کری گوش و اکتحال او جهت
تقویت باصره و جرب و سبل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و قوتش تا سه سال باقی است و مضر
شش مصلحش عسل و مصدع محرورین و مصلحش کشنیز و بسیار خوردن او مورث حمق و مضر جگر و مصلح
او بنفشه و بدلش بسباسه چای خطائی نبات است برگش مایل به بنفشجی گرم باعتدال تر و گویند
در آخر دوم گرم و در وسط آن خشک ملین و منضج و مقوی هاضمه و ارواح و قوی و معده و باه
و ضماد پخته او جهت اورام صلبه و تسکین درد بواسیر نافع و مضر معده بارد و رطب و مصلحش بادیان
خطائی و رازیانه است و قدر شربتش تا یکدرم چوب چینی بخبیت معروف بهترین او قطعهای
بزرگ املس سرخ نیم رنگ است که وزنی باشد و بی گره و بی کرم و شاخ جهانیده بود کرم زده او
ضعیف العمل است و مرکب القوی و مایل بحرارت و یبوست او زیاده بر حرارت او و بغایت
مجفف رطوبات غریبه و ملطف و محلل مواد غلیظه و مدر بول و عرق است و مسموم و مفتح سده
و منقی خون و روح از کثافات و با قوت قابضه و ملین صلابات و سریع النفوذ در عمق بدن
و مقوی اعضای رئیسه و تناسل و باه و حرارت غریزی و معده و در بروز کردن حصبه و در
توالد و تناسل مکرر در تجربه صاحب تحفه در آمده و جهت علت آتشک و جذام و در رفع جمیع علل

داوی و قروح مزمنه و خشیه و آکله و اورام و بثور و بواسیر و نواصیر و وجع المفاصل و تحریر اثر امراض همیه
تسمین بدن و قطع عادت افیون و سایر اوجاع بارده و مواد نزله و زکام بسیار عدیل است و مستعمل
در اکثر آب مطبوخ اوست و جرم او مسدد و قوی التجفیف است مگر تازه او که خشک نشده باشد

فصل ششم در حرف الحاء المهمله حب النیل بفارسی تخم نیلوفر پیچ بهندی زرکی و مرجانی
گویند و آن دانه گیاهیست شبیه بلبلاب سیوم گرم و خشک مسهل اقسام گرم و با تربد مسهل بلغم
غلیظ و با سقمونیا مسهل صفرا و اخلاط غلیظه و با هلیله مسهل سودا و مفتح سده جگر و سپرز و جهت درد
مفاصل و سایر امراض بارده نافع و قدر شربتش از یک دانگ تا نیم مثقال و یک درم و زیاده او کشنده
بمغص و لصوق بماساریقا و اسهال مفرط و مصلحش هلیله و سحق بلیغ و آلودن او بروغن بادام است
و بدلش بوزن او تخم حنظل است و قوتش تا سه سال باقی است حب بلسان تخم درخت
بلسان است در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و حیض و مقوی معده و مجفف رطوبات معده و
احشا و امعا و رافع مغص و امراض بلغمی و سوداوی و ضیق النفس و درد معده و جهت تحلیل نفخ
و سرفه و ورم ریه و عرق النسا و صرع و سده جگر و استسقا نافع و قدر شربتش تا دو درم و مضر مثانه
و مصلحش کتیرا و بدلش یک نیم وزن او عود بلسان است و اگر نباشد سلیخه و در تریاقات بهم وزن او
حب الغار یا زراوند طویل است حجر الحیه بفارسی مهره مار گویند قسمی از آن از سر مار بهم میرسد و قسمی معدنی
میباشد و آنرا مار مهره نامند و بهترین او آنست که چون بر موضع مار گزیده بگذارند بچسپد و بعد از آن
چون در شیر اندازند شیر را منجمد کند چون آن جذب تمام سم کرده باشد دیگر نچسپد و هنگام جذب سم
رنگ او متغیر گردد پس از آنکه در شیر اندازند سم خود بشیر باز دهد و خود بحال آید برای گزیدن مار
مخصوص است و جهت گزیدن عقرب و دیگر هوام ضعیف العمل است و قدر شربتش تا سه قیراط
حجر الیهود سنگیست بشکل بلوط اهل بسفیدی و طعمی ندارد و محمد بن احمد گوید که نر و ماده میباشد

تازه او مستدر جهت حصاة زنان مجرب است و برادۀ او بشکل بلوط جهت حصاة مردان در اول
گرم و در دوم خشک و گویند معتدل است مدر بول و مانع تولد حصاة و از یکدانگ تا نیم مثقال
بنجاه مثقال آب مفتت سنگ گرده و مثانه است بدانکه حجر الیهود بالاتفاق مفتت سنگ گرده
است لیکن در تفتیت سنگ مثانه اختلاف است جماعت کثیر منکر اند و قدر شربتش از یکدانگ تا
نیم مثقال و مضر معده و سپرز و مصلحش تخم کرفس و گویند مضر جگر و مصلحش صمغ است حسک
بفارسی خار خسک و بهندی گوکهرو نامند بری و بستانی میباشد بستانی بهتر است ثمر صلب و سه پهلو دار
مرکب القوی و خشکی او غالب و جالی و مدر بول و مسکن درد مثانه و افزاینده منی و مفتت حصاة
و منضج و رادع و ملین و رافع قولنج حار بغایت موثر چون نخود را در آب تازه او مکرر پرورده کنند
در تقویت باه بیعدیل است و مضر سپرز و مصلحش بادام قدر شربتش تا پنجدرم **حضض** بهندی رسوت
نامند مکی و هندی میباشد و آن عصاره برگ و تخم نباتیست خار ناک قریب درخت بهترین او
بیرون زرد مایل بسیاهی و درونش مایل بسرخی و او معتدل در حرارت و برودت و در دوم
خشک قابض و رادع و محلل و مبرد و اشامیدن او جهت اورام باطنی و اسهال و احتباس خون
و نفث الدم سینه و سرفه و ادرار حیض و بواسیر و درد جگر و غرغره او جهت ورم حلق و مضمضه او
جهت تقویت لثه و قطور او جهت چرک گوش و ضماد او جهت شقاق مقعد و داحس و اورام و
منع نزلات و اکتحال او جهت جرب حکه و سلاق و ضعف بصر و دمعه و رمد و منع نزله نافع و قدر
شربتش از نیم مثقال تا یکدرم و مضر سپرز و مصلحش انیسون و بدلش حضض هندیست و آن عصاره
فیل زهره است و در جمیع افعال قوی تر از حضض عربی است مگر در ردع و او سیاه تر از حضض مکی
میباشد حلبه در هندی میتهی نامند از حبوب معروفه است و قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم
و در اول خشک منضج و مسهی و مغوریه و با رطوبت فضلیه چون با شهد طبخ دهند مسهل و منقی معا

وجهت مواد مختبسه سینه و سرفه و ربو مجرب و ضمادش جهت اورام صلبه ظاهری و باطنی و ورم سپرز و
رحم و سوختگی آتش و کلف بغایت موثر و مصدع و مغثی و مضر انثیان و مولد خلط غلیظ و مصلحش
نخیین و انیسون و بدلش تخم کتان و قدر شربت از گیاه او تا ده درم و از تخم او تا پنجدرم و روغن
او که از تخم او گیرند گرم و تند و محلل و ملین صلابات است **حلتیت** بفارسی انگوزه و انگز و بهندی هینگ
نامند اسم صمغ انجدان است بهترین اقسام او طیب است و در چهارم گرم و در دوم خشک قوتش تا هفت سال
باقیست و منتن او در سیوم خشک و بوی او شبیه ببوی گندنا و اقسام او قاتل جنین و مخرج آن و
محلل قوی و مسهل و مدر و جهت امراض بارده دماغی و فالج و تپ ربع و بازرده مرغ جهت سرفه
خشک و درد پهلو مجرب و طلای او با انجیر خشک و سرکه جهت قوبا نافع و مضر دماغ و جگر و مصلحش
انارین و انیسون و بوی او مضر محرورین و مصلحش بنفشه و شربت صندل و اکثار او مورث
اسهال و تپ و مصلحش آب مورد و سیب و صندل و بدلش جاوشیر و سکبینج است و قدر شربتش از یکدانگ
تا نیم مثقال **حمص** بفارسی نخود گویند و بهندی چنا نامند بری و بستانی میباشد بری گرم و خشک تر
از بستانی مفتح سده جگر و سپرز و کلیه و ملین اورام بن گوش و انثیان و بستانی او بهترین حبوبات است
نزد بقراط در دویم گرم و در اول خشک و تازه سبز او در اول تر و قوتش تا سه سال باقیماند و ملین
طبع و مسهل و مقوی باه و مسمن بدن و مقوی حرارت غریزی و مولد خون صالح و کثیر الغذا
و منبه اشتها و چون او را در سرکه یکشب تر کنند و ناشتا بخورند و در آن روز چیزی دیگر نخورند
جهت کشتن کرم معده مجرب دانسته اند و آب منقوع او را با قدری عسل بنوشند جهت اعاده
باه مایوسین بیعدیل است و طبیخ نخود سیاه مسقط جنین و مفتت حصاة و در افعال قوی
تر از سفید و با قوت تریاقیه و مضر قرحه مثانه و مولد ریاح و مصلحش خشخاش و گلقند و زیره و در
سایر افعال بدلش ترمس و در قوت باه لوبیاست **حماض** بهندی چوکه نامند در دوم سرد

وخشک و باقوت قابضه ومسکن قے وغثیان صفراوی ومشتہے وجہت رفع خمار والتہاب
جگر نافع ومضر باه ومصلحش شیرینیہا وبدلش ترشی ترنج وقدر شربتش تا ہجده درم وتخم او
سرد ودر دوم خشک قابض وجہت قرحہ امعا وخفقان حار وبرشتہ او جہت اسہال
ودموی وصفراوی ومثبتی وتعلیق او بر بازوی چپ نان مانع آبستن ومضر گرده وسپرز ومصلحش
رازیانہ وقند وقدر شربتش دو درم حنظل بہندی اندراین کاپہل نامند ثمر گیاہیست بقدر نارنج
در نہایت تلخی ومستعمل شحم اوست وقوتش تا چہار سال باقیست وآنچه بیرون او رده باشد تا
دو سال در اول چہارم گرم وو در دوم خشک مسہل سودا وبلغم غلیظ وجہت فالج وامراض بارده
دماغی واعضائی عصبانی وگرده ومثانه نافع وقدر شربتش از یک دانگ تا نیم درم ومضر دماغ حار
ومعده ومصلحش کتیرا ومقل ومضر ابدان نحیفه ومصلحش رب فواکه وبدلش برابر او بید انجیر وثلث
آن حرمل است حنا بکسر حا وتشدید نون بہندی مہندی نامند نباتیست گلش سرخ مایل بسبزی
مرکب القوی ومایل بسردی وو در دوم خشک وگویند در اول گرم است وباقوت قابضه آشامیدن
آب نقیع او روزی سی مثقال با ہفت مثقال شکر جہت ابتدائی جذام بغایت نافع وآشامیدن
جرم او نیم مثقال بالخاصیه رافع قولنج وطلای او با آب برگ بید انجیر جہت شقاق مزمن ودرد
زانو وبا برگ گردگان بالمناصفه جہت بضه وخوده وشقیقه وصداع ریحی وبلغمی مجربست
ومضر حلق ومصلحش کتیرا ولعاب اسبغول وگل او معتدل ولطیف وطلای او جہت فالج وامراض
دماغی وعصبانی مفید ست حنطه بفارسی گندم وبہندی گیہون نامند بہترین او تازه بالید
مایل بزردی وبعد از آن جنس سفید اوست در اول گرم ودر رطوبت ویبوست معتدل
است وتازه او که خشک نشده باشد در دوم تر وبہترین غذا ہائی اصحا وکثیر الغذا وسمن وسر
ومولد کرم معده ومصلحش سرکه کہنه ومضر زنان حامله وپخته او نفاخ ودیر ہضم ومصلح او شیرینیہا

طلائی آرد گندم با آب کشنیز جهت دفع تحلیل اورام حاره و خنازیر و غدد مجرب است فصل

هفتم در حرف الخاء المنقوطه خبازی بفارسی نان کلاغ گویند از جنس خطمی است در

اول سرد و تر و گویند در دوم و با بورقیت و مدر بول و منضج و رادع و مفتح سده و تخم او سرد و

تر و کثیر اللعاب و مزلق و مغری و ملین و جهت سرفه گرم و خشک و قرحه گرده و مثانه و گرفتگی

آواز و تقویت امعا و رفع نزله و ضماداو جهت اورام حاره نافع و مضر معده ضعیف و مصلحش رب

فواکه و بدلش تخم خطمی و قدر شربتش تا پنجدرم و قدر شربت از آب خبازی تا پنجاه درم و خبازی

بستانی تخم سیاه و برودت و رطوبت او زیاده از بری و ملین طبع و سینه و تپهای حاره و تصفیه

صوت نافع و مضر معده بارده و مصلحش ادویه حاره است و تخم او مسهل قوی اخلاط غلیظه و مفتح سده

و جهت عرق النسا نافع و قدر شربتش دو درم است خبه بفارسی خاکشی و در هندی خوب کلان

نامند در دوم گرم و در اول تر مهی و مشتهی و مقوی معده و هاضمه و جهت معده سرد و آبله

و حصبه و شری و تا سه درم او جهت رفع سمیت ادویه و تا یکمثقال و جهت نفث اخلاط سینه

و ریه و ضمادش جهت اورام صلبه و ورم بن گوش و پستان و انثیین و قرحه او با عسل جهت

اعانت حمل نافع و قدر شربتش تا دو مثقال و مصدع و مصلحش کتیرا و بوزنش تودری است خردل

بهندی رائی نامند تخم گیاهیست مراد از مطلق او نوع سرخ است در اول چهارم گرم و خشک و با تسخین

و محلل رطوبات دماغ و معده و سایر اعضا و مفتت حصاة و جهت درد ریحی و بلغمی جگر و سپرز

و امراض بارده دماغی و طلا کردن او با روغن بقضیب جهت نعوظ و لطوخ او جهت درد دندان

بی ورم مجرب و مضر محرورین و مورث تشنگی و مصلحش کاسنی و بدلش دو وزن او حب الرشاد

و قدر شربتش تا سه درم و روغن او که از او کوبیده بطور روغن بادام تیار نمایند بغایت لطیف

و محلل و طلااو جهت اختناق رحم و تپهای مزمن و دردهای کهنه و تفتیح سده عصاب و

اشامیدن او جهت درد معده بارد مزمن نافع و قدر شربتش تا سه درم خروع بکسر خا و فتح را
بفارسی بید انجیر و بهندی ارنڈی گویند در آخر دوم گرم و خشک محلل و ملین عصب و مسهل قوی
خلط بارد و جهت فالج و لقوه و امراض بارده نافع و قدر شربتش از پنج عدد تا ده عدد و مسقط
اشتها و موجب کرب و مصلحش کتیرا و مصطگی و ضماد او جهت تالیل و کلف و اورام بلغمی و درد ان
و نقرس سعید و روغن او در مرکبات مسطور ست خس بفارسی کاہو نامند بستانی و بری
میباشد و بری او سرد و تر از بستانی و شیر او گرم ست و مدر حیض و گیاه او در آخر دوم سرد
و در اول تر و بستانی او در دوم سرد و تر و سریع الانحدار و مولد خون صالح رقیق و مسکن
حدت خون و صفرا و تشنگی و التهاب و مفتح سده و مدر بول و منوم و رادع اورام حاره و
دافع خمار و رافع مستی و ملین طبع و جهت امراض حاره و یبوست سودا و صفرا و جذام و
یرقان و تبهای حاره و حرقت مثانه و بول و درد سر و منع صعود بخارات بدماغ و نزله
حاره و سرفه که از گرمی و خشکی باشد نافع و اکثار او مضر باه و مولد ریاح و مضر صاحب سل و ربو و
مورث نسیان و ضعف باصره و مصلحش پودینه و کرفس و ضماد او جهت اورام و التهاب
نافع و قدر شربت از آب او تا سی درم و تخم او در دوم سرد و خشک مخدر و منوم و جهت نزله و
زکام و درد سینه و تقطیر بول و سیلان منی نافع و مضر باه و مصلحش مصطگی و بدلش دم الاخوین
قدر شربتش دو درم و روغن او در مرکبات مرقوم ست خشخاش بهندی خشخش نامند بستا
را بفارسی خشخاش سفید گویند گلش سفید میباشد و خشخاش سیاه را گل بنفش و سیاه و کبود
و این لون را تخم سیاه میباشد و تخم خشخاش سفید در آخر دوم سرد و در اول تر و مخدر و منوم و منضج مواد
رقیقه صفراوی و ده درم او با شکر جهت خشونت سینه و سرفه حاره و سل و نفث الدم و حرقت
مثانه و تب دق نافع و مقوی جگر ضعیف و گرده و مسمن و با عسل مبهی و مداومت او قاطع باه

درخم که درون او زرقیت ... [illegible] و شکر و پوست او مایل بسفیدی و در انواع اسهال که از تخم او تا پنج مثقال آن ... در سایه
پوست او صبح و شام تناول کنند جهت اسهال دموی و صفراوی و التهاب معده مجربست و قدر
شربتش تا پنج درم و از تخم تازه او تا ده درم و از پوست او تا یکنیم مثقال و از گل او تا یکدرم و روغن او
که بطور روغن گل بگیرند مخدر و منوم و مسکن دردهای حاره و روغن تخم خشخاش در افعال
از آن ضعیفتر است خشخاش اسود مراد از مطلق او قسم بریست در آخر سیوم سرد و در جمیع
افعال تخم او قوی تر از بستانی و جهت حرارت جگر نافع و مضر دماغ و مصلح او بادیان و قدر
شربت او بجمیع اجزاء القدر نصف شربت بستانی است و از تخمش یکمثقال و بدلش در اکثر امور تخم کاهو
خصیة الثعلب بفارسی ثعلب گویند و آن بیخیست سفید و از سورنجان کوچکتر و طعم او شیرین و در
تازه او بو شبیه ببوی منی و در آخر اول گرم و تر و باهی مقوی عصب جهت کزاز و تشنج یابس
و تولید منی و تقویت نعوظ مفید و طلای او با روغن گل منبت مو و مقوی و مانع از سقوط اوست
و قدر شربتش دو مثقال و مضر فم معده و مصلح او شکر و بدلش تخم زردک است و چند اقسام میباشد چنانچه
در مطولات مفصلا مذکور است خطمی معروفست سفید و سرخ و مختلف الالوان میباشد آنچه
بی گل باشد خطمی بری نامند جالینوس سرد و تر دانسته و شیخ الرئیس گرم باعتدال و اکثر مرکب القوی مایل بسردی
و تری و از انواع غباری شمرده اند محلل و منضج و رادع و مرخی و گل او ضعیفتر از برگ و شاخ او و طبیخ
او جهت اسعال و رادع ضرر تندی ادویه مسهله و یکمثقال آن جهت تحلیل قولنج و گشادن بول و حیض و قرحه
امعا و نفث الدم و سرفه حاره و اسهال و مغص مواد سوداوی و ضماد او جهت تسکین وجع اورام و عرق النسا
نافع و مرهمها کاملتر تخم او با دو جزو دانه خرما با آب سرکه طلا کنند جهت تحلیل اورام نیز مجرب و پوست بیخ او لعاب ملین و طبیخ او جهت
زحیر و مغص و سده امعا و قرحه آن نافع هرگاه بیخ او را کوفته در لته بسته در آب گذاشته در
زیر آسمان چندان نهند که آب منجمد گردد جهت نفث الدم و سرفه حار مجرب و مضر معده و مصلح او عصاره زرشک

در تحریک باه مفید و مجرب است و مضر [illegible] و مصلح او صندل و طباشیر و قدر شربت طبیخ او تا سی مثقال **خل** بفارسی سرکه نامند و از انگور و خرما و مویز و شکر و عسل و انجیر و مانند آن و از حبوبات مثل برنج و امثال آن تیار میسازند و بهترین همه سرکه انگوری است و از مطلق او همین مراد است مرکب القوی و در دوم سرد و خشک گویند خشکی او در سوم است قابض و بسیار مجفف و سریع النفوذ و رساننده قوت ادویه باعضا و ملطف و قاطع اخلاط غلیظه و معین هضم و قاطع نزف الدم اعضا و محرک اشتها و مفتح سده ها و سار لقا و سپرز و طلای او جهت منع انتشار قروح خبیثه و درد سر و گزیدن حیوانات سمیه حاره و سوختگی آتش بغایت مجرب و ضماد انجیری که در و طبخ یافته باشد جهت سوزش عضو و خشونت آن و جوشانیده او با گلاب که پارچه را بآن تر کرده بر سر ضماد کنند جهت درد سری که از صفرا و خون و بخارات حمام شده باشد و مضمضه طبیخ او با زیره و صعتر جهت تسکین درد دندان و قروح لثه مجرب است و مضر عصب و پیران و قوت باه و مصلح او شیرینیها است و قدر شربتش تا هفت مثقال و بدلش در بعضی امور شراب و در بعضی آب لیمو ست همه اقسام سرکه سرد و خشک لکن سرکه ناری و نارجیلی و عسلی گرم و خشک است **خلاف بلخی** بفارسی بید مشک نامند گل او قبل از برگ بهم میرسد بقدر بلوطی و ملون بزردی و اندکی سرخی و سیاهی و سفیدی و بسیار خوشبو و جالینوس سرد و تر دانسته و جمعی دیگر در اول گرم و مایل بخشکی بیان نموده اند محلل و ملطف و مفتح سده خفیفه دماغی و مقوی دل و دماغ و مسکن صداع که از بخار و مواد حاره باشد و ملین طبع و عرق او در جمیع افعال از گلاب و عرق بید قوی تر و ملین طبع و مقوی دل و معین باه است و قدر شربتش بیست درم است و روغن شگوفه بید مشک سرد و مجفف و مسکن درد سر حار و مانع صعود بخارات و بدل او روغن گل و دستور ساختن روغن آن مانند روغن بنفشه است و بدل عرق او عرق نیلوفر است **خمر** بفارسی شراب است و از مطلق آن شراب انگوری مراد است که آب انگور صاف را

درخم که درون او بزرقت یا قیر یا موم اندوده کرده مدتی در افتاب گذارند تا بجوش آید پس در سایه
بدارند یا خم را در سرگین اسپ دفن کنند هرگاه برسد بعد ازان صاف ساخته تیار سازند و غیر انگوری
را نبیذ نامند و اصناف او بحسب اعمال زیاده بر شصت قسم میرسد و چون خردل داخل کنند
بدون جوشیدن خمر میشود و با زعفران موجب بسیار نشاط و تقویت جگر و دل میگردد و چون
مراعات استعمال خمر بحسب سن و فصل و مزاج و مقدار و مکان و وقت کرده میشود جهت حفظ
صحت و نیکو کردن فکر و رنگ رخسار و تقویت هضم و فهم و دل و معده تاثیر میکند و باعث
شجاعت و سخاوت است و خوردن شراب سفید با آب سیب و آب گوشت بیچوزی جهت غشی
و بیهوشی مجرب است و قدر شربت شراب بحسب امزجه موقوف بر رائی طبیب است و شراب کهنه
آنرا گویند که یکسال تا دو سال برو گذشته باشد در سیوم گرم و در دوم خشک است و قدیم او که
زیاده از دو سال تا چهل سال برو گذرد یبوست او در سیوم و مسطار که تازه اوست در دوم
گرم و تر و آنچه از شش ماه تا یکسال برو نگذرد در آخر دوم گرم و مایل برطوبت است و بهتر آنست که
بعد از جوشیدن اقلا تا سه ماه نگذرد استعمال نکنند چون مزاج مردم هندوستان ضعیف میباشد
باید که اول کم از قدر شربت استعمال کنند اگرچه حسب وعده گذشته میبایست که منافع شراب هم مذکور
کرده نمیشد مگر چون در بعضی اوقات شارع هم رخصت میفرماید و نیز در قوم عیسوی و بعضی قوم
هنود مانند کایت نوشیدن آن مروج است لهذا مسطور شد خولنجان لفارسی خسرو دارو و بهندی پان و
بهندی کلنجن نامند بیخیست سرخ تیره پرگره و تند طعم و از هند و روم خیزد و غلیظ پرگره را خولنجان قصبی
نامند و بی گره را کلیجه یک صلب است عقاری و قسم اخیر بهتر است و قوتش تا هفت سال باقی میماند
در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و احشا و باه و ماسک بول و ملح نعابت کاسر ریاح و جهت قولنج
و برودت کلیه و درد کمر و دردهای بارده بلغمی نافع و یکدرم سائیده او با یکاوقیه شیر گوسفند ناشتا نوشند

در تجربات بارها مجرب است و مضر دل و حجاب و مصدع محرورین و مصلح او صندل و طباشیر و قدر
شربتش تا یک نیم مثقال و بدلش دارچینی و کبابه است خوخ بفارسی شفتالو و بهندی آرو نامند
و بهترین او بهلو است که عبارت از آنچه گوشت او از دانه جدا شود در اول سرد و در دوم تر ملین
و مسکن تشنگی و غلیان خون و صفرا و بخارات حاره یابسه و جهت بدبوئی دهان و خشکی
دماغ مفید و در امزجه حاره معین باه و مشتهی طعام و آب نیم رطل او را شب گذارند تا صاف شود
با شکر و ترنجبین و امثال آن دهند مسهل صفرا و جهت رفع اخلاط محترقه مفید و مضر مرطوبین و اعصاب و
مورث تپهای مزمنه اگرچه بعد از یکماه یا دو ماه باشد و مصلح او عسل و قسم دوم او که کاردی نامند
غلیظ تر و دیر هضم و با قوت قابضه و نفاخ و مورث قولنج و ترنجبین خام و تلخ او همین اثر دارد و آب
برگ و شکوفه شفتالو بقدر دو وقیه با شکر جهت قتل کرم معده و حب القرع بسیار موثر و روغن دانه او
جهت درد گوش و کری آن و یکدرهم از استخوان دانه او جهت اسهال مجرب است خیار شنبر
معرب خیار چنبر فارسی است و مغز فلوس نیز نامند و در هندی املتاس گویند و مستعمل مغز او ست
شیرین و بدمزه و بدبو میباشد در اول گرم و تر محلل و ملین و با ادویه مناسبه هر خلط مسهل آن و
مسکن حدت خون و ملین سینه و مسهل رقیق و بطی العمل و جهت تحلیل اورام باطنی و ظاهری نافع
و با تمر هندی مسهل صفرای سوخته و با تربد مسهل بلغم و با بسفایج و آب شاهتره و آب برگ بید و آب کاسنی
مسهل سودا و جهت تفتیح سده جگر و درد آن و یرقان و تپهای حاره و رفع سده امعا نافع و غرغره
او با آب کشنیز سبز رادع خناق صعب و محلل آن و طلای او جهت تلئین صلابات مفید و مضر
معده و مغثی و مصلح او مصطگی و انیسون و مورث پیچش بسبب چسپیدن او با امعا و مصلح آن روغن
بادام و قدر شربتش از پنج مثقال تا بست مثقال و بدلش سه وزن آن مویز بیدانه و نیم وزن او
ترنجبین فصل هشتم در حرف الدال المهمله دارچینی بفارسی دارچینی و بهندی دال چینی نامند

در آخر دوم گرم و خشک و قوتش تا پانزده سال باقیست و حافظ قوتهای طبعی و نفسانی و حیوانیه
و بغایت لطیف و مفتح و محلل ریاح و منضج و جالی باصره و جهت نزلات و استسقا و خفقان و
جنون و تقویت اعضای رئیسه و درد گرده و تقویت باه و مطبوخ او با مصطگی جهت فواق
مجرب و مصدع محرورین و مضر مثانه و مصلح او کتیرا و اسارون و بدلش در تحلیل و تلطیف و
تقویت اعضا مثل وزن او اهیل و کبابه و در اصلاح ادویه سلیخه و در باه خولنجان و قدر شربتش
از دو درم تا پنجدرم دار فلفل بفارسی فلفل دراز و بهندی پیپل گویند در آخر دوم گرم و خشک و
محلل مواد بارده و مفتح سده جگر و هاضم طعام و محرک باه و مدر بول و حیض و جهت خوشبو کردن
دهان و رحم و رفع قی و تقویت معده نافع و قدر شربتش تا یکمثقال و مصدع و مصلحش صمغ عربی
و صندل و بدلش فلفل سفید است دجاج بفارسی مرغ خانگی و بهندی مرغی نامند و خروس یعنی
مرغ نر نسبت باو حرارت کمتر دارد و یبوست درو غالب و خروس بچه اعدل و مایل برطوبت و
مرغ جوان فربه در آخر اول گرم و در رطوبت معتدل و مرغ بچه رطب تر از آن برطوبت فضلیه و کلام
ببرودت خروس بچه خلاف قیاس و تجربه است چه همه گوشتهای غیر مائی حاراند و مهرائی آن
کثیر الغذا و الطف از اکثر طیور و مولد خون صالح و غیر مهر انجلاف اوست و گوشت آب خروس
سالخورده محلل و ملین طبع و جهت قولنج بسیار مفید است و مداومت مرق و گوشت او تا یکهفته
با نان میده جهت زایل کردن صفرت رنگ رخسار که سبب آن معلوم نباشد مجرب و کذلک
نوشیدن خون خروس و مرغ و تسعیط کردن خشک کرده او جهت قطع رعاف و پرده سنگدان او
که خشک نموده باشد با شراب جهت درد معده از مجربات است و طلای پیه او نیمگرم او بر سر جهت مالیخولیا
عجیب النفع است و خوردن مرغ با شیر و کشک و ماست و پنیر مورث قولنج و مداومت آن
باعث نقرس و مصلحش ادویه حاره و در محرورین سکنجبین دراج بهندی تیتر نامند در دوم گرم و

خشک و الطف از کبک و تذرو و گوشتش افزاینده جوهر دماغ و فهم و حفظ و منی و مقوی
معده و اعضا و مضر محرورین و مصلحش ترشیها در وج نجنبیت عقربی شکل خاکستری رنگ
گرد دار قوتش تا ده سال باقیست در سیوم گرم و خشک محلل بلغم و سودا و ریاح غلیظه و مقوی
حواس و معده و جگر و سپرز و دل و مفرح و جهت خفقان و گزیدن عقرب و تقویت هاضمه و
آویختن پاره او در خانه جهت رفع طاعون بالخاصیه مفید و مصدع و مصلحش رازیانه و در محرور
اشربه بارده حامضه و بدلش بوزنش زرنباد و قدر شربتش تا دو درم دم الاخوین بفارسی
خون سیاوشان و بهندی رنگ بتر نامند و آن صمغیست خالص الحمرة مایل به بنفشجی
و قوتش مدتها باقی می ماند در سیوم سرد و خشک قابض قوی و قاطع خون از جمیع اعضا و رادع سیلان
فضول و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش شادنج و قدر شربتش از نیم درم تا یکمثقال فصل نهم در حرف
الذال المعجمه ذهب بفارسی زر و طلا و بهندی سونا نامند معتدل مایل بحرارت و مقوی
دل و حرارت و رطوبت غریزی و مفرح قلب و جهت خفقان و وسواس و جذام و جنون و
امراض سوداوی و صفراوی و یرقان و سپرز و ضعف گرده و سنگ مثانه و رفع سموم و براده
او که با مروارید و آب ترنج حل کرده باشند جهت جذام و اسهال دموی و زحیر و محلول او با نوشادر
فقط جهت سم و انباشتن او در ثقبه غرب جهت رفع آن مجرب و مضر مثانه و مصلحش عسل و
بدلش یاقوت محلول و قدر شربتش از یک نیم قیراط تا یک دانگ است فصل دهم در حرف الراء
المهمله رازیانج بفارسی بادیان و بهندی سونف نامند بستانی و بری میباشد بستانی او
در اول سیوم گرم و در آخر اول خشک و تخمش گرم و تر و بیخش قوی تر از سایر اجزاء و مجموعه او
مولد شیر و مدر بول و حیض و مفتح سده جگر و سپرز و سینه و مقوی معده و باصره و محلل ریاح
اخلاط غلیظه و مجفف قوی و تریاق سموم و با قوت قابضه و جهت خفقان و غشی با گل گاوزبان

مجرب و با ادویه مناسبه و تنها جهت ریاح غلیظه نافع و جهت بدرقه شدن قوت
ادویه و ایصال آن باطراف بدن مستعمل و مضر محرورین و مصلحش صندل و سکنجبین و بدل تخم او تخم
کرفس و قدر شربتش از تخم او یکمثقال و از بیخ او در مطبوخات دو مثقال بری او در آخر سیوم گرم
و در دوم خشک جهت تقطیر بول و تنقیه رحم و اسهال مزمن و رفع احتباس حیض نافع است
راوند بفارسی ریوند نامند و آن بیخ ریباس است و بهترین او چینی که سرخ مایل بزردی
و ثقیل الرایحه باشد مرکب القوی و در اول دوم گرم و خشک مسهل لبعض اخلاط غلیظه و رقیقه
بتمام و با قوت قابضه و مجفف و محلل و مدر بول و حیض و مفتح و مقطع و مفتح سده جگر و سپرز و امعا
و مبرد بالعرض بسبب شدت تحلیل با گلسرخ و قوابض جهت اسهال دموی و بالخاصیه رافع
تبها و حرارت غریبه و جهت درد گرده و مثانه و ورم رحم و خفقان نافع و مضر سعل و مصلحش صمغ
و بدلش در امراض معده و جگر نیم وزن او گلسرخ و خمس او سنبل و قدر شربتش تا دو درم رمان
بفارسی انار گویند اقسام میباشد شیرین بیدانه را املس نامند لطیفتر از سایر اقسام سرد باعتدال
و در اول تر و با قوت قابضه و قلیل الغذا و مولد خون صالح و نفاخ و از این جهت باعث نعوظ
محرورین و مدر بول و جالی و مفتح و ملین طبع و مورث تشنگی و خوردن او بعد از طعام سبب انحدار
آن و جهت تقویت جگر و استسقای لحمی و زقی و سوء القنیه و یرقان و سپرز و خفقان و سرفه
حار و فربه کردن بدن نافع و اکثار او مفسد غذا و مرخی معده و مصلحش انار ترش و در بارد المزاج
زنجبیل پرورده است و مصلحش مصطکی و رب انار شیرین در افعال قوی تر از آب او و مرخی معده و
انار ترش و شیرین که بعربی مز و بفارسی میخوش نامند در سردی و تری مایل باعتدال است و
انار ترش در دوم سرد و خشک قابض و مدر بول و مسکن حرارت معده و جهت قی و خفقان حار
و منع صعود بخار و تنج مفید و مضر مبرود و مضعف جماع و بجگر و قوت باه و مصلحش انار شیرین انار ترش

در افعال قوی تر از آب اوست چون جوف انار ترش را خالی کرده روغن گل در و انداخته
بر آتش نرم گذاشته در گوش چکانند برای درد آن لغایت موثر است چون پوست انار
ترش را با مازو هموزن سائیده در سرکه بجوشانند تا مهرا و منعقد گردد و بقدر فلفلی حبوب بندند
پانزده عدد و زیاده از آن جهت رفع اسهال مزمن و سحج مخوف مجرب است و رب انارین در
دوم سرد و در اول خشک قابض و جهت قی نافع و آب انارین که با پیه افشرده باشند
نیم رطل تا یک رطل با بیست درم شکر خام مسهل صفرا و مقوی معده و جهت حمیات صفراوی و یرقان
مجرب است **فصل یازدهم در حرف الزاء المعجمة** زبیب بفارسی مویز گویند بهترین او
پرگوشت و کم دانه و بزرگ مقدار است و دانه بیرون کرده او را منقی نامند در آخر اول گرم
و در اول تر منضج اخلاط غلیظه و محرک باه و مبرد و مسمن بدن و مقوی جگر و جهت سرفه بلغمی و
امراض گرده و مثانه و قرحه امعا مجرب دانسته اند و با سرکه جهت یرقان و چون با انیسون پخته
و مهرا کرده آب او را با روغن بادام بنوشند جهت سرفه مجرب مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
میوه های ترش و مضر گرده و مصلحش عناب و قدر شربتش تا سه درم و نوعی که بیدانه است کشمش نامند
بهترین او سبز و زبون ترین آن سیاه و همه اکثر لطیفتر از دانه دار مسهل و با قوت مسهله و آب
نقیع و مطبوخ او که با فانید بقوام آورده باشند جهت سرفه و مواد سینه نافع و منقی صوت است
و ضماد او با صبر جهت لچلچی سر مجرب است و در همه افعال دیگر مانند مویز منقی و اکثار او محرق خون
و مصلح او مانند مویز زراوند بلغت فارسی است قسم زرا طویل و دراز و ماده را مدحرج و گرد
نامند و از مطلق او مراد قسم طویل است قسم نر او در سیوم گرم و در دوم خشک و باقی سموم حیوانی
و نباتی و مدر بول و حیض و قاتل اقسام کرم معده و جالی و محلل و مقطع بلغم و مفتح سدد و مفتت
حصاة و جهت تنقیه سینه و صاف کردن رخسار و تنقیه جگر مفید و سنون او جهت تنقیه رطوبات

لثه و فرزجه او جهت احتباس حیض مجرب و مضر جگر و سپرز گفته اند و مصلحش عسل و بدلش زراوند
مدحرج است و در تحلیل صلابات سپرز و ریاح مثل او زرنباد و نصف آن انزروت و قدر شربتش
از دو درم تا دو مثقال و قسم ماده او در دوم گرم و خشک و تلطیف او زیاده از طویل و ملطف اخلاط
و منقی معده و دماغ و جهت ربو و ضیق النفس و سرفه مزمنه و فواق و جنون و صرع و ورم سپرز
مفید و در سایر افعال قوی تر از او ست مضر سپرز و مجفف اعضا و مصلحش عسل و بدلش قسم
طویل و گویند بوزن او زرنباد و نصف آن قسط و قدر شربت تا دو درم است زرنباد بالضم
بهندی کپورکچری نامند بیخیست طعمش یا تلخ میباشد یا شیرین و آنچه شیرین باشد ضعیف است و
قوتش تا سه سال باقیست در آخر دوم گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مفرح و مقوی دل و معده
و دماغ و محلل ریاح و مبهی و مدر بول و حیض و مسمن و مسهل سودا و حابس قی و مفتح سدد و جهت
وحشت و مواد سوداوی و خفقان و تحریک باه مفید و بالخاصیه رافع جمله علل بارده و مصدع
و زیاده او مضر دل و مصلحش بنفشه و بدلش در تفریح دو مثل او درونج و قدر شربتش از یکمثقال تا دو درم
است زعفران بهندی کیسر نامند معروف است در سیوم گرم و در دوم خشک مفرح و قوی و
مقوی حواس و مفتح و منضج و محلل و مدر بول و با قوت قابضه و محرک باه و مقوی جوهر روح حیوانی
و جگر و احشا و مورث نشاط و ضحک و منوم و جهت رفع سده جگر و سپرز و رسانیدن قوت ادویه
با عضا و بمثقال او جهت عسر ولادت مجرب و ضمادش جهت منع سیلان رطوبات بچشم و تسکین درد
گوش و درد سر بارد و رفع بیخوابی نافع و چون ده درم او در آب سرشته مانند گردگان بدور کنند
و تعلیق نمایند جهت عسر ولادت و اخراج مشیمه زنان و مادیان بالخاصیه مجربست و مصدع و مبخر
و مضعف اشتها و مغثی و مداومت او مکدر حواس و مضر اعصاب و مصلحش سکنجبین و انیسون و بدلش
مثل او دانه ترنج و قدر شربتش تا دو درم و سه درم او کشنده است زنجبیل بهندی سونته و سنده

نامند نجیبت معروف در سیوم گرم و در اول خشک و با رطوبت فضلیه و مقوی هاضمه و ملین طبع
و مفتح سده جگر و مسهی و محلل ریاح غلیظه معده و امعا و رافع تشنگی بلغمی و مقوی معده و جگر و
مخرج خلط غلیظ و با ترید مسهل رطوبات مفاصل و ساقین و با زردی بیضه نیمبرشت جهت
زیاده کردن منی و با خولنجان و پسته جهت تقویت باه از اسرار مجربست و ضماد هن جهت
تقویت اعصاب و کزاز و ریاح بواسیر بدیل و مضر حلق و مصلحش عسل و بدلش دارفلفل و قدر شربتش
دو درم و مربای او محرک باه مبرودین و تقویت جهت هاضمه و تخفیف بلغم قوی تر است زوفای یا
کیاهاییست در دوم گرم و در آخر آن خشک و کوهی او قوی تر از بستانی و لطیف و مسهل بلغم و
مخرج ریاح غلیظه و کرم معده و خون جامد و محلل اورام و جهت سرفه مزمن و ربو و نزله و فالج و
درد سینه و معده و جگر و قولنج و مضمضه او که در سرکه پخته باشند جهت درد دندان نافع و مضر
جگر و مصلحش صمغ عربی و بدلش صعتر و قدر شربتش در مطبوخ تا پنج درم فرسخ دوازدهم در
حرف السین المهمله سپستان لغت فارسی است و بعربی دبق و بهندی لهسوره و
لسلسله نامند ثمر درختیست در حرارت و برودت معتدل و در اول تر و مسهل محرور المزاج و
سوداوی و مزلق و ملین سینه و حلق و مسکن حدت صفرا و عطش و مقوی امعا و جهت حرقت
بول و سرفه حار و یابس و اخراج کرم معده و خشونت صوت و اصلاح اذیت ادویه مسهله و
گرفتگی آواز و تبهای حاره و بلغم شور نافع و مضعف معده و مغز جگر گفته اند و مصلحش در
کلسنج و در غیر آن عناب و بدلش خطمی و قدر شربتش از سی عدد تا بست مثقال سرطا
تهری بفارسی خرچنگ و بهندی کیکرا نامند بهترین او ماده است و شناخت مادگی او
که هرگاه سوزن بر پشت او بخلانند آب سفید برآید در دوم سرد و ... جاذب و با تحلیل
محرورین و کثیر الغذا و بطی الهضم و طبیخ دو سه عدد او که اطراف از قطع کرده جوف و را

تا کف نمک شسته و بآب صاف تطهیر نموده باشند و با جو مقشر طبخ داده بنوشند جهت سل و دق
و یبوست اعضا و هزال مفرط حار مجرب و بدستور محرق او با صمغ واد و یه مناسبه همین عمل دارد
چون چند عدد زنده او را در دیگ مس بقلیعی بسوزانند تا خاکستر شود و هر روز یک ملعقه با نیم اوقیه
آب بنوشند جهت دفع سم سگ دیوانه گزیده مجربست و میباید که بر موضع زخم مرهمی از روغن زیتون
و سرکه و جاوشیر ترتیب داده نهادن و اگر از گزیدن سگ دیوانه عرصه گذشته باشد بقدر دو ملعقه
هر روز بدهند و گفته اند که شرط احراق او بجهت این فایده وقتیست که شمس در اسد بود و مقابل قمر
بود و شعرائی یمانی طالع گشته باشد و گویند مضر مثانه و مصلحش گل قبرسی و گل مختوم و قدر شربت
از سوخته او سه مثقال و از خام و پخته او پنج مثقال است سعد هندی موتهه نامند بحیثیت در آخر دوم
گرم و خشک مجفف بلغم و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و بجهت تحریک باه بسیار موثر و اشتها
او جهت زیاده کردن فهم و عقل و رفع ریاح و تقویت معده و خفقان و یرقان و صداع بارد
و بواسیر مقعد و بینی و تقویت هاضمه و با روغن حبة الخضرا جهت ورم ذکر و سردی گرده و مثانه و تنهای
کهنه و تقطیر بول مفید و جهت سم عقرب شربا و ضمادا نافع و خوردن یک اوقیه از شرابی که یک اوقیه از آن
در یک رطل شراب جوشانیده باشند جهت رفع اقسام کرم معده مجرب است و مضر حلق و صوت و
مصلحش شکر و مضر ریه و مصلح آن انیسون و مداومت او محرق خون و مولد جذام و مصلح او تنقیه رود
در سرکه خیسانیدن است و بدلش مثل او سنبل الطیب و نصف آن مر و ربع او دارچینی و قدر
شربت او تا دو مثقال سفرجل بفارسی آبی و بهندی بهی نامند و معروف است شیرین او
در برودت قریب الاعتدال و در آخر اول تر و مدر بول و مقوی معده و دل و دماغ و مفرح
و طلای آب او که گرم کرده استعمال کنند جهت رفع تشنج اطراف و سوء القنیه مجرب است و
ترش او در اول سرد و در دوم خشک و در تقویت معده قوی تر از شیرین و جرم او سرد و قابض

واکثار او مسهل بعصر خصوصاً بعد از غذا و در خلای معده حابس طبع حار المزاج اند و بوئیدن
اقسام او مفرح و مقوی قوتهای روح حیوانی و نفسانی و خوردن آن جهت تفریح و رافع کسالت
و وسواس و خفقان و حفظ جنین از اسقاط و ضعف جگر و معده و فم آن و یرقان و نزلات و
در دسر مزمن و قی و منع صعود بخارات بدماغ و دل و انصباب مواد و در فم معده که از تحتن
مواد محترقه باشد مفید و جرم او مسدد و در مضار اقوی از آب و مصلح او با عسل مربی کردن است
و بریان کرده او در آتش بقدریکه رنگش تیره شود جهت قطع اسهال مزمن مجرب است خصوصاً
چون جوف او را خالی کرده جوز بوا را ریزه ریزه کرده دران جای داده بخته باشند و مضر احشای
ضعیفه و محشی قصبه ریه و مورث قولنج و خصوصاً جرم غیر مائی او و مصلح آن عسل و انیسون و مانند
آن و قدر شربت از آب او تا سی درم و رب ترش در آخر اول سرد و خشک قابض و قاطع قی
و اسهال مراری و مسکن تشنگی و درد معده و امعائی که خلط در و موجود باشد و مسهل بعصر و مضر
صاحب سعال است و رب شیرین قریب الاعتدال و یبوست در و غالب و قبض او کمتر از قسم ترش و
در جمیع افعال مثل آن و در احشای ضعیفه از و انسب است و قدر شربت از ان هر دو تا بست درم
و شگوفه تازه او معتدل و با قوت قابضه و مسکن درد سر و مقوی دل و دماغ و معده و مربای او
جهت تقویت معده و دل و خفقان حار و منع صعود بخارات موثر و بهدانه در دوم سرد و تر و باندک
قوت قابضه و لعاب او جهت خشونت حلقوم و حلق و سرفه حاره یابسه و تسکین حرارت معده و تپهاو
سوزش زبان و دهان و یبوست آن مفید و مغز دانه به بهی محرورین و موافق اعضای تنفس و
جهت سل و قرحه امعا و سعال نافع و قدر شربتش دو مثقال و از لعاب او تا ده مثقال و مضعف و
مرخی معده و مصلحش در محرورین شکر و در مبرودین رازیانه و بدلش بزر قطونا سقمونیا العربی محموده
نامند در سیوم گرم و در آخر دوم خشک مسهل صفرا و لزوجات مخلوط با آن و جاذب از اقصای بدن

و مقوی فعل هر مسهلی و بغایت سریع العمل و قاتل جنین و کرم معده و جالی و محلل و جهت گزیدن عقرب
شرباً و ضماداً نافع چون او را با تربد مثل او همراه شیر بنوشند جهت اخراج کرم معده و امعا مجرب و بالاجود
جهت امراض سوداوی و با زنجبیل و تربد جهت مواد بلغمی مفید و مضر دل و معده و امعا و جگر و
مورث تشنگی و کرب و غم و رافع اشتها و مصلح او با گلاب و آب سماق و به قرص کردن است
و بدلش یک نیم وزن او صبر زرد و هم وزن او هلیله زرد است و قدر شربتش از نیم دانگ تا دو دانگ و
زیاده از یکدرم کشنده است از کرش تا یکدرم سکر بلغار شکر نامند و آن عصاره نباتیست مثل نی و بی تجویف که از طبخ
منعقد گردد و هر گاه بی تصفیه باشد شکر احمر نامند و چون بار دیگر طبخ داده صاف کرده در ظرفی
ریزند که درد او جدا گردد مسمی بسلیمانیست و آب شکر در اول گرم و در آخر تر و ملین طبع و حلق و سینه و شش
و جالی رطوبات آن و جهت سرفه و احتباس بول و حرقت آن نافع و مولد خون و مورث نفخ و
شکر سرخ که مشهور است در شاهجهان آباد بشکر در دوم گرم و در اول تر تجربه رسیده که مسهل است و
روز مسهل اکثر داده شد و سلیمانی در آخر اول گرم و در اول تر و طبرزد و نبات قریب الاعتدال و بهترین
اقسام است و هر چه صاف تر است حرارت او کمتر است و هر چه کهنه شود خشکی در وی غالب شود و از انواع
شکر صالح الغذا و مسمن و جالی و ملین طبع و مقوی ارواح و قوای جگر و مبهی و سریع النفوذ و لعوق بدن
و مولد خون صالح و رافع خلط سوداوی و امراض آن و در تغذیه مرضی سریع الاثر و نوشیدن او با آب گرم و روغن
بادام جهت بحة الصوت و تسکین قولنج و با دو مثل او روغن گاو نیمگرم بنوشند جهت عسر بول مجرب است و
اکتحال او با مروارید و سرگین سوسمار جهت سلاق و جرب چشم مجرب و مضر صاحبان سل و اسهال و
مغص صفراوی مزاج و کهنه او محرق خون و مصلحش بادام و شیر تازه و ترشیها و کاهو و مانند آن و بدلش در
قولنج عسل و در تقویت باه و تلیین مثل او ترنجبین قدر شربتش تا سی درم است شلیخه پوست شاخهای
درخت است ببنگ تج نامند در آخر دوم گرم و خشک و هفت قسم میباشد چنانچه در تحفه المؤمنین پوست

یکی زرد غلیظ و خوشبو دوم سرخ و خوشبو و این را راقم هم مشاهده نموده و این بهترین اقسام است
و قوتش تا هفت سال باقی است منضج و مفتح سده و مقوی اعضا و جهت ربو و سعال و درد معده و
منع نزلات و زکام نافع و مضر گرده و مصلحش کثیرا و بدلش دارچینی و قدر شربتش تا دو درم است
سلق بفارسی چقندر نامند مرکب القوی و حرارتش در اول و با قوت قابضه و بورقیه و جالی
و مبرد و جرم او حابس طبع و آب او ملین آن و قلیل الغذا و نفاخ و مقطع بلغم و مفتح و جهت رعشه
و تحریک باه موافق و از طبخ بورقیت او زایل میگردد و قطور نیمگرم او با روغن بادام جهت درد گوش
نافع و ضماد آب نیمگرم او با بوره ارمنی جهت تهیج پشت پا و استسقا مجرب و اکثار او محرق خون و
مورث قولنج و مصلحش نخود او با عدس است **سماق** مستعمل پوست دانه اوست و قوتش تا
ده سال باقیست در دوم سرد و خشک و جلی آن در سیوم و رادع و قابض و مقوی احشاء حاره و
جهت نزف الدم و نفث الدم و اسهال مزمن و تهیج نافع و مطبوخ او با زیره جهت رفع قی عنیف مجرب و
مهیج اشتها و سنون او جهت تقویت لثه نافع و مضر معده و جگر بارد و مصلحش انیسون و بدلش سرکه و
قدر شربتش پنجدرم **سمسم** بفارسی کنجد و بهندی تل نامند در اول گرم و تر و مصلح آواز و خشونت حلق
و مواد سوداوی و اخلاط سوخته و خوردن او با شراب جهت گزیدن افعی و با مثل او شکر و خشخاش با
دهم حصه آن بزر البنج سفید و نصف آن بادام که هر روز از مجموع او یک وقیه تناول کنند جهت فربه کردن
بدن و خوردن دو درم او با گردگان سوخته جهت قطع خون بواسیر مجرب و مورث بدبوی دهان و
صداع و مصلحش عسل و بدلش تخم کتان و قدر شربتش پنجدرم و روغن او در دوم گرم و تر و در مزوره
مرضی از اکثر ادهان بهتر و مداومت خوردن او جهت قرحه شش و رفع هزال و با لعاب اسبغول
جهت خشونت و خارش بدن و سوختگی آتش و جراحتی که از آهک هم رسد مجرب و مفسد دماغ ضعیف و
مصلحش جوشانیدن اوست و بدلش روغن بادام شیرین است و قدر شربتش تا ده درم **سمن**

بفتح اول و سکون ثانی بفارسی روغن نامند بهترین آن روغن گاو و گوسفند است و تازه او را زبد نامند و روغن گاو لطیف‌تر از سایر و مجموعه آن در آخر اول گرم و تر و هر چند کهنه میشود حرارتش زیاده و رطوبت او کم میشود و محلل و منضج و مقاوم سموم و ملین جلد و منقی بشره و فضول دماغی و سینه و مسمن بدن و رافع یبوست خیشوم و حلق و با آب گرم خوردن و قی کردن جهت سموم مشروبه بعد از یک وقیه او با نیم وقیه شکر جهت عسر بول مجرب مضر علتهای رطوبی و مولد صفرا در محرورین و مرخی معده ضعیف و مضعف هاضمه و مصلحش در محرور ترشیها و در مبرودین جوارشات و قدر شربتش در تداوی تا دو او قیه است سنا گیاهی است و برگ او مستعمل است و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و در اول خشک مسهل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوخته و منقی دماغ و شدید النفوذ تعمیق بدن و مقوی آن و جهت مفاصل و امراض بلغمی و سوداوی و جنون و صرع و درد سر و شقیقه و درد پهلو مفید و آب مطبوخ او بهتر از جسم آن و سحوق یک مثقال او با عسل که از سه روز تا یکهفته هر روز بیاشامند جهت وجع مفاصل و مانند آن مجرب است و مورث کرب و مغص و غثیان و مصلحش پاک کردن از چوب و شاخ و آلودن بروغن بادام و با هلیله زرد و انیسون و بنفشه و آب میوه ها استعمال نمودن و بدلش مثل او تربد و نصف آن هلیله زرد و ربع آن بنفشه و قدر شربت از جرم او از دو درم تا سه درم و از مطبوخ او تا ده درم سنبل بمعنی خوشه است و بعرف اطبا شامل سنبل هندی و جبلی و رومی است و از مطلق او مراد سنبل هندی است که او را سنبل الطیب نامند و او گیاهیست بی گل و بی ثمر و قوتش تا سه سال باقیست در دوم گرم و خشک و مصلح و مقوی معده و جگر بارد و مدر بول و حیض و مجفف رطوبات معده و سینه و فضول دماغی و مفتت حصاة و حابس طبع و جهت یرقان و بواسیر و سرفه و درد سینه و سپرز و تحلیل نفخ و استسقا و ورم باطنی مفید و با افسنتین و صندل بغایت مشتهی و مقوی معده و اکتحال او با ماز و جهت دمعه مجرب مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش اذخر و قدر شربت او

نیمقال ... ها پاره مشهور است او سعد ... مانند سورنجان خام او که پوستش سبز بود بسیار لذت دارد
شیرین سرد و دافع فساد صفرا و خون و مولد منی و در معاجین و سفوف قوت باه و غلظ منی بسیار مستعمل است
سنگتره ثمر مشهور است شیرین و ترش میباشد و بهترین او شیرین است مزاجش نزد استاد در اول سرد است
مقوی دل و مفرح و مسکن حرارت و رافع تشنگی و سمیت هوا و قاطع صفرا و مقوی معده و ترشی او با حلاوت
آمیخته بسیار مرغوب طبایع و نسبت ترشی ها مضرت بسیار کم می دارد بلکه استاد از قسام مینفرمایند که شخصی صفراوی
مزاج را دیدم که میگفت سرفه و نزله من که بسبب صفرا است از خوردن این برطرف میشود و چون پوست نارنگی از
قاشهای او دور کرده در میان شربت گلاب نبات دو سه گهری گذارند تا اثر شربت در آن ظاهر شود و
از ترشی او شربت متاثر شود بخورند در تقویت و تفریح و رغبت طبیعت اقوی میشود و اگر این را
در ظرف گلی آب ناسیده تیار سازند تا بوی او اثر نماید زیاده مفرح است و نیز اگر قاشها تراشیده
اندک نمک زده بخورند موجب ازدیاد لذت و عدم ظهور ترشی آن میگردد و شیرین محتاج این اصلاح ندارد
و اگر بجائی نمک قند بزنند در لذت آن بیفزاید خصوصا اگر قدری عرق کیوڑه و بید مشک و گلاب
بیاشامند و مضر حنجره و دندان و نزله و سرفه بارده و مصلح آن نمک و قند و سنون و حریره ها و لعوقات
و خزان و مضر اعصاب و منی را رقیق و کم کند و مصلح آن معاجین و ماهیه رب این در بعضی فواید
مذکوره قوی از و و در بعضی ضعیف و طلای پوست خشک او تنها و با ادویه دیگر مصفی رنگ رو
و مزیل کلف است **سورنجان** بفارسی سنبلید و بهندی ابری گویند بیخیست در سیوم گرم و
در دوم خشک و قوتش تا سه سال باقیست مسهل اقسام بلغم و قاطع آن خصوصا از مفاصل و
مفتح سدد و جاذب اخلاط از جهه از عمق بدن و رافع یرقان و سپرز و با صبر جهت عرق النسا مجرب
دانسته اند و با زنجبیل و فلفل بغایت بهی و جهت مفاصل بسیار مفید و ضماد او با زعفران و تخم مرغ
در تسکین درد استخوان و تحلیل اورام و حمول او با روغن کهنه گوسفند جهت بواسیر مجرب است و قدر

بفتح اوات از مفرداو یکدرم و با ادویه نیمدرم و بسیار مضر معده و مورث مغص و مصلحش ...
سیر او زعفران و شکر و بدلش مستعجله بوزن او ست و زنجبیل و فلفل مقوی فعل او اند سوس در بلاد
اکثر معروف است و در شاهجهان آباد ملیٹهی گویند تلخ او غیر مستعمل و بیخ شیرین او مایل بتلخی مستعمل و
قوتش تا ده سال باقیست و باید که پوست سیاه او جدا کرده استعمال نمایند زیرا که بار اوراد دوست نمی دارد
و خود را با او میمالد و بیخ او در اول گرم و مایل بخشکی و منضج اخلاط غلیظه و مرکبه و مسکن تشنگی و مدر بول و حیض و
مسهل رطوبات و مقوی اعصاب و محلل ریاح و جهت اقسام سعال و ربو و تنقیه سینه و شش و جگر و التهاب
معده و سوزش و خشونت سینه و حلق و امراض دماغی و عصبانی و تبهای کهنه و بواسیر و امراض سپرز
نافع و اصل السوس مضر گرده و سپرز و مصلح او کتیرا و عناب و بدلش نصف او تربد و ثمن او زنجبیل
است و قدر شربتش تا پنجدرم و رب السوس که آب مطبوخ بیخ مقشر او را بعد انعقاد جوشانیده باشند در
جمیع افعال بهتر از ان و رافع ضرر مسهلات و لذع ادویه است سیم رتنی مشهور و سرد است مقوی
معده و مبهی و دافع فساد صفرا و قابض و مولد باد و نفاخ و مصلحش همراه گوشت پختن است سیبهل
درختی هندی کلان و سرد است و مبهی و مسمن و قابض شکم و دافع دمامیل و شوره و جذام و فساد
خون و صفرا و نزد حکمای هند قوی ترین ادویه باهیه است اگر پوست بیخ او بکوبند و شیره گرفته
با شکر تری برابر آن آمیخته بنوشند فهم و عمر زیاده کند و حرارت غریزی برانگیزد و منی بیفزاید و بیخ او که
قوی تر و سطبر تر بود درین عمل اقوی است فرع پنج سیزدهم در حرف الشین المنقوطه شاهترج
بفارسی شاهتره گویند برگ او بهتر از سایر اجزا است مرکب القوی و در حرارت معتدل و در دوم
خشک و گ... گفته است و شیخ الرئیس در اول سرد دانسته و مفتح سده جگر و مقوی معده و مدر بول
و مدر او و مسهل اخلاط غلیظه خصوصاً سودا و مره محترقه و صاف کننده خون و خشک او در تقویت معده
قوی تر و جهت امراض سوداوی و بلغم شوره و ضماد خشک او که با حنا استعمال سازند جهت جرب و حکه مجرب است

... معتدل الحرارة و در افعال قوی تر و محمد بن احمد و جالینوس قوی تر از سایر اجزاء دانسته اند و ... دارد
مضر شش و مصلحش کاسنی و بدلش نصف وزن او سنا و دو ثلث او بلیله زرد و قدر شربت از جرم
او سه درم تا پنجدرم و در مطبوخ تا ده درم و از آب او از سی مثقال تا شصت مثقال شلبت بفارسی شوید بهندی سوی
سویا نامند و قوتش تا ده سال باقیست در آخر دوم گرم و در اولش خشک و از ادویه کبار و مستعمل محلل و
منضج و مدر بول و حیض و شیر و تخم او درین افعال اقوی و مسکن مغص و هاضم و بار آن تا قیت و جهت یرقان
و امراض بلغمی و ضعف معده و جگر و سپرز و بو و سنگ گرده و مثانه و امراض آلات تناسل مفید و سوخته
او در سیوم گرم و خشک و خوردن تخم او بارها در زجاج و عسل جهت ریزانیدن حصاة و عسر بول
مجرب دانسته اند و ذرور او مجفف قروح و اکثار او مضعف باصره و مضر محرورین و منفخ و مصلحش آب لیمو و
بدلش بادیان و قدر شربتش تا هفت درم و از تخم او تا سه درم شعیر بفارسی جو گویند و بهترین او سفید
بالیده و تازه او و کهنه او که یکسال برو گذشته باشد بسیار بد است در آخر اول سرد و خشک و قلیل الغذا و با قوت نسبت آن تخم
جالیه و قابضه و مجفف و رادع و مسکن غلیان خون و صفرا و تشنگی و مصلح شیر مسبوعات و مضر مثانه و مصلحش
روغنها و آرد بو داده او که سویق نامند با قدری شکر بهترین اغذیه اطفال است شقاقل بفارسی
گزر صحرای بهندی گاجر جنگلی و کهیر کند نامند بنخست و مستعمل بیخ او و قوتش تا چهار سال باقیست در اول
گرم و در دوم تر و مشهی و مفتح و قاطع بلغم و مقوی کمر و مسخن گرده و معده و جگر و مصدع و مضر اشتها و مصلحش
عسل و بدلش در تقویت باه حب الصنوبر و بوزیدان است و قدر شربتش تا پنجدرم شلجم معرب از شلغم فارسی است
و بعربی لفت نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در اول دوم گرم و در اول تر کثیر الغذا و مهیج باه
و مدر بول و مقوی باصره و مفتت حصاة و رافع سل و ملین طبع و سینه و نفاخ و دیر هضم و مصلحش ابا
زیره و شیر پنها و اگر ریشهای باریک او سائیده با عسل بنوشند جهت سپرز و عسر بول مجرب است و بری
شلغم ملطف و مشهی و دبی نضج است و تخم او در اول سیوم گرم و در اول تر و مشهی تر از بیخ آن و در جمیع

افعال قوی تر از ان و مولد ریاح و مصدع محرورین و مصلحش سکنجبین و ترشیها و گلقند و قدر شربتش تا دو درم است
شمع بفارسی موم نامند در اول دویم گرم و در رطوبت معتدل قوتش تا سی سال باقی است و محلل و
منضج و ملین و مصلح ادویه مرهمها و موافق زخمها و خوردن ده خرنوب او که بقدر گندم ریزه کرده فرو
برند و یا در روغنها حل نموده بنوشند جهت قروح باطنی و سحج مجرب و حقنه او با روغن گل سرخ جهت
سحج بغایت نافع و رافع اشتها و مسدد است و مصلحش نان و بدلش آرد باقلا و شربتش تا نیم درم شونیز
بفارسی سیاه دانه است و در هندی کلونجی نامند قوتش تا هفت سال باقی است در اول سیوم گرم
و خشک و محلل و جالی و مجفف و منضج و جهت قولنج ریحی و درد سینه و سرفه و استسقا و یرقان و سپرز بعد طلی
و ضماد او با بول اطفال جهت تحلیل اورام صلبه و با سرکه جهت بهق و برص و قوبا مجرب و قطور بوداده او
با زیتون بقدر سه چهار قطره جهت رفع زکام که با عطسه بسیار باشد مجرب و شرب روغن او با روغن زیتون
و کندر جهت اعاده باه مایوسین از مجربات دانسته اند و اکثار شرب او مورث خناق محرورین و مصلحش
سرکه و مضر گرده و مصلحش کتیرا و بدلش انیسون و نصف او شبت و شربتش تا دو درم و از روغن او تا یک درم
شیرخشت اسم صمغی بعض از اشجار هرات است و از جنس شبنم نیست مانند ترنجبین و بهترین او سفید و شیرین
و جبهای بزرگ است که چون در دهن نگاه دارند کام و زبان را بسیار سرد کند در اول گرم و در رطوبت معتدل
و در جمیع افعال سوای تقویت باه و مضر صاحبان قولنج قوی تر از ترنجبین و شیخ الرئیس نیز فرموده که شیرخشت
با وجود آنکه مسهل اخلاط رقیقه است مضر صاحبان قولنج است جالی و ملین طبع و مسهل اخلاط سوخته و مرکبه و
رقیقه و مقوی جگر و معده و احشا و جهت خشونت حلق و سرفه و حرارت جگر و ورم آن بغایت مفید و مولد قراقر
معده و مصلحش روغن بادام و رازیانه و بدلش مثل او ترنجبین و شربتش تا بیست مثقال است و نسخ چهار درهم در
حرف الصاد المهمله صبر بکسر با در هندی ایلوا گویند و او عصاره نباتیست میگویند که در هندی
او را گهیکوار میگویند و سقوطری بهتر است بعد از ان عربی و فارسی است و هرچه بر وی هفت سال بلکه

چهار سال گذشته و آنچه بدبو و سیاه و بی درخشندگی باشد استعمال آن جایز نیست و باید که در سائیدن صبر
مبالغه نمایند در دوم گرم و در سیوم خشک و مسهل قوی مواد یکه مهیا دفع بوده باشد و در آنچه مهیا نشده
باشد ضعیف الاثر و مخرج سودا و بلغم غلیظ و مائی و صفرای مائی و در علل مقعد و بواسیر استعمال نباید کرد و
با غاریقون جهت ربو و تنقیه سینه و با آب سرد جهت نفث الدم سینه و با ادویه مناسبه جهت یرقان و
جمیع امراض سوداوی و اخراج اقسام کرم و امراض سپرز و گرده مفید و طلای او با مورد و شراب
جهت سیاه و دراز کردن مو مجرب و بالخاصیه مضر جگر و مقعد و اکثار آن مورث اسهال دموی و کهنه و
انواع زبون آن گاهی تا سه روز ماندن در معده باعث کرب میگردد و مصلح او مقل ازرق و بدلش در اورام
و جراحات دو چندان آن حضض و در اسهال هموزن او تربد شیر خشت تا یکمثقال صمغ در هندی گوند گویند
رطوبت منجمده نباتست و مراد از مطلق آن صمغ عربی است که از درخت مغیلان حاصل میشود و
بهترین او زرد مایل بسفیدی و سفید صاف براق است در دوم خشک و در گرمی معتدل و باعتقاد
جالینوس جمیع صموغ گرم است و قابض و مغری و مقوی معده و امعا و مانع ریختن مواد بسینه و
جهت اسهال و سرفه و قرحه ریه و درد سینه و دو مثقال او جهت سحج مجرب و طلای او با سفیده
تخم مرغ جهت سوختگی آتش و قطور او با گلاب جهت رمد و سلاق و جرب بغایت مفید و مضر مسفل و
مصلحش کتیرا صندل قوت چوب آن تا سی سال باقیست و آن سفید و سرخ و زرد میباشد سفید
زرد او در سیوم سرد و در دوم خشک و سرخ او بعکس آن و مقوی معده و دل و مفرح و رادع و
قابض و جهت خفقان حار و تبهای تند و التهاب و منع صعود بخارات بدماغ نافع و طلای او
جهت درد سر حار و باد سرخ و نمله و حمره و نقرس و اورام حاره مفید و خصوصا با عنب الثعلب
حی العالم و امثال آن و بغایت مضر باه و قاطع آن و مضر صوت و مصلحش عسل و نبات و
بدل سفید او نصف آن کافور و بدل سرخ او مثل آن فوفل است و ضماد صندل سرخ با گلاب

جهت قلاع مفید و در سایر آثار سوای تفریح مثل سفید است و قدر شربتش یک مثقال فرسخ پانزدهم
در حرف الضاد المعجمه ضان بفارسی گوسفند ماده و میش نامند و بهندی بهیر گویند
و لعرف اطبا مطلق گوسفند است بهترین او یکساله است که فربه باشد و چهار ساله و زیاده از آن غلیظ
و کثیف و مولد خلط فاسد و گوشت گردن و حوالی آن بهتر از سایر اجزای اعضای اوست در دوم
گرم و تر و مسمن و مقوی بدن و جگر و گرده و مغز سر او مورث بلادت و نسیان و زهره او جالی آثار
و طلای سرگین او با سرکه جهت سوختگی آتش و در دفع داحس مجرب است و در ایام طاعون و وبا
استعمال گوشت او بجهت کثرت تولد خون جایز نیست فرسخ شانزدهم در حرف الطاء المهمله
طباشیر از چوب نی کهنه بلاد هند بهم میرسد و بهترین او سفید مستدیر است که با اندک تندی و گزندگی
زبان باشد و استخوان سوخته که با آن مغشوش میسازند با اندک شوری و بی حدت میباشد و در آب
حل نمیشود در دویم سرد و در سیوم خشک و مقوی دل حار و بارد و معده و جگر حار و قاطع قی صفراوی
و اسهال دموی و حاره و مجفف رطوبات معده و جهت خفقان و غشی حار شربا و ضمادا جهت بواسیر و قلاع و
تبهای تند و با سکنجبین جهت توحش و غم و رفع کرب التهاب مفید و سعوطا و با روغن بنفشه جهت
تقویت باصره مجرب دانسته اند و مداومت او مضر باه و مصلحش مصطکی و عسل و گویند مضر ریه و مصلحش
عناب و بدلش بوزن او تخم خرفه بو داده و صندل سفید بهترین بدلهاست و قدر شربتش تا دو درم است
طین ارمنی گلیست در دوم سرد و در آخر آن خشک و در رفع وبا و طاعون و ردع اورام و
قطع سیلان خون اعضا و اسهال مثل طین مختوم و جهت ضیق النفس و سل بغایت نافع و مضر سپرز و مصلحش
مصطکی و شربتش تا دو درم است طین داغستان زرد و گاهی بسیار کم رنگ چون از داغستان
که حوالی شیروان است آورند بدین نام مسمی شده در جمیع افعال بهتر و اقوی از گل مختوم مفرح
قوی و دافع سمیت اخلاط و تپ و غشی و خفقان است و قدر شربتش یک مثقال طین مختوم بهترین او

در غایت سرخی میباشد و در بو شبیه بشبت در دوم سرد و خشک و تریاق جمله سموم و مقوی دل و
مفرح و رافع مضرت هوائی و وبائی است و با شراب آب گرم و شبت مقی سموم و مضر ریه و مصلحش عسل و
مضر سپرز و مصلح او کتیرا و بدلش گل داغستان و قدر شربتش تا یکمثقال طین صوفی حمید
بفارسی خاک صوفی حمید نامند خاکیست سفید و خوشبو که از بلاد شیروان از بقعه صوفی حمید آورند
لهذا بدین نام مسمی گشته نگاهداشتن او مانع گزیدن هوام و مارست و از مجربات است و شرب او بهمین اثر دارد
شربتش یکمثقال فرسخ هفتدهم در حرف العین المهمله عاقر قرحا لغت عربی است و آن
نباتیست در مغرب کثیر الوجود و در شکل و شاخ و گل و برگ شبیه بابونه و بیخش قریب بشبری بسطبری انگشتی تند و محرق و گویند
آن بیخ طرخون جبلی است و جمعی برآنند که بیخ طرخون مسمی بعود القرح است و قوتش تا هفت سال باقیست
در آخر سیوم گرم و خشک و مفتح و محلل و جالی و مقوی باه و مبردین و مسهل بلغم و مدر و جهت درد سینه و
سرفه و لکنت زبان و لقوه و فالج و رعشه و کزاز و مفاصل و امثال آن و استسقا و درد دندان شرباً
و ضماداً نافع و مضمضه طبیخ او با سرکه جهت سستی لهات و زبان و حرکت دندان مفید و مضر ریه و
مصلحش مویزج و کتیرا و بدلش دار فلفل و شربتش تا یکدرم و روغن او محلل و مدر عرق و جهت جمیع امراض
بارده و سعوط او جهت صرع و درد سر مفید و طریق ساختن او آنست که یکوقیه خشک او را کوبیده
در یکرطل آب بجوشانند تا بدو اوقیه برسد با دو وقیه روغن زیتون بجوشانند تا آب بسوزد و روغن
بماند صاف نمایند عسل بفارسی شهد و انگبین نامند و بهترین آن صاف مایل بسرخی و قوام دار است
که باندک حدت و خوش طعم و بی موم باشد و بعد از آن سفید و زبون ترین او سبز و سیاه و
خشک و تلخ و کهنه است یعنی دو سال برو گذشته باشد و در غایت حدت میباشد مورث جنون و
محرق اخلاط و مهلک است و عسل خام مسهل اخلاط لزجه و محرک سرفه و نفاخ و موافق معده و درد آن
و ورم اسعاد و صالح الغذا و در جلا و حدت قوی تر از آتش دیده و مهیج قی است و عسل کف گرفته را نفوذ

انضاج و غذائیت بیشتر و بی نفخ و مسکن سرفه و مدر بول و مجموعه آن در آخر دویم گرم و در اول آن
خشک و جالی و مقطع بلغم و رطوبات و مقوی جوهر حرارت غریزی و جاذب رطوبات از عمق آن
و تریاق سموم و حافظ قوت ادویه و رسانیدن آن باعضا و مفتح و جهت فضول دماغی و سینه
معده و قصبه ریه و جگر و سپرز و استسقا و یرقان و حصاة و عسر بول و فالج و لقوه و امثال آن و
انواع ریاح و تقویت اشتها و باه و بالخاصیه مسکن مغص و تشنگی و اگر او را با آب جوشانیده در گوش قطور کنند نافع
پاک میکند چرک را و قی نمودن بآن جهت رفع ضرر افیون و سموم بارده و با روغن شونیز جهت مفاصل
و تقویت باه و ضماد او با اغذیه جهت تنقیه زخمها و بردن گوشت زیاد و التیام آن و با کرسنه و زراوند
طویل جهت التیام جراحات عمیقه مجربست و مضر محرورین و سریع الاستحاله بصفرا و مصدع و مفسد دماغ
حار و مصلحش سرکه و کشنیز و ربوب ترش و بدلش دوشاب انگوریست و شربتش پانزده مثقال عنبر
رطوبتیست که مانند مومیائی منجمد میشود و بهترین او اشهب مایل بسفیدی است که با دهنیت و خوشبوئی
باشد و بعد از آن مایل بزرقی و زردی و بعد از آن مایل بسبزی و زبون ترین او سیاه صنعائی و
خالص او در خائیدن منقطع نمیشود مصنوع که از لادن و گچ و موم و عنبر سیاه که باوزان مخصوصه میسازند
از اصلی بتفرقه بسیار مشکل است در دویم گرم و در اول خشک و حافظ ارواح و قوتها و بغایت مفرح و محرک
اشتها و باه و مفتح سدد و پادزهر سموم و سقوط قوت که از شرب دوا و جماع بود اعاده میکند و مقوی فعل
معاجین و تراکیب و بالطبع رافع امراض بارده دماغ و بالخاصیه رافع امراض حاره آن و جهت جنون
و نزلات و شقیقه و امراض سینه و گوش و بینی و سرفه و ربو و خفقان و غشی و قرحه شش و ضعف دل و
معده و جگر و استسقا و یرقان و درد معده و سپرز و گرده و ریاح و فالج و لقوه و رعشه و مفاصل و
عرق النسا و تقویت حواس و انعاش حرارت غریزی نافع و طلای او بر احلیل باعث شدت لذت جماع
طرفین بحد افراط و شرب یکدانگ او هر روز تا سه روز جهت درد معده و فم معده نو و کهنه مجربست و شربتش جو او

مصلح باه و بوئیدن او در جمیع امور مذکوره قوی الاثر و باعث غلیان خون و رقت آن و مولد
شری و در محرورین و مصلحش کافور و میوه‌های سرد و تر گویند مضر امعاست و مصلحش صمغ عربی و نزد بعضی
مضعف روح کبد است و بدلش بوزن او مشک و شربتش یک دانگ عنب بفارسی انگور و بهندی
داکهه نامند بهترین او نازک پوست و شیرین و بزرگ دانه و کم تخم است در آخر اول گرم و تر و در غذائیت
بهترین میوه‌ها و بغایت مسمن بدن و صاف کننده خون و مولد خون صالح و مصلح حال سینه و شش و
مضر معده رطبه ریحیه و مصلحش زیره و رازیانه و مضر سده جگر و سپرز و قولنج ریحی و مصلح او تخم کرفس و بلیلج و
مورث تشنگی و مصلح آن سکنجبین و آب سرد و بعد از انگور بغایت مفسد بلکه بر همه میوه‌ها خوردن آب
مناسب نیست و مورث تپهای عفن و استسقا و مابین و طعام خورده شود و بعد دو روز از چیدنش بخورند
و دانه او در دوم سرد و خشک و مولد ریاح و مضر معده و امعا و پوست او بسیار بطی الهضم و مولد ریاح
و در تخم سوخته او جهت جراحات نافع عنب الثعلب بفارسی سگ انگور و روباه تربک و بهندی مکو مطلق او
گویند بری و بستانی میباشد و هر یک نر و ماده میبود و قسم ماده بستانی عنب الثعلب معروف است و از
مراد همین نوع است و قسم سیاه او غیر مستعمل است در دوم سرد مایل بخشکی و نزد بعضی در اول سرد و تر و
مستعمل دانه اوست رادع و مبرد و ملطف و با قوت قابضه و مسکن تشنگی و رافع اورام حاره و چهار و رقیقه
آب او با شکر مزیل امراض احشا و استسقای حاره و محلل اورام باطنی و مسهل اخلاط مراری و رافع زحیر و
مغص و ورم مقعد و غرغره او جهت ورم حلق و درد دندان بغایت موثر و قطور او جهت امراض
گوش و بینی نافع و گویند مضر مثانه است و مصلحش قند و بدلش کاکنج و قدر شربتش
تا پنجمثقال و در مطبوخ تا ده مثقال و از آب او تا بست مثقال و آب غیر مطبوخ او بغایت مقی است
عناب بهترین او رسیده بالیده شیرین است و خشک او بهتر از تازه و قوتش تا دو سال باقیست
معتدل در حرارت و برودت مایل برطوبت و ملین احشا و ملین اخلاط رقیقه و منضج غلیظه و رافع خشونت سینه

... وا. از وصاف کننده خون و ... ح و ...
... آن در آخر دوم گرم و در اول ...
... ربو و در د گرده و مثانه و سینه و فساد جگر و با سکنجبین جهت شری بعدیل آ ... مقدار شربش تا پنجاه
اکثار او دیر هضم و نفاخ و مصلحش شکر و مویز و مقلل منی و مصلح آن عسل و ادویه باهیه در مبرودین
گلاب شکر و بدلش پستان عود هندی اگر گویند بهترین او سیاه و صلب و براق و خوشبو و تلخ است
که در ته آب نشیند و از اغراقی نماند در آخر دوم گرم و در سیوم خشک و در تقویت معده بعدیل و مفرح
مقوی دماغ و دل و جگر و حواس و هاضم و حافظ صحت حوامل و جنین و جهت خفقان و غشی و تقویت باه
نافع و بخور او مقوی دل و دماغ و سوخته او در جلائی دندان مجرب و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و کافور
و مضر سفل و مصلح آن صمغ عربی و گلاب و شربتش تا یکمثقال فرسنج هیزدهم در حرف الغین المنقوطه
غاریقون چیزیست شبیه بیخ و از خرابه دریائی روم آرند و در جوف درختهای انجیر و جمیز و امثال آن
بسبب تعفن متکون میشود و بهترین او سفید سبک وزن که باندک مالیدن از هم ریزد و با طبقات و
بزرگ مقدار باشد و این قسم را ماده گویند و قسم نر او بی طبقات و مخالف صفات ماده و استعمال او
جایز نیست و قسم سیاه او از سموم و زرد و سرخ قریب بسموم و شرط است که بدون کوفتن بر روی
پرویزن بمالند تا لطیف او بگذرد و از جرم سمیه او که شبیه بناخن چیده است بماند زیرا که هرگاه او
کوفته شود اجزای ردیه سمیه هم همراه او از پرویزن میگذرد و قوتش تا چهار سال باقیست مرکب القوی
در دوم گرم و خشک با حلاوت و تندی و تلخی و مسهل بلغم و سودا و صفرای مخلوط بهر یک و محلل نفخ
و مقطع مواد غلیظه و مفتح سده جگر و گرده و بغایت مقوی اعصاب و دل و مفرح بالعرض و مدر بول
و با بلیله کابلی و مصطکی منقی دماغ و رافع درد سر مزمن و غرغره او با سفنج جهت ورم بارده حلق نافع
و اقسام زبون او قاتل و مورث کرب و مصلح او در همه احوال جندبیدست و بدلش نصف وزن او
تخم حنظل و نزد بعضی مثل او تربد و ربع آن زنجبیل و نزد بعضی دو چندان بسفایج و قدر شربتش

مصلحش بادآورد و بوزیدان او و در جمیع امور آن بود قوی الاثر ولانی و تلخ و باعفوصت و ... بلد
باشد بجهت محرور در دوم مصلحش کافور خشک و لطیف و جالی و مفتح سده جگر و مقوی معده و جگر و مدر و مسهل
اخلاط سوخته و حاره و رافع تپهای مرکبه و ذرور او مجفف و التیام دهنده زخمها و گویند مضر سپرز است
مصلحش انیسون و بدلش مثل او اسارون و شربت او سه درم و در مطبوخ هفت درم است
فصل نوزدهم در حرف الفا فاوانیا عود الصلیب است بیخ نباتیست کمتر از ذرعی و نر و ماده
میباشد و از مطلق فاوانیا مراد قسم نر اوست و قوتش تا هفت سال باقیست در آخر دوم گرم و
خشک است محلل ریاح غلیظه و مدر بول و حیض و ملطف و مفتح و مجفف و باقوت قابضه و مقوی جگر و
بجهت صرع بغایت نافع حتی تعلیق آن و ضماد او بجهت صرع و نقرس نافع و مضر معده و مصلحش کتیرا
و بدلش در صرع زمرد و در سایر امراض زراوند مدحرج قدر شربتش یکمثقال است فجل الفارسی ترب
بهندی مولی نامند بری و بستانی و شامی میباشد و بری او تندتر از بستانی و شامی میباشد
و تخم اقسام آن قوی تر از سایر اجزای او و بعد از آن پوست و برگ بیخ او و بعد
از آن برگ بزرگ و گوشت او و همه اجزای بمراتب مرقومه تا سیوم گرم و در دوم خشک هاضم و غیر منهضم و
مدر بول و بعد از طعام هاضم و مخرج ریاح و محرک آروغ و باندک تلیین و نیکو کننده رنگ رخسار و آب و
مفتح سده و معین قی خصوصاً با عسل و مطبوخ او جهت سرفه مزمن و تلطیف خلط غلیظ و احتباس حیض مفید و
اکثار او مولد قمل و گویند بعد از خوردن او چون عقرب بگزد درد او محسوس نمیشود و آب او کشنده عقرب است
و طلای او بر بدن مانع مقاربت هوام چون در جوف ترب روغن گل انداخته گرم کرده در گوش
قطور کنند جهت درد گوش سریع الاثر است هرگاه ترب را سوراخ کرده چهار درم تخم شلغم در آن نهاده
بقیه از آن پاره های ترب بند کرده بخمیر گرفته در زیر آتش بپزند و با عسل خورانند در اخراج سنگ مثانه مجرب است
باید که سه روز پیوسته متواتر همین عمل نمایند و اکثار خوردن ترب مورث مغص و تعفن خلط و مضر سر و حلق و دندان

و مصلحش عسل و تخم او مدر بول و شیر و حیض و محرک باه و منقی و جهت درد جگر بارد و ورم سپرز بعید و در تمام افعال
قوی‌تر از بیخ او و نیم مثقال او بعد از طعام هاضم آن و با سکنجبین بغایت منقی جگر و ضماد او جهت قوبا مجرب
و قدر شربت از جرم او بیست درم و از آب او تا سی درم و از تخم آن یکدرم است و بری او بسیار گرم
و مستعمل نیست و شامی را قوت مرکب از ترب و شلغم و بستانی است و گرم‌تر از شلغم و ضعیف‌تر از ترب و
مدر بول و محلل رطوبات و اکثار او مغثی و مصلحش نمک **فرفیون** اسم صمغیست خاکستری رنگ
مایل بزردی و کهنه او مایل بسبزی و متخلخل و طعم و بوی آن تند و قوتش تا چهار سال باقیست در چهارم گرم و
خشک و گویند در آخر سیوم گرم و خشک و ملطف و بغایت محرق و مسهل زرداب و بلغم و جهت استسقا و
سپرز و عرق النسا و مفاصل و رفع ضرر سموم و درد رکبه و کمر که از بلغم باشد بغایت نافع و شرب او مسقط
جنین و اکتحال او با عسل جهت نزول آب مفید و حمول او از حبه تا دو سه حبه بجهت احتباس طمث مجرب و
اگر سوزش پیدا شود روغن گل رافع اوست و قدر شربتش دو قیراط و زیاده آن موجب اختلاط عقل و
التهاب معده و فواق و در بعضی امزجه مسهل مفرط و در بعضی قابض بافراط و مصلح آن آب فواکه بارده و
تبرید قوی و اصلاح او از مقل و رب السوس و سایر صموغ واجب است و مصلح حدت او بروغن بادام شیرین
چرب کردن است و بدلش در استسقا مازریون و در قولنج جند و قسم سیاه قتال است **فرنجمشک** معرب
از پرنجمشک فارسی است و آن بری و بستانی میباشد در آخر دوم گرم و خشک و بری گرم‌تر و قوی‌تر است
مفتح سده دماغی و مصفا و مقوی جگر و دل و معده سرد و هاضم غذای غلیظ و در افعال بهتر از تخم و بیخ و
نمام و جهت وسواس و خفقان بلغمی و سوداوی و تحلیل ریاح و تسکین مغص و درد سر بارد و برانگیختن
اشتها و رفع سپرز نافع و مولد مره سودا و مصدع محرورین و مصلحش بنفشه و سکنجبین و بدلش سوسنبر و تخم او
بسیار خشک هاضم و مجفف منی و قدر شربتش سه درم و از تخم او تا دو درم است **فستق** معرب از پسته فارسی است
درخت او شبیه بدرخت سقز و قوت غیر مقشر او اعوص و دراز و مغز او را نائبه ماه با قیمت و آب لیمو

حافظ فساد او ست مغز او در دوم گرم و خشک و نزد بعضی در اول تر و مبهی و مفتح سده جگر و مولد خون
صالح و موجب فربهی بدن و مقوی معده و فم آن بحدیکه سایر لبوب با گوله باد و نمیرسد خصوصاً چون
با پوست رقیق ملاصق مغز خورده شود و حافظ ذهن و دافع خفقان و جهت درد جگر و قی و غثیان و لاغری
و سرفه مزمن و تقویت دل و برودت جگر و لاغری گرده و یرقان و سپرز نافع و
مصدع محرورین و مورث شری و مصلحش سرکه و ترشیها و میوه های بارده و پوست سرخ رقیق لاصق
مغز او معتدل در حرارت و خشک و پوست سبز بیرون او سرد و خشک و بغایت مقوی معده و دل و
قابض و دافع اسهال و تشنگی و قی و طبیخ پوست سفید صلب او که طبخ مفرط داده باشند و در آن نشستن
جهت خروج مقعد مجرب و روغن پسته خوشبو کننده اطعمه و بالخاصیته مضر معده و سعوط او با مشک جهت
لقوه و تقویت حافظه و تنقیه دماغ مجرب **فضه** بفارسی نقره و سیم و بهندی چاندی نامند و تکون او
از گوگرد و زیبق پاک دانسته اند که گوگرد بقدر عشر زیبق باشد در اول سرد و خشک و گویند معتدل و در تفریح
و تقویت قریب یاقوت و جهت خفقان و بدبوی دهان و رفع رطوبات زجه و عفونت بلغم و
مالیخولیا و جنون و وسواس و ربو و سرفه و استسقا و سپرز و سنگ گرده و مثانه نافع و ضماد او محلل اورام
اکتحال او جهت بیاض و تقویت باصره مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و شربتش یکدرم و خوردن در
ظرف نقره باعث تفریح است **فلفل** بهندی مرچ گویند سیاه و سفید میباشد و هر یک بری و بستانی است و سفید املس و
قابض تر و سیاه چین دارد و تند تر در آخر سیوم گرم و خشک و سفید در اول آن و بعضی بالعکس دانسته اند
و جاذب و هاضم و محلل و جالی و قاطع بلغم و تریاق سموم بارده و مقوی حافظه و مفتح سدد و مقوی معده
و جگر و مسخن آن و پادزهر علتهای عصب و اعضای عصبانی و با شیر و شکر محرک باه و دافع سرفه بارد و ربو
و ضیق النفس و سیاح و مغص و اکتحال او جهت ظلمت بصر و بیاض و ناخنه و طلای جوشانیده او
در گلاب جهت رفع نزلات بارده و درد دندان مجرب و بدستور مضمضه آن که با پوست خشخاش جوشانیده

باشند مجرب است و سنون او جهت دندان کرم خورده سریع الاثر و مجفف منی و مصدع و محرق سینه و
حلق و مضر گرده و جگر حار و جراحات باطنی و الم که در مجاری بول داشته باشد و مصلحش روغنهای
سرد است و در سیم و دیگر عسل و بدلش زنجبیل مقدار شربتش تا یکمثقال **فودنج** معرب پودنه فارسی است
بری و بستانی و جبلی و نهری میباشد و مراد از مطلق او بری است و مشکلتر اشیاع قسمی جبلی است و بری را
شاخها متفرق و تند بو و با عطریت و برگش ریزه و مایل بسیاهی است و تخمش شبیه به تخم ریحان است و در اول سیوم گرم و خشک
و بغایت ملطف و مدر عرق و مسهل سودا و محلل ریاح و تریاق گزیدن جانوران و جهت استسقا
یرقان و فواق و کزاز و اخراج مشیمه و تنقیه فضول معده و سینه و خشک سوخته او جهت تقویت لثه
مفید و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش مثل و نصف او پودنه نهری است و قدر شربتش تا دو درم است
خودنج نهری برگ دراز و ساق بزرگ میباشد و در آخر دوم گرم و خشک مدر بول و مضر بالوگرده و مصلحش کتیرا بدلش نعناع و شربتش
یکدرم است **فیروزج** معرب پیروزه فارسی است و بهترین او نیشاپوری کبود صاف است که
رنگش در هوای صاف صاف نماید و در غیر آن مکدر و مجموع او از عرق و چربی و بوی مشک فاسد
میگردد در اول سرد و در سیوم خشک و مقوی دل و معده و پازهر سموم و دافع اسهال و قرحه امعا و سایر
جراحات باطنی و جهت خفقان و با عسل جهت صرع و سپرز و سنگ گرده و مثانه اکتحال او جهت
تقویت روح باصره و دمعه و ناخنه و بیاض رقیقه طبقه قرنیه و سایر طبقات نافع و مضر گرده و مصلحش
کتیرا و قدر شربتش نیم درم و جهت سموم قویه تا یکدرم و بالخاصیه بسدس درم او جهت گزیدن عقرب
مجرب یافته اند و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و دیگر خواص او در ساحل اول از زورق
اول از فرخ دهم از رفیق دوم از منزل اول مرقوم است فرخ بیستم در حرف القاف **قاقله**
بفارسی هیل نامند و بهندی الایچی گویند کبار و صغار میباشد کبار را غلاف سیاه باشد و صغار را
سفید و مدحرج با عطریت و تندی و تلخی اند و از هند خیزد و کبار را ذکر و صغار را انثی و ماده گویند

و قوت آن تا ده سال باقیست و کبابه او خوشبو و در تفریح و سایر افعال قوی‌تر و در دویم گرم و خشک
سخن ها و هاضم و مفرح و مقوی دل و معده و مفتح سدد و با قوت قابضه و جهت ریاح معده و احشا و قی
و غثیان و درد جگر و سده آن و خصوصاً با غلاف آن و جهت صرع و سنگ گرده نافع و گویند مضر ریه است
و مصلحش شکر و بدلش کموزن و نیم آن قاقله صغار است و شربتش تا مثقال و قسم دوم صغار او در آخر اول گرم
و در دوم خشک و در تقویت هاضمه قوی‌تر از کبابه و مسکن قی و مجفف رطوبات سینه و قوت قابضه او کمتر
از کبابه و در سایر افعال مانند کبابه و مضر امعا و مصلحش کتیرا و بدلش نصف آن کبابه و شربتش یک درم قثا
تبای مثلثه اسم عربی خیارزه است که خیار دراز و خیار سبز نیز گویند و بهندی ککری گویند در آخر دوم سرد و
تر و مسکن حرارت و تشنگی و مدر سنگ گرده و مثانه و جهت التهاب معده و جگر مفید و لطیف‌تر از قثد و سریع الهضم
تر از آن و تخم او مدر بول و مفتح و قوی‌تر از تخم قثد است و پوست و گوشت او مولد ریاح و قولنج و دیر هضم
و خلطی که از وی هم رسد مستعد عفونت و مانند قثد در اکثر افعال و مصلحش عسل و مویز و رازیانه و شربت برگ او
جهت سگ دیوانه گزیده و خشک کرده آن جهت اسهال صفراوی مفید است قثد اسم عربی خیار است
و در شیراز خیار بالنگ و در خراسان خیار بادرنگ و بهندی کهیرا نامند در آخر دوم سرد و تر و مسکن
حرارت صفرا و خون و التهاب احشا و رافع تشنگی و مفتح سده جگر و مدر بول و مخرج حصاة و غلیظ‌تر از قثا و
جهت تپهای تند و یرقان و در دسر و آب او تا چهل و پنج مثقال با شکر جهت اسهال مره صفرائی که در معده
اسعا باشد نافع و مضر مبرودین و خام کننده غذا و مولد خلط خام و چون در معده فاسد گردد مولد
اخلاط سمی شود و مصلحش سکنجبین حاره و بوئیدن خیار جهت انتعاش روح و جهت غشی و در دسر حار مفید و ترشی
خیار سرد و مطفی حرارت و تخم او سردتر از خیارزه و مدر بول و رافع تپهای حاره و ورم جگر و سپرز و
درد و سوزش قرحه آلات که از حرارت باشد و مضر انثیان و مصلحش کتیرا و بدلش تخم خیارزه و قدر شربتش
تا پنج درم است قرنفل بهندی لونگ گویند و آن شگوفه درختیست زرد مادّه بیا باشد در سوم گرم و

خشک مفتح و محلل و مقوی معده و جگر و دماغ و باه و هاضمه و مفرح و رافع قی و غثیان و استسقا و علل
سوداوی و بلغمی و سلسل البول و نیمدرم او با شیر تازه بشرط مداومت بغایت محرک باه و طلای آن
بر احلیل باعث لذت جماع و جهت سکته و سدد دماغی و نزلات بارده مجرب و مضر گرده و امعا است
و مصلحش صمغ و بدلش مثل او دارچینی و نصف او لیسان و قدر شربتش تا یکمثقال است قرفه اسم جنس
پوست هر درخت و چوب آنست و مراد اطبا پوست درخت خاصی است قسمی از آن خوشبو و سیاه و
سطبر مانند رنگ قرنفل و در بو شبیه بآن و او را قرفة القرنفل باین سبب نامند و قسمی مایل بسرخی و شیرین تر
از قرفة القرنفل و در بو شبیه بدارچینی است و او را قرفة الدارچینی گویند و نزد بعضی پوست درخت دارچینی
است و قسمی سفید مخطط بخطوط و قسمی سفید و زود شکن میباشد بهترین اقسام قرفة القرنفل است و در
افعال ضعیفتر از دارچینی و جمعی از او قویتر دانسته اند در آخر دوم گرم و خشک و مقوی اعضای باطنی
و در تقویت معده و جگر و سپرز قویتر از دارچینی و جهت فالج و لقوه و صرع و امراض عصب و درد
مفاصل نافع و بدلش سلیخه است و قدر شربتش تا دو درم قرع بفارسی کدو نامند دو قسم میباشد
یکی را کدوی سبز و دیگر را رومی گویند هر دو در دوم سرد و تر و ملین و مفتح و مدر بول و عرق و مسکن
تشنگی و قلیل الغذا و خوردن کدو با مزورات جهت تبهای حاده و سرفه و جگر گرم و ترطیب بدن و
دماغ و مربای او جهت مواد سوداوی و تقویت دماغی و تولید خلط صالح موثر و ترش او ملطف و
هاضم و مسکن حدت خون و صفرا است و اقسام کدو مولد قولنج و مضعف معده و مسقط اشتها و مضر بمواد
بلغمی و سوداوی که از احتراق بلغم باشد و باعث قولنج و تبها و سریع الاستحاله بخلط موجود در معده و
با اغذیه متغلب بطبع غالب آن میگردد و هرگاه در معده فاسد شود مانند خیار مولد خلط سمی است و
مصلحش ادویه حاره و زیره و در مزاج صفراوی غوره و سرکه و امثال آن و پوست خشک سوخته او
در قطع نزف الدم جراحات و دفع آکله و زخمها مجرب و مغز تخم کدو در دوم سرد و در اول تر و جهت حرقة البول

ولاغری گرده وقرحهٔ مثانه وخشونت سینه ونفث الدم ریه وتبهای حاره وتشنگی وسرفه وقرحهٔ امعا
مفید وروغن مغز تخم او که مثل روغن بادام می آرند الطف است وجهت رفع بیخوابی ویبوست دماغ
مغص صفراوی وسل وتبهای حاره بیعدیل وقدر شربت از مغز تخم او ودرم وروغن آن تا هفت مثقال و
بدلش تخم هندوانه وروغن کدو که چوب او را کوبیده آب آنرا با ربع او روغن کنجد بجوشانند تا روغن صرف بماند
سرد وتر ومرطب جهت حرارت ویبوست دماغ وتشنج یابس وتلیین صلابات بسیار مفید است **قسط**
بیخیست شبیه به بیخ لفاح واز نواحی هند خیزد وسه قسم میباشد یکی شیرین وسبک وسفید با عطریت وآنرا
قسط بحری وعربی گویند وقسمی مایل بسیاهی وسبک وسطبر کم وتلخ واز اقسط هندی گویند وقسمی مایل بسرخی
وخوشبو وسنگین وبی تلخی است واز مطلق او مراد قسط شیرین است وبهترین او سفید تازه کرم ناخورده است
که اندک زبان را بگزد وقوتش تا چهار سال باقیست در سیوم گرم وخشک ومدر بول وحیض ومفتح سده
جگر وقاطع اخلاط غلیظ ونزجه ودبهی وکشنده اقسام کرم معده وجهت درد سینه وتقویت معده وجگر و
دردهای مزمنه دماغی ومعده وتحلیل ریاح واخراج سنگ گرده وبا عسل جهت ربو وفسخ وتشنج وکزاز ورعشه
ونحمه زنافع ومضر مثانه ومصلحش گلنگبین ومضر ریه ومصلحش انیسون وبدلش نصف وزن آن عاقرقرحا
قدر شربتش یکدرم وروغن قسط ساذج که قسط تلخ چهل مثقال را نیمکوفته در شراب یکشبانروز تر کنند و
با چهار صد مثقال روغن زیتون بجوشانند تا شراب فانی شده روغن بماند گرم وخشک ومحلل قوی
قصب السکر بفارسی نیشکر وبهندی گنا وایکهه گویند در اول گرم ودر دوم تر وآب او مسمن بدن و
مفتح سدد وملطف خون ومنقی مثانه ومدر بول ورافع خشونت سینه وسرفه ومحرک باه وتلیین طبع و
مهیج قی وقاطع التهاب معده ومولد نفخ ورياح واز پختن او نفخ زایل میشود واکثار خوردن غیر مطبوخ او
مفسد اشتها ومضر سپرز ومصلحش انیسون **قصب الذریره** بهندی چراته گویند نباتیست مشهور
در دوم گرم وخشک وملطف ومدر بول وعرق ومفتح ومقوی دل وجگر ومعده ورافع خفقان

واستسقا و درد سینه و جگر و رحم و عسر البول و تقطیر البول و محلل اورام و التیام دهنده شگاف عضل و
طبیخ او با تخم کرفس جهت جنون و وجع الفواد بارد مجرب قدر شربتش تا دو درم است فرنج المسک کم
در حرف الکاف **کافور** صمغ درختیست اقسام میباشد چنانچه در مطولات مرقوم است
و درخت کافور سوای بلاد سرندیب نمیباشد مصنوع و اصلی میباشد و فرق میان مصنوع و اصلی
تعلی و چیپیدگی مصنوع است و بوی اصلی شبیه بوی لیمو و ترنج است در سیوم سرد و خشک و مفرح و
قاطع نزف الدم اعضا و رعاف و اسهال حاره و عرق و رافع تشنگی و التهاب جگر و سل و دق و
حرقة البول و جمیع امراض حاره و مقوی حواس محرورین و تریاق سموم حاره و سعوط آن با آب کشنیز تازه
جهت رعاف و با آب کاهو جهت رفع بیخوابی محرورین و ذرور او با ادویه مناسبه جهت جراحت
و قطع خون و تسکین درد آن و ضماد او بر یافوخ و پیشانی جهت رعاف مجرب و مضر باه و مولد سنگ مثانه و
الکار او قاطع نسل و اشتها و مورث سفیدی موی و مصلحش عنبر و مشک و ادویه حاره و خوشبو و بدلش دو وزن او
طباشیر و یکوزن او صندل سفید و قدر شربتش تا یکدانگ است و دو مثقال او قاطع باه و مفسد معده
گویند اینقدر قاتل است **کبریت** بفارسی گوگرد و بهندی گندهک گویند سرخ و زرد مایل بسرخی و
سفید و سفید مایل بکبودی و اقسام او در آخر سیوم گرم و خشک است و گرمی او غالب بر خشکی و قوتش تا سی سال
میماند محلل و ملطف و مسخن و جالی و جاذب و شرب او مقاوم جمیع سموم و طلای او مسکن ضربان اعضا
و با سرکه و عسل و عاقرقرحا جهت جذام و جوششهائی سوداوی طلاء عجیب الاثر است و با ماست و
نیموزن گوگرد و صمغ عربی جهت سعفه و قروح سر و قوبا مجرب است و بخور او مسقط جنین و بخور و قطور او
رافع کری و ثقل سامعه و مضر معده و مصلحش کتیرا و شیر تازه و بدلش در اکثر افعال زرنیخ است و قدر
شربتش از دو دانگ تا یکمثقال **کبر** نباتیست بیخ او و پوست بیخ او قویتر از سایر اجزا در سیوم گرم و
خشک مفتح سده جگر و سپرز و قاطع اخلاط لزجه و مقوی احشا و بهترین ادویه سپرز خصوصا پرورده او

بسرکه و عسل و محلل ریاح و تریاق سموم و مدر مره سودا و جهت فالج و امراض بارده دماغی و مفاصل
نافع و گفته اند که چون بیخ کبر را نرم کوبیده با مثل آن روغن کنجد و بوزن آن آب بجوشانند تا تمام
آب و نیم وزن روغن بسوزد پس او را بر سر ضماد غلیظی کند موی را سیاه کند و هرگز موی سفید نروید و
مجرب دانسته اند و ثمرش که خیار کبر نامند و تخم او در سیوم گرم و خشک و خیار رسیده او بدون خاییدن
دانه او ملین طبع و خیار او مفتح سده جگر و سپرز و قدر شربت از بیخ او تا سه درم و در مطبوخات تا هفت
مثقال و مضر مثانه و مصلحش انیسون است و مضر معده محرورین و مصلح آن سکنجبین کتان بهندی
السی گویند نباتیست تخم او در اول گرم و خشک و با رطوبت فضلیه و مدر و ملین طبع و با نمک فلفل
و عسل جهت تحریک باه مایوسین مجرب میدانند و لعوق او با عسل جهت سرفه بلغمی و ضماد او با
اسپغول جهت تسکین درد مفاصل و نقرس و عرق النسا نافع و مضعف هاضمه و مصلح آن سکنجبین
و مظلم بصر و مصلح او کشنیز و مضر رئتین و مصلحش عسل و بدلش حلبه است و قدر شربتش از سه درم
تا ده درم کثیرا بهندی کتیرا گویند صمغیست و آن سفید مایل بسرخی و در حرارت و برودت معتدل
و در اول تر است و بعضی در اول سرد و خشک دانسته اند مرکب القوی و مغلظ مواد رقیقه و مسکن
لذع و حدت اخلاط و قرحه چشم و قاطع نفث الدم سینه و جهت سرفه و خشونت سینه و قرحه ریه و
گرفتگی آواز و حرقة البول و لذع امعا و تقویت آن و تسکین درد گرده و مثانه و امراض چشم مفید و طلای او
جهت کلف و نمش و نرم کردن جلد و رفع خشونت آن و شقاق لب مجرب و اکتحال او جهت اقسام رمد
موثر و مضر سعل و مصلحش انیسون و بدلش در تغریه و غیر آن صمغ عربی و در تلیین و تغلیظ تخم کدو است
و قدر شربتش از یک درم تا پنج درم کرفس بهندی اجمود است اقسام میباشد قسمی جبلی صحرائی و
جبلی غیر صحرائی و قسم نبطی و بری و بستانی میباشد و از مطلق کرفس مراد بستانی است و تخم قوی تر
اجزای او ست و بعد از آن تخم او در اول دوم گرم و خشک و بغایت مفتح سده جگر و سپرز و مدر بول

وحیض و منقی گرده و مثانه و مبهی و محرک باه و اشتها و قی و معاون عمل ادویه مسهله و جهت ربو
وضیق النفس و فواق و مضر حوامل و مرضعه و محرک صرع مصروعین و مفسد شیر و باعث صرع مولود
و خفت عقل آن و منجر و تازه او نفاخ و مصلح آن انیسون و تخم کرفس بستانی در تفتیح قوی‌تر از سایر اجزا
و هاضم غذا و در سایر منافع مانند بیخ او و مضر ریه و مصلحش حماما و مورث سبج و مصلحش کتیرا و بدلش نانخواه و
قدر شربت از بیخ او در مطبوخات پنج درم و از عصاره او تا پانزده درم و از جرم آن سه درم و از تخم آن
یکدرم است کراث بفارسی گندنا نامند بری و بستانی میباشد و بستانی او را نبطی گویند و اقسام است
آنچه برگش باریکتر و در تمام سال موجود است کراث البقل و آنچه در آخر زمستان و اول بهار میرسد کراث شامی
گویند و از مطلق او مراد کراث البقل است در سیوم گرم و در دوم خشک و خوردن او بعد از غذا مانع
ترش شدن طعام و ملین طبع و مدر حیض و ملطف و مبهی و رافع قولنج و مفتح سده جگر و مقوی کمر و قوت
هاضمه و منقی قصبه ریه و اقسام کراث دیرهضم تر از پیاز و نفاخ و مفسد لثه و دندان و محرق خون
مصلحش کشنیز و تخم او در آخر دوم گرم و خشک و مبهی و با شراب البنات محرک باه و دو مثقال او با حب الآس
قاطع نزف الدم و محرک اشتها و مضر ریه و مصلحش عسل و قدر شربت او از یکدرم تا دو مثقال است کزبره
بفارسی کشنیز و بهندی دهنیا نامند بری و بستانی میباشد بری را برگ مایل بزردی باشد و در جمیع
افعال قوی‌تر از بستانی و از آن زبون‌تر است و بری و بستانی او مرکب القوی و نزد بقراط سردی و
خشکی آن در دوم است و شیخ رئیس و جالینوس گرم دانسته اند و تازه او باندک حدت قاطع باه و نعوظ و
هفت مثقال او با شکر مشتهی و منوم و مانع تخمه و صعود بخار بدماغ خصوصا با سرکه و سماق و جرم او
مسکن صفرا و التهاب معده و تشنگی و حابس قی و ضماد او با شیر دختر جهت ضربان چشم نافع و با آرد جو محلل
خنازیر و اورام صلبه و با آرد باقلا رادع خنازیر و قطور آب او در چشم جهت منع بروز آبله و حصبه و رفع
زردی چشم مجرب و چون سر را بآب کشنیز بشویند و بروغن گل سرخ طلا کنند جهت سرطان مفید و

غیر مفرح مجرب است و مضمضه با آب او جهت جوشش دهان و سوزش زبان نافع و بدلش برگ خشخاش کاهو و
وقدر شربت از آب او یک وقیه و از جرم او تا نیم وقیه و تخم او که گشنیز خشک عبارت از وست در
دوم سرد و در سیوم خشک و مفرح و مقوی دل و مانع صعود بخار بدماغ و حابس اسهال دموی خصوصاً
بو داده او و رافع خفقان و هیضه و وسواس حار و خمار و درد سر و با صندل و افیون جهت
تقویت معده مفید و خوابانیدن او رافع بوی شراب سرعت مستی است و مضر صاحب ربو و ضیق النفس و
مقلل حیض و مسکن نعوظ و زیاده او مورث نسیان و اختلاط ذهن و مصلحش تخم مرغ نیمبرشت و بدلش
تخم کاهو و خشخاش و قدر شربتش از پنج درم تا یک وقیه است کسیر و بیخ رستنیست سیاه پرمو سرد و گران و
دافع فساد صفرا و خون و قابض شکم و مولد منی و مسکن تشنگی خصوصاً اگر او را مع پوست بخورند و جماعت
او را خائیده در شربت نبات و گلاب حل کرده صاف نموده میخورند باعث سردی و نافع سوزاک میشود
خصوصاً که همراه پوست بسایند لیکن بغیر پوست باعث اقبال طبیعت و لطیف است چون او را
خائیده آتش فرو برند و ثفل او را بیفگنند موجب تبرید و عدم گرانی میشود کشوث گیاهیست
باریک و تخم او کوچکتر از تخم ترب در اول گرم و در دوم خشک و مفتح سده احشا و بدر و مقوی معده و سپرز و
جگر و ملین طبع و جهت تپهای کهنه و یرقان و تنقیه بدن از ربو و خناق و مغص و تحلیل ریاح مفید و آب او با سکنجبین مسهل
صفرا و مغثی و مصلحش کتیرا و تخم او در افعال قوی تر از سایر اجزا و ضماد او جهت جرب و نقرس مفید و بو داده
او قابض و گویند مضر سپرز است و مصلحش سکنجبین و مضر ریه و مصلحش کاسنی و بدلش بادروج و دو ثلث آن
افسنتین است و قدر شربت از آب او دو وقیه و از جرم او و در مطبوخات پانزده درم و از تخم او دو درم است
کمثری بفارسی امرود و بهندی سفری آنب گویند بری و بستانی می باشد و بستانی آن ترش و شیرین اقسام
امرود شیرین معتدل مایل بحرارت و در دوم تر و حابس نجاسات و مفرح و مقوی معده و هاضمه و دل
و رافع تشنگی و خفقان و نزلات و سوزش مثانه و ملین طبع و با قوت قابضه بعد از تلیین و مرطب دماغ

واهل هند قابض شکم نوشته اند واستاد مرحوم به آشنای خود که اسهال داشت تجربه فرموده اند و مولد نفخ
و قولنج و مصلحش زنجبیل مربی و بهترین اقسام امرود ترش و لطیف آبدار رسیده اوست و در اول سرد
و در دوم خشک و قابض و مقوی جگر و معده و مشتهی و مسکن حرارت خون و غلیان صفرا و رافع تشنگی و
مولد خلط صالح و بعد از طعام مسهل بعصر و قبل از آن قابض و مضر مشایخ و مصلحش عسل و نارسیده مورث
قولنج است و شگوفه امرود مقوی دل و مفرح و قاطع نفث الدم و اسهال و نوع بری او قلیل الحلاوه و
بسیار قابض و مسدد است و مضر عصب و مورث قولنج و مصلحش عسل و ادویه حاره و خوشبو و رب او قابض
طبع و مقوی معده حارست کمون معرب از کامون و بفارسی زیره نامند بری و بستانی میباشد و
هر یک را اصناف مختلفه است سیاه بری و بستانی را کمون کرمانی و زرد را فارسی و شامی و سفید را نبطی
گویند و بری از هر صنف از بستانی اقوی است و از مطلق او مراد کرمانی است و بهترین اقسام کرمانی
بری و زبونترین سفید بستانی است و قوتش تا هفت سال باقیست و در اول سیوم گرم و خشک و
مدر و تریاق سموم هوام و محرک آروغ و حابس طبع و حیض و محلل ریاح و نفخ و هاضم و جهت عسر النفس و
تخمه و مضمضه طبیخ او مسکن درد دندان از نزلات خصوصاً با سعتر و سعوطا او با سرکه جهت رعاف نافع و مضر ریه
و مصلحش کتیرا و بدل کرمانی سایر اقسام او و بدل کمون شامی کرویا و تخم گندناست و قدر شربتش
دو درم و مداومت جرم و عرق او مورث لاغری است کندر صمغیست مستدیر و صلب مایل
بسرخی را کندر ذکر گویند و بعضی درم را انثی و تازه را که در انبانها حرکت داده باشند مدحرج و پوست های رقیق
او را که از سائیدن بیکدیگر جدا میشود قشار کندر گویند و آنچه صفایحی و مانند او باشد دقاق کندر نامند و
قوت کندر تا بیست سال میماند در دوم گرم و در سیوم خشک ملطف و محلل ریاح و حابس نفث الدم
جهت دماغی و ظاهر اعضا و نفث الدم و مقوی دل و معده و هاضمه و حافظه و مجفف بلغم و سهی و منقی
و مقوی روح حیوانی و دماغ و جهت خفقان و با مصطکی جهت رطوبات دماغ و غثیان و قی و

اسهال طوبی و با صمغ جهت عسر النفس و سرفه مزمن طوبی و با عسل و شکر جهت ضعف معده و ریاح
غلیظه و نسیان و با زرده تخم مرغ نیمبرشت جهت تقویت باه و تولید منی و خصوصاً با جوز و بسباسه
و اکتحال او جهت جلای باصره و قرحه چشم و خون منجمد در آن و بیاض و جرب جفن و ظلمت چشم خصوصاً
با عسل مفید و اکثار او محرق خون و بلغم و مصلح محرورین و باعث جنون و جذام و بهق سیاه و مصلحش
برنج فارسی و شکر و بدلش مصطگی و قدر شربتش نیم درم است و قشار کندر خشک تر از کندر و شدید القبض
و جهت نفث الدم بغایت موثر و مقوی معده و مانع سیلان مواد باعضا و دقاق کندر لطیفتر
از کندر و مفتح و جالی و در افعال ضعیفتر از قشار است کهربا از نوع مهره است و از دریای مغرب بساحل
می افتد و بعضی را اعتقاد آنست که صمغ جوز و غیر آنست و نزد بعضی آب چشمه
ایست که مانند موم منجمد در جزایر مغرب میگردد و صاحب تحفه می نگارد که حقیر قطعه از کهربا مشاهده
نموده که مگسی در آن مانده و متحجر شده بود از اقوال قدما ظاهر میشود که کهربا و سندروس از یک جنس اند
و سندروس مخصوص ببلاد هند و کهربا مخصوص ببلاد مغرب و شمال میباشد و در ربودن کاه هر دو شریک اند
و سندروس باندک حرارتی که از مالیدن بهم رسد جذب کاه میکند و کهربا محتاج بمالیدن زیاده میباشد
و در سندروس سرخی غالب است و در کهربا زردی و صلابت و در حین سوختن بوی شاخ سوخته
میدهد و نزد محمد بن احمد معدنیست و بهترین کهربا آنست که در ساحل مغرب و از زمین مزارع مغرب
بهم رسد در گرمی معتدل و در دوم خشک و نزد بعضی در اول سرد است و مقوی معده و دل
و مفرح و قاطع نزف الدم جمیع اعضا و حابس نفث الدم و حیض و نزلات دماغی و قی و جهت اسهال و با صمغ
دموی و یرقان و خفقان و حرقت بول و ضعف گرده و سنگ مثانه و با مصطگی جهت عسر البول و با کتان
جهت زحیر نافع و طلای او با صبر جهت ساقط کردن دانه بواسیر و تعلیق او جهت حفظ جنین از
اسقاط و رفع یرقان از مجربات است و مضر سپرز و مصلحش بنفشه است و بدلش سندروس و قدر شربتش تفریح

مروارید و شربتش نیم مثقال است کهرنی ثمر درخت هندی مشهور است و دو قسم میباشد هر دو قسم سرد و تر
وگران و مقوی اعضا و دافع تشنگی و بیهوشی و فساد اخلاط و خون و مغز تخم او مقوی معده و دل و
چون در آب سائیده در چشم کشند پهولی را ببرد و اکثار تازه او بیم حدوث قولنج دارد و مصلحش
دوغ است فرنج بست و دوم در حرف اللام لاجورد حجر معدنی معروف است و بهترین او
صاف و شفاف که کبودی او بسرخی و سبزی مایل باشد و آنچه بپیاز زند در دو او لاجوردی نمیباشد
در اول گرم و مغسول او در اول سرد و در دوم خشک و مسهل سودا و اخلاط غلیظه مخلوطه بخون و
صاف کننده آن از کدورت و بالخاصیه رافع سودای حوالی قلب و تعلیق او رافع خوف و او مفرح و
مقوی دل و جالی و با قوت قابضه و رافع امراض سوداوی و غم و وهم و توحش و بخارات غلیظه و
مدر حیض و اکتحال او جهت سلاق و ریزش دمعه و بیاض و قرحه و نفوخ او جهت رعاف مفید و
مضر فم معده و مصلحش مصطگی و موجب غثیان و مصلحش کتیرا و عسل و بدلش حجر ارمنی و قدر شربتش
از نیم مثقال تا یک مثقال لبن بفارسی شیر گویند مرکب القوی است و مشتمل بر دهنیت و مائیت و جبنیت و
دهنیت او در اول گرم و خشک و مائیت در دوم سرد و تر و جبنیت در اول سرد و خشک
لبن البقر شیر گاو است و گاومیش از جنس او است و شیر این اغلظ از همه و دهنیت غالب و مائیت
و جبنیت کمتر و شیر گاو مایل باعتدال و غلیظتر از دیگر البان است و تازه دوشیده آن که سرد نشده باشد
بنوشند مسهی و مسمن و منضج و سریع الهضم و کثیر الغذا و نیکو کننده رخسار و مولد منی و مدر فضلات و مقوی
جوهر دماغ و تریاق سموم است و نقی و ملین طبع و مرطب دماغ و جهت سحج و نسیان و غم و وسواس و
تقویت بدن و سل که بی تپ خلطی باشد و امراض منی و قوبا و جرب و حکه و جذام و مطبوخ او
با برنج جهت طول العمر و با خرما و گردگان جهت فربهی گرده و بدن و طلای او با سفیداب قلعی جهت
نقرس و اورام حاره مجرب و مضر صاحبان سپرز و ورم احشا و جگر و ضعف عصب و سر و سدر و

صرع و مضر دندان و زبان بستن و صاحبان خفقان رطوبی و تبخر و اکثار او مورث سنگ گرده و مثانه

و سریع الاستحاله بخلط غالب معده و مصلحش شکر و بدلش شیر بز و قدر شربتش از نیم رطل تا یک رطل است لبن الضان

شیر گوسفند است و دهنیت و جبنیت او غالب و غلیظتر از شیر گاو و بهترین او از میش سیاه و در تقویت باه

و جوهر دماغ و نخاع و نفث الدم موثر و با صمغ عربی و روغن بادام جهت سرفه مجرب و در سایر افعال

و مضار مثل سایر شیرهاست لبن المعز شیر بز است و مائیت او غالب و برودت و رطوبت او زیاده

و مدر فضلات و جالی و مرطب دماغ و نخاع و در حرارت ریه و حلق و مثانه و تنهای غرغره و دق و

او جهت ورم لهات و خناق انفع و در سایر افعال مانند شیر گاو و از آن لطیفتر قدر شربتش از دو وقیه

تا نیم رطل است و بدلش شیر گاو لبن النساء شیر زنان است و آن موافق ترین شیرهاست و از مرضعه

دختر سرد و تر است و مدر بول و مرطب دماغ و مفتح سده خیشوم و رافع سل و یبوست سینه و سرفه یابسی و

سعوط او جهت خشکی دماغ و بیخوابی و سرسام و اختلاط عقل و قطور او جهت درد گوش مفید و بدلش

شیر الاغ است و قدر شربتش از دو اوقیه تا نیم رطل است و بهترین شیر زنان و سایر البان آنست

که چون بر روی ناخن ریزند جمع شود و با چسپیدگی باشد و با اعتدال قوام و گویند چون شیر حامله را بر و

قمل دوشند قمل بمیرد و یا در زیر آن بماند از آن بدختر حامله خواهد بود و بعکس آن به پسر و صاحب

تحفة المومنین از مجربات نوشته است لبن اللقاح شیر شتر است و دهنیت بسبب شدت امتزاج از و

جدا نمی شود لهذا گرم و رقیق و مایل بشوریت است مفتح و مدر بول و ماء اصفر یعنی زرداب و با شکر

مقوی بدن و صاف کننده بشره و محرک باه و اشتها و جهت سده و یبوست جگر و اورام صلبه باطنی و ضیق النفس

و ربو و استسقاء زقی و طبلی و علل سپرز و بواسیر نافع و باید که از دو اوقیه شروع کنند و تبدریج تا یک رطل رسانند

و باید که شتر را تا ده روز قبل از استعمال شیر او علیف برازیانه و کاسنی و امثال آن نمایند لبن الاتان

شیر الاغ یعنی خر است و مائیت غالب و جبنیت و دهنیت کم دارد و او سردترین شیرهاست و

بسیار مرطب و مبرد است و مفرح و جالی و مفتح و بطی الاستحاله بخلط غالب معده و جهت سل و دق و
هزال مبهی و سرفه حار و نزله تند و عسر النفس حار و نفث الدم و التهاب خون و صفرا و جراحت رحم و
مثانه و آلات بول و حرقة البول و قرحه امعا و زحیر و مضمضه او جهت تقویت لثه و دندان نافع و مضر
مرطوبین در دسر بارد و مصلحش گلنگبین و بدلش شیر بز و تعلیق او باشیای مناسبه بهر علتی شرط است و قدر
شربتش از دو وقیه تا نیم رطل است لبن الحامض بفارسی ماست مانند و بهندی چهاچهه گویند در
دوم سرد و تر و مرطب مقوی باه محرورین و مسکن تشنگی و غذائیت او نسبت بدوغ زیاده و در
سایر افعال قریب باو ست و مضر معده سرد و کثیف و دیر هضم و مسدد و مولد خلط خام و مضر تنها یا مرکبه
و عفنه و مصلحش معاجین و ادویه حاره و زنجبیل مربی لحوم بهترین مواشی گوسفند و نر است که زیاده
بر یک سال و کمتر از شش ماه بر و نگذشته باشد و بعده گوساله یکساله و شتر جوان بهتر از شتر بچه و مداومت
خوردن لحوم موجب قساوت قلب و تیرگی باصره و بلادت و عروض صفات بهیمیت و بسیار دیر خوردن
آن باعث ضعف و نقصان اولا و سقوط قوتهای اوست و شرب آب بعد از آن بغایت مضر و
تناول نمودن در شبها باعث تخمه و جمع کردن او با شیر و تخم مرغ جایز نیست و گوشت آب و بار اللحم
سریع النفوذ و موافق ناقهین و ضعیف القوه است لسان الحمل بفارسی بارتنگ نامند صغیر و کبیر
میباشد تخم صغیر سیاه و کوچک و تخم کبیر ریزه تر از تخم صغیر و منافع کبیر زیاده از تخم صغیر و از مطلق او مراد
صغیر است در دوم سرد و خشک و برگ و تخم او الطف و جالی و رادع و قابض و مقوی جگر و مفتح
و حابس نزف الدم جمیع اعضا و عصاره برگ و بیخ او مسکن تشنگی و جهت فساد هضم و دق و
سل و نفث الدم و سپرز و جگر و ضعف آن و سدد و صرع و تبهای حاره و ربو و جوشش دهان و
لثه و قرحه ریه و قی الدم و سده گرده و حرقت بول و سیلان حیض و خون بواسیر و ضماد و
قیروطی او جهت التیام زخمها و ورم آن و سوختگی آتش و داء الفیل و قروح خبیثه و ساعیه و آکله و

نارفارسی نافع رضماد برگ او رادع اورام حاره وگویند مضر ریه و مصلحش عسل و عصاره او مضر سپرز و مصلحش
مصطگی و بدلش حماض لبنا و تخم او ز نی و در افعال مانند عصاره آن بود و اقماعش و مقوی احشا و رافع زحیر و عرق
بارتنگ در تقویت قوت ماسکه بعدیل و در سایر افعال ضعیفتر از عصاره اوست و قدر شربت از
آب او از ده مثقال تا نیم رطل و از تخم آن تا سه درم است لسان الثور بفارسی گاوزبان
نامند و گل او لاجوردی میباشد در اول گرم و تر و قوتش تا هفت سال باقیست و گل او الطف
جمیع اجزا او و مفرح و مقوی اعضاء رئیسه و حواس و مسهل مره سودا و صفرا و جهت امراض سوداوی
و سرسام و برسام و جنون و مالیخولیا و خفقان و خشونت سینه و سرفه و ضیق النفس و سنگ مثانه
و یرقان و تقویت حرارت غریزی موثر و مضر سپرز و مصلحش صندل و بدلش بوزن او ابریشم
محرق و چهار دانگ آن پوست ترنج است و قدر شربت از آب او تا چهار وقیه و از جرم او ده درهم
و عرق گاوزبان جهت امراض سوداوی مفید و در سایر افعال ضعیفتر از و قدر شربتش سی مثقال و
برگ سوخته او جهت قلاع اطفال و سستی بن دندان و حرارت دهان مفید لوز الحلو بفارسی
بادام شیرین گویند در اول گرم و تر و مفتح و حافظ قوتها و جالی اعضای باطنی و ملین آن
ملین طبع و حلق و موافق سینه و معین باه و مسکن حرقت بول و منی و مسمن بدن و با شکر کثیر الغذا
و حافظ جوهر دماغ و شیره او با شکر جهت سرفه مجرب بود داده او قابض و مقوی معده و برگ
تازه او مسهل و خشک او قابض و بادام مربی در تغذیه و فربه کردن بدن و اصلاح گرده قویتر است
و روغن بادام معتدل در گرمی و سردی و لغایت مرطب و موافق تشنج یبسی و حقنه و شرب
چکانیدن او در احلیل جهت درد گرده و مثانه و عسر بول و قولنج و اعانت بر خروج حصاة و با کتیرا او
با شکر جهت سرفه خشک مجرب و جهت تصفیه آواز و قصبه ریه و رفع ضرر ادویه مسهله و جرب
سفید و غرغره او با آب گرم جهت خشونت حلق موثر و مضر احشای ضعیفه و مصلحش مصطگی

قدر شربتش تا نه مثقال لولو بفارسی مروارید و بهندی موتی نامند بزرگ مقدار او مسمی بدر است
و آنچه در صدف منحصر بیکی باشد با وجود بزرگی در یتیم نامند و گویند تا سه مثقال ممکن است و بهترین
او سفید بزرگ مدور است و روغن و عرق و بوئیهای کریهه مضر او و در آخر دوم سرد و خشک و
در تفریح قوی‌تر از طلا و غواص در اجزای بدن و ملطف و مقوی اعضا و رافع انواع خفقان و
خوف و فزع سوداوی و جهت اسهال دموی و مراری و ضعف جگر و گرده و امراض دل و بدبوئی
دهان و حصاة و حرقة البول و سدر و یرقان و رافع سموم و وسواس و جنون و ربو و اکتحال او جهت
رمد و ظلمت بصر مفید و سنون او جهت پاک کردن دندان و تقویت لثه مجرب میدانند و نگاهداشتن او
مقوی دل و در دهان داشتن او جهت ازاله غم و ضعف دل موثر و گویند مضر مثانه و مصلحش لسند و
بدلش صدف سفید و قدر شربتش تا نیم مثقال است لیمو در جمیع افعال مانند ترنج است پوست زرد او
در دوم گرم و خشک و مقوی معده و دل و قابض و محرک اشتها و معین هضم غذا و مفتح سده گرده و
محلل قولنج ریحی و آروغ آرنده و مصلح کیفیت اخلاط ردیه و پادزهر سموم مشروبه و ملدوغه و در سایر
افعال مثل پوست ترنج و آنچه پایان پوست زرد و ترشی است در افعال مانند گوشت ترنج و ترشی او در دوم
سرد و خشک و مقوی معده و لطیف و بسیار جالی و قاطع اخلاط غلیظه و لزجه و جالی بهق سیاه و کلف و
و قوبا و مسکن غلیان خون و صفرا و جهت تبهای حاره دموی و صفراوی و عفونت خون و شور و
شری و دل و ورم حلق و لهات و کرب و غم و غثیان و دوار و سدر که از اخلاط غلیظه باشند
و خمار و سموم هوام و ادویه قتاله و قی صفرا و حدت مواد حاره جگر و معده و درد سر و خفقان سوداوی
و غب خالص و غیر خالص مفید و در اکثر افعال قایم مقام سرکه و جهت مریض بهتر از سرکه است و مضر عصب و
صاحب سرفه بارد المزاج و اکثار او در خلای معده مضعف امعا و مورث پیچش و مصلحش شکر و عسل و
تخم او در دوم گرم و در آخر اول خشک و تفریح او نباتات عظیم و در دفع سموم بعینه چو تخم ترنج و قدر شربتش

از یکدرم تا دو درم و برگ لیمو در تفریح ضعیف تر از برگ ترنج قرسنج بیست وسوم در حرف المیم
ماميران قسمی از زردچوب است وبهندی او که زرد مایل بسیاهی باشد بهتر است از چینی که
زرد مایل بسبزی میباشد وتخمش شبیه به کنجد در آخر سیوم گرم وخشک و قوتش تا بیست سال باقی است
مفتح سدد ومفرح جلد و جالی ومدر ومحلل وشربش جهت یرقان وپیچش ورياح غلیظه واکتحال او
جهت بیاض وظلمت بصر وناخنه مفید ومصلحش عسل وبدلش زردچوبه وشربتش نیم مثقال ماش
بهندی مونگ گویند از حبوبات معروفه است در آخر اول سرد مایل بخشکی وقوتش تا سه سال باقیست
ولطیفتر از عدس ودر سایر حبوبات کم نفخ تر ومولد خلط صالح ومسکن حرارت والتهاب صفرا و
قابض وموافق گرده ومقوی عصب وبهترین اغذیه صاحبان تپهای حاره است وجهت سرفه
وورم لهات ودردسر وضعف باصره ونزلات موثر وقاطع باه ومضر دندان ودیر هضم ومصلحش
در ضرر باه روغن بادام وآب قرطم وبدلش باقلا وبالخاصیه باوجود برودت تحریک سعال نمیکند
ماعز بفارسی بز و بهندی بکری گویند گوشت او نسبت سایر لحوم سرد و تر و کثیف تر از گوشت گوسفند
و موافق محرورین و مرتاضان گرم مزاج در فصل گرم و بلدان گرم و مضر سوداوی مزاج و مصلح او بادام و خرماست و میوه های
تازه و ترشیها و ماء الشعیر با و بغایت مضر است و گوشت بزغاله تا فوق شش ماهه بسیار با رطوبت و
بهترین لحوم ومسکن غلیان خون وملطف است و پیه بز محلل و با قوت قابضه وطلای سرگین او
بغایت محلل وجهت ورم سپرز واستسقا وسوخته او الطف وجالی و با سرکه جهت داء الثعلب و با
عسل جهت اورام صلبه از مجربات است و فرزجه سرگین خشک او را بکند جهت رفع ادرار حیض و
شرب سم سوخته بز نر تا دو درم با عسل جهت رفع بول در فراش مجرب دانسته اند وداغ کردن با او
جهت عرق النسا از مجربات است مرزنجوش معرب مرزنگوش فارسی و غیر اذان الفار است
وبهندی مروا نامند واز جمله ریاحین خوشبوست در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و در افعال

بهتر از سونبر محلل و مفتح و ملطف و جالی و مدر بول و مفتت حصاة و مفرح و مقوی احشا و مجفف رطوبات
معده و امعا و جهت مغص و قولنج ریحی و استسقا و سده جگر و سپرز و دماغ و خفقان و وجع الفواد و
مالیخولیای مراقی و لقوه و درد سینه و سرفه و ضیق النفس و ریاح سپرز و درد سر و شقیقه و حبس کامم
و عسر بول و احتباس حیض و اوجاع بلغمی نافع و طلای او با حنا در حمام جهت درد سر بارد و نافع ریح
جهت ورم انثیین مجرب و بوئیدن او جهت سده منخرین و دماغ و منع خمار مفید و مضر گرده
و مصلحش کاسنی و تخم خرفه و بدلش سونبر و قدر شربت از جرم او تا دو مثقال و در مطبوخ تا هفت
مثقال و روغن او که آب را با ثفل آن روغن زیتون بجوشانند تا روغن بماند جهت فالج و رعشه
و کزاز و شقیقه و درد سر بارد و تفتیح سده و تحلیل ریاح و گرانی سامعه نافع مرو بلغت نبطی است
و میگویند فارسی است و بفارسی مرو شک نیز و بهندی کنوچه خوانند اسم جنس است و انواع
میباشد و نزد بعضی چهار نوع و نزد بعضی پنج نوع است و از مطلق مراد نوع خوشبوی او ست
که مرماحوز باشد و نزد جالینوس مجموع اصناف آن گرم و خشک است و محلل ریاح و بلغم و مفتح سدد و
و مقوی معده و منضج اورام صلبه و مدر بول و عرق و رافع استسقا و درد اعضا و تخم او ملین طبع
و بو داده تخم آن قابض و رافع اسهال دموی و قرحه امعا و سحج است و نزد محمد بن ذکریا تخم مرو در
دوم گرم و در اول تر است مرجان معروف است در هندی مونگا نامند در خشکی کمتر از
بسد و در سایر افعال مانند اوست و بکدرم او را پاد زهر جمیع سموم دانسته اند مسک بفارسی
مشک بهندی کستوری نامند خون منجمد است که از حیوانی کوچکتر از آهو در بلاد چین و هند
و ترک حاصل میشود و او را آهوی چینی نامند دستهای او کوتاه تر از پاها و دو دندان پیش او کج
بطرف زمین و شاخ او نیمچی و سفید و دراز بحدیکه دنباله او رسد در آن سوراخها میباشد که
استنشاق باد آن میکند و مسک چهار قسم میباشد یکی را ترکی نامند و آن خون نیست که از حیوان

حیض یا بول اسیر رفع شده بزرگ سنگهای منجمد میگردد واو در غایت خوشبو وبوی او رعاف می آرد
ورنگش زرد وقطعات او دراز وباصلابت وقلیل الوجود است دوم را تبتی نامند وآن
نافه است وازجمعیت خون او در حوالی ناف بهم میرسد وبعد از رسیدن بسبب خارش با پوستی که طرف اوست
می افگند وسیوم را چینی نامند وآن خونیست که بعد از صید موضع ناف او شگافته اطراف را
بدست میمالند تا خون از اطراف یکجا جمع شود پس خشک میکنند وآن سیاه باصلابت باشد چهارم را
هندی نامند واو خونیست که از ذبح حیوان مذکور بهم میرسد وبا جگر وسرگین او خمیر کرده خشک
می نمایند واو اشقر وغیر اصلب است وعملی سازند وعلامت اصلی بودن آنچه در نافه است
اینست که ریسمان را بسوزن کرده اول از نافه گذرانند پس از وسط سیر را بیرون
کنند پس اگر بوی سیر نگیرد اصلی است والا فلا وآنکه در نافه نباشد اینست که قدری
ازان گرفته با شب در کف دست بمالند اگر حل شود اصلی است واگر فتیله شود غیر اصلی و
بهترین او تبتی است وقوتش تا سه سال باقی میماند واز نافه بیرون آورده او تا یکسال و
سیوم گرم ودر دوم خشک وهرچند کهنه گردد خشکی آن غالب میشود مفتح سدد ومحلل اخلاط بارده
ومقوی باه واعضای رئیسه وحرارت غریزی واعضای ظاهری وباطنی وحواس ومفرح
وحابس طبع وجهت ضعف دل سوداوی وغشی ورفع ضرر ادویه سمیه ومسهله ومسمومات و
غم ووحشت وخفقان بارد ومالیخولیا وخدر وفالج ولقوه ورعشه وبلادت ونسیان مشروبا وشموما قوت او وتعلیق بدن
فرزند او وبعین حمل وطلا وسعوطا وجهت سکته وجمیع امراض بارده دماغی طلا وتمریخ آبا روغن ها بر مقدم دماغ جهت فالج و
لو بیدن او جهت نزلات وصداع بارد وبالا با روغن خیری اکلیل جهت باه واکتحال او جهت ظلمت بصر وبیاض وظفره نافع
نفخ ورد ومصلحش کافور وغیره تشنج سر وباعث بدبو با ومصلحش گلاب وبدلش مثل آن جنده ونصف آن اساذج است وقدر شربتش
تا نیم دانگ مشک طرا شیع عسمی از پودینه وقوتش از اقسام است در آخر سیوم گرم ودر دوم خشک وقابض سطر حیض ونفاس

و مسقط جنین و مفتت حصاة و جهت اخراج رطوبات غلیظه از سینه و شش و قولنج و درد رحم و تقویت
اشتها نافع و مضر مقعد و مصلحش سرکه و بدلش بوزن او پودینه و قدر شربتش یکمثقال و در مطبوخ دو مثقال
مصطکی معرب از مسطخی و بعربی علک الروم نامند صمغ درختیست سفید و در اروم رومی گویند و قوتش
تا بست سال باقی است و در آخر دوم گرم و خشک و مقوی معده و جگر بارد و هاضمه و اشتها و محلل ریاح
معده و رافع ضعف جگر و معده و با غاریقون مسهل بلغم و با صبر مسهل صفرا و با هلیلجات مسهل سودا و جهت
عسر النفس و با ادویه مناسبه جهت نفث الدم قصبه‌یه و با کهربا جهت نزف الدم و با کندر جهت قوت فهم و
حافظه و قطور جوشانیده او در روغن کنجد جهت گرانی سامعه از مجربات است و خائیدن او
جهت جذب رطوبات دماغی موثر و گویند مضر مثانه است و مصلحش گردکان و کثیرا و بدلش بوزن او
کندر و در تقویت معده و جگر اذخر و قدر شربتش تا یکمثقال است مقل هندی گوگل گویند مراد از صمغ درختیست
مانند درخت کندر و در سواحل بحر عمان بسیار یافته میشود و صمغ آن هرچه مایل بسرخی و تلخی باشد مقل
ازرق و مایل بزردی مقل الیهود و مایل بتیرگی و سیاهی را صقلابی نامند و آنچه از نواحی یمن خیزد بادنجانی
میباشد و او را مقل عربی گویند و بهترین زرد صاف براق تلخ است که زود حل شود و چون بر آتش
اندازند خوشبو شود و قوتش تا بست سال باقی است و در اول سیوم گرم و در اول دوم خشک و جالی
و محلل و ملین و مدر و رافع حدت ادویه مسهله و باتریاقیت و مفتت سنگ گرده و مسهل بلغم و مفتح سدد و
شرب او جهت سرفه رطوبی و گزیدن هوام و کزاز و تحلیل خون منجمد احشا و بواسیر و تقویت باه و تنقیه
سینه از اخلاط فاسده و عرق النسا و نقرس و درد گلو و ربو و ضعف جگر و ریاح آن و ضماد او جهت
تلیین اورام صلبه و درد پهلو و امراض رحم و مقعد و بواسیر و با اندکی سیندور جهت اسقاط دانه بواسیر و
ثالیل و بخور او جهت بواسیر از مجربات است و مضر ریه و مصلحش کثیرا و مضر جگر و مصلح آن زعفران و
بدلش دو ثلث او مر و ربع او صبر و قدر شربتش یکدرم است ملح بفارسی نمک بهندی لون نامند

معدنی و مائی میباشد معدنی بدون آب متکون میگردد و آن جبلی و بری میباشد و مائی آن آبهاست
که منجمد میگردد و معدنی او اقسام است و هر یک را نامی مخصوص است و مذکور میشود بهترین او
نمک اندرانی معدنی است پس ملح مائی بعد از آن نمک طعام و زبونترین آن ملح معدنی است
و املاح مصنوعه نیز میباشد و آن چنان میباشد که خاکستر بعضی نباتات که آب آنرا صاف نموده
باتش یا به آفتاب منعقد میسازند و کذلک از ابوال انسان و حیوانات نمک میگیرند و مراد از
مطلق ملح نمک طعام است و مجموعه آن مسهل بلغم و سودا و مائی صفرا و مصلح اغذیه بارده و بوداده آن
قابض و سوخته آن الطف و همه آن غاسل امعا و دافع بدمزگی اطعمه و مانع حدوث جذام و با
عسل و سکنجبین رافع ضرر افیون و سموم مخدره و گزیدن هوام و جهت استسقا و امراض سوداوی
و بلغمی نافع و قی کردن با آب نمک و سکنجبین منقی معده و اکتحال او با مروارید جهت بیاض مجرب است
و مضر دماغ و مورث تاریکی چشم و اکثار او محرق خون و مقلل منی و مورث خارش بدن و جرب
مضر ابدان نحیف و مصلحش صعتر و عرق او که بقرع و انبیق کشند بغایت ترش و خوش طعم و مجفف رطوبات
معده و امعا و مصلح سده و رافع استسقا و سپرز و اکثار او باعث لاغری بدن ملح اندرانی
بفارسی نمک سنگ بلوری نامند در آخر دویم گرم و خشک مسهل بلغم و در تقویت فهم و ذهن
و رفع تخمه قویتر و در ادویه چین استعمال غیر او جایز نیست ملح اسود از اقسام ملح العجین است و
او سیاه بی نفطیت است منقی و مخرج بلغم و سودا ملح العجین نمک طعام است و الوان مختلفه میباشد
و اکثر او سفید و بعضی مایل بسرخی و بعضی بسبزی و بعضی بزردی و بهترین او سفید و صاف است و
در آخر دوم گرم و خشک و در افعال مانند ملح اندرانی است ملح هندی نمکیست شفاف و سرخ
مایل بسیاهی و قطعات بزرگ میباشد در اول سیوم گرم و خشک مسهل صفرا و سودا و بلغم
و محرک اشتها و محلل ریاح و در سایر افعال مانند سایر اقسام و قدر شربتش یکدرم بهمو میا لغت یونانی بمعنی

حافظ الاجساد است و بفارسی مومیائی نامند آب چشمه ایست که در بلاد فارس مانند قیر منجمد میشود
و در بعضی بلاد گیلان و لرستان نیز موجود است و عرق الجبال نیز نامند و آنچه در سواحل دریای
مغرب یافته میشود بخوبی فارسی بلاد ایران نمیرسد و بهترین او سیاه و براق است که بوی بد نداشته
باشد در اول سیوم گرم و در دویم خشک و نزد بعضی خشکی غالب بر گرمی اوست و قوتش تا چهل سال باقیست
مقوی دل و مفرح و محلل مواد بارده و مقوی اعضا باطنی و ظاهری و معین باه و حافظ ارواح بدنی
و سریع النفوذ و جهت وجع الفواد و اختناق رحم و ابنه و جذام و داء الفیل و ثقل زبان و گزیدن عقرب و فالج
و خفقان و رعشه و لقوه و سمومات مشروبه و درد و تقویت معده و جمیع امراض بارده و نفث الدم و
جراحت مثانه و سلسل بول شرب محلول او در روغنها و ضماد او جهت شکستگی اعضا و بیرون آمدن مفاصل
و کوفتگی و پاره شدن عصب و عضل بعد حل و قطور او با روغن گل جهت گرانی سامعه و سعوط او با آب
مرزنجوش و مانند آن جهت شقیقه و صرع و امراض دماغ و دلوک او با عسل جهت لکنت زبان و مسوح
آن با روغن نارجیل و مانند آن بر قضیب و انثیین و حوالی آن جهت تحریک باه نافع و مضر محرورین و مصلحش سکنجبین و
بدلش قفر الیهود است و قدر شربتش در شکستگی اعضا نیم درم و در سایر امراض از یک قیراط تا یک دانگ و فرسخ
بیست و چهارم در حرف النون نانخواه اسم فارسی است و بعربی کمون ملوکی و بهندی اجوائن گویند
و نزد بعضی او تخم صعتر جبلی است و قوتش تا چهار سال باقیست در اول سیوم گرم و خشک مجفف و مدر بول
و حیض و عرق و تریاق سموم و محلل ریاح و دافع فواق و رطوبات از جبه و درد سینه و فضلات جگر و سپرز و منفض
ریحی و آنچه بسبب دوای مسهل باشد و جهت دفع عادت افیون شقاق آن و قی و غثیان و آروغ بدبو و تخمه و فساد اشتها
و تپهای مزمنه خصوصاً ربع و سرد اشا و حقنه برص نافع و ضماد او با سفیده تخم مرغ جهت ناف آمده مجرب و
با عسل جهت درد جمیع اعضا تحلیل اورام آن از مجربات است خصوصاً باطین و قیمولیا و ناشتا خوردن دو مثقال او
در یک رطل شیر جوشانیده تا بنصف رسد با شکر یک اوقیه که بالای لحوم خورد جهت دفع سنگ گرده و مثانه

مجربست و بسیار فربه میکند و چون او را در آب لیمو چندان که یک انگشت بالا آید تر کنند و
خشک نمایند و هفت بار تکرار نمایند جهت اعادهٔ اشتهای ماقوسین مجربست و مصدع محرورین
و مصلحش کشنیز و مقلل شیر مرضعه و مصلح آن ترشی هاست شونیز در غیر تسمین قدر شربتش تا سه درم نارجیل
بفارسی نارگیل و بهندی ناریل و کهوپرا گویند در آخر دوم گرم و در اول آن خشک و تنکرج او بسیار گرم
و خشک با مضرت است و آب او گرم و تر و سرکه او در اول گرم و در سیوم خشک و مغز نارجیل مولد منی
و مسخن گرده و مسمن بدن و جهت دفع مواد بارده بلغمی و سوداوی و جنون و ضعف جگر و
با شکر جهت تولید خون صالح و تقویت حرارت غریزی نافع و جرم او دیر هضم و مولد خون غلیظ
و مصلح آن شکر و نبات و مضر محرورین و مصلحش میوه های ترش و تنکرج آن مورث غثیان و غشی است
و قدر شربتش از جرم آن تا سه مثقال و از آب او تا سه وقیه نارجیل بحری بفارسی نارگیل دریائی
گویند مقی قوی و سائیده او جهت رفع سموم و هوام و افعی و افیون و مانند آن مجربست و
تا قی کند مکرر باید داد و اگر قی نکند علامت خلاصی از سم بود و در رفع مضرت هوای وبائی و اختلاف
آبهاست و اقوی از تریاق کبیرست و قدر شربت او یک قیراطست نارنج معرب نارنگ
فارسیست گویند ریشه و پوست درخت و پوست نارنج و شکوفه و تخم او در
دوم گرم و خشک و ترشی او در آخر دوم سرد و خشک و موافق نزلات
و سرفه حاره و در برگ و پوست او تفریح عظیم و جمیع اجزای
او در همه امور بهتر از ترنج و شربت یک درم و نیم خشک او با آب گرم جهت
پیچش و ضماد پوست زرد او با سرکه جهت درد سر و آب خیسانیده پوست
و شکوفه او جهت عسر ولادت مجرب و ترشی او با شکر مسهل صفرا و مدر آن و رافع
امراض حاره و اکثار او مضعف جگر و مصلحش عسل و شکر

شکر و دو درم از تخم مقشر او تریاق گزیدن جانوران و در سایر افعال مانند ترنج و لیموست و ضرر نارنج
اعصاب کمتر است و بوئیدن شگوفهٔ او مقوی دماغ و عرق او که مسمی بعرق بهار است در دوم گرم و
خشک و جهت ضعف دماغ و تفریح و تقویت اشتها و باه و خفقان و غشی و خوردن او هفت روز
هر روز دو اوقیه او با ربع درم مرجان و حب جاجت شکر جهت رفع طحال مجرب و اکثار ببوئیدن او
مورث بیخوابی و مفسد عرق بهار هواست و مصلح او گلاب و قوتش در ظرف مس تا هفت سال و در شیشه
تا یکسال باقیست **نشا** بفارسی نشاسته گویند در آخر اول سرد و خشک و نزد بعضی سرد و تر است
مغری و رادع و قابض و موافق امعا و مصلح ادویه تند و حابس اسهال و خون خصوصاً بوداده او
و با شکر و روغن بادام که نیمگرم بنوشند جهت خشونت حلق و سرفه و درد سینه و سل و قطع خون بواسیر
نافع و مقلل منی و مسدد و دیر هضم و مصلحش شیرینیها و کرفس و قرنفل و بدلش برنج مغسول و قدر شربتش
از یکمثقال تا پانزده مثقال **نیل** بری و بستانی میباشد در آخر اول گرم و در دوم خشک و نزد بعضی
معتدل است محلل و رادع ابتدای اورام و قابض و رافع نفث الدم و نزف الدم و جالی کلف و
بهق و جراحات تازه را نافع است و برگ او خضاب بسیار خوبست و طلای سوختهٔ او با هموزن
مرداسنگ و قدری روغن گل و موم جهت آکله از مجربات است و باید که قبل از طلا موضع را به آب بارتنگ
غسل بشویند و مضر ریه و مصلح او عسل و بدلش بوزن او آردجو و ثلث او امیثا و قدر شربتش تا
دو درم است **نیلوفر** نباتیست مشهور انواع میباشد جمله اجزای او در دوم سرد و تر بغیر بیخ او
که گرم و خشک و تخم او که سرد و خشک است و مراد از مطلق او گل نیلوفر کبود است و نیلوفر زرد
گرم و خشک و کبود او لطیف و مقوی دل و مسکن حرارت آن و تپهای حاره و تشنگی و منوم و مانع
احتلام و جهت درد سر و خشکی دماغ و خشونت سینه و سرفه حار و نزله و با زعفران و دارچینی جهت
تقویت دل و خفقان نافع و مضر مثانه و مصلحش نبات و مضر باه و مصلح آن لبوبات و بدلش

بنفشه و خطمی و بیخ او جهت سپرز و اسهال مزمن و سیلان منی و ضماد او جهت درد مثانه و معده نافع و
تخمش رافع ادرار حیض و درد مثانه است و اکثار او و شرب تخمش مضعف قضیب و منجمد کننده منی و
قدر شربت از هر یک او از دو درم تا سه درم فرنج بست و پنجم در حرف الواو ورد احمر
بفارسی گل سرخ نامند و بهترین او بستانی تمام شگفته است و آن مرکب القوی و نزد اکثر در اول سرد و در اول دوم خشک و
نزد جمعی گرم و تر و نزد بعضی معتدل مفرح و مقوی دل و اعضا و مسهل صفرا و بلغم رقیق و با قوت قابضه
و خشک او را قبض زیاده و مفتح ماسار یقا و جهت ضعف معده و جگر و گرده و خفقان حار و غشی و
طلای او و قطور عصاره او جهت درد سر و چشم و گوش و مضمضه او جهت تقویت لثه و ذرور خشک او
جهت جوششها و التیام زخمها و قلاع و زخم آبله مفید و آنچه در میان گل شبیه به تخم ورد است از را
زرورد گویند و دو درم او با آب رافع اسهال عسر العلاج و نفث الدم و سیلان خون است خصوصاً
چون با اقماع گل بسایند و حمول او مقوی رحم و بوییدن گل مهیج زکام و عطسه و باشری
در بعضی امزجه و در بعضی مسکن آن و مصلح او کافور و مضر باه و مورث تشنگی و مصلحش انیسون و کش بدلش
مثل او بنفشه و ربع او مرزنجوش و قدر شربت از تازه او تا ده درم و از خشک آن تا چهار درم
و از آب او تا هشت درم و روغن گل که گل بی اقماع را در روغن کنجد کرده در آفتاب بگذارند و بعد
از سفید شدن گل تجدید گل تا هفت مرتبه کرده تیار سازند و یا آب فشرده تازه او را با مثل آن
روغن کنجد یا زیتون بجوشانند تا روغن بماند روغن مذکور مرکب القوی مرطب دماغ و منوم و رادع و
قابض و محلل و موافق مواد حاره و بارده و با قوت مسهله و مسکن التهاب معده و رافع مواد خبیثه
زخمها و مضمضه او مسکن درد دندان و نطول او مقوی دماغ و مقوی اعضا و محلل مواد فاسده و
در تسکین دردها عجیب الاثر است و طلای او با سرکه و نخلخه او با سرکه و گلاب مسکن دوار و دافع بخارات و فواق
اورام آن و چرب کردن ادویه جالب اسهال با او مقوی فعل آن و بدلش بوزن او روغن بنفشه و

بوزن آن روغن خلاف و عرق گل که گلاب گویند نیز مرکب القوی است و مایل بسردی و با اجزاء
لطیفه و مایل رطوبت و با قوت قابضه و بعضی سردی و خشکی او را انبیار غالب دانسته اند و مقوی
دماغ و فم معده و قوتهای بدنی و بهم گرم او جهت نفث الدم و خشونت سینه و عوارض نزله و در معده
و امعا و درد جگر و سرد او جهت خفقان حار و تقویت بدن و بوییدن و طلا نمودن او جهت
درد سر حار و درد چشم و با قرنفل جهت باردان و تلخه او جهت تقویت دل و رفع غشی
و خمار و بیهوشی و تقویت دماغ و حواس باطنی و نشاط نفس مفید و گلاب کهنه بقدر دو اوقیه
مسهل است و بالخاصیه مضر باه و باعث سفیدی مو و مصلحش جلاب و نبات و قدر شربتش
تا بیست مثقال فرسنج نبت ۱۶ و ششم در حرف الهاء هندبا بفارسی کاسنی نامند و او
بستانی و بری میباشد بستانی او دو قسم میباشد یکی برگ بزرگ و با خشونت و مایل بتلخی و گلش
کبود و بزرگ و او را هندبای شامی نامند و تبرید و ترطیب او زیاده از قسم صغیر او و دیگری برگ
کوچک و باریک و گلش کبود و ریزه و تلخی او غالب و او را هندباء البقل نامند هر دو قسم اول
سرد و تر و با اجزای حاره لطیفه که از شستن رفع گردد لهذا شستن کاسنی منع است
و از جهت لطافت مفرطه بحسب اختلاف مکان و هوا و زمان تغیر طعم و طبع او میشود
و او مفتح سدد و مقوی جگر و مسکن حرارت خون و تشنگی صفرا و التهاب معده و اوفق
جگر حار و بارد و رافع سده او و منقی مجاری بول و گرده و آب برگ او با آب رازیانه بهترین
یرقان سددیست و چون آب او را بجوشانند و کف گرفته با سکنجبین بنوشند جهت تبهای کهنه
و تقویت معده و با گلقند جهت تب ربع و با گلاب او جهت اورام حاره و درد چشم و ضماد کوبیده
برگ او با آرد جو و سرکه جهت مفاصل و نقرس حار و اورام حاره بی‌بدیل و غرغره او با خیارشنبر جهت ابتدای ورم
حلق و خناق و ضماد کوبیده برگ او جهت ورم حار مجرب خصوصا با آرد جو و روغن بنفشه و مضر صاحب سرفه و مصلحش شکر است

وقدر شربت از آب او تا نیم رطل است و تخم کاسنی در دوم خشک و مایل بحرارت و با جزای بارده جهت
تبهای صفراوی و سده و یرقان و خفقان و صداع و امراض جگر و با مطبوخ صندل و رازیانه
جهت رفع سموم و ضعف گرده و سپرز و قطع نزف الدم و تحریک اشتها مؤثر و بغیر از ترطیب
نایب مناب برگ کاسنی و او منعشی و کریه الطعم و مصلحش سکنجبین و ادویه خوشبو موافق او و قدر شربتش از دو درم
تا پنجدرم و بیخ کاسنی در اول گرم و در دوم خشک و بغایت مفتح و ملطف اخلاط و منقی مجاری غذا
و مدر بول و جهت تبهای مرکبه و مزمنه و تصفیه خون و رفع ورم احشا و درد مفاصل و استسقا و
نضج و تحلیل مواد نافع و قدر شربت از سائیده او از یکدرم تا چهار درم و در مطبوخ از پنجدرم تا ...
درم و عرق کاسنی نسبت آب او بسیار ضعیف تر است و بری او نباتیست مانند بستانی و گلش کبود
و طعمش بسیار تلخ میباشد در آخر اول سرد و خشک و مقوی معده بغیر از ترطیب قوی تر از بستانی و قاطع
نفث الدم و تخم و بیخ او در افعال قوی تر از بستانی و ضماد بیخ او جهت گزیدن عقرب و زنبور و آمفید و بریک بدل
دیگری اند فصل بیست و هفتم در حرف الیاء یاقوت اقسام میباشد بهترین او سرخ شفاف ...
گلناریست که رمانی نامند یاقوت سرخ در حرارت معتدل و زرد او در دویم گرم و خشک و کبود ...
در اول دویم و سفید در اول و خشکی در همه غالب است مقوی دل و دماغ و مفرح و شربتش یکدرم او ...
سموم و تعلیق او بالخاصیه جهت تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و نزف الدم و انگشتری او جهت
قضای حاجات و عرق و در دهان داشتن او جهت رفع تشنگی و بد بوی دهان مؤثر و قدر شربتش
یک قیراط تا یکدانگ یاسمین در هند چنبلی نامند بری و بستانی میباشد بستانی او در دوم گرم و خشک و مفتح
و مسهل بلغم و سودا و ماء اصفر و رافع سده و ریاح غلیظه و فالج و مفاصل و مفرح و محرک باه و مدر حیض ...
جهت درد سر بارد و تقویت دماغ و تطول طبیخ او جهت دردهای بارده و صداع و ضماد او جهت کلف ...
کردن رخسار و بزرگ کردن قضیب و اعانت نعوظ مؤثر و مضر محرورین و مصلحش بنفشه و بدلش یاسمین زرد ...

[...] خارج کند مانند بلیله کابلی و غیره
بدل هر دو یاسمین بری و قدر شربت از جرم او سه درم و از آب او ده درم و روغن یاسمین سوسن را
مفتح و محلل و در جمیع افعال مذکوره قوی التاثیر است و قدر شربتش از سه درم تا پنجدرم و گل یاسمین زرد
در حنظل سبز مهرا پخته یکدرم او را با عسل یکوقیه چند روز بدستور مداومت نمایند جهت استسقاء و درد کمر
و مفاصل مجرب است **رفیق دوم** در بیان لغات مستعمله درین کتاب تا بینندیان را اشکال نه افتد
آبزن آنکه آبیکه ادویه در وی جوشانیده باشند در ظرف کلان اندازند و بیمار را در آن نشانند و
آلتی بشکل ناف باشد **استنشاق** چیزی را مائی در بینی کشیدن **اطریفل** معرب از تری پهل است که
عبارت از هلیله و بلیله و آمله بود **اکال** چیزیست که بفرط تحلیل خود جوهر لحم را بخورد یا ناقص سازد
مانند زنگار **اکتحال** چیزی در چشم کشیدن **انکباب** آنکه بخار آب گرم به بدن رسانند خود را بجامه
پیچیده و سرنگون ساخته چنانچه برای آوردن عرق میسازند یا بخارات مطبوخ ادویه بگوش رسانند
پادزهر چیزی که از شان اوست که حفظ صحت و قوت نماید و روح را از تحلیل باز دارد
تا بسبب آن ضرر سموم را دفع سازد و گفته اند هر چه دفع سم بخاصیت کند و مفرد باشد
پادزهر است مانند زهر مهره **پاشویه** آنکه در آب گرم یا در آبیکه در وی سبوس گندم
وغیره ادویه جوشانیده باشند پاهای بیمار را گذارند بنوعیکه تا زانو در آب بود **بخور** آنکه
ادویه را بسوزند تا بوی آن بدماغ برسد یا دود آن بطریق مخصوص بعضو ها برند و آنکه ادویه
سرد که از اثر تبرید نموده باشند بچشم کشند **تدهین** روغن مالیدن است **تریاق** دوائی است
که خاصیت پادزهر دارد مانند تریاق فاروق و گفته اند که مرکب صناعی باشد **تمریخ** چیزی تر بر بدن
مالیدن **جاذب** چیزیست که ماده را بجانب موضع خود بکشد مانند جند بیدستر **جالی** چیزیست
که رطوبت لزجه را از افواه مسام عضو بزداید حار و بارد میباشد حار همچون ترس بارد مانند حموضات
جامد چیزیست که از شان او قبول سیلان باشد و حال آنکه بالفعل مجتمع غیر سیال بود و آن در ذات

بیالایند لطیف چیزیست که و…

… چیز برودت منعقد … شود و هرگاه حرارت بدنی یا خارجی

در و تاثیر میکند سیلان می پذیرد مانند موم جوارش چیزیست که طعام را هضم کند حقنه سیال است

که در محقنه کرده از راه دبر بامعا و از راه احلیل و قبل در مثانه و رحم رسانند حمول فتیله را بادوا

تر کرده یا آلوده در دبر یا در قبل بردارند خاتم چیزیست که بسبب یبوست خود بر سطح جراحت

خشکریشه پیدا کند که محافظت از آفات نماید مانند انزروت خضاب چیزیست که موی را

سیاه کند یا رنگ دهد دهنی چیزیست که در جوهرش روغن باشد مانند لبوب ذرور آنکه ادویه

خشک لسایند و در چشم یا بر جراحت پاشند رادع چیزیست که بسبب تبرید و تکثیف عضو و تضییق

مسام آن مواد منصبه را از عضو دفع کند و آنچه در ریختن باشد منع از ریختن کند و عضو را قوی گرداند

و حرارت جاذبه عضو را تسکین دهد تا جذب مواد نکند مانند صندل و این ضد جاذب است

زروق بهندی پچکاری گویند و آن آلتیست که در احلیل و قبل با آلتی که معمول با نعل است ریزند

و آن آلت را زراقه و مزرقه نامند سایل چیزیست که اجزای او در جهات پراگنده شود اعم

از آنکه اجزای او از هم منقطع شود یا نشود مانند مایعات و این ضد جامد است سعوط سایلی را گویند

که در بینی ریخته شود طلا سدید عام دانسته است خواه در بینی خواه در گوش خواه در احلیل چکانیده

شود سکوب آنکه چیزی سایل اندک از فاصله بر بدن ریزند و توقف کنند و باز ریزند

سم چیزیست که بسبب کیفیت مضاده و خاصیت خود فساد مزاج کند مانند بیش سنون

چیزیست که سائیده بر دندان مالند یا پاشند و مقوی جوهرش باشد شموم آنچه خشک و تر

بویند شیافه که آنرا شافه نیز نامند چیزیست که دراز ساخته در دبر یا در قبل یا در دیگر منافذ

وارند یا در آب سائیده در چشم کشند ضماد آنچه چیزی غلیظ بر عضو نهند طبیخ داوا نست که

ادویه را جوشانیده آب او استعمال کنند طلا آنچه چیزی رقیق بر عضو نهند یا مالند عا چیزیست

که بسبب شدت قبض خود ماده و رطوبت رقیقه [illegible] در تجویف عضو هست خارج کند مانند بلیله کابلی غرغره
چیزیست که از قسم مایعات که در دهن حرکت دهند و تا حلق رسانند و بلع نکنند و بیندازند غسال
چیزیست که بسبب لطافت و سیلان و یا بجلائی خود ماده و اجسام متشبثه سطح عضو را بشوید مانند آب فتیله
آنچه مفتول و دراز کرده در دبر یا در قبل یا در گوش یا در بینی یا در رحم یا در جراحت دارند فرزجه حمولی که
مخصوص فرج زن و رحم است قابض چیزیست که مجاری عضو را تنگ گرداند و اجزای او را جمع نماید
مانند گل ارمنی قاتل چیزیست که بکیفیت و صورت نوعیه خود هلاک کند قاشر چیزیست که بسبب
فرط جلای خود اجزای فاسده جلد را خارج کند یا چرک از سطح بدن بخراشد و بزداید مانند قسط قطور چیزی مائی که در
گوش و دیگر سوراخها چکانند کاوی یعنی داغ دهنده چیزیست که جلد را سوخته خشک و سخت
مانند انگشت کند همچو زاک زرد کثیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او بسهولت
اجزای خورد منقسم نشود و اجزای ارضی در وی غالب شده و رطوبت شدید الممازجه بدین طور باشد که بسهولت
تفرق و تفتت را منع کند و اگر با وجود این لزج باشد مانع خورد شدن اجزا اکثر میشود مانند کندر
کحل آنچه سرمه سا کرده در چشم کشند کماد آنچه گرم کرده بر عضو نهند هرگاه سرد شود باز گرم کرده
بنهند و آن رطب بود مانند آنکه آب ادویه یا صرف آب گرم در مثانه گاو یا در شیشه پر ساخته یا
پارچه در آن تر نموده بر عضو نهند یا یابس بود مانند آنکه ادویه خشک را در صره بسته بر تابه گرم کرده
بر عضو نهند یا پارچه پشمینه گرم کرده بر نهند لاذع چیزیست که بقوت نفاذه خود اتصال عضو را
در منافذ کثیره که بانفراد خود محسوس نشوند بلکه بجاها محسوس شوند متفرق سازد مانند خردل و بارد
همچو سرکه لخلخه چیزیست که رقیق و خوشبو در شیشه کنند و حرکت دهند و بویند لزج چیزیست که هرگاه
هر دو طرف او کشیده شود از یکدیگر منفصل و منقطع نشود و با وجود این سهل التشکل باشد و با چیزیکه مس کند
شدید الالتصاق بود مانند عسل لطوخ چیزیست که از طلا غلیظ تر و از ضماد رقیق تر باشد بر عضو

بیالاید ملطیف چیزیست که وقت تاثیر حرارت غریزی اجزای او باجزای صفا
منقسم شوند مانند غافث وآین ضد کثیف ست لعابی چیزیست که هرگاه د
آب ترکرده شود از وی اجزای لزجه منفصل شوند مانند خبازی مایع چیزیست که سیلان
کند ورقیق القوام بود چون آب ملح مغنی شور چیزیست که در زبان بدون گزندگی نفوذ کند
مانند املاح مبرد چیزیست که بقوت تبرید خود برودت پیدا کند مانند کافور مهیج انچه بسبب تولید
ریاح لطیفه در مجاری اعصاب عضلات اعضای تناسل گردیده محرک وشود و باعث تکون ماده منوی
گردد مانند لبوب مجفف چیزیست که بتحلیل وتلطیف خود رطوبات بدن را نابود کند مانند فاونیا
مجمد چیزیست که ماده را بتکثیف وبرودت خود اجزای خلط را فراهم آرد مانند بزرالبنج محلل
چیزیست که ماده را بسبب تبخیر تیار کند وجزء جزء او را ببخار منفصل کند هرگاه تاثیرش در دوام
باشد آنرا بالکل نابود سازد مانند بابونه محلل ریاح که آنرا کاسر ریاح نیز گویند چیزیست که
قوام ریح را تنک کرده مندفع سازد مانند نانخواه محرق چیزیست که بحرارت خود لطافت
ورطوبت اخلاط را بالکل نابود کند ومادیت آنرا باقی دارد مانند فرفیون وآین ضد محلل است
محکک چیزیست که بحدت خود خلط لذاع حاد را بجانب مسام جلد بکشد و بحد قرحه برساند
مانند کبیکج محمر چیزیست که خون را بقوت جاذبه خود بطرف جلد جذب قوی کند
بحدیکه عضو را گرم ورنگ جلد را سرخ کند مانند خردل مخدر چیزیست که روح حساسه و
محرکه عضو را برای تاثیر روح نفسانی یا عضو و عصب را برای تاثیر قوای نفسانی غیر قابل قبول
تام سازد وآن بر دو نوع یکی آنکه بکیفیت باشد وآن برودت و یبوست قویه است مانند
افیون دوم آنکه بخاصیت بود همچو طرخون وبرگ عناب که در تخدیر حس ذوق
تاثیر عظیم دارد مفتح چیزیست که از ماده لزجه اجزای سطح عضو را

بعد ملاست طبعیه مانند ملاست قصبه ریه یا عارضه همچو ملاست معده مختلف الوضع نماید بارد مانند مازو و جاز همچو خردل **مدر** چیزیست که رطوبات را بطرف مجاری بول حرکت دهد تا از راه بول دفع شود مانند تخم خیارین **مدمل** چیزیست که بتجفیف و تکثیف خویش رطوبتی را که درمیان هر دو لب زخم است لزج کرده باهم بچسپاند مانند مرداسنگ **مر** یعنی تلخ چیزیست که بسطح ظاهر زبان غوص کند و آنرا درشت سازد و با کراهیت بوده طبع را برهم نماید مانند صبر **مرخی** چیزیست که بحرارت معتدله و رطوبت مائیه خود هم عضو را نرم کند مانند خطمی **مرطب** چیزیست که بافراط رطوبت خود احداث رطوبت کند مانند روغن کاهو **مرقق** چیزیست که قوام غذا و خلط را رقیق کند مانند آب **مزلق** چیزیست که برطوبت خود سطح فضلیه محتبسه مجاری را تر کرده و قابل انزلاق و اخراج نموده بلغزاند و خارج کند مانند آلو بخارا **مزوره** هر غذائی که بدون گوشت برای مریض بپزند **مسدد** چیزیست که بکثافت و تغریت و یبوست خویش مجاری و مسام جلد را بند نموده مواد واجب الدفع را محتبس سازد مانند برنج **مسقط** چیزیست که بسبب فرط تفتیح خود فم رحم را گشاده جنین را بلغزاند چون [illegible] **مسکر** چیزیست که مستی آرد اعم از آنکه با تفریح باشد مانند شراب یا نباشد همچو برگ قنب **مسکن** چیزیست که اخلاط و ارواح را از حرکت غیر طبعی باز دارد مانند عرق کیوره **مسهل** چیزیست که فضول را از عروق و اعضا بطرف امعا حرکت دهد مانند خیار شنبر **مشتهی** آنچه بتحریک طبع بخواهش غذا کند مانند حماض **مصلب** چیزیست که بافراط برودت و خشکی و تکثیف خود جوهر عضو یا مواد را صلب و سخت نماید مانند افیون این مقابل مرخی است **مصلح** چیزیست که اصلاح حال مأکول و مشروب نماید اعم از آنکه ضرر را دفع نماید همچو کتیرا که مصلح پودینه است یا معاونت فعل او کند همچو امتزاج تربد با زنجبیل یا حفظ قوت سازد مانند امتزاج ادویه با عسل یا کسر حدت نماید مثل امتزاج کتیرا با سقمونیا یا بدرقه بجهت رسانیدن قوت ادویه باشد همچو امتزاج ذراریح با مدرات **مضر** چیزیست که بدن را ضرر کند اعم است که او را نقصان رساند

یا احداث مرض کند مطبوخ چیزیست که ادویه را در مایعات جوشانیده آب او بنوشانند مطفی
چیزیست که حدت اخلاط حاده را منکسر سازد مانند آلو بخارا معرق چیزیست که رطوبات را براه
مسام دفع کند مانند گل ارمنی معطس چیزیست که بنفوذ قوت خویش تحریک مواد دماغی بخیشوم
کند و از تحریک او عطسه آید مانند کندش معطش چیزیست که طبیعت را احتیاج ترویج نماید اعم از آنکه
ترویج او بالذات باشد مثل معده و کبد یا بهوا بود مانند ریه و دل همچو کرفس معفن چیزیست که مزاج
روح و رطوبات اصلی را فاسد کند تا در روح صلاحیت کار خود نماند مانند ثافسیا منعشی چیزیست
که ماده و رطوبات معدی را بجانب اعلائی بدن حرکت دهد و دفع کردن نتواند مانند تربد مغری
دوای یابس است که رطوبت رقیقه لزجه درو باشد که بسبب آن بر افواه مسام عضو یا جلد التصاق
نموده منع سیلان مواد کند مانند اسبغول بریان مغلظ چیزیست که قوام رطوبات را غلیظ تر
و کثیف تر از قوام سابق کند و آن ضد ملطف است و آن بر سه گونه است اول آنکه بسبب برودت
خود بعض اجزای خلط را جامد سازد مانند مغز تخم کدو دوم آنکه بحرارت خویش اجزای خلط را
منعقد نماید همچو ثعلب سیوم آنکه بفرط یبوست که درو ست اجزای خلط را غلیظ کند همچو سنگ پاره خشک
مفتت چیزیست که اجزای خلط متحجر را ریزه ریزه کند مانند سنگ سر ماهی مفتح چیزیست
که ماده سادّه محتبسه داخل مجری را که از شان او نفوذ است بطرف خارج بدن بیرون کند
مانند اسطوخودوس و این ضد مسدد است مفجج چیزیست که ببرودت خود فعل حرارت غریزی
و غریبی را در غذا و خلط باطل کند بحدیکه غذا را غیر منهضم و خلط را غیر نضیج بدارد مانند قشد
مفرح چیزیست که روح حیوانی و نفسانی را در بدن منبسط و منتشر نموده تعدیل مزاج او سازد
و خوف را دور کند مانند عنبر مفشی چیزیست که ریاح مجتمعه را پراگنده کند مانند نانخواه مقرح
چیزیست که رطوبت اصلیه را که وصل اجزای جلد از وست نابود کند و ماده ردیه حاده را بجای

او بکشد و موجب قرحه گردد مانند پیاز و این ضد مدمل است مقطع چیزیست که مادهٔ غلیظه لزجه
متشبثه بعضو را بلطف اجزای خود منقسم نماید اگرچه غلظت و لزوجت او باقی باشد حار مانند
غاریقون و بارد همچو سرکه مقوی چیزیست که مزاج و قوام عضو را چندان تعدیل کند که
فضول منصبه را قبول نکند عام است که بسبب تعدیل مزاج باشد مانند روغن گل یا بالخاصیه
همچو گل مختوم مقی چیزیست که از شان او باشد که رطوبات را بطرف اعلای بدن حرکت
دهد تا از راه معده و دهن دفع شود مانند آب غیر مطبوخ عنب الثعلب مکرب چیزیست که
بحرارهٔ متبعه و رداءت جوهر خود قلب و معده را ضرر رساند و بیقرار کند مانند بید انجیر ملحم که آنرا منبت اللحم
نیز گویند چیزیست که بسبب تعدیل مزاج و تجفیف خود خون جراحت را منعقد نموده لحم کند مانند
[illegible] ملطف چیزیست که قوام مادهٔ موجوده بدن را از قوام سابق رقیق کند مانند زوفا
و این ضد مغلظ است ملین چیزیست که ماده و رطوبات که در امعا و حوالی آن باشد از راه مقعد
بیرون آرد مانند تمر هندی مملس چیزیست که بسطح عضو خشن پراگنده شده رفع خشونت او
کند و آن بر دو نوع است یکی آنکه خشونت عضو را زایل سازد و از املس حقیقی گویند دوم آنکه خشونت
او را بنحوی بپوشاند که رطوبات لزجه را بر ظاهر عضو پیدا کند و از املس مجازی نامند مانند کتیرا
و این ضد مخشن است منشف چیزیست که هرگاه رطوبت مائیه در مسامش نفوذ کند اثر او
ظاهر نشود مانند آهک منضج چیزیست که قوام خلط را تعدیل کرده برای دفع تیار سازد و آن حار
میباشد مانند پرسیاوشان یا بارد مانند آلو بخارا و صاحب تحفه نوشته که این ضد مفجج است منفتح چیزیست
که رطوبت فضلیه غلیظه کثیره بمرتبه در و غالب باشد که حرارت غریزی بر تحلیل آن قادر نبود بلکه آنرا
بریاح متحلل سازد مانند پیاز منفذ چیزیست که هرگاه بجسم ملاقی شود بزودی در و نفوذ کند مانند
زعفران منوم که از اسبات نیز گویند چیزیست که مجاری روح نفسانی را بند کند تا روح را ان

انتشار در بدن باز دارد مانند افیون موسّخ قروح چیزیست که رطوبت غلیظه خود قرحه را
مستر خی کند و خشک شدن ندهد بلکه رطوبت را بیفزاید مانند موم روغن نطول چیزیست
که از قسم مایعات از فاصله متصل بر بدن ریزند گاهی او را بر آبزن و انکباب نیز استعمال نمایند
نفوخ چیزیست که ادویه را سائیده در بینی دمند نقوع چیزیست که ادویه را شب در مایعات
تر کنند وصبح آب را صاف سازند وجور چیزیست که هنگام بیهوشی در حلق می چکانند هاضم
چیزیست که غذا را زود می فایده طبخ دهد مانند زنجبیل و این صد مفتح است هاشش چیزیست
که از ادنی مس اجزای او جدا شود و مفتت شود مانند غاریقون منزل سیوم در معالجات
امراض مشتمل بر دو رفیق و یک مقام است رفیق اول در بیان تدبیر امراض مخصصه
بعضو عضو بر سبیل ایجاز و آن متضمن بر بست و دو طریق است طریق اول در امراض دماغ
و سر از انجمله صداع است یعنی درد سر اگر از گرمی باشد علامت آن تشنگی و حرارت
ملمس و خشکی دهن است می باید که لعاب بهدانه سه ماشه شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم تربوز
از هر یک هفت ماشه در آب بر آورده شربت نیلوفر دو توله یا نبات سفید دو توله داخل کرده تناول
نمایند و شیر دنبه یا شیر دختر یا مغز تخم تربوز در آب سائیده در بینی و گوش چکانند و کشنیز سبز یا عطر گل
یا عطر خس لخلخه بطخه بوید و لخلخه بوید و نسخه لخلخه و اکثر مرکبات مستعمله در قرابادین مذکور است هنگام
حاجت بدانجا رجوع نمایند و صندل سفید با آب کشنیز سبز یا آب کوکنار حل کرده بر پیشانی ضماد
کنند و همچنین ضماد قرص مثلث در آب کشنیز سبز یا آب کوکنار نیز مفید بود و پارچه بگلاب و
سرکه و روغن گل تر کرده بر یافوخ گذارند برای صداع و سرسام نافع است و شاخها در ساق
پا و کف پا کشند بعد از آن پاشویه نماید و غذا از بقولات بارده مثل پالک و خرفه و توری و
کدو با برنج کنند و کهچری و آشجو و دال مونگ با خشکه نیز مناسب و همین است علاج هر یعنی بیدکه

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن در دیست که هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرار و ضرور بود و خنجر آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل
نماید بسرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض لشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
بار دمینمودند و چون قرص مثلث را آب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین ناز بو را در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و تا لیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد و
ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در سهر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرار و باید کرد و اگر درین امراض
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد و در ایام دادن مسهل از مسهل بارد تنقیه کند
و اگر احتیاج بمسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه درمیان هر دو مسهل بیدانه از لعاب بهدانه و شربت نیلوفر و شربت بنفشه
و اسبغول مسلم کند و اگر مسهل قی شود باز همانوقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی در عرقیات
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیمگرم و
شیافات اعانت کند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل یک دو روز قی کند تا معده
پاک شود و روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد مانند علاج درد سر دموی است باز یادتی تبرید واگر ملیلم را در آب که صبر و حضض
در آن جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
گرم دماغ باشد مجربست و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده مکرر قی کند
و اندکی مصطگے رومی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین
با گلاب تناول کند و قی بسکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
رو و چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
دهن دارد و روز پنجم شوربا از کبوتر و موٹهه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز پانزدهم
از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دویم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز سیزدهم دهد پس بحب ایارج و حب شبیار تنقیه کند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده بمنضج گرم نموده یکتوله
حب ایارج و نیم ماشه دو حب گاو زبان چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد

مفرط و شقیقه یعنی درد نیم سر و سرسام که ورم حار دماغ و حجاب های داخلی اوست و ماشرا
که آن ورم دموی رو و پیشانی است و عصابه و آن دردیست که هر دو ابرو متصل
بعضلهای پیشانی عارض شود و گاهی در یک ابرو می باشد لیکن در سرسام و شقیقه و ماشرا و
عصابه فصد سرارو ضرور بود و خبز آرد مونگ یکپاس بر سر دارد و اگر باز احتیاج افتد مکرر عمل
نماید بسرسام نفع کلی می دهد و نیز معمول است چون مرغ زنده را شکم بر سر مریض بشگافند که خون
بر سر مریض افتد گرم گرم بر سر مریض بندند وقتی که سرد شود دور کنند بغایت مجرب است و نافع
است اقسام سرسام را و همین حکم کبوتر بچه است لیکن والد شریف استعمال این هر دو در اقسام
بارد می نمودند و چون قرص مثلث را باب کشنیز سبز سائیده بر پیشانی ضماد کنند شقیقه و سهر را
نیز نافع است و همچنین نان بورا در آب تر کرده نزدیک بالین مریض دارند خواب می آرد و مالیدن
روغن گاو که مکرر از آب شسته باشند و روغن بادام بر کف پای مریض نیز خواب می آرد و
ضماد مخترع احقر که برای سهر بسیار نافع است استعمال کنند و در درد سر دموی که علامت آن سرخی
وجه و ضربان در سر و غلظ قاروره باشد تدبیر مذکور بعد از فصد سرارو باید کرد و اگر درین امراض
به تنقیه حاجت افتد سه چهار روز منضج بارد خورد و در ایام دادن مسهل ها از مسهل بارد تنقیه کنند
و اگر احتیاج بمسهل دیگر شود متواتر ندهند بلکه در میان هر دو تبرید از لعاب بهدانه و شربت بنفشه
و اسبغول مسلم کنند و اگر مسهل قی شود باز همان وقت مغز فلوس گلقند ترنجبین تمر هندی و عرقیات
مالیده صاف نموده شیره بادام بالای آن ریخته بخورد و اگر مسهل عمل نکند از عرقیات نیم گرم و
شیافات اعانت کنند و کسی را که در مسهل عادت قی باشد پیش از مسهل بدو روز قی کند تا معده
پاک شود و در روز مسهل اول اندک مقویات معده مانند شربت انار تناول کنند و علاج درد سر
صفراوی که علامت آن شدت حرارت و تلخی دهن و بیداری و زردی و صفائی قاروره است

سوای فصد مانند علاج در دسر دموی است بازیادتی تبرید واگر ملیم را در آب که صبر و حضض
در آن جوشانیده باشد سائیده یا در آب برگ نیب سوده در بینی چکانند برای صداعی که بسبب
کرم دماغ باشد مجربست و علامت این صداع احساس حرکت کرم و دغدغه است در سر و
آمدن خون از بینی قطره قطره و در صداعی که بسبب مشارکت معده باشد اصلاح معده کنند و اشتداد
و انتقاص این صداع بحسب اختلاف معده باشد و خوردن اشیاء حامضه و قی کردن درین قسم نافع
بود لیکن اگر ماده بلغمی باشد تخم شبت تخم ترب عسل نمک در آب جوشانیده صاف نموده بکر رقی کنند
و اندکی مصطگی رومی در گلقند آمیخته بخورد و اگر صفراوی باشد با سکنجبین و آب گرم قی کند و سکنجبین
با گلاب تناول کند و قی بسکنجبین کردن و بعد از آن شربت انار و شربت به و سکنجبین با گلاب و آب سرد
خوردن برای صداعی که بسبب خمار شراب باشد مفید بود لقوه و آن مرضی است که در عضلات
رو و چشم حادث گردد و شقی از رو کج شود و لبها و مژه های چشم کما ینبغی باهم منطبق نشوند و اگر نفخه
زند از یک جانب بر آید و گفته اند اگر تا مدت شش ماه طول کشد امید اصلاح نباید داشت علاج آن
تا چهار روز بر ماء العسل اکتفا نماید و اگر مریض برداشت کند تا هفت روز و پاره جوز بوا در
دهن دارد و در روز پنجم شوربا از کبوتر و موتهه تیار نموده بدهد و اگر به تنقیه حاجت آید روز هشتم
منضج گرم دهد و چونکه ماده در اعصاب متشرب است می باید که هفت روز منضج گرم دهد و روز پانزدهم
از مسهل گرم تنقیه کند و در این امراض بعد از ماء العسل بجای آب عرق بادیان میداده باشند
روز دویم مسهل جلنجبین یعنی گلقند عسلی در عرق بادیان مالیده صاف نموده تخم ریحان را
اضافه نموده بکار برند و باز مسهل روز هیزدهم دهد پس بحب ایارج و حب شبیار تنقیه کند و طریق
دادن آن اینست که بعد از دو مسهل فلوس باز دو سه روز نضج ماده منضج گرم نموده یکتوله
حبها بروغن بادام یا روغن گاو چرب کرده بورق نقره پیچیده از چهار گهری شب باقیمانده همراه آب گرم فرو برد

وخواب نماید و وقت صبح مسهل گرم که در آن سوای مغز فلوس و روغن بید انجیر بالیده صاف
نموده باشند بنوشند و بجای آب و غذا آنچه در مسهل گرم میدهند بدهند و روز دوم گلقند عرق بادیان
تخم ریحان را تناول کند و باز بدستور حب دهد پس از آن معجون سیر و دواء المسک حار و دیگر
معاجین گرم مانند آن بخورد و روغن دستوره و دیگر روغن های گرم مثل آن بمالد و همین است
علاج فالج و آن استرخای یک جانب بدن است در طول از سر تا قدم و گفته اند که هرگاه رنگ
عضو مفلوج متغیر شود و صغیر و باریک گردد علاج پذیر نیست و همین است علاج استرخا و آن
ترهل و ضعفی است که ظاهر میشود در عضوی بسبب عجز قوت محرکه و همین است علاج تمدد و آن
تشنج عصب بود از جهت مبدا و از جهت خلاف آن چنانچه عضو هیچ جانب حرکت نکند و همین است
علاج اختلاج یعنی جستن اعضا و همین است علاج رعشه و آن علتی بود که در اعضای کبه
حادث شود بسبب عجز قوت محرکه از تحریک عضل یا اثبات آن بطریق اتصال پس حرکات ارادیه
بحرکات غیر ارادیه یا اثبات ارادی بتحریک غیر ارادی مختلط شود و همین است علاج خدر بارد
و خدر عبارت از نقصان یا بطلان حس لمسی است و همین است علاج سکته و آن سده
تامه است که در بطون دماغ حادث شود و اعضا بسبب آن از حس و حرکت معطل شوند و فرق میان
سکوت و میت آنست که پنبه منفوش برابر سوراخ بینی صاحب سکته نهند اگر پنبه حرکت نماید
معلوم کنند که زنده است والا مرده و همچنین اگر در مردمک چشم صاحب سکته شبیه چیزی یا چراغ
معلوم شود زنده بود والا میت باید که صاحب سکته را تا هفتاد و دو ساعت که سه شبانروز
باشند دفن نکنند و همین است علاج تشنج و آن علتی است عصبی که عصب بسوی مبداء خود حرکت کند
و از حرکت انبساطی باز ماند و عضو نیز تابع او شود و همین است علاج کزاز و آن تشنج
عضلهای پس گردن است و همین است علاج صداع بارد لیکن در صداع بارد احتیاج ماء العسل نیست

واما صرع وآن سده غیر تامه ست که در بطون دماغ و مجاری اعصاب حادث شود و روح نفسانی
را از نفوذ در اعضا منع کند و بقراط گفته که اگر صرع بعد از بلوغ حادث گردد زایل نمیشود و دوار
وآن مرضی است که چنان پندارد که چیزها میگردد و سدر وآن مقدمه دوار است و چنان
محسوس میشود که بخاری از بدن متصاعد میشود و بسبب آن چشم تاریک میگردد کابوس
وآن مرضی است که چون آدمی در خواب رود پندارد که چیزی گران بر سینه اوست و او را میفشارد
و نفس او تنگ شود و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و لیثرغس که ورم بلغمی دماغ است و سبات
وآن خواب مفرط طویل بود که بدشواری بیدار شود و جمود وآن مرضی است که آدمی ناگاه
بر یک حال بماند مثلا اگر ایستاده باشد همچنان ایستاده بماند و اگر نشسته باشد نشسته بماند و نسیان
یعنی فراموشی علاج جمیع امراض مانند علاج صداع بارد است و دبید الورد از برای صداع و دوار
و سدر نیز فایده میکند و قرص مثلث در آب حنا طلا نمودن صداع بارد را نیز نافع بود و چون
بندق هندی یعنی ریٹھه در آب سائیده دو سه قطره سعوط نمایند صداع مزمن و شقیقه را بسیار مفید
بود و چون جندبیدستر بر سر صاحب لیثرغس مالیده شود یا ببویند نافع بود و مضغ کباب چینی
دارچینی و وج و عاقرقرحا برای فالج و صرع بسیار نافع است و مغز سر مرغ چون پخته بخورند موجب
جودت ذهن و نافع است نسیان را و خوردن تریاق و مثرودیطوس از نیم درم تا یک درم
از برای سکته و صرع و فالج و لقوه بسیار نافع است و تابه گرم کرده بر سر گذاشتن و کندش
و قرنفل و جندبیدستر بویانیدن بصاحب سکته بسیار مفید بود و نقل از حب صنوبر بالخاصیت
نفع میکند بصاحب لقوه و فالج و نظر کردن در آئینه چینی نافعترین اشیا است صاحب
لقوه را و آئینه چینی آنست که از مس و نقره و برنج ساخته باشند و شراب و سرکه ضارترین
اشیا است امراض عصبانیه را و اجتناب از خوردن شب در امراض دماغی

واجب داند و طلاء موزرج برای خدر مفید بود و اسطوخودوس و کشنیز خشک هر یک یکماشه در یک توله
اطریفل کشنیزی آمیخته بدهد از برای دوار و سدر و کابوس مفید بود و حلتیت با سکنجبین خوردن
برای صرع بسیار نافع است و جوز عود صلیب فایده بلیغ میکند و نوشیدن شیر مایه حیوانات خصوصاً
خرگوش با سرکه نیز از مجربات است و همچنین سنگ عقیق سائیده چون مکرر بنوشند فایده میکند و
شرب بندق هندی و سعوط آن در آب چقندر نیز نفع دهد و جوزه عود صلیب در ریسمان کبود بسته
در گلوی مصروع انداختن مجرب اشیاء است و آویختن لبسد و یاقوت و زمرد در گردن مصروع
بسیار مفید است و آویختن دم موش بر سر صاحب صرع مجرب دانسته اند و بوئیدن عاقر قرحا و آویختن
آن نیز نافع است و سعوط استخوان سوخته انسان شفا میدهد از صرع و بوئیدن جند بیدستر و
حلتیت نیز نفع میکند و تبخیر تاج خروس نیز نافع است و غذا از گوشت بز و مرغ و گنجشک مناسب بود
مالیخولیا و آن تغیر ظنون است بسوی بدی و فساد صاحب این مرض همیشه بد اندیش و ترسان و
اندوهمند باشد بغیر سببی ظاهر اگر از احتراق خون بود صاحبش همیشه فرحان و خندان بود و
اگر از احتراق صفرا باشد با جنون و غضب و اضطراب بود و اگر از احتراق سودا باشد با گریه و کثرت
خوف و فکر بود و اگر از احتراق بلغم بود با کسل و سکون بود علاج آن اگر از احتراق خون باشد
فصد هفت اندام کند بعد از آن فصد صافن نماید و اگر خوف سقوط قوت نباشد در هر حال
ابتدا بفصد کنند و باید که نشتر وسیع زنند تا ماده غلیظه بیرون آید و حجامه با شرط بر هر دو ساق پا نیز
مفید بود و تبرید صاحب مالیخولیا از آمله مربی شسته بورق نقره پیچیده همراه شیره آلو بخارا شیره
کشنیز خشک مقشر شیره خرفه سیاه شربت نیلوفر تخم فرنجمشک کند و مفرح بارد با شیره زرشک شیره آلو بخارا
شربت انار شیرین نیز نافع بود و روغن بنفشه و روغن بادام و روغن کدو بر تارک سر مالیدن و
در بینی و گوش چکانیدن مفید بود و تبرید جگر از گلاب و صندل و کافور کند و اگر احتیاج تنقیه شود

نضج ماده از منضج بارد باید نمود پس هرگاه نبض عریض و ملایم شود و قاروره کدر و غلیظ گردد و رنگ
آن از سفیدی بسیاهی زند چرایته اسطوخودوس بسفایج هریک هفت ماشه افسنتین هلیلجات از هریک شش ماشه
سنای مکی افتیمون در پارچه کتان بسته هریک ماشه غاریقون دو ماشه مغز فلوس شش یا هفت توله
ترنجبین گلقند شیرخشت تمر هندی از هریک چهار توله شیره بادام پنجدانه در منضج بارد زیاده نموده تنقیه کنند و
همین است علاج مالیخولیای صفراوی لیکن تبرید و تسکین این قسم زیاده باید نمود و اگر بعد از مسهل تنقیه
بحب افتیمون کنند انسب بود و طریق استعمال آن مانند حب ایارج است و بدانند که در سودای که از
احتراق خلط حادث میشود بعضی از علامات آن خلط که از احتراق آن سودا حادث شده نیز میباشد
پس در منضج و مسهل آن ادویه مخصوصه آن خلط نیز میباید و بجمیع وجوه رعایت آن خلط نمایند و در
مالیخولیای بلغمی و سوداوی آلو بخارا پنجدانه گل گاوزبان گاوزبان گیلانی هریک پنج ماشه گل سرخ
اسطوخودوس تخم کاسنی نیکوفته شاهتره تخم خطمی سفید هریک هفت ماشه در منضج حار افزایند و اگر شدید الحرارة
را موقوف نمایند پس هرگاه ماده نضج یابد بروز مسهل بسفایج فستقی افتیمون در پارچه کتان بسته چرایته
هلیلجات غاریقون ترید موصوف در مسهل افزایند و چون ماده غلیظه محتاج منضج زیاده میباشد
باید که در اثنای مسهلات منضجات دهند و در مالیخولیای سوداوی ترطیب زیاده باید نمود و اگر
در بلغمی بعد از مسهل مغز فلوس تنقیه بحب ایارج نمایند و در سوداوی بحب افتیمون کنند اولی بود و
در مالیخولیای صفراوی و سوداوی بعد از تنقیه ماء الجبن و شیر بز و ماء القرع بسیار مفید بود و تقویت
دل از مثرودیطوس و دواء المسک حار و مفرح حار باید کرد و برای صاحب این مرض تفریح و انبساط
و تنویم نافعترین اشیاست و ترطیب هوای خانه و ریاحین عطریه در خانه ریختن و بویانیدن روغنها و
روایح طیبه و خورانیدن اغذیه مرطبه فاضل الکیموس و بردن بحمام پیش از غذا و آب نیم گرم بر سر ریختن
بهترین تدابیرست و از کثرت جماع و از اغذیه که سودا را زیاده کند مانند عدس و کرنب و گوشت خشک و

از حریف و مالح و شدیده الحموضه احتراز ضرورست و هرگاه فساد طعام خصوصاً حموضت فم معده معلوم
شود قی کنانند و قرشی گفته که نصف درم افیون با آش جو دور میکند جنون را در یک روز لیکن
احوط آنست که اول از قدر قلیل شروع سازند و بتدریج تا مقدار مذکور رسانند و در مالیخولیای
مراقی اگر سبب مرض ورم حار مراق باشد علاج ورم حار باید کرد و گذاشتن محجمه بشرط بر مراق مفید
بود و گفته اند که فصد بعد هر چهل روز درین مرض مفید بود و نوشیدن شیر خر بسیار نافع بود و اگر
ماده سرد باشد نطولات و ضمادات حاره باید کرد و درین قسم تنقیه از ادویه شدید الحرارة
نباید کرد و گلقند و سکنجبین و مفرحها و جوارشهای مقوی معده و دل مفید بود و غذا چون جوجه مرغ و زرده
بیضه و مانند آن مناسب بود علامت مالیخولیای مراقی کرب و قلق و تنگی سینه و تهوع و جشاء حامض و جوع مفرط
و درد در میان هر دو شانه باشد زکام و نزله فضلاتی که از دماغ فرو د آید اگر بمنخرین آید زکام گویند
اگر بحلق و سینه آید نزله گویند و اگر حار باشد علامت آن سرخی رو و چشم و تیزی رطوبت که از دماغ
می آید علاج آن بهدانه عناب سپستان تخم خطمی سفید گاوزبان گیلانی در آب جوش خفیف داده
صاف نموده شربت بنفشه داخل کرده بدهد و اگر نزله باز نه ایستد گوند کتیرا هر یک یکماشه در خمیر خشخاش
آمیخته همراه همین جوشانده زیاده کند و لطوخ و حبوب و غرغره کوکنار و غیره که حبس کند استعمال نماید
و تا دوام عطسه گیرد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد و حب بنفشه تنقیه کند و طریق استعمال
این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده بلغمی باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج هم مضایقه ندارد
و اگر ماده تیز و با حدت باشد اول فصد سرارو نماید و تبریدیکه در صداع مذکور شد بدهد و روغنهای
سرد مانند روغن نیلوفر و کدو و استنشاق نماید و از کافور و صندل تبخیر کند و تا زکام زایل نشود از
خوردن گوشت احتراز نماید و اگر چه نزله حار باشد از هوای سرد و آب بسیار سرد اجتناب نماید و
خواب بروز خصوصاً بعد از طعام نکند و در ابتدا نزله احتباس نسازد بلکه اگر محتبس شود از شکر طبرزد و کاغذ و غیره

وعود تبخیر کنند و نیز طبیخ بابونه و مانند آن انکباب نماید **طریق دوم** در امراض چشم اگر شب کوره
عارض شود باید که زهره گاو قدری در شیشه کرده دو روز در آفتاب گذارد و پس استعمال نماید
و کحل شب استعمال کنند و ملا نفیس گفته که چون دار فلفل و وج در جگر بز غرس کنند و بریان نمایند
و صدید یکه ازان بیرون آید در چشم کشند برای شب کوری عجیب است و کندش و صبر و جند بیدستر
بویند و کحل گل گنجد برای **بیاض** یعنی سفیدی که در چشم افتد مجرب و آزموده است و دخان
سندروس با قدری عنبر و مشک در چشم کشیدن **حول** را که آن عبارت است ازان که مریض
یک چیز را دو چیز بیند فایده میکند **خیالات** و او آنست که در هوا روبروی چشم اشکال و الوان
محاذی دیده شود اگر بسبب نزول باشد علاجش گفته میشود و گفته اند که چون خیالات تا شش ماه
بیک و تیره باند و کدورت بصر و ضعف آن نیفزاید آن چشم از نزول ایمن ماند و اگر بسبب بخارات سوداوی
دماغ باشد اطریفلات و خمیرجات و دیگر مقویات دماغ نافع بود و اگر بسبب بخارات معده باشد اصلاح
معده و تقویت آن کنند **نزول آب** و آن عبارت است از رطوبت غریبه که در ثقبه عنبیه جمع
آید و مانع الابصار شود علامت او آنست که مریض را مانند پشه و موی و دود پیش چشم محسوس
شود و چیزی را که بسیار روشن باشد مانند چراغ و ماه مضاعف بیند چون مستحکم شود و سفید
صاف و رقیق باشد بغیر از قدح علاج نبود و در ابتدای آن تخم کتم باریک سائیده در شهد
در چشم کشند و دخان کندر برای ابتدای نزول آب سیلان رطوبت از مجربات اوستاد
و مداومت خوردن اطریفلات و خمیرجات کنند و سعوط کاهل از مجربات است و عصاره
نیز نافع بود و کحل لاجورد در چشم کشیدن ریختن مژه را باز دارد و روغن خسته زرد آلوی تلخ
بالیدن بعد ازان که بآب نمک شسته باشد **کحل اجفان** را یعنی سیخش که در پلک متکون
مفید بود و همچنین صبر و مویزج را طلا نمودن نافع است **شعر منقلب** و شعر زاید و شعر منقلب آنست

مژگان از لون بجانب چشم باشد و شعر زاید آنست که موی زاید باطن پلک فروتر از منبت شعر پدید و علاج
آنست که آن موی را بر کنند و شیر انجیر و خون ضفدع یا خون قراد شتر یا خون قراد سگ بر موضع
نتف طلا کنند و عصارهٔ آمله از برای ضعف بصر و سوزش چشم مجرب و آزموده است و کحل صدف
استعمال سازند و اگر درین امراض ازین تدابیر فایده نشود بعد از نضج تنقیه از مسهل جار کنند بعد ازان
حب ایارج و حب شبیار بخورد قروح چشم اگر در قرحه چرک بود اول ماء العسل در چشم کشند و شیر
زنان اندرون چشم چکانند بعد ازان شیاف کندر در چشم کشند و ذرور سنگهه استعمال نمایند و شیاف زنگار
برای جرب چشم و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است مازو کوفته و بیخته مثل غبار سائیده بر اجفان بپاشند
و سه ساعت بگذارند زایل میکند جرب عین را و کافور محلول در آب نیز نافع بود و جرب خشونتی
باشد در باطن پلک و با آن خارش بود و دمعه آنست که همیشه چشم از اشک باشد و گل چشم را
بهندی پهولی گویند شعیره ورم دراز مانند جو بر منبت اجفان حادث میشود و باید که در ابتدای
مرض رسوت گل ارمنی صبر در آب کاسنی سائیده ضماد نمایند بعد ازان خون کبوتر طلا نمایند و
ضماد کردن با موم گداخته نیز مفید بود و کحل کافور برای حرقت عین فایده میکند و چون سوخته فتیله
چراغ بر تهالی جستی نهند و اندک تیل چراغ بر آن انداخته از سپاری چهالیه بسایند و سائیده ازان
در چشم کشند برای سلاق مجرب است و سلاق آنست که جفن غلیظ و سرخ گردد و باشد که مژه
بریزد و بیشتر بعد از رمد حادث شود و شیاف ظفره برای ظفره یعنی ناخنه فایده میکند و آن
زیادتیست که بر ملتحمه شروع میشود از گوشه های چشم و بر تمام ملتحمه می رسد و علاج غرب که ناصور چشم
است اول چرک ناصور از پنبه کهنه پاک کنند و مونگ خائیده بر ناصور بندند و استخوان سر گربه
که در زمین نهایت چهل روز دفن کرده باشد سائیده ذرور نمایند و آب برگ توری خصوصاً جنگلی
در ناصور انداختن بغایت نافع است و چکانیدن شیاف غرب نیز نافع است و بر ناصور داغ نهادن

نهایت مفید بود و اگر درین امراض ازین تدبیر فایده نشود فصد کنند و تنقیه از مسهل ها و حب ایارج نمایند
طرفه نقطه سرخ در ملتحمه حادث شود علاج آن در ابتدا قطره خون بال کبوتر یا بط و یا گل ارمنی
در چشم چکانند و در انتها با محللات چکانیدن مفید بود دیگر رکه سرخی خفیف مانند رمد در چشم حادث میشود
علاج آن خفیف از علاج رمد بود در رمد ورم بود در ملتحمه یعنی در سفیدی چشم سبل که پرده بود
در چشم که از انتفاخ رگهائی ملتحمه و قرنیه حادث میشود علاج آن از لعاب بهدانه شیره عناب شیره
مغز تخم تربوز شربت نیلوفر تبرید کنند و ضماد گل ارمنی استعمال نمایند و پارچه از نیل رنگ نموده مدام بالای چشم
دارد و پاه که دوای هندی است چون در آب سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند مفید بود و گهره برای درد چشم و
رمد و دمعه بسیار مجرب است و دوائی شب نیز مفید بود و شیاف ابیض در شیر دختر یا شیر خر حلکرده
در چشم کشیدن نیز نافع است و حب گهر و در آب کوکنار سائیده گرد اگرد چشم طلا کنند و اگر این تدبیر فایده
نکند فصد سر ارو از جانب مرض بگیرد و زلو پس هر دو گوش و در نقره گردن هفت هفت عدد چسپانند
و روز دوم نیز چنین کنند و اگر احتیاج تنقیه شود نضج ماده از منضج بار د نموده از مسهل بارد تنقیه کنند
پس حب هلیله خورد و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و در صورتیکه ماده مرکب باشد و یا مزاج
مریض گرم نباشد تنقیه از حب ایارج هم مضایقه ندارد و در دبیخ رمد عظیم بود که ملتحمه متورم شود و چشم تنگ
بند نتواند کرد علاج آن مانند علاج رمد بود و رسوت و گیرو با آب کوکنار طلا نمودن برای ازاله
گهانجنی مفید بود و بعد از آن که پختگی معلوم شود زغال کهنه دیوار حمام را با آب سائیده بیرون بلکه
طلا کنند و اگر سرعت نضج مطلوب باشد قرنفل زرد چوب در آب سائیده طلا نماید و خانه زنبور طلا نمودن
نیز نافع است روز کوره علاج آن لعاب بهدانه لعاب اسبغول شیره خشخاش شربت نیلوفر تناول
کنند و شیر بز و روغن بنفشه و روغن کدو در بینی چکانند و ترطیب تقویت دماغ با غذیه مرطبه و تغلیظ
خون با غذیه لزجه مثل هریسه و کله پاچه کنند و در آب سرد غوطه زنند و برود حصرم در چشم کشند برده

رطوبت غلیظه که اندرون جوف متحجر شود می باید که از زروت باندکی سرکه طلا نماید و اگر تحلیل نشود
شق کند و بیرون آرد طریق سیوم در امراض گوش اگر درد گوش از گرمی عارض
شود علامت آن سرخی گوش و سوزش آن و شدت درد و تسکین آن از اشیای بارده بود
تبریدیکه در زمد گذشت باید داد و مهاورد در شیر دختر یا شیر بز حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و شیاف
ابیض در شیر بز یا شیر دختر چکانیدن مفید بود و روغن گل باندک سرکه جوشداده نیمگرم در گوش
چکانند و ماء القرع و ماء الخیار در گوش چکانیدن نیز فایده میکند و اطراف گوش به صندلین و
گلاب و کشنیز سبز و کاهو طلا کنند و انکباب پوست خشخاش نمانید و اگر درد گوش نهایت سخت بود
اندک افیون در روغن گل حل کرده نیمگرم در گوش چکانند و اگر از ورم باشد نیز تبرید مذکور مفید بود
و طلای جدوار طلا نماید و طلای زرد با آب کشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز نیز مفید بود و اگر ازین
تدبیر فایده نشود فصد سرار و کنند و اگر حاجت بزلو افتد نیز بکار برند و اگر احتیاج تنقیه شود
نضج ماده از منضج بارد نموده مسهل بارد تنقیه کند و اگر ورم تحلیل نشود و درد زیاده گردد و تب
شدت کند می باید که لعاب حلبه تخم کتان تخم مرو شیر دختر آمیخته نیمگرم در گوش چکانند تا نضج یابد
و منفجر شود پس فتیله پنبه کهنه ساخته بعسل سرشته در گوش نهند تا پاک شود بعد از آن انزروت
سائیده بر فتیله که بعسل سرشته باشند پاشیده در گوش گذارند و اگر بسبب طول زمان قرحه کرم متولد
شود علامتش آنست که حرکت آنها محسوس شود عصاره افسنتین با سرکه در گوش چکانند و چکانیدن
آب برگ شفتالو نیز مفید بود و هرگاه بمیل ازالت بیرون کند و ادویه قاتل کرم که در بحث
درد سر گذشته در اینجا نیز مفید بود و همین است تدبیر هوام که در گوش رود و اگر آب در گوش
رود می باید که کف دست را بر سوراخ گوش نهد و بر یک پای ایستاده بر جستن شروع کند و یا قدری
پنبه را بر سر چوبی پیچیده گرم کرده در گوش بگرداند تا جذب کند و اگر درد گوش از سردی باشد

روغن بابونه روغن سوسن روغن بلسان نیمگرم کرده در گوش چکاند و روغن ترب روغن بادام
تلخ نیز درین باب مجربست و روغن زرد کهنه در گوش انداختن مسکن درد آنست و همچنین دو سه قطره
از شیر زقوم در گوش چکانیدن درد را ساکن میکند و همچنین آب سکهدرسن مجربست و بگیرند گرده بز گاو
و قدری از شحم آن و نمک سائیده بر آن بپاشند و نیم بریان کنند و فشرده آب آنرا بگیرند و در گوش چکانند
بجهت گرانی گوش و درد آن تجربه رسیده است و اگر درد بسبب ورم سرد باشد عنب الثعلب منقی فلوس
اکلیل الملک بابونه در آب کشنیز سبز سائیده نیمگرم نموده گرد اگرد گوش ضماد نماید و همین ادویه را در شیر
گاو جوشانیده بخار آن بگیرد و روغن های مذکور در گوش چکاند و طبیخ برگ نیب مسکن درد گوش است
و باد سرد و آب سرد که بگوش رسد و درد پیدا کند علاج آن نیز همین است [همینست] علاج درد گوش از سبب
ریاح باشد و گوش را گرم داشتن مفید بود و چون مازو باریک سائیده در شراب کهنه آمیخته بچکانند
رطوبت صرف که از گوش سایل شود قطع کند و اگر به تنقیه حاجت شود نضج ماده از منضج حار نموده
بمسهل حار تنقیه کنند پس از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و شخصی را که نقصان یا بطلان در سماعت
او عارض شود نیز علاج همین است و روغنهای مذکور و روغن زردالوی تلخ در گوش چکانند و
انجیر و خردل بکوبد و فتیله ساخته در گوش نهد و قطور مومیائی با روغن گل بگرانی گوش نافع بود
دوی و طنین یعنی آمدن آواز در گوش همین علاج دارد و روغن قسط را چکانیدن هم مفید
بود و انکباب شبت بگیرد و چون افسنتین با سرکه جوشداده صاف نموده نیمگرم در گوش چکانند
خارش گوش را برد و اگر گوش را آواز عظیم ناخوش آید تقویت دماغ از اطریفلات و خمیرجات
کند و شمومات و مروخات و مقویات دماغ بکار برد

طریق چهارم در امراض بینی

اگر خون از بینی آید تبریدیکه در رمد گذشت باید داد و گل ارمنی با سرکه بر سر ضماد کنند و اگر آنکه خشک
در آب سائیده بر یافوخ ضماد کنند نیز فایده بخشد و کافور قدری در سرکه جوشانیده در بینی

چکانیدن خون آمدن از بینی باز دارد و آنچه معمول و مجرب است کافور قدری در آب افشرده
سرگین خر حل نموده در بینی بچکانند در حال رعاف را بند میکند و اگر قدری افیون اضافه کرده شود
اقوی خواهد بود و همچنین پشم شتر سوخته در بینی دمیدن در حال رعاف را بند میکند و اگر ازین تدبیر
فایده نشود فصد سرارو کنند و محجمه بر دوش و شکم نهند و رعافی که در روز بحران واقع شود قطع
نکنند مگر وقتی که ضعف طاری شود **خشم** بطلان یا نقصان قوت شم باشد سعوط مشک
استعمال کند شخصی را بطلان شم عارض گردید با وجودیکه تنقیه دماغ مکرر نمود هیچ فایده نشد
روزی عطسه آمد و بلغم غلیظ دفعةً از راه بینی بر آمد صحت یافت و سرکه بجوشانند و در شیشی کرده پیش بینی
نهند و انکباب شونیز استعمال نمایند و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد از نضج از مسهل حار و حب ایارج
تنقیه کنند و گاه باشد که گوشت زاید در منخرین روید و موجب این مرض گردد از البواسیر **الف**
گویند **علاج** فصد سرارو کنند و زلو بچسپانند و تدبیریکه در رنگ گذشت بدهند بعد از آن تلیین طبیعت
بمسهل بارد نموده بحب اهلیله تنقیه کنند و فتیله زاج در بینی نهند و ضماد حب السلاطین بر بینی نمایند و
بالای آن مرهم زنگار نهند و ضماد سحج کردن نیز بسیار فایده میکند و اگر ازین تدبیر زایل نشود قطع
کنند **قروح الف** اگر زخم بینی تر بود بعد از فصد و حجامت پس سر و تنقیه مرهم سفیده استعمال
کنند و اگر خشک باشد موم روغن و روغن بنفشه و روغن کدو بمالند و خشکی بینی را نیز همین علاج بود و اگر
بروغن گل و روغن بید سعوط کند عطاس را نافع بود و همچنین بوئیدن تفاح نیز نفع دهد و چون
بعد از تنقیه صندل و گلاب و کافور و روغن گل بسایند خارش بینی را سودمند بود و شخصی که بوی بد
دریافت کند و بوی نیک نشناسد بید ستر مدام در بینی او چکانند و چکانیدن بول خر بسیار نافع بود
و نفوخ سعد مفید بود و اگر بدین تدابیر فایده نشود تنقیه بلغم از مسهل و حب ایارج کنند و شخصی که بوی
نیک و بد نیابد و بوی بد نشناسد دایم بچکانند و اگر فایده نشود تنقیه خلط محترق نماید **طرق پنجم** در امراض

دهان و لب‌ها ن و در جوشش دهن که سرخ باشد نیز تدبیریکه در ورم گذشت مفید
بود و ذرور کافور بعمل آرند و صندل سفید در گلاب سائیده بر زبان مالیدن فایده میکند و مضمضه کافور
و مضمضه لعاب اسبغول درین باب مفید بود و اگر بدین تدبیر فایده نشود فصد سر ارو و چهار رگ
کند و اگر حاجت بر لب‌ها افتد نیز بکار برد و اگر احتیاج تنقیه شود نضج مواد از منضج بارد نموده بمسهل
بارد تنقیه کند و در جوشش دهن که ماده سرد باشد مضمضه ماميران بکار برد و ذرور لسان الثور
بر زبان پاشند و مضمضه مغز فلوس نیز مفید بود و اگر به تنقیه حاجت آید بعد از نضج بمسهل گرم تنقیه
کند آکله مانند جوشش دهن باشد لیکن فساد آن بیشتر و انتشار آن زودتر بود و او را رائحه کریهه
باشد علاج آن فصد کنند و زلو و حجامت بکار برند و تنقیه سودای محترقه نمایند و مضمضه
حصرمی بکار برند تا منتشر نشود و تدبیریکه در جوشش دهن گذشته اینجا نیز مفید بود و اگر انتشار نه ایستد
فلدفیون بمالند سیلان لعاب از دهن اگر از حرارت و رطوبت باشد در حالت خلو معده
زیاده بود علاج آن فصد باسلیق کنند و زرشک با سکنجبین و شربت انار بنوشند و مضمضه ورد
استعمال کنند و کاسنی تازه با نمک بخورد و اگر بسبب رطوبت معده باشد تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند
و گلقند و جوارش مصطگی و مانند آن تناول نمایند و اگر بسبب کرم باشد در خواب سیلان لعاب زیاده شود
علاج آن گفته خواهد شد بخر یعنی گنده دهن که اگر با آن کثرت بزاق و غثیان باشد از آب نیم گرم
مکرر قی کنند و گلقند و سکنجبین ممزوج نموده لعق نمایند و اطریفل کشنیزی و جوارش عود خورند و اگر بمسهل احتیاج
شود از مسهل حار و حب ایارج تنقیه کنند و مصطگی و قاقله و قرنفل و کندر بخایند و حب عود در دهن
گیرد و اگر بسبب فساد گوشت بن دندان باشد فصد چهار رگ کنند و تنقیه بمسهل بارد نمایند و مضمضه
مازو کنند و اگر بسبب حرارت معده باشد از تناول اطعمه بارد تسکین خواهد یافت و در خلای معده
زیاده خواهد شد آب تمر هندی و شیره زرشک با شربت انار شیرین و سکنجبین تناول کنند و بعد از نضج تنقیه

بمسهل آرد و نماید و حب فوفل در دهن دارند ورم زبان اگر زیاده گرم باشد علاج آن مثل علاج
جوشش دهن که از گرمی باشد نماید و اگر سرد باشد مثل علاج جوشش دهن که از سردی باشد بعمل آرد و
همچنین است علاج استرخا و ثقل زبان بطلان ذوق گاه باشد که حس ذوق باطل گردد علاج
آن تنقیه از مسهل گرم کند بعد از آن حب ایارج و حب شبیار خورد و مضمضه عاقرقرحا بکار برد و اگر در مزاج
گرمی باشد مضمضه ریباسی نماید و اگر مجموع طعمها را تلخ دریافت کند باید که تنقیه صفرا از مسهل بارد
کند و اگر شیرین دریافت شود این دلالت بر غلبه خون است و یا بر بلغم شیرین اگر غلبه خون باشد
فصد کند و تنقیه صفرا نماید و اگر غلبه بلغم باشد از مسهل حار تنقیه سازد و اگر شور یا ترش دریافت کند
علاج آن نیز بمسهل حار باید کرد و هر دو مضمضه که برای بطلان ذوق مفید است بحسب
احتیاج از آن مضمضه نماید ضفدع غده سخت باشد که زیر زبان حادث شود اگر سرخ و با سوزش
باشد تبریدیکه در ورم گذشت باید داد و فصد سرارو نماید و زلو بچسپاند و تنقیه بمسهل بارد کند و اگر
سفید و سخت باشد بعد از نضج تنقیه بمسهل حار بعمل آرد و ادویه اکاله مانند نوشادر کافی و زاج محرق و
زنگار و مر با سرکه بسایند و بر زبان پاشند و ادویه که در بواسیر بینی مذکور شده اینجا نیز مفید بود و اگر
ازین تدبیر بهتر نشود شق کنند و ماده اش بیرون آرند علاج خشکی زبان مانند علاج جوشش دهن سرخ
باشد و مضمضه مورد بعمل آرند و کفی که در خیار وقت قطع آن ظاهر میشود از برای ترقیدن زبان مفید
بود و اسبغول و کتیرا و بهدانه در دهن گیرند و در آب لعاب آورد مضمضه کنند و علاج ورم لب نیز
مثل علاج جوشش دهن سرخ باشد و ضماد گلنار بکار برد قروح و بثور شفت علاج آن نیز مثل
علاج جوشش دهن است و مرهم سفیده مفید بود بواسیر شفت و آن آنست که لب زیرین سطبر
شود و در میان آن شق گردد و باشد که مانند توت پیدا شود و گاهی بر هر دو لب منتشر گردد و
باید که فصد سرارو و چهار رگ کند و مسهلی که در مالیخولیا گذشته بدهد شخصی بهمین مرض مبتلا شده بود داول

زلوچسپانیدم بعد از آن ضماد حب السلاطین استعمال کنانیدم صحت یافت و علاج ترقیدن لب
شل علاج ترقیدن زبان باشد و پوستی تنک بیضه بر آن نهند **طریق ششم در امراض اسنان**
ولثه **درد دندان** اگر شدت باشد و از ملاقات چیزهای سرد تسکین یابد تبرید بکه درید
گذشت باید داد و فصد سرارو و چهار رگ کند و باز زلوچسپاند و مضمضه عدسی کند و اگر درد لغایت
شدید باشد کافور را با سرکه و گلاب ممزوج نموده نیم گرم مضمضه نماید و افیون بخورد و بر دندان
بمالد و سنون زرد برای درد و استحکام دندان مجرب و آزموده است و بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و اگر درد شدید نباشد و از ملاقات چیزهای گرم تسکین یابد اصل السوس مقشر نمکو قسط پرسیاوشان
گاوزبان گیلانی دانه هیل نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بدهد و همین ادویه
جوشانیده مضمضه کند و حلتیت و سیر بریان نموده بر دندان نهند و بر شعثا بخورد و بر دندان
بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم تنقیه کند و اگر بدین تدبیر درد ساکن نشود و لثه
متورم نباشد از زنبور قلع نمایند و یا پنبه را در شیر انجیر و شیر زقوم تر نموده بر دندان نهند و یا چربی
ضفدع بحری بر آن نهند تا منقلع شود لیکن احتیاط کنند که اثر این دوا به دیگر دندانها نرسد و اگر با درد
لثه متورم باشد قلع فایده نمیکند درین صورت علاج ورم لثه نمایند و اگر بسبب کرم باشد دندان را بخار بسیر
تخم گندنا تخم ترب بچربی بز بدارد که کرم بیرون آید و مضمضه با بزرگ استعمال نماید **تحرک اسنان** اگر
بسبب رطوبت رقیقه بود که لثه را سست کند علامت آن لثه مسترخی باشد و لعاب از دهن جاری
بود و اندرون بیخ دندان سردی دریافت کند علاج آن مضمضه عاقرقرحا و سنون نیله تهوتهه
استعمال کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ورم حار لثه بود علامت آن شدت درد و
ضربان باشد علاج ورم لثه کند و مضمضه عاقرقرحا و سنون زرد که برای درد دندان مفید است
استعمال کند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد نیز همین علاج بود و سنون زرد بمالد و سنون پوست مغیلان

نیز مجربست و اگر بسبب نقصان گوشت لثه و تاکل آن باشد باید که فصد سر او دو چهار رگ کنند و
بعد از نضج تنقیه به مسهل بارد نماید و سنون ارسنه استعمال کنند **تاکل و تفتت اسنان** اگر بسبب ماده
ردیه متعفنه باشد که دندان ابوسیده و ریزه نماید علامتش آنست که دندان لاغر شوند و رنگ آن
متغیر گردد می باید که تنقیه از مسهل و حب ایارج نماید و مضمضه و سنون از مقویات دندان کنند و
اگر بسبب یبوست باشد اغذیه و اشربه مرطبه بخورند و لعاب اسبغول و سفیده تخم مرغ و شیر خر و روغن بنفشه
باهم بیامیزند و بر دندان بمالند و مضمضه کنند **تغیر رنگ دندان** اگر سیاه یا سبز باشد از غلبه سودا
بود و اگر زرد بود از غلبه صفرا باشد **علاج آن** از مسهلات و حبوبات که مخرج سودا و صفرا باشد
تنقیه کنند و بعد از تنقیه اگر زرد باشد مالیدن دقیق شعیر و عدس و خطمی با سرکه بعد از آن که مضمضه
از آب عنب الثعلب سبز و سرکه کرده باشند نافع بود و اگر سیاه و سبز باشد روغن گل با بیخ کبر و افسنتین
و افیتمون اشنه و مصطگی رومی مالیدن مفید بود و سنون مجلی درین مرض نیز فایده میکند
حفر دندان جسمی بود شبیه بسفال که در بیخ دندان متحجر شود و رنگ آن نیز سیاه و سبز و زرد میباشد
و آن بسبب بخارات معده بود **علاج آن** تنقیه بدن و معده از خلط غالب کنند و سنون مجلی
بر دندان بمالد و مسواک نماید و آنچه مستحکم باشد با آهن از دندان جدا کند **خارش دندان** علاج
آن به تنقیه سودا بود و پرهیز از اشیای تلخ و تیز و مالح نماید و مضمضه از گلاب و سرکه و سکنجبین مفید بود
آب رفتن از دندان چنان باشد که دندان تحمل چیزهای گرم و سرد و سخت نتواند کرد علاج
آن تنقیه از مسهل حار و حب ایارج بود و سنون حب الغار بر دندان بمالند و از زردی بیضه نیمبرشت
و یا از طحال بریان کوفته و از عنصل بریان کوفته با سرکه تکمید کنند **ضرس** اگر کندی دندان
بسبب خوردن اشیاء حامضه یا عفصه باشد **علاج آن** نمک و عسل و مانند آن از اشیاء گرم ساییده
بر دندان بمالد و یا خرفه و مغز بادام و مغز نارجیل را بکوبند و بمالند و مضمضه از شیر تازه نیز مفید بود

واگر بسبب بلغم حامض یا سودا بود که در معده مجتمع باشد علاج آن تنقیه معده از قی و تسهیل
کنند و بعد ازان ادویه مذکوره را دلک نمایند و ورم لثه اکثر ورم آن حار باشد علامتش درد
و ضربان بود و گاه باشد که بسبب رطوبت بلغمی بود و علامت آن سفیدی رنگ و برودت ملمس بود
علاج آن مثل علاج جوشش دهن است و همچنین باشد علاج قروح لثه و اگر لثه متعفن باشد فلدفیون
بمالند پس ازان گلنار و مازو و مانند آن و سنون کرسنه استعمال کنند و علاج ناصور مانند علاج
لثه متعفنه باشد و اگر به نشود روغن را بجوشانند و صوف بر طرف میل بسته در روغن غوطه دهند و گرم گرم
بر ناصور نهند و اگر خون از لثه آید سنون سپاری چهالیه مفید است طریق تقسیم در امراض
حلق ولهاة و مری **خناق** ورم لوزتین و عضلات مری و حنجره باشد که مانع تنفس و
بلع شود تبرید یکه در درد گذشت بکار برد و فصد سر ارو کند و بعد ازان هفت هفت زلو پس دو
گوش و میان گردن بچسپانند و روز دوم تکرار عمل نماید و فصد رگ زیر زبان کند و حجامت ساق و
میان شانه نیز مفید است و اگر جدوار نفش در آب گشنیز سبز یا آب عنب الثعلب سبز سائیده
بر گلو طلا کنند برای خناق و درد گلو مجرب است و همچنین تخم وی خطامی تنها یا با جدوار در
آب گشنیز سبز نیز مفید بود و غرغره از لعاب اسبغول و آب گشنیز سبز در اورام حاره حلق مفید است
و غرغره مغز فلوس در آب گشنیز از برای خناق بسیار نافع است و در تنها مغز فلوس در
شیر گاو که ملائی آن دور کرده باشند مالیده صاف نموده غرغره نمایند و در خناق سخت ضفدع
کلان بری را شکم شگافته گرم گرم بر گلو بندند و پنبه کهنه را پهن نموده بر آتش گرم کرده
مکرر به بندند و سنگ پشت را محاذی یا در دهن مخنوق دارند تا هوای دهن سنگ پشت بموضع
خناق رسد باذن الله تعالی در اندک مدت ورم خناق را تحلیل میکند و استاد مرحوم در خناق
سخت همین تدبیر میفرمودند و هرگاه ماده جمع شود و ورم مسترخی گردد و رنگ آن زرد شود

نوشادر و نمک سائیده در روغن کنجد ... تقفین باشد علاج ... بر ... مسر غرغره از روغن زرد
وآب گرم ویا از ماء العسل نافع است و ... ض در میان تقفین ... گشت یا با آلت او را منفجر گردانند و اگر
حاجت تنقیه شود بعد از نضج مسهل بارد و تنقیه ... و بهتر آنست که بعوض مسهل حقنه کنند و در ورم بلغمی
بعد از نضج از مسهل گرم و حقنه گرم تنقیه کنند و از عسل و آب کامه یا از انجیر و تخم ترب غرغره کنند و در ورم
سوداوی که بسیار اندک بعد از انتقال ورم حاری باشد بعد از فصد و حجامت ساق تلیین و ترطیب
ماده از منضج نموده تنقیه سودا از مسهل و حقنه کنند و غرغره بشیر و انجیر و تخم مرو کنند و اگر زبان
مریض مدام بیرون دهن ماند علامت ردی بود و هرگاه کف از دهنش برآید امید زندگانی
نباید داشت و اشربه و اضمده و غرغره مخنوق می باید که نیمگرم باشد و اگر ماده کثیر باشد غرغره بعد
از تنقیه مناسب بود و نهادن شاخها با شرط بر موخر گردن معین بر نفس و بلع باشد و ملاذه افتاده
را از گل دیگدان که آتش رسیده سرخ شده باشد و یک فلفل سیاه سائیده آمیخته ملاذه را بآن بردارند و
غرغره گلنار بکار برند و مازو و گل سرشوی را بسرکه سائیده بر تارک سر ضماد سازند و گاه باشد که سبب
آن خلط حار باشد علامتش سرخی و سوزش و تشنگی باشد علاج آن مثل علاج جوشش دهن که از ماده
حار باشد باید کرد و علاج ورم لهاة نیز مانند علاج جوشش دهن است و نجه ورم حار بود که در عضلات
طرفین حلقوم عارض شود و علامتش آنست که از خارج سرخی از گوش تا گوش ظاهر شود و مانع
بلع و آواز گردد و علاج آن مانند علاج خناق گرم باشد و ثبور حلق را نیز همین علاج بود زلو یا غیر آن
که در دهان تعلق گرفته باشد سرکه و نمک یا سرکه و انگوزه باهم آمیخته مکرر غرغره کنند و اگر گل سیاه در خریطه
نهند و دهن علیل را بدان پر کنند و هرجا که باشد بسوی گل میل میکند و بیرون آید و گرفتن طحلب
در دهان هم همین عمل دارد و یا سیر بخورانند و در آفتاب نشانند تا گرمی اشتداد کند پس قطع
یخ یا کوزه آب سرد بر نهند باشد که میل بسردی کند و بیرون آید و اگر بنظر آید بناخن بگیرند و اندکی

صبر کرده برفق بیرون آرند و اگر زود [illegible] عمیق باشد سعال [illegible] و لقمه و خار و مانند آن
که در حلق متعلق باشد و اگر بحس در آید نیز [illegible] باید آب بنوشند و لقمه بزرگ خورده
قی کنند و اسفنج یا صوف را بخیطه بسته بلع نمایند و قتیکه متعلق را تجاوز کند آب برده بخورد پس بزود
برکشند و شخصی را که از کمند خفه کرده باشند می باید که کمند را از حلقش وا کنند پس اگر کف از دهن او بر آید
امید زندگانی نیست و اگر بر نیاید فصد سرارو کنند و بروغن بنفشه و آب نیمگرم غرغره نماید و بر دو پای
بمالد و پاشویه کنند و حقنه نماید **بحة الصوت** گرفتگی آواز اگر بسبب نزله باشد علاجش گفته شده
اگر بسبب گرمی حنجره باشد چنانچه بعد از حمیات حاده حادث گردد علاج آن شیره تخم خیارین شیره
تخم خرفه سیاه شیره تخم کدو در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و یا نیلوفر تناول کنند و اگر بسبب سردی
حنجره باشد چنانچه در هوای سرد حادث شود اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان گاوزبان پرسیاوشان
نبات سفید در عرقیات بجوشانند و صاف نموده بخورند و اگر بسبب یبس حنجره حادث شود
ثقل حنجره بود و خشونت و درد دندان نیز باشد بیخ بادیان اصل السوس مقشر نیمکوفته بادیان
پرسیاوشان نبات سفید در آب جوشانیده صاف نموده بخورد و عسل در آن آمیخته غرغره کند و
اگر بسبب یبوست حنجره باشد خشونت و درد باشد و اکثر این از غبار و دود حادث شود لعاب بهدانه
لعاب اسبغول در عرقیات بر آورده با شربت بنفشه و شربت نیلوفر بخورد و اگر بسبب کثرت صیاح
حادث شود علاج آن نیز مثل سوء المزاج حار است و غرغره از مسکه و شکر مناسب بود و از روغن بنفشه
غرغره کردن نیز مفید بود و زردی بیضه نیمبرشت خورند و بحة الصوت که بسبب خوردن [illegible]
باشد گل چراغ با پان پیچیده بخورد قی می آرد و گلو را میگشاید و اگر درین مرض احتیاج بتنقیه باشد
بحسب غلبه خلط تنقیه کند **عسر البلع** و آن آنست که ماکول و مشروب بدشواری فرو برد و این
مرض علاج پذیر نمی باشد **اورام مری** اگر حار باشد تپ و تشنگی شدید و درد میان هر دو شانه

بود و اگر بارد باشد ثقل در میان کتفین باشد علاج آن مانند علاج ورم حار و بارد است چنانچه
خواهد آمد مگر اضمده و اطلیه این مرض در میان کتفین کنند **نفث الدم** تدبیر که در رعاف مذکور شد
با شیره ریشه پوست بیخ انجبار ولایتی و شیره خرفه سیاه و بارتنگ تناول کنند و اگر بند نشود
فصد باسلیق کنند و قرص کهربا و قرص گلنار دهند و اگر سبب آن نزله باشد هم حبس نزله کنند
و غذا در جمیع امراض حار آش جو و کهچری مونگ مناسب است **طریق هشتم در امراض**
صدر و آلات تنفس **ضیق النفس** مرضی بود که چون عارض شود نفس تنگ و متواتر گردد و
ماده این مرض گاه باشد که در ریه بسبب ردی مزاج ریه متولد شود و گاه باشد که از دماغ منصب شود
و علامت انصباب آنست که با علامت نزله باشد مثل ثقل و تمدد در دماغ و صداع بود و
ضیق دفعة حادث شود می باید که ابریشم خام سبوس گندم گاوزبان گیلانی گل گاوزبان
زوفا اصل السوس مقشر نیم کوفته نبات سفید در آب جوشانیده و صاف نموده بدهند و لعوقات معتدله
که تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد رقیقه نماید همراه جوشانده مذکور باید داد و اگر ماده منصبه حار باشد
فصد هفت اندام یا باسلیق کنند و نضج ماده از منضج بارد نموده از مسهل بارد به تنقیه پردازند و
لعوق نزله بی عدیل است و لعوق معتدل در هر حال مناسب بود و لعوقات در این مرض بهتر
از مشروبات اند و روغن سوسن و روغن نرگس و مانند آن که معین بر نفث مواد باشد بمالند و
لعوق گاوزبان مجرب است و سفوف برگ آکهه نافع است و اگر ازین تدبیر فایده نشود بعد
از نضج تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج کنند و قی بعد از مسهل مفید بود و اگر ضیق بسبب بخارات حاره
قلب باشد علاج خفقان کنند و اگر بسبب ریاح و ابخره اعضاء تنفس باشد شیره تخم کشوث شیره بادیان
و گلقند بخورانند و تنقیه بمسهل گرم کنند و اگر بسبب ورم ریه یا ورم عضو مجاور او باشد علاج آن بعلاج
آن عضو کنند **نفس انتصاب** چون عارض شود بدون راست کردن گردن و کشیدن او

یا فوق نفس نمی آید علاج حبش باشد علاج ضیق باشد سعال یعنی سرفه و آن حرکتیست از سینه
وریه که بسبب آن طبیعت از ریه و دیگر اعضای قریبه او اذیت را دفع میکند و اسباب آن
مانند اسباب ضیق النفس است علاج آن مانند علاج ضیق النفس بود و حب گل پسته برای اکثر اقسام
سرفه مجرب است و خوردن تریاق کبیر برای سعال بارد مفید بود و سعال که بسبب نزله باشد علاج
نزله کنند و مبادرت بعلاج آن زیاده باید کرد که در اکثر منتقل بسل میشود و لعوق نزله نیز مفید
بود و گاهی بسبب گرمی و خشکی ریه باشد علاج آن در بحة الصوت گذشت و اگر حاجت تنقیه شود
بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر سعال بسبب ذات الجنب ذات الریه و ورم کبد و صلابت و رم معده
باشد علاج مرض اصلی کنند ذات الجنب ورمی بود که در عضلات داخله یا در غشای مستبطن
اضلاع یا در حجاب حاجز حادث شود و در طرف یمین یا در طرف یسار و این را ذات الجنب خالص
گویند و اگر در حجاب خارج محلل اضلاع و در عضلات خارجه حادث شود و از ذات الجنب غیر خالص
گویند علامت آن تب دایم و درد ناخس زیر اضلاع و سعال و نبض منشاری بود و علاج آن
تا روز سیوم فصد باسلیق از جانب مخالف کنند و عناب پستان و بهدانه تخم خطمی سفید و آب
جو شداده صاف نموده شیره تخم کاهو مقشر شربت بنفشه خاکشی داخل کرده بخورند و موم سفید و
روغن گل بر آتش گداخته بر جای درد بمالند و پنبه کهنه بالای آن ببندند بعد از آن خیر و طی
عنب الثعلب بکار برند و اگر حاجت تنقیه شود در روز چهل مسهل بارد تنقیه کنند و درین امراض تنقیه
بهتر از مسهل بود و آب سرد نباید خورد گفته اند که ماده ذات الجنب چون در چهارده روز تحلیل نشود
جمع شده ریم می گردد و بعد از انفجار اگر در چهل روز مندفع نشود اگر اندفاع آن منفث باشد
منجر بسل میشود شوصه ورمی گرم بود در حجابی که بر اضلاع خلف است و سبب این مرض
تواند کرد و بهیچ وجه تواند خفت و زیر حجاب حاجز درد باشد ذات الریه ورمی گرم بود

دریه علامت آن تپ دایم وسعال وضیق النفس ودرد مقدم صدر ونبض موجی بود ذات الصدر
ورم گرم بود در حجابیکه قاسم صدر است بنصفین درجانب قص علامت آن تپ دایم وقلق مریض از
نم سعده تابتر قوه در ذاخس دریافت کند ونظر به بالا وزیر تواند کرد وبر پشت وپهلو خواب نتواند
کرد ذات العرض ورمی باشد در همین حجابیکه درجانب فقرات پشت حادث شود
علامت آن آنست که مریض درد درمیان هردو شانه دریافت کند وخواب بپشت باز نتواند
کرد علاج این امراض مانند علاج ذات الجنب است مگر آنکه در ذات الصدر بر سینه ضماد کنند
و در ذات العرض میان هردو شانه و در شوصه ضماد نباید کرد سل قرحه باشد که در ریه حادث
گردد بسبب نزله حاد و ذات الجنب و ذات الریه وسعال مزمن ونفث الدم که از ریه باشد علامت آن
تپ وسعال ونفث مده بود وفرق درمیان مده وخلط آنست که مده بعد از ساعتی در آب می نشیند
وچون بر آتش نهند بوی بد آید وجراحت ریه که ابتدای سل باشد نیز علاج پذیر نیست مگر از برای
تخفیف عوارض لعوقات خورند وقرص سرطان همراه شیر خر ویا زنان ویا بز دهند وسرطان
را پایها دور کنند وشکم شگافته باب نمک شسته همراه آش جو دهند شیخ بوعلی فرموده که مسلول را
گلقند تازه بسیار دهند حتی که نان خورش هم همین باشد نفع عظیم خواهد کرد واز مجربات قرشی است
که غری السمک را در آب گرم حل کنند و با نبات شیرین کرده بخورند وپنیر تازه بی نمک خوردن هم مناسب
بود وغذا شوربا از گوشت بز وچوچه مرغ وپارچه کنند وعلاج نفث مده غلیظ که بدون از تپ
باشد از اصل السوس مقشر نیکوفته وپر سیاوشان ومانند آن که در مطبخ گرم گذشته در آب بجوشانند
وبدهند وروغن بابونه ومانند آن را بر سینه بمالند وهمین است علاج مده که بسبب بلیه در صدر متحقق شود
طریق هم در امراض قلب حرکت مضطربه که بدل عارض گردد خفقان گویند
علاج باید که فصد باسلیق از جانب چپ کنند وبعد از آن فصد صافن نمایند وآمله مربی شسته

ورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره دانه زرشک هر یک شش ماشه شیره آلوبخارا
پنج دانه در گلاب عرق کیوره عرق گاوزبان عرق صندل سفید از هر یک سه توله بر آورده شربت
انار شیرین دو توله تخم فرنجمشک پنج ماشه داخل کرده تناول نمایند و خمیره صندل بقدر شش ماشه همراه
تبرید مذکور بعوض آمله مربی خورد و قرص کافور با تبرید دادن نیز مفید بود و صندل در آب کشنیز
سبز سائیده بر سینه ضماد کنند و نوشیدن گلاب عرق کیوره و عرق صندل در امراض قلب
بسیار فایده میکند و سیب بهی و انار بخورند و در امراض قلب افراط ادویه شدید البرودة مناسب
نبود و اگر ضرورت باشد پس ادویه حاره که مقوی قلب باشد مخلوط نمایند چنانچه زعفران در قرص
کافور مخلوط نموده میشود و نگذارند که طبیعت قبض شود و نیز باید که با ادویه مسهله ادویه قلبیه
یار باشند تا اثر آنها را بدل رساند و هم تقویت دل نماید و والد شریف در تالیف شریف مینویسند که
عم مرحوم منڈی را در خفقان و تقویت دل و مراق استعمال میفرمودند و گاهی نصف منڈی
و نصف گاوزبان را عرق کشیده برای امراض مذکوره میدادند گاهی تنها و گاهی همراه
ادویه و معاجین قلبیه و چون گاجر را در تنور بریان نموده پوست باریک دور نموده و خسته آنرا
جدا کرده زیر آسمان شب داشته صباح قدری گلاب و قند آمیخته بخورند برای خفقان و تقویت
دل مجرب آزموده است و در خفقان سوداوی که علامت آن فکر و وحشت و خوابهای بد
باشد دواء المسک مفید بود و نرگس و چنبیلی بوئید و روغن سوسن و زنبق بر سینه ضماد کنند و اگر به تنقیه
خلطے از اخلاط حاجت افتد بطوریکه در مالیخولیا گذشت بکار برند و آنچه در مالیخولیا مفید بود
اینجا نیز نافع آید پس از آن ماء الجبن و شیرخشت و ماء انجبار دهند و اگر از مشارکت معده باشد اصلاح معده
بگلقند و سکنجبین کنند و جوارشهای بارده و حاره بحسب حاجت بخورند و تنقیه معده بحسب غلبه خلط نمایند
و اگر بمشارکت عضو دیگر باشد علاج آن عضو کنند و اگر بسبب کثرت صوم و استفراغ و نزف الدم

بر ... ت باشد با دوام وسعال وضیق النفس ودرد مقدم صدر ونبض موجی بود ذات الصدر
ساختن ودادن ماء الجبن نسبت بگیر وشیر بز جوش ... قیصر علاج حرف ... تمر هندی تخم بعض از
جوش دهند ودر کمال جوش سرکه اندازد واز چوب انجیر که چهار پاره کرده باشند حرکت دهند تا آب
جدا برآید وشربت نیلوفر داخل نموده بخورد از هفت توله هر روز شروع کند ویک نیم رطل تا
تا سه روز بر همین قدر دارد بعد ازان یک یک توله دو دو توله هر روز زیاده کند ودر روز هفتم
ودهم ودیگر ایام مسهل سفوف میداده باشند بعد ازان بدستور هر روز کم نماید و
دادن چهل روز یا زیاده وکم موقوف برای طبیب است وهمچنین از یکنیم رطل کم وزیاده دادن
اختیار طبیب است ودر اثنای خوردن ماء الجبن پرهیز از لبنیات ومغلظات وحلویات وحموضات
شدیده واز بقولات لازم داند واحتراز از جماع واز جمیع حرکات متعبه واجب شمارد ودر صورت
کثرت ماده مغز فلوس خیارشنبر وشیرخشت همراه ماء الجبن در ایام مذکوره نیز خورده میشود
بعد ازان سفوف لاجورد دهند وغذایش جو یا شوربای یا خشکه یا نان روده یا شوله وهمین است
ترکیب ماء الجبن شیر بز وماء الخیار وماء القرع لیکن سفوف ومسهل مغز فلوس درین استعمال نمیکنند
غشی حالتی باشد که جمیع قوی محرکه وحساسه معطل شوند علاج بستن اطراف وسخت
مالیدن آن وبوئیدن عطریات کنند وآب سرد وگلاب بر رو زنند وموی سر بر روکشند و
شاخها وپاشویه بکار برند وچون افاقت شود علاج خفقان کنند زیرا که هردو در سبب قریب اند
واگر بسبب درد باشد تسکین درد کنند واگر بسبب تناول سموم یا گزیدن حشرات باشد علاج آن کنند
چنانچه می آید ضغطه قلب گاه عارض شود مریض چنان دریافت کند که دل او می فشارند
بعد ازان غشی خفیف می افتد ولعاب از دهن او جاری میگردد علاج آن استفراغ سودا کنند
وتقویت قلب از مفرح حار وتریاق کبیر نمایند قیلة القلب مرضی است که انسان چنان دریافت

بورق نقره پیچیده همراه شیره خرفه سیاه شیره کشنیز خشک شیره زرشک ... یک ... ماندان اسهال
... که قلب از سینه بیرون می رود

علاج آن بعد از فصد باسلیق مثل علاج تفشر قلب بود احتوا بر رطوبت بر قلب صاحبش را خفقان دریافت میشود که دل او در آب شناوری میکند علاج آن بعد از نضج از مسهل گرم وحب ایارج تنقیه کنند و سنبل و زعفران و گلشکر و مانند آن از ضمده حار بر دل ضماد کنند و مریض را لبقعه آوردن نافع است و دواء المسک حار مفید بود طریق ادهم

در امراض پستان اورام پستان از اخلاط اربعه و ریح و مائیت میباشد لیکن در اکثر ورم دموی بود علاج آن در اورام گفته شود و چون بعد از فصد و تسهیل و سکنجبین آب بیخ ... به نهند از برای ورم دموی پستان سودمند بود و گاهی بسبب انجماد شیر در پستان ورم گرم پیدا می شود و آن از سرخی و درد و سختی و انتفاخ پستان معلوم میشود می باید که پارچه بگلاب و سرکه تر کرده بر پستان نهند و آرد جو و باقلا و لعاب آب کشنیز سبز و آب خرفه سبز و زردی تخم مرغ ضماد کنند و وقت انتها و سکون در محللات ضماد سازند و اگر ماده جمع گردد منضجات استعمال کنند و تخم ریحان در شیر گاو پخته به بندند نضج ماده می نماید و قیروطی تخم کتان استعمال نماید که ماده را نضج میدهد و بعد از نضج منفجر گرداند و چون عضو از مده پاک شود مرهم مدمله نهند و گاهی بسبب تجبن شیر تمدد حادث شود بغیر از ورم علاج آن باید که نطول آب بونه استعمال نماید و حرام مغز در شراب بپزند و ضماد کنند شیر منجمد را تحلیل کند و اگر ورم بسبب کوفتگی پستان حادث شود ماش و دانه مویز کوفته در آب سرد سرشته ضماد کنند و ضماد طین قیمولیا و طلای کندر از بزرگ شدن پستان باز دارد و یا افیون و تمان با سرکه ضماد کنند همین عمل کند و طلای انار که محکم کننده پستان و بزرگ سازنده پستان خورد است وقت حاجت بکار

بر بند ضماد شموم برای بزرگ کردن پستان خوردن نفعست طریق یازدهم در امراض
معده وجع معده اگر در معده بسبب سم است علاجش گفته شود و اگر بسبب ریاح عارض
شود علامت آن تمدد شراسیف و قراقر و جشا باشد باید که شیره تخم کشوث شیره بادیان گلقند
دهد و جوارش کمونی و مانند آن نیز مفید بود و تماکو در تحلیل ریاح معده و دریچی آن و نشف
رطوبات نافع بود و همین است علاج قراقر و نفخ معده و جشا و تثاوب و تمطی و جشا نفخی
بود که از راه دهن مندفع شود و تثاوب دهن دره باشد و تمطی آن باشد که همه
اعضا را کشیده شود و اگر در معده بسبب فساد غذا است باید که به آب نمک مکرر قی کند بعد از آن
گلقند و سکنجبین ممزوج نموده همراه گلاب بخورد و غذا آب یخنی دهد و همین است علاج قی و هیضه
و گلاب در این امراض فایده عظیم دارد و هیضه آن باشد که طعام در معده هضم نشود و
فاسد گردد و آنچه لطیف و صافی بود بقی مندفع گردد و آنچه غلیظ بود باسهال اگر از این تدابیر
مذکوره به نشود سنا مکی پنج ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه عرق بادیان
دهد یا روغن بید انجیر بقدر یکتوله در عرق بادیان حل کرده بخورد و اندکی نیم گرم نموده ضماد
کند و از سبوس گندم و نمک تکمید کردن نیز فایده دارد و همچنین تکمید کردن به برگ شبت مفید
بود و هرگاه صاحب هیضه را که اندک قی شده غشی پدید آید و دندان برهم نشیند پس باید که شاهجهان
و باشویه و شمومات مناسبه بکار برد و نارجیل دریای و عود صلیب و جدوار و از نفش بقدر نیم ماشه
در گلاب سائیده در حلق چکانند فایده بلیغ مینماید و همچنین تریاق فاروق پپتیا که مستعمل اهل
فرنگ است چون بقدر یکماشه در گلاب سائیده بدهند نیز فایده میکند و الد شریف در تالیف شریف
می نویسند که راقم در هیضه و درد شکم بقدر دو ماشه و کم و زیاده از آن در گلاب سائیده
استعمال نموده نفع کلی بخشید در سفری طعام شب گذاشته بودند چند کس صباح آن طعام را

خوردند همه ها قی کرد بد قی نیند نمیشد و بر اعضای بعضی اثر کمودت و تیرگی ظاهر شده بود دوا
دیگر همراه نبود و والد ماجد غفر الله له پتپاپا در گلاب سائیده با فراوان مختلفه استعمال نمودند فایده کلی
نبخشید و دوای قرنفل برای هیضه بیبدل است و همچنین آن سیب که دوای مذکور در آن تیار
شده است مفید است و نیز اندکی ازین سیب سائیده اطفال را که قی عارض میشود اگر بخورانند
نفع دارد و درین امراض هرگاه بعد از نضج به تنقیه حاجت آید مسهل حار تنقیه کنند و اگر در هیضه
طعام مستحیل بصفرا شود و سوء مزاج و دیگر عوارض هم مقتضی باشد علاج آن بعد از قی از شربت انار
و سکنجبین و دیگر مبردات کنند و اگر در معده بسبب خلط حار لزاع باشد شیره آلو بخارا شیره
زرشک در عرقیات بر آورده سکنجبین شربت انار داخل نموده دهد و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه
سازد و گلاب گرم نموده پارچه با آن تر کرده تکمید کند اورام معده اگر ورم حار باشد
علامت آن تپ و تشنگی و قی والتهاب معده و درد آن خصوصاً وقتیکه غمز کنند و ورم ظاهر بود
علاج فصد باسلیق کنند و شیره عنب الثعلب شیره تخم کاسنی را در عرقیات بر آورده شربت بنفشه
خاکشی داخل کرده بخورند و اگر حرارت زیاده باشد دادن تبرید هم مضایقه ندارد و تقلیل غذا
نماید و اغذیه بارده که در سرسام گذشت باید داد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل بارد
تنقیه کند و مسهل قوی حرقی درین مناسب نبود و ضمادات و اضمده و اطلیه و مشروبات این مرض
باید که ادویه قابضه عطریه در هر وقت باشند لهذا گفته اند که هرگاه ادویه محلله در عضو شریف
و رئیس استعمال نمایند باید که ادویه قابضه عطریه نیز همراه باشد تا انحلال قوت عضو نگردد و
در ابتدای ورم صندل گلسرخ ربوب پوست کدو در گلاب و آب عنب الثعلب سبز و یا آب گشنیز
سبز سائیده بر معده ضماد کند و بعد از سه روز آرد جو و خطمی زرد و رد و با گلاب و آب کاسنی سبز
بعد از آن خطمی بزرگ حلبه زرد و رد آرد جو سنبل الطیب و بابونه آن ضماد کند و بعد از تنقیه بروز پنجم

آب کاسنی بر بردن و آب عنب الثعلب سبز مروق که عبارت از ماء الهندبا و ماء الرطب و ماء عنب الثعلب
الرطب است و طریق ساختن هر دو در قرابادین مرقوم است با شربت بزوری و یا شربت نیلوفر
و خاکشی خوردو در ورم احشا سکنجبین را استعمال نباید کرد و اگر ورم تحلیل نشود و اراده کند که جمع
گردد و تپ و درد شدت کند انوقت بزرگ تخم خطمی تخم مرو هر یک درمی بکوبند و با شیر بدهند
تا نضج یابد علامت نضج آنست که تپ و درد ساکن شود انوقت شیر تازه و آب نیمگرم خورد
و شکم از دست بیفشارد تا ورم منفجر شود و علامت آن برآمدن مده و خون با سهال
و قی بود آنزمان ماء العسل یا ماء السکر و یا آش جو بنوشد پس هر گاه که شکم از مده پاک شود اوقو
مدمله مانند دم الاخوین کندر گل ارمنی گلنار سفوف ساخته تناول نماید و اگر ماده بارد باشد
بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کند پس از آن تریاق اربعه و تریاق مثرودیطوس خورد و شیر شتر
با نبات و یا گلقند بسیار مفید است و آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق و یا
آب بادیان سبز مروق با گلقند نافع بود و مالیدن روغن گل با سرکه فایده میکند و همچنین
روغن یاسمین و روغن بید انجیر و ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر و ضماد صبر برای ورم
سوداوی بسیار نافع است و غذا آب نخود مناسب بود و اگر گرسنگی غلبه کند چند دانه مویز منقے
یا اندک کهچری مونگ بخورد و ورم عضلات معده را نیز همین علاج است شهوت
کلبی و آن مرضی بود که صاحب آن مانند سگ حریص ماکولات بود هر چند خورد سیر نگردد
و اگر سبب آن سوء المزاج بارد بود که فم معده را کثیف گرداند علاج می باید که جوارشهای
گرم مانند جوارش مصطگی و جوارش کمونی و جوارش عود خورد و مصطگی و انیسون و زیره و نانخواه
خائیدن نافع بود و ضماد قرنفل بکار برد و اگر بلغم حامض باشد که در معده جمع شود علامت آن
ترشی دهن و جشا بود علاج آن بعد از قی و تنقیه از مسهل گرم و حب ایارج مانند علاج سوء المزاج

...ع بود از اشیای حریفه ومالحه وترش نماید واگر بسبب بادتی انصباب سودا بفم معده باشد علامت آن لذع شدید در معده بود که بدون از خوردن طعام ساکن نشود وحرقت فم معده وجشای ترش بود علاج آن فصد باسلیق نماید وتنقیه سودا بطوریکه در مالیخولیا گذشت باید کرد وبعد ازان مقویات معده تناول نماید واگر بسبب حیات بود قتل واخراج آن نمایند چنانچه می آید واگر بسبب تحلیل بدن ویا استفراغ کثیر یا جوع طویل باشد اغذیه غلیظه مانند هریسه کله پاچه وگوشت گاو در روزی اندک اندک بچند دفعه خورند ودر آب سرد و جای سرد نشینند شهوت بقری وآن گرسنگی اعضا بود با سیری معده واین مرض بیشتر در زمستان شدید وکسی را که در سرمای سخت سرد سفر کند حادث گردد علامت آن لاغری بدن وعدم اشتها بود واحیاناً غشی نیز افتد وسبب آن برودت مفرط باشد که بفم معده عارض شود علاج آن در حالت غشی علاج غشی کنند ودر حالت افاقه نان در گلاب وآب تر نموده بخورد وغذای سریع الهضم تناول نماید وتدبیر سوء المزاج بارد که در شهوة کلبی گذشت بپردازد وگاهی بسبب بلغم لزج غلیظ باشد علاج آن مثل علاج شهوة کلبی که بسبب بلغم بود باید کرد وضماد گلسرخ استعمال کنند وگاهی بسبب ضعف معده یا حرارت جمیع بدن حادث شود علامت آن تشنگی وقبض طبیعت بود ووقت گرسنگی اگر طعام حاضر نشود غش کند علاج آن وقت افاقه شیره زرشک گلاب عرق کیوڑه برآورده شربت انار شیرین وسکنجبین اخلاکرده بخورد هرگاه گرسنه شود همانوقت غذا بخورد وغذا نان که در آب انار وسیب تر کرده باشند تناول کنند فساد شهوت علاج شهوت گل وانگشت وگچ ومانند آن مانند علاج شهوت کلبی که بسبب آن بلغم حامض باشد باید کرد و خائیدن استخوان چوجه مرغ بریان مفید بود عطش مفرط اگر بسبب اجتماع خلط در معده باشد علامتش آنست که بسبب نوشیدن آب تشنگی ساکن نشود وچون صبر کند وآب نخورد

ساکن سوداوی و ذایقه دهن نمکین و ترش باشد و این را عطش کاذب گویند علاج آن از آب
و نمک قی کنند و سکنجبین و عسل سفید و مانند آن از مقطعات و ملطفات بلغم تناول نمایند و از غذای
مولد بلغم احتراز سازند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و اگر بسبب حرارت معده بود چنانچه در تبها پیدا شد
و بسبب یبوست معده و تناول چیزهای گرم و شیرین و تیز بود علاج مانند شیره خرفه شیره مغز تخم کدوی شیرین
و لعاب اسبغول با سکنجبین خورد و اگر بسبب حرارت صدر و ریه و قلب باشد علامت او آنست که هوای
سرد زیاده تر از آب سرد تسکین بخشد بخلاف عطش معدی که از آب سرد زیاده تر تسکین می یابد
علاج خمیره صندل همراه شیره خرفه در عرقیات برآورده شربت نیلوفر داخل کرده بخورند و خیار و کدو
و صندل و نیلوفر بوید و صندل در گلاب سائیده بر سینه و دل ضماد کنند و گاهی بسبب غذای غلیظ و
لزج حادث شود چنانچه از خوردن ماهی تشنگی پیدا میشود علاج آن مقطعات و ملطفات بلغم
مانند سکنجبین با نیمگرم بنوشند و اگر بعد از شرب شراب تشنگی حادث شود آب برف بخورند و شیره زرشک
با سکنجبین و شربت انار ترش مفید بود و تشنگی که بعد از زیادتی مسهل حادث شود سویق شعیر و نان
خشک در آب انار یا آب غوره تر نموده بخورد و تدهین بروغن کند قی حرکتی باشد که از معده حادث
شود برای دفع چیزی که درو باشد و ماده آن در جوف معده باشد تهوع حرکتی باشد از معده
بی آنکه چیزی دفع شود و ماده آن داخل جرم معده باشد غثیان تقاضای معده است
برای دفع بی حرکت و در حالتیکه مطعوم ردی باشد حادث شود و اگر بسبب این امراض بلغم
یا سودا بود علامت آن شوری یا ترشی دهن و قلت تشنگی بود علاج آن از نمک و آب نیمگرم و
تخم ترب و عسل سفید مکرر قی کند و بعد از آن مصطگی پوست ترنج هر یک یکماشه سائیده در گلقند
آمیخته تناول نماید و ضماد عود استعمال کند و جوارش کمونی و دواء المسک خورد و اگر قبض طبیعت
از شیاف ملایم کند و اگر بسبب صفرا بود علامت آن تلخی دهن و تشنگی و خشکی زبان و قی صفراوی بود

علاج آن از آب نیمگرم و سکنجبین مکرر قی کنند و سماق و زرشک سائیده در سکنجبین و شربت انار آمیخته بخورند و ضماد
طباشیر استعمال کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و قی که بسبب انصباب ماده از جگر و طحال و مراره باشد
علامتش آنست که این عوارض همیشه نباشد بلکه بعد از قی تا انصباب ماده دیگر بر معده ساکن شوند
علاج آن تنقیه و تقویت آن عضو نمایند و تقویت معده کنند و قی که بسبب فساد غذا بود علاج آن در
بحث وجع معده گفته شد و علاج قی الدم مثل نفث الدم بود و اگر بسبب قروح و بثور معده بود اول ماء العسل
و ماء السکر دهند بعد از آن علاج نفث الدم نمایند و گاه باشد که خون از عضوی در معده منصب میشود
و بسبب سردی آن منجمد میگردد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن تخم شبت و پودینه
در آب جوشانیده صاف نموده سکنجبین داخل کرده بخورند و مکرر قی فرمایند پس از آن پنیرمایه حیوانات
خصوصاً پنیرمایه خرگوش بخورند و همین است علاج شیر که در معده منجمد میگردد فواق یعنی هچکی اگر سبب
آن مثل سبب قی بود علاج قی کنند و اگر بسبب سوء المزاج بارد معده یا بسبب ریاح معده باشد جوارشهای
گرم خورند و عطسه آوردن و غصه کردن و بر گرسنگی و تشنگی صبر نمودن و خبر هولناک دفعةً پیش مریض
گفتن برای فواق مفید بود و اگر بسبب خوردن اشیاء تیز و حریفه عارض شود از خوردن اشیاء بارده
زایل میشود و اگر بعد از استفراغات کثیر و یا بعد از حمیات حاده باشد و این بدترین فواق بود
علاج آن شیر و روغن بادام و مانند آن خورد و اگر بسبب ورم جگر باشد علاج ورم جگر کنند نقصان شهوت
یعنی کمی اشتها اگر بسبب بلغم یا صفراء باشد که در معده جمع شود علاج آن مثل علاج قی بلغمی
و صفراوی بود و اگر بسبب سوء المزاج حار بلا ماده باشد علامت آن جشاء دخانی و تشنگی و کراهیت
از اغذیه حاده باشد و اگر سوء المزاج بارد بلا ماده باشد علامت آن ضعف هضم و جشاء حامض و تلیین طبیعت بود
علاج آن سوای تنقیه مانند نقصان شهوت بود که سبب آن خلط بلغمی و صفراوی بود و
جوارش مصطگی و جوارش عود شیرین و جوارش آمله استعمال نمایند

و دوائی سفرجلی در تقویت معده بغایت قوی الاثرست و همچنین حکم دوائی تفاحی است و ادویه
مستعمله در تقویت معده باید که جریش دارند و اگر نقصان شهوت بسبب عدم انصباب سودا بر فم معده
باشد علامتش آنست که گرسنگی نبود لیکن هرگاه طعام خورد هضم گردد و بچیزهای ترش و قابض اشتها
شود و درین قسم طحال بزرگ باشد علاج آن تفتیح مسالک طحال بسکنجبین بزوری کنند و ثوم و انجیر
باسرکه خورند و قی از مقی تخم ترب درین قسم فایده عظیم میکند و باقی علاج آن مانند سده طحال بود و اگر بسبب
امتلاء بدن از اخلاط بود تقلیل غذا کنند و کثرت حرکت و ریاضت نمایند و اگر بسبب ضعیف جگر و سده آن
باشد علاج استسقا کنند ضعف هضم عبارت از آنست که غذا در معده بدیر هضم شود و علامت آن
ثقل و تمدد بود و تا زمان دراز در جشا بوی طعام دریافت کند سوء هضم عبارت از آنست که طعام
بخوبی هضم نشود بلکه متغیر بکیفیات ردیه گردد و علامت آن بدبوی جشاء و براز و غثیان و حرقت
معده بود تخمه عبارت از آنست که معده در غذا اصلا تصرف نکند و هضم نگرداند علاج این هر سه
مرض مانند علاج نقصان شهوت که بسبب سوء المزاج مادی و غیر مادی باشد باید کرد و اگر سبب این امراض
فساد غذا باشد علاج آن تنقیه کنند و اگر سبب آن ضعف جرم معده باشد علامتش آنست که بعد از قی بسیار
حادث شود علاج آن تقویت معده بود با طریفل صغیر و جوارشهای حاده و دوائی قرنفل درین باب
بی نظیرست و کذالک سیب و دوائی مذکور انقلاب معده داو آنست که هرچه خورده باشد بعد از هضم
معدی قی کند و فرق درمیان این مرض و ایلاوس آنست که در ایلاوس آنچه بقی برمی آید متعفن و بدبو
مانند براز باشد علاج آن سفوف طین بروغن گاو چرب کرده همراه لعاب بهیدانه لعاب بیخ خطمی
در عرقیات برآورده شربت بنفشه چار تخم داخل کرده بخورند و باقی علاج این مانند علاج سحج است کرب و قلق معده
هرگاه عارض شود مریض غمگین و بیقرار بود و بادی غثیان نیز باشد و در اکثر باره این مرض حار میباشد
علاج آن از سکنجبین و آب نیمگرم مکرر قی کنند و قرص طباشیر همراه شیره زرشک شربت انار و سکنجبین خورد و

ضماد پوست کدو استعمال نماید و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازد و اگر بارد باشد از آب نیمگرم و نمک
تمر قی کند و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه نماید و بعد از آن جوارشهای حاده با سکنجبین عسلی تناول کند
و روغن مصطگی بمالد اختلاج معده وقتیکه اختلاج در فم معده یا جزء اعلای معده باشد خفقان و غشی
نیز بود و اگر بسبب مادهٔ بارد باشد که در معده جمع شود یا از عضو دیگر منصب گردد و یا بسبب خلط لذاع می باشد
علاج آن اول دریافت باید کرد که از خلط بارد است یا از خلط حار بعد از آن مانند کرب معده علاج کنند و اگر بسبب دیدان
باشد علاج آن حقنه کنند بعد از آن دیدان را قتل کرده بیرون آرند حرقت معده یا بسبب تناول
غذای غلیظ خام باشد علامت آن بعد از تناول طعام غلیظ و وقت هضم غذا حادث شود و در خلو
معده تسکین یابد علاج آن تخم ترب و عسل و نمک در آب بجوشانند و قی کنند و غذا سبک خورند و بعد از
نضج از مسهل حار تنقیه کنند و مقویات معده خورند و گاهی بسبب انصباب سودا از طحال بر فم معده میباشد و این
در حالت نهار حادث شود و بخوردن غذا ساکن میگردد علاج آن فصد اسلیم از دست چپ کنند
و هلیله مربی و آمله مربی و مانند آن بخورند و از ادویه مقوی معده ضماد کنند و خمیر آرد جو بگذارند تا
ترش گردد و در روغن حل نموده بعد از یکشب یک اوقیه تا یک رطل از آن بنوشند از برای التهاب مفرط معده
و تشنگی و قی صفراوی و اسهال صفراوی بیعدیل است وجع الفواد درد فم معده باشد چون
عارض گردد شدت درد و غشی شدید و برد اطراف بود و اگر بسبب حرارت باشد علامت آن تشنگی و
خشکی دهن و جشاء دخانی بود علاج آن شیره زرشک در گلاب و عرق گاوزبان بر آورده سکنجبین و شربت لیمو
داخل کرده بخورند و دوغ در برف سرد کرده مفید بود و اگر بسبب انصباب صفرا باشد چنانچه وقت
گرسنگی و دردهای شدید اتفاق می افتد علامت آن با علامات مذکوره زردی زبان و تلخی دهن
بود علاج آن فصد باسلیق کنند و تبرید مذکور دهند و تمر هندی و انار دانه و غوره بخورند و ضماد سماق
بکار برند و روغن گل مالیدن نیز مفید بود و اگر مرض مهلت دهد سکنجبین با آب نیمگرم و مسهل بارد تنقیه نماید و

در درد مواد بارد وریحی جوارشهای گرم بخورند وبعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند ومالیدن عطر
گلاب شدید المنفعت است واز قرنفل وشکر سفوف ساخته همراه شیر زبر صباح وشام بخورند بسیار
مفید است وخوردن قرنفل وسیب دوای قرنفل بعدیل است طریق دو از دهم در امراض
جگر ضعف جگر علامت آن قلت اشتها وفساد رنگ واسهال شبیه بغساله گوشت ودرد ضلع
آخرین از جانب ایمن بود واگر بسبب برودت ورطوبت می باشد علاج آن مثل علاج استسقا کنند
سده جگر بسبب اخلاط غلیظه لزجه باشد علامت آن ثقل جگر بدون درد وتپ بود واگر جانب مقعر
باشد براز رطب بود علاج آن بعد از نضج از مسهل وحقنه حار تنقیه کنند واگر حرارت وتشنگی باشد
آب کاسنی سبز مروق با شربت انار وسکنجبین خورند واز ملطفات مانند افسنتین وریوند با
آب کاسنی سبز ضماد کنند واگر با سده اسهال بود احتباس از قوابضات کنند وآب کاسنی سبز
باز رشک ورب یا شربت آن مناسب بود وعلاج سده ماساریقا نیز همین است واگر جانب محدب
جگر باشد بول اندک ورقیق بود وعلاج آن مدرات مانند تخم کرفس انیسون بادیان وبنجکاسنی
با سکنجبین بزوری وشربت دینار دهد وشراب حلو در این مرض مضرت دارد واگر حرارت
هم باشد شیره تخم خیارین تخم کاسنی تخم خربوزه تخم کشوث ومانند آن با سکنجبین بخورد وقرص شک
با آب کاسنی سبز مروق وسکنجبین بزوری تناول نماید وقرص ورد نیز مفید بود نفخه جگر علاج آن
مثل علاج نفخه معده بود وجمیع اضمده واشربه محلله مفید بود وشراب صرف بگرم بر ناهار خوردن
نافع است اورام جگر اگر آن حار باشد علامت آن تپ وتشنگی وسوزش ودرد جگر وثقل آن
بود علاج آن اولا فصد باسلیق یا هفت اندام از دست راست کنند وبعد آن اگر ورم مقعر
جگر باشد علامت آن با علامات مذکوره فواق وقی وقبض طبیعت بود وعلاج آن مانند علاج
علاج ورم معده بود واگر ورم محدب جگر باشد علامت آن سعال وضیق النفس باشد واحتباس

بول و جانب راست زیر ضلع آخرین بوقت لمس درد و ورم محسوس شود در علاج آن ادویه مدره
بکار برند و مانند علاج سده جگر حد بی علاج کنند و آب نارین با سکنجبین برای ورم جگر بسیار سودمند بود
هرگاه جمع گردد تدبیران نیز در ورم معده گفته شده در ورم جگر نگدارند که طبیعت قبض شود و افراط
اسهال مهلک بود و باید که ادویه رادعه که بر جگر استعمال میکنند با ادویه ملطفه مفتحه یار باشند تا ماده متحجر شدن
ندهد و همچنین ادویه محلله که استعمال نمایند با ادویه قابضه عطریه یار باشند تا قوت عضو تحلیل نشود و باید که
مبالغه در تبرید جگر نه نمایند زیرا که منجر باستسقا خواهد شد و نه در تسخین جگر که منجر بذبول خواهد گردید و این قوانین
در اضمده و اشربه ملحوظ دارند و هلیلجات و سقمونیا را در اورام جگر استعمال نباید کرد پس در ابتدا از تخم کاسنی
صندل زرد و آرد جو و عنب الثعلب در آب کشنیز سبز و آب عنب الثعلب سبز و روغن گل و قدری سرکه سائیده
ضماد کنند و در وقت تزاید اکلیل الملک و افسنتین و زعفران زیاده نمایند و در وقت انتها صندل
موقوف کنند و در وقت انحطاط بر افسنتین و زعفران و عود و مانند آن اکتفا نمایند و اکثر اطبای این زمانه
برین قوانین نظر ندارند و بلا تامل علاج میکنند و مریض را هلاک میسازند چنانچه شخصی را از غره تا بیجهان ایام
ورم جگر شد معالج او که خود را در فهم و ذکا یگانه زمان میدانست تامل در حال مریض ننموده
بمعالجه تپ که از لوازمات این مرض است مشغول شد و بعد از دو مسهل حال مریض متغیر گردید و والد شریف که از مریض اخلاص میداشتند
روزی بطریق عیادت تشریف بردند دیدند که سر را بر تکیه کلان نهاده سرنگون نشسته است و نفس او تنگی میکند
چون از خادم آن استفسار حال نمودند معلوم شد که از سه روز و شب همین طور نشسته میماند و بسبب
تنگی نفس قطعاً خواب نمیدارد والد مغفور فرمودند که این حالات فقط بسبب تپ نمیباشد سببی دیگر خواهد بود چون
آزار بستر راست کرده بطرف جگر ملاحظه کردند در محدب جگر ورم معلوم شد والد مرحوم چون حوصله بلند داشتند
هرگز چیزی نگفت و کسی بر خطای طبیب مطلع نساخت بعد از ملاحظه هرچند مردمان خانه مریض خواستند که جناب بمعالجه ایشان
کنند قبول نکردند چون در خانه خود تشریف آوردند فرمودند که در معالجه فلان شخص از معالج بسیار غلطی واقع شد حالا حالت ندارد

در چندروز هلاک خواهد گردید چنانچه بعد از چند روز چنین واقع شد طفلی چهار ساله بورم جگر مبتلا شد چون نزد احقر آوردند از احوالش دریافتم که در محدب جگر ورم هست علاجش از مدرات نمودم بعد از چندی مدرات را شب در آب کاسنی سبز مروق تر نموده صبح مالیده صاف نموده شربت بزوری و سکنجبین داخل کرده دادم و گاهی قرص زرشک هم درین ترکیب اضافه می نمودم هر گاه که ماده کم شد و خوف انتشار نماند مسهل سبک دادم چندان فایده نکرد و باز بمدرات مدت مدید علاج آن نمودم چون از ماده حرارت زایل شد و موسم سرما آمد شیر شتر هم دادم بعد از آن گلقند و شربت دینار گاهی تنها و گاهی همراه شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات قلیلة الحرارة میدادم در مدت ازین تدبیر صحت یافت و تا حال موجود هست و مقصود ازین حکایت محض فایده انام هست **حصاة جگر** سنگی در جگر متولد میشود علامتش آنست که همیشه قی کند و درد و ثقل در جگر معلوم شود بدون ورم و صلابت آن و هر گاه فصد کنند در خون ریگ می آید علاج آن می باید که پاره پاره کنند و از مدرات بیرون آرند چنانچه در حصاة گرده و مثانه می آید سوء القنیه مقدمه استسقا باشد علاج آن خفیف علاج استسقا بود **استسقا** سبب آن ماده بارده باشد که در خلل اعضا مستقر میشود و سبب آن ضعف کبد و سردی مزاج آن باشد و آن سه قسم هست اول لحمی و علامت آن تهبج جمیع اعضا بود دوم زقی و علامت آن ثقل و بزرگی شکم و درخشندگی پوست آن و شکم مثل مشک پر آب بود چون دست بر آن نهند یا از پهلو به پهلو شوند از آن آواز آب آید سوم طبلی علامت آن بزرگی شکم که با آن ثقل نباشد و بر آمدن ناف بود و چون دست بر شکم بر نهند آواز طبل آید **علاج** تقلیل غذا کنند و اکتفا بر آب نخودی نمایند و اگر نتوانند اندکی کهچری مونگ خورند و بجای آب عرق عنب الثعلب یا آب آهن تاب اندک اندک نوشند و دبید الورد و مانند آن همراه شیره عنب الثعلب و شیره تخم کشوث و شربت دینار و یا بگلقند و شربت بزوری خورند و شیر شتر با نبات و یا همراه شربت بزوری و شربت دینار بسیار مفید بود و گاهی

دبید الورد و مانند آن همراه شیر شتر داده میشود و شیر شتر از چهار دام شروع کنند و سه روز بهمین قدر
اکتفا نمایند و بعد از سه روز یک یک دام بیفزایند تا بیک رطل نهایت بدو رطل رسانند و دادن چهل روز یا
کم و زیاده موقوف برای طبیب است و بول شتر نیز بهمین طور میدهند و هرگاه که شیر شروع کرده شود
در غذا کم باید کرد تا آنکه یکوقت غذا و یکوقت شیر باشد تا مرض مستحکم نشود و دادن شیر جایز نیست وقتیکه
شیر دوشیده شود همانوقت بخورند و الد شریف سفوف غافث تالیف جد امجد بعد هضم همراه شیر
استعمال میفرمودند و قرشی گفته که تریاق فاروق بقدر نخود خوردن هم نافع است و گفته اند که
گوشت موش صحرای را خشک کرده بکوبند و دو درم بدهند استسقاء لحمی را مفید بود و ضماد سنبل الطیب
استعمال کنند و اگر با استسقا حرارت باشد قرص زرشک و کاکنج بارد همراه آب کاسنی سبز مروق و
آب عنب الثعلب سبز مروق با شربت بزوری یا سکنجبین بزوری باید داد و واجب است که عنب الثعلب
سیاه نباشد و ترکیب دادن و قدر شربت آب کاسنی مروق و آب عنب الثعلب مروق مانند شیر
شتر است مگر مسهل قلوس بطوریکه در ماء الجبن میدهند درین هم میدهند اگر در استسقا اسهال هم باشد
آب بارتنگ سبز مروق با رب شیرین و بارتنگ مناسب بود ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت
آن مانند عنب الثعلب سبز است و اگر درین امراض حاجت تنقیه شود بعد از نضج از مسهل گرم
تنقیه کنند و بعد از آن تدبیر مذکوره بکار برند و در استسقاء طبلی که با حرارت می باشد و در زقی
که ماده آن حاره باشد تنقیه از ادویه قلیل الحرارة کنند بعد از آن قرص زرشک و کاکنج با آب
کاسنی سبز مروق چنانچه گذشت استعمال نمایند و تبرید جگر در طبلی مفید بود و در زقی بعضے شکم را
از زیر ناف شق میکنند و این عمل خطرناک است و عورتی را استسقاء زقی عارض شده بود بسیار نموده
بود و شکم بسیار کلان شده بود روزی قریب ناف منفجر گشته رطوبت بسیار بقدر چند آثار
مندفع گردید شفای کلی حاصل گردید و قرشی از شیخ نقل کرده که زنی را استسقا با حرارت عارض شده بود

قریب مرگ رسید آن زن بخودی خود بخوردن انار بمرتبه افراط کرد که ذکر آن ناخوش نماست پس
به شد و جدوار بنفشه و آب عنب الثعلب طلا نمودن از برای تهبج و استسقا نافع بود و ریاضت محلله
و سوار شدن در کشتی و نشستن در آفتاب و غلطیدن در ریگ و خود را در آن دفن نمودن و سفر
کردن بطرف کوهها خصوصا استسقا لحمی را نافع است و ضماد کردن به پشک بز و سرگین گاو و بورق و
سرکه از برای هر سه قسم استسقا نافع بود و در استسقا قبض شکم بهتر از اسهال بود و ضماد مرهم اکبر نافع
است فایده در استسقا که آب خورند باید که در تمام روز سه چند غذا خورند و قدر غذا ششم حصه از حال
صحت می باید و نانیکه برای او سازند باید که انیسون و بادیان در و باشد و معمول اوستاد بود
که اگر نان میدادند همراه شوربای گوشت میدادند و گفته اند که اگر نان خشک غذا سازند بهتر بود و اگر شیر شتر بجای
غذا و آب دهند انفع بود و سکنجبین و لبوب نافع بجای شیر است و در معده گاه گاه همراه شیر میداده باشند و در جمله بعد از تنقیه بهر تقویت
قرص زرشک و مانند آن و بهر ادرار قرص مازریون مدر بود و امثال آن باید داد و در
طبلی بعد از تنقیه بتحلیل ریاح کوشند و از بادیان و سداب و مانند آن شیاف سازند و حمول کنند
و هر دو اینکه باید که بسیار بار ریگ بسایند و اگر بتعریق حاجت افتد بوره ارمنی در روغن بابونه بریان طلا سازند و نشستن
در حمام یا پشت بر تنور فاتر بخوبی عرق می آرد و هر عرق که آید او را بچینند و طریق نشاندن آنست که
مریض دراز خسپد و بریگ گرم او را در پوشند و چون سرد شود دیگر اندازند تا که برداشت کنند و اگر
برآمدگی در عضوی باشد همان را در آن دفن نمایند و همین تاثیر دارد نشستن به آفتاب نشستن و آب چشمهای
گرم و آب دریای شور بدن شستن و نمک را اگر چند روز در آب اندازند بجای آب دریای شور شود و اگر
بجای آب آب مطبوخ بسر که آب صد حصه بود و سرکه یک حصه هر دو را بجوشانند تا سیوم حصه بماند
بمریض داده باشند بسیار نافع بود **طریق سیزدهم در مرض مراره یرقان اصفر**
مرضی بود که چشم و تمام بدن در آن زرد شود علاج آن قرص زرشک با آب کاسنی سبز مروق

وآب حب حلب بپرم و شربت بزوری و سکنجبین بزوری دهند و بقیه صفرا نماید و گوشت موش صحرائی را
چون خشک کرده باریک بکوبند و بخورند نافع بود و گفته اند که خراطین را خشک کنند و سائیده
بدهند فی الحال صحت یابد و خوردن ماهی و دیدن آن بالخاصیت فایده میکند برگ خنازم کوفته
در آب شب تر کرده صباح آن آب صاف بنوشند تا یک هفته از برای یرقان مجرب نوشته اند تسعیط
بعصاره چقندر دور میکند زردی چشم را و اگر سبوس نخود چهار دام شب در آب تر کرده صباح زلال
آن گرفته بقدری نبات شیرین کرده بخوردن صاحب یرقان دهند نفع میکند طریق چهاردهم
در امراض طحال و اورام طحال اکثر طحال را ورم صلب عارض میشود و اگر ورم حار باشد در
اندک مدت صلب میگردد علاج فصد باسلیق و یا اسیلم از دست چپ کنند و بعد از نضج تنقیه
سودا نمایند بعد از ان آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین و شربت بزوری
مفید بود و ماء الجبن نیز نافع است و قرص کبیر و یا تریاق کبیر با شیر شتر فایده عظیم دارد و انجیر با سرکه
و عنصل با سرکه و یا کل با سرکه ورم طحال را دور میکند و از مجربات شیخ الرئیس است که چون مریض
هر صباح سه کف از بول خود بخورد در بست روز ورم را دور میکند و گفته اند که تعلیق پیاز عنصل
بر طحال در چهل و یک روز ورم آنرا دور میکند و اگر با ورم طحال حرارت باشد پوست کدو دو درم با سکنجبین
و تخم خرفه بالخاصیت تحلیل ورم طحال میکند عرق گندک بقدر یکسرخ نهایت چهار سرخ در آب
آمیخته بنوشند برای تحلیل صلابت سپرز و زیادتی اشتها بی نظیر است و دوای تنکار برای
اذابت ورم طحال نافع است و همچنین نوشادر نیم درم با آب ترب بنوشند و کنجد و ترب و بادیان و الوز
کوفته گرم کرده بر سپرز ضماد کنند و آب نوشیدن و طعام خوردن در ظرف چوب بیخ گز ایضا
فایده میکند و خوردن روناس با سکنجبین هم بسیار نافع است و تعریق در حمام نیز مفید بود و ضماد
چوب انگور و آرد جو استعمال سازند و گاهی ورم صلب طحال جمع شود و متقیح گردد علاجش آنست که

که درد شدید ونخس در طحال بود و درد در بول آید و بد بو بود و باشد که درد در قی و اسهال نیز بیرون
آید علاج آن تخم کشوث و بادیان و تخم کاسنی و تخم خیارین و مانند آن از مدرات با شیر شتر و شیر خر
تناول کنند و یا ماء العسل بنوشند و اشق و سبوس با سرکه بجوشانند و ضماد سازند و علاج نفخه
طحال و سده آن مانند نفخه جگر و سده آن کنند و فرق در علاج کبد و طحال باعتبار قوت و
ضعف ست زیرا که مهما امکن بر جگر استعمال ادویه حاره مثل سرکه تند روا نیست و گاه باشد که در
طحال سنگ متولد شود علامت آن درد و نخس در طحال پدید آید و ریگ در فصد و بول و خون
بواسیر بیرون آید و خللی در جگر و گرده و مثانه نباشد علاج آن مانند سنگ گرده و مثانه کنند و
انجیر با سرکه مفید بود یرقان اسود و تغیر رنگ بدن بسیاهی باشد علاج آن بعد از فصد اسیلم
از دست چپ آب کاسنی سبز مروق و آب عنب الثعلب سبز مروق با سکنجبین بزوری و شربت دینار
خورد و تنقیه سودا کند و ماء الجبن استعمال نماید و آنچه در سده جگر گذشت بعمل آرد و اگر بسبب ضعف
طحال باشد علامت آن قی و اسهال سودا و سقوط اشتها و کدورت چشم بود و اکثر ضعف آن بسبب
رطوبت و برودت باشد علاج آن شیره تخم کشوث شیره انیسون از هر یک ماشه همراه گلقند
و شربت بزوری خورد و قرص گل و قرص کبر و مانند آن که مقوی طحال اند همراه همین دوا استعمال
کند و ضماد افسنتین استعمال کند طریق پانزدهم در امراض معا اسهال یا از متناولات
میباشد و یا از اعضا اما آنچه از متناولات می باشد یا بسبب غذا است که بغیر از اشتها و یا زیاده از
اشتها خورده شود و یا بسبب غذای لطیف سریع الاستحاله باشد که زود فاسد گردد و یا بسبب
غذای لزج مزلق باشد و یا بسبب غذای کریهة الطعم باشد و یا بسبب غذای نفاخ بود و یا بسبب
اسهال بسیار امعا خراشیده شود علاج آن علاج سحج کند و تدبیری که در تخمه گذشت بکار
برد و غذا بقدر هضم خورند و موافق مزاج اختیار کنند و تقویت معده و امعا نمایند اما آنچه از اعضا

باشد یا از عضو واحد بود یا از جمیع اعضا اما آنچه از عضو واحد بود اگر دماغ باشد که
نزلات از آن بمعده و امعا ریزد علاماتش آنست که بعد از خواب طویل حادث شود با علامات نزله
و فساد مزاج دماغ بود علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه دماغ کنند و تبدیل مزاج و منع نزلات
نمایند چنانچه در نزله گفته شد و بر پشت خواب نکنند و اگر آن عضو معده باشد و آن اسهال را
ذرب خلفه گویند و علاماتش آنست که گاهی اسهال زیاده و گاهی کم و گاه هضم و گاه فاسد باشد
علاج جوارش مصطگی و جوارش عود و مانند آن همراه شیره بادیان و شیره زیره سیاه و شیره
دانه هیل و عرقیات بر آورده رب شیرین و بارتنگ داخل نموده بخورد و ضماد که برای قی مفید است
بر شکم ضماد کنند و مالیدن روغن مصطگی هم مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود و غثیان و کثرت
لعاب دهن نیز باشد قی نماید و بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و گاهی بسبب انصباب صفرا بر معده باشد و
این بعد از حمیات صفراوی و بعد از تناول اشیاء حاره می باشد و اسهال صفراوی و التهاب و
عطش باشد و صفرت براز و لذع مقعد نیز بود علاج اول بعد از نضج تنقیه صفرا به مسهل بارد و بعده ایلجا
و شربت ورد و مکرر کنند بعد از آن قرص طباشیر قابض دهند و صندل زرد در گلاب سائیده بر جگر و مراره
ضماد کنند و گاهی بسبب انصباب سودا باشد بر فم معده علامت آن گرسنگی بود و حرقت فم معده و ترشی
دهن باشد که بخوردن طعام یا روغن ساکن شود علاج آن فصد باسلیق کنند و اسهال سودا نمایند
و از ادویه حاره قابضه تکمید طحال کنند و خرقه گرم کنند و از آن دلک نمایند و پیش از انصباب سودا حریره
از شکر و بادام و روغن زرد تیار نموده بخورند و گاهی بسبب بثر و قرحه باشد که در معده حادث شود
علامت آن ورد دهن بثرات باشد و بعد از تناول طعام در معده درد یابد و قی و برازصدیدی
بود علاج آن قرص طباشیر قابض بخورند و چار تخم را بریان کنند و بروغن بادام چرب نموده بخورند
و گاهی بسبب ضعف جگر و سده آن باشد علاج آن گفته شد و قسمی از خلفه بود که از اسهال دوری

گویند و او آنست که فضول در عضوی جمع شود و بدور معین دفع گردد اگر یکروز در میان دفع شود سبب آن
صفرا بود و اگر هر روز دفع شود سبب آن بلغم بود و اگر روز چهارم دفع شود سبب آن سودا بود و اگر دوره
معین نباشد و در دهشه ماند و در وقت احتباس زیاده گردد سبب آن خون باشد و رنگ براز نیز
دلالت بر غلبه خلط میکند علاج آن بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و عضویکه دران ماده جمع میشود تقویت آن
کنند و دوای هندی که مسمی به دهنیا پاچک است مفید است و پوست سنگدان مرغ و قرنفل هر یک تکتوله
کوفته و بیخته بخورد همین سان سه روز از برای فرب مجرب آزموده است و اگر مریض تحمل ندارد خوراک
یکروزه سه روز بدهند و تا نه روز استعمال نمایند و اگر اسهال از جگر باشد علامت او آنست که در کبدی
کیلوس هضم بخوبی میشود و ضرر در فعل معده نمی باشد بخلاف معدی و اگر اسهال معدی در روز
میباشد و اگر اسهال کبدی در شب و اگر اسهال دموی بود و آن را ذوسنطاریای کبدی
میگویند و علامت آن تقدم امتلا و احتباس خونی که سیلان آن معتاد باشد و خون مختلط با براز
که علامت سحج است نباشد علاج چند روز غذا نخورند و تا وقتیکه مریض ضعیف نگردد بند نکنند
و فصد باسلیق بار یک بگشایند و خون اندک اندک بگیرند و دست و پا و پستان و خصیتین را به بندند بعد
ازان علاج نفث الدم بکنند و ضماد که برای اسهال صفراوی گذشت بر جگر استعمال کنند و اگر اسهال
صفراوی و صدیدی بود علامتش آنست که اسهال متواتر بود و صفرا با براز مختلط نشود و پیچ و درد
نباشد و چون معده خالی بود اسهال زیاده شود علاج باید که حبس نکنند و تسکین جگر از ادویاتی که
بسیار قابض نباشد باید نمود مثل شیره صندل و شیره عناب و شیره خشخاش با سکنجبین و شربت انار خورند
و اما غسالی که بسبب ضعف جگر باشد و دردی که بسبب سده آن باشد و قیحی که بسبب انفجار ورم جگر باشد
علاج اینها گفته شد و اگر از امعا بود علامتش آنست که خلطی که مندفع شود مختلط با براز بود و آن اگر
با سحج باشد علامت او آنست که تشنگی و پیچیدگی و درد امعا بود و سحج آنست که اخلاط حاده

حریفه که با معا ریزد و امعا خراشیده شود و آن خلط خراشنده یا صفرا بود که بر امعا میریزد و صفرا و قرحه
در چهار روز میکند و علامتش آنست که صفرا مختلط با براز و خراط امعا برآید و لذع مقعد نماید و سکم
قرحه آنست که در امعا غلاظ باشد و علامتش آنست که درد زیر ناف بود و خراطه امعا غلیظ برآید و
درد با شدت نباشد و اگر در امعا دقاق بود درد شدید حوالی ناف باشد و خراط امعا رقیق آید
علاج اگر ماده در امعا غلاظ باشد تنقیه صفرا از حقنه بارد مناسب بود و اگر در امعا دقاق باشد از
مسهل بارد بهتر بود و اگر قوت قوی باشد فصد باسلیق نمودن نزد احقر نیز مضایقه ندارد و در صورتیکه
ماده منصبه شدید الحده باشد دادن مخدرات هم مفید بود و بعد از تنقیه تقویت امعا از قرص طباشیر
قابض و شربت انار کند و انار و سیب تناول نماید و هرچه مقوی معده باشد مقوی معا نیز بود بحسب
احتیاج از انها استعمال کند و ضماد اقاقیا استعمال کند و خوردن دوغ آهن تاب نیز مفید بود پس
هرگاه ماده از انصباب بایستد علاج سحج از بزور بارده لعابیه برشته با شربت بنفشه و ادویه مغریه
که در زحیر مذکور خواهد شد باید کرد و اگر از انصباب بلغم بود و بلغم در یکماه قرحه میکند علامت آن
کثرت ریاح و قراقر و درد ملایم باشد و با خراط امعا بلغم خارج شود و این قسم اکثر بعد از نوازل
میباشد علاج آن استفراغ بلغم کند و منع انصباب آن نماید بعد از ان علاج سحج از چار تخم و سفوف
مقلیا نماید و اگر از انصباب سودا باشد علامت آن خروج سودا با خراط امعا بود و این قاتل
باشد علاج آن استفراغ سودا و منع انصباب آن کند و تقویت طحال نماید بعد از ان سفوف
طین با ادویه لعابیه و غرویه مانند لعاب بهدانه و لعاب ریشه خطمی و شربت بنفشه و چار تخم خورد
و اجتناب از حموضات نماید و اگر از ثفل یابس باشد علامت آن قبض طبیعت و براز خشک بود علاج
آن علاج قولنج سددی کنند و اگر با سحج نباشد آنرا زلق الامعا گویند اگر سبب آن رطوبت مزلقه باشد
که بواسطه آن ثفل در امعا مکث نکند علامت آن خروج رطوبت بود با ثفل قلیل الهضم و معده

...ی باشد علاج آن ... جاره وحب ایارج کنند بعد ازان سفوف واقراص
قابضه خورند وسفوف مقلیاثا نیز نافع است وزلق الامعا یا بسبب شبیه وقرحه باشد که در امعا حادث
شود وچون غذا بدو رسد زود مندفع گردد علامت او آنست که بالفعل غیر منهضم صدیدی
رقیق باشد ووقتیکه طعام از معده بامعا رود درد محسوس شود علاج آن فصد کنند وچار تخم بروغن
بادام چرب نموده بخورد وادویه مغریه مانند صمغ عربی ونشاسته وکتیرا بریان کرده همراه لعاب
بهدانه ولعاب لیثه خطمی در گلاب عرقیات بر آورده چار تخم بروغن بادام چرب کرده بخورد
وغذا سویق شعیر وبرنج یا عدس مع روغن بادام تناول کند ویا بسبب انصباب صفرا باشد که بسبب
لذع وی آنچه در امعاست دفع گردد علاج آن قی نماید وتنقیه صفرا از هلیله زرد وشربت ورد وگل
کند اما باید که بالای این آب سرد بخورد تا اعانت بر اسهال کند بعد ازان قرص طباشیر قابض
ومانند آن بخورد وخونی که بسبب انفتاح عروق امعا آید علامت او آنست که با آن علامت اسهال
کبدی وبواسیر وسحج نباشد علاج آن فصد باسلیق کنند وبعد ازان قابضات با ادویه
مغریه خورند ومده که در امعا بعد انفجار ورم آید ماء العسل وقند آب خورند واگر گرمی باشد آش جو
مناسب بود بعد ازان ادویه مدمله که در نفث الدم مذکور است بخورند وشیر آهن تاب بخوردن دهند
واسهالیکه از جمیع بدن بود ویا از ذوبان اعضا باشد علامت آن التهاب تپ دق وبدبوی براز
واختلاف الوان براز وسومت آن بود ودر معده وجگر وامعا هیچ آفت نباشد واین قسم
مانند تپ دق علاج پذیر نیست واگر بسبب اجتماع اخلاط فاسده در عروق واعضا بود درین قسم نیز اختلاف
الوان براز میباشد لیکن مریض بعد از اسهال در خود خفت وراحت می یابد پس می باید که این
اسهال را بند نکنند واسهال بحرانی که در روز بحران می افتد نیز همین قبیل بود ازان نیز بند کردن
خطاست وخوردن آب وهمچنین آب گوشت بصاحبان اسهال ضرر دارد پس اگر چاره نباشد

اندک اندک آب به [illegible] آن از [illegible] عرق [illegible] دو سه بار [illegible]
قابضه بخورانند ترشی گفته کنجد کهنه را اگر از آب بشویند و خشک نموده بریان کنند و یک مثقال با شربه مناسبه
بسیار نافع بود و تنویم انفع اشیاست از برای کسیکه اسهال دارد و حمام و دلک و قی و ادرار نیز از
حابسات اسهال است و گذاشتن شافها قریب چهار ساعت بر شکم مریض از مجربات بوعلی سینا
است دوائی که از برای جمیع انواع اسهال که با حرارت باشد مفید بود شیره خرفه سیاه بریان
در عرق کیوره و گلاب و عرق گاوزبان برآورده شربت بیه ترش شربت صندل یا شربت
انار ترش و بارتنگ داخل کرده بخورد و اگر خوف مغص باشد اسبغول در روغن بادام چرب کرده ضماد
کند و بخورد و ضماد زرور استعمال نماید و غذا آش چاول و بریان بخورد و هر گاه حرارت کم شود قوابض
قوت دهد و اگر ماده بارد باشد قرص عود بخورند و دوای سماق بخورند و چهارا چون بریان کرده بخورند
حابس اسهال است خصوص با افیون در قطع آن مجرب است زحیر که آنرا پیچش گویند و آن
حرکت است از امعاء مستقیم از برای دفعه فضله و دفع نمیشود مگر اندکی از رطوبت مخاطیه و باشد
که با آن خونی مختلط بود و سبب ترشح و سبب آن صفرا بود و یا بلغم مالح که امعا زیر دو علامت هر واحد
خروج هر واحد بود با سوزش مقعد علاج آن لعاب بهدانه لعاب تخم خطمی در عرقیات برآورده شربت بنفشه
یا تخم داخل کرده بخورد و سفوف طین و روغن گاو یا روغن بادام چرب کرده بقدر ۶ ماشه همراه دوای
مذکوره بخورد و تخم ریحان بریشته اسفوف ساخته از ۳ ماشه تا نیم توله صباح و شام با آب سرد بخورد
از برای زحیر و سحج مفید و معمول استاد بود و سفیدی تخم مرغ بروغن بادام و یا بروغن گل آمیخته
زیر ناف طلا کردن مفید بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود علاج سحج صفراوی و بلغمی کند و اگر
درین مرض ۳ دانه تخم فلوس بروغن گاو چرب کرده فرو برد و برنیاید باید که ریشه خطمی بقدر یک توله
در آب لعاب برآورده مغز فلوس در آن مالیده ضماد نمود و روغن بادام بالای آن ریخته

بجورد و همان روز شفا [illegible] و حقنه کردن ازین دو اخراج کنند بعد ازان سفوف و اقراص
بقدر سه ماشه در گلاب عرق عنب الثعلب جمع شداده شربت [illegible] و قرحه باشد که در امعا حادث
نیز تضیح سده میکند و گاهی بسبب ورم حار امعاء مستقیم باشد علاج قولنج ورمی کند و دو سه روز غذا نخورد
و اگر بسبب ورمی باشد که بمقعد رسد روغن گل زردی تخم مرغ و روغن بابونه نیمگرم کرده بمالند و
بر سر خشت گرم نشنید مخصوص آن در امعا بود و آنرا مروره گویند سبب آن اگر ریح غلیظ باشد
قراقر و نفخ بود می باید که شیره بادیان شیره زیره سیاه شیره تخم کشوث در عرقیات بر آورده گلقند
در آن مالیده صاف نموده تناول کند و شکم را بروغن بابونه بمالد و اگر حاجت تنقیه شود بعد از نضج
از مسهل حار تنقیه کند و اگر بسبب ماده صفراوی یا بلغم مالح باشد علاج زحیر صفراوی و بلغمی کند و اگر
بسبب بلغم خام غلیظ باشد علاج آن بعد از تنقیه از مسهل حار جوارشهای گرم خورد و اگر بسبب سده
باشد علاج قولنج سدی کنند و اگر بسبب کرم امعا باشد علامت آن احساس حرکت کرم باشد در
حالت گرسنگی و سیلان لعاب دهن و بر هم سائیدن دندان در خواب و گاهی خروج آنها
در براز می باید که چند روز شیر و نبات خورند و بعد ازان دوای برنگ تناول کند تا کرم بمیرند
و بیرون آیند قولنج مرض معوی باشد که مانع خروج براز شود و بان وجع عظیم بود و فرق
میان این مرض و درد گرده آنست که در درد گرده بر جایگاه گرده بود و مایل بطرف قطن
باشد و در قولنج بسیار شدید باشد و میل بسوی ناف و پیش شکم دارد و بزیر آید و فروتر شود
و از جائی خود تجاوز میکند و اگر بسبب بلغم غلیظ میباشد علاج آن روغن بیدانجیر بکتوله همراه
گلاب بخورد و یا سناکی نیم ماشه تربد سفید مجوف خراشیده سه ماشه در گلقند آمیخته همراه گلاب
عرق عنب الثعلب نوشد و سفرجلی مسهل و مانند آن نیز مفید بود خصوصا وقتیکه با قولنج غثیان باشد
و خوردن مصطگی رومی با آب گرم نیز نافع بود و تریاق اربعه و تریاق کبیر نیز مفید بود و در صورتیکه

اندک اندک آب گشته [illegible] آن را مسهل گرم تنقیه نمایند و همین است [illegible] در بابی [illegible]
فالصبه بخورانند قرشی گفته که [illegible] تا سر راج باشد و رشعشا برای تسکین درد شدید نافع بود و تلمید
و آبزن ضرر میکند مگر وقتیکه سبب ضعیف باشد و بعد از زوال مرض یکدو روز غذا ندهند بلکه اقتصار بر یخنی
نمایند و آب سرد نخورند و همین است علاج قولنج که بسبب احتباس ثفل یا لبن باشد خروس سیاه رنگ پیر را بدوانند
که مانده شود پس از آن ذبح کنند و مهرا بپزند و بمصالح خوشبو ساخته بنوشند بسیار مفید بود و ادویه که
بالخاصیت بقولنج فایده میکند از انجمله شوربای بد بد و گوشت آن و خراطین خشک و براز سفید گرگ
بالاداء العسل خصوصاً استخوانی که در براز او یافته میشود حتی تعلیق آن بر ران جانب درد نافع بود و همچنین
خوردن جرم معاء گرگ و اگر بسبب پیچیدگی امعا یا زوال آن از نشیمن حادث شود و آن بعد از حرکت
شدید حادث شود علاج آن ده درم زیبق ناکشته فرو برند و چند قدم بروند و شکم خود را از اعلی
تا اسفل بمالند و اگر بسبب ورم باشد علامت آن تپ و ضربان و ثقل بود و این قولنج آهسته آهسته حادث
شود علاج آن فصد کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه سازند و حقنه نمایند و پارچه بروغن گل و سرکه
تر کنند و بر موضع ورم نهند و روغن بنفشه و بابونه نیمگرم کرده بمالند و ایلاوس قسمی از قولنج است
که در آن ثفل از دهن بیرون می آید علاج آن بعلاج قولنج سددی بود و شراب صرف گرم کنند
و اندک اندک بیاشامند طریق شانزدهم در امراض مقعد بواسیر زیادتی بود که در افواه
عروق مقعد حادث شود علامت او آنست که در مقعد درد و ثقل و خارش بود و اگر خونی باشد و
خون بواسیر غیر مختلط با براز باشد و خروج آن بعد از براز یا قبل آن بقطرات میشود علاج آن
تا وقتیکه ضعف طاری نشود بند نکنند بعد از آن علاج آن مانند علاج نفث الدم نمایند و سوختها
نه ماشه با ماست چکه ملفوف نموده بخورند برای اسهال خون بواسیر نافع بود و غذا کهچری با ماست
و داغ کردن ما بین خنصر و بنصر از برای قطع خون بواسیر و داغ کردن مفصل ترقوه برای ریاح بواسیر

بخور دمیدن روغن شفا [illegible] د و حقنه کردن از زن دو [illegible] اخراج کنند بعد از آن سفوف و اقراص
که با وجود قبض خون قبض طبیعت نمیکند و اگر مسهای [illegible] نیاید [illegible] ند که در امعا حادث
فصد صافن و یا فصد بابض و یا حجامت بالین و رکبین نمایند و ادویه مفتحه مانند سرگین کبوتر و شیر
و مراره گاو در آب پیاز بمالند و بهتر آنست که بعد فصد باسلیق زلو بچسپانند و سوخته برگ نیم در گلاب
سائیده ضماد کنند و همچنین تنباکو را در آب سائیده بر بندند و در شیر گاو جوشانده بخار آن بگیرند و مالیدن
روغن زرد رفع درد بواسیر میکند مرهم سفیداب کافوری نیز مفید بود و اگر احتیاج به تنقیه سودا شود
مسهل و ماء الجبن کنند و بعد از آن اطریفل صغیر و حب مقل خورند و طبیعت را ملایم دارند و اصلاح
طحال و کبد کنند و اگر تدبیر مذکور فایده نکند بهتر آنست که قطع کنند و اگر درد شدت کند قطع نباید دوای تیز مانند
دیگ دیگ نهند بعد از آن مرهم کوهان شتر استعمال کنند و یا برگ کرنب در آب بجوشانند و با موم
روغن زرد بسرشند و استعمال کنند و گفته اند که تمام مسها را بیکدفعه ساقط نکنند و اگر بعد از قطع ریا
بعد از دوای تیز بواسیر متقرح شده باشد مدملات استعمال کنند و تبخیر زرنیخ و یا پوست مار و مقل همچنین
کچله و تخم بکاین دانه های بواسیر را ساقط کند و مسهای بواسیر که اندرون مقعد باشد باید که از محاجم
بیرون کنند و یا مویزج و نطرون سائیده در مراره گاو مخلوط نموده ضماد کنند تا مسها بیرون آیند
آنوقت دوای سم الفار بران نهند ریح بواسیر و آن ریح غلیظ بود که در تهیگاه و حوالی ناف
و گرده بگردد علاج آن تنقیه سودا بود بطوریکه در مالنخولیا گذشت و جوارش کمونی و مانند آن
با مدرات خورد و حب مقل و اطریفل صغیر نیز نافع بود ناصور مقعد که قرحه خبیثه طرف معاء مستقیم
می باشد و از آن صدید می آید اگر غایر نباشد باید که ازا بفشارند تا آنچه درو باشد بیرون آید
علاج آن بعلاج ناصور چشم کنند اورام مقعد اگر حار باشد علاج آن فصد کنند
و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه نمایند و مرهم سفیداب کافوری یا سفیده تخم مرغ در روغن گل در ظرف

اندک اندک آب [illegible] آن از مسهلهای گرم تنقیه نمایند و معجون [illegible] در باهی [illegible]

[illegible]

قابضه نخورانند بجز مستعمل [illegible]

وچون از علامات [illegible] یا شود که ماده جمع میگردد قبل از نضج بآلهای شگافت تا ناصور نگردد و مرهم
سفیداب کافوری برای اشقاق مقعد هم نفع میکند و مرهم کوهان شتر اینجا نیز نافع است و باید که
طبع را نرم دارند و از آب سرد و حموضات و اشیای قابضه احتراز کنند **انتشار مقعد علامت**
آن خروج براز و ریاح بی اراده باشد **علاج آن** بعد از نضج از مسهلها تنقیه کنند و معاجین جاره
بخورند و مقعد را از روغنهای گرم مانند روغن بابونه و نرگس بمالند و سنبل الطیب و قسط و مرو جوز السرو
ومانند آن از ادویه قابضه گرم در آب بجوشانند و علیل را در آن بنشانند **خارش مقعد** اگر بسبب
دیدان باشد **علاج آن** مذکور شد و اگر مقدمه بواسیر باشد **علاج آن** مثل بواسیر بود و اگر بسبب
اخلاط مراری و یا بورقی باشد تنقیه کنند و حجامت ما بین ورکین نمایند و سرکه و روغن گل با مقعد بمالند
طریق مقعد هم در امراض کلیه و مثانه هزال کلیه یعنی لاغری گرده یا بسبب سوء المزاج گرم باشد
و یا بسبب کثرت جماع و یا بسبب مادی استفراغ واقع شود **علامت آن** سفیدی
بول و کثرت آن و درد پشت و لاغری بدن و کمی شهوت باه باشد **علاج آن** ترک سبب
کنند و نارجیل و فندق و مغز چلغوزه و بادام با عسل معجون سازند و بخورند و هریسه کله پاچه بط
و مرغ خوردن مفید بود و هرگاه حرارت باشد از لبوب بارده مانند خشخاش و مغز کدو و پنبه دانه
تقویت نماید **ضعف گرده علامت آن** بول مانند غساله گوشت باشد و درد پشت
و کمی شهوة باه بود و اگر بسبب هزال باشد علاجش گفته شد و اگر بسبب سوء المزاج باشد تبدیل مزاج نمایند
و اگر مادی باشد تنقیه کنند و اگر بسبب تعب سفر عارض شود **علاج آن** خود را از تعب باز دارد و بعد
از آن تقویت گرده از لبوب مذکوره نماید و ادویه قابضه بر گرده ضماد کند و مالیدن روغن گل
با سرکه نیز مفید بود و شیر گوسفند و شیر شتر در تقویت گرده بیعدیل است و غذا شیربرنج و کلیه بچه با

پیه گرده بز مناسب بود و همین است علاج ضعف گرده که بسبب کثرت جماع

از مس و سفید ساخته باشند

ویا بسبب صدمه عارض گردد و خوردن بهی و غور درین باب نافع است

ان

ریاح باشد علامت آن تمدد بلا ثقل و انتقال درد بود باید که شیره بادیان شیره انیسون

شیره تخم کشوث و مانند آن از مدرات که شدید الحرارت نباشد با گلقند و شربت بزوری یا شربت دینار

بخورد و روغن گل و روغن بابونه بمالد و اگر گل ٹیسو و کسینه و دیگر مدرات در آب جوشانیده صاف

نموده نطول کند و ثفل آن بر بندد درد زایل کند و تکمید از نمک و سبوس گندم و ریه گاذران بسیار

مفید بود و چون خبز آرد ماش را بر جای درد بر بندد درد رفع میشود و ضماد زرده تخم مرغ استعمال

نمایند و اگر بسبب ریگ باشد علامت آن آنست که درد و گرانی در پشت پدید آید و همچون درد دل

دور نگردد و هرگاه قاروره تمام شب را در ظرف سفید جمع کنند اندرون بول ریگ سرخ و زرد ظاهر

گردد علاج آن حجر الیهود سائیده سنگ ماهی سائیده هر یک یکماشه صمغ آلو سائیده یا صمغ عربی

سائیده بقدر نیم ماشه همراه شیره تخم خیارین شیره تخم خربزه شیره خار خسک با شربت آلو بالو یا شربت بزوری

بخورد و سفوف حجر الیهود و معجون آن را بکار برد و خوردن چولا بالخاصیت نافع حصاة است

و بهتر پهوڑی که نبات مشهور است چون او را اشماشه در آب خیسانید با نبات بخورد نفع میکند

و یک عدد کرم شب تاب که پر آن دور کرده باشند خشک کنند و با دوازده مثقال آب حلتیت چون

سه روز متواتر بنوشند از برای اخراج سنگ اصحاب بول مجرب دانسته اند و خوردن ماء الجبن

نیز برای سنگ گرده و مثانه فایده میکند و نطول گل ٹیسو استعمال کنند و ثفل او بر بندند و اگر ازین تدبیر فایده

نشود قی نمایند و تنقیه از فصد و مسهل کنند و با ادویه مفتته حصاة می باید که صمغ آلو و مانند آن یار باشد

و همچنین ادویه مقوی عضو مانند سلیخه و سنبل الطیب و اگر درد شدید ادویه که بالخاصیت مسکن درد

باشد مانند تخم کرفس و تخم شبت و یا ادویه که بسبب تخدیر تسکین نماید باید داد و همیشه از زن باید کرد.

نشود ورم مثانه ...مناسب عجیب است واگر بسبب ورم باشد واکثر آن گرم بود علاج آن فصد باسلیق
واحداث ... بول ... لعاب اسبغول ولعاب بهدانه وشیره عناب بنوشانند آن باشربت بنفشه بخورد وضماد آرد
جو استعمال کند ومالیدن روغن گل وروغن بنفشه باموم نیز مفید بود واگر حاجت تنقیه بود بعد از
نضج بمسهل بارد تنقیه کند وآب کاسنی سبز مروق وآب عنب الثعلب سبز مروق نافع بود واگر ماده
اراده نضج کند باید که تخم کتان وتخم خطمی حلبه بانبات در آب جوشانند وصاف نموده بخورد وهمین ادویه را
در روغن کنجد سائیده ضماد نماید ودر آب جوشانیده نطول سازد تا نضج یابد وبعد از نضج سرگین کبوتر
غبار آسیا آرد کرسنه در ضماد افزوده بکار برد وانجیر در ماء العسل بپزند تا مهرا شود وضماد کنند نیز
انضاج ورم گرده بنماید وهرگاه منفجر شود ومده از راه بول بیرون آید تخم خیارین تخم خربوزه خار خسک
باشربت بزوری بخورد وخشخاش باشیر خر نیز عضو را از مده پاک میکند بعد ازان سفوف طلحیه چهار ماشه
بامدرات بخورد واگر بسبب ضعف گرده باشد علاج آن گفته شد واگر بسبب قروح گرده باشد علامت آن درد
در قطن بود وخروج خون ومده ونتن بول باشد علاج آن فصد قی کنند وقرص کهربا وقرص گلنار
وقرص کاکنج ومانند آن باادویه مغریه مانند نشاسته کتیرا صمغ عربی آمیخته بلعاب اسبغول ولعاب بهدانه وشیره
تخم خیارین وشربت بزوری ودیگر مدرات خورد جرب گرده که عبارت از انفجار بثور گرده بود
علامت آن حرقت بول وخروج قشور سرخ بامده باشد ودرد وحکه ودغدغه ونخس در موضع
گرده بود علاج آن قی نماید وفصد باسلیق از جانب مرض کنند وبعد از نضج بمسهل بارد تنقیه
سازد وبعد ازان تبرید وترطیب مزاج کند وبنادق البزور سائیده باگل ارمنی آمیخته همراه مدرات
خورد ذیابطیس آن چنان باشد که همیشه مریض تشنه بماند وچون آب خورد در اندک زمانی بی تغیر
دفع شود علاج آن قرص کافور وقرص ذیابطیس قرص گلنار وقرص طباشیر با مبردات قابضه تناول
کند ویا ماء القرع وماء الخیار نوشد واز آب سرد مکرر قی کند وآب انار ترش ولعاب بزرقطونا وآب

مرخیه تطول کنند و مثانه را از دست غمز نمایند و به روغن بلسان و روغن گل و مانند آن بمالند و
خوردن چوه تند بقدر یکماشه با برگ پان از برای رفع حبس بول مجرب دانسته اند و چون شوره قلمی
و خردل هر یک بقدر نیم سیر شاهی کوفته و بیخته بخورانند بول بسته را بگشاید و نیز شوره قلمی و نمک
ترب جواکهار بقدر دو دو ماشه کوفته و بیخته با لسی شیر گاو خوردن درین باب فایده عظیم دهد و ورق
نیل در آب پاشیده و همچنین تخم قرطم و کسنب و جغرات سائیده بر عانه ضماد کردن مفید بود و شاخ
زعفران در سوراخ قضیب نهادن و همچنین پشه بنده در سوراخ ذکر داشتن بالخاصیت موجب ادرار
بول است و هیچ داشتن شوره و کافور در احلیل و طلا کردن آن بر ناف نیز فایده میکند و اگر کبوتر بچه را بکشند
و خون آن را بر زهار بچکانند و شکم آن را شگافته گرم گرم بر زهار بندد قوت مثانه را بحرکت می آرد و چرک
گوش گاومیش بر ناف مالیدن فوراً بول را بگشاید و شیاف نمک طبرزد نیز ادرار بول میکند تقطیر
بول حالتی باشد میان احتباس و استرسال اگر بسبب احتباس بول باشد علاج آن در احتباس بول
گفته شد و اگر بسبب اخلاط حاره باشد علامت آن زردی و سوزش بول و علامات غلبه صفرا بود و
علاج آن مانند علاج حرقت بول که بسبب رقیت بول باشد باید کرد و اگر بسبب بردی مزاج مثانه و
استرخای عضله آن باشد علاج آن بعلاج سلس بول که بسبب بردی باشد باید کرد و معاجین گرم
باید خورد حرقت بول اگر سوزش بول بسبب حدت و بورقیت بول باشد علامت آن حرارت
مزاج و رنگینی قاروره و عدم خروج مده و قشور بود علاج آن بنادق البزور همراه لعاب اسبغول
در عرقیات برآورده و شربت بنفشه داخل نموده بخورد و از اشیای مالحه و حامضه و حریفه احتراز کنند
و پچکاری از شیاف ابیض کافور و شیر بز یا شیر خر یا شیر دختر بگیرد و کشنیز خشک و نیلوفر و صندل سفید
آمله مقشر در آب ترکنند صباح آن را مالیده صاف نموده شربت نیلوفر انداخته بخورد و درخت کیله
قدری میان تنه شق کنند و شب ظرفی بطوری نهند که آب از آن در ظرف بیاید آن را بگیرند و وقت

حاجت بدهد و اگر سوزش بول از قرحه باشد فصد باسلیق کنند و شیره تخم خیارین شیره خارخسک
شیره تخم خربوزه در عرقیات برآورده شربت بزوری داخل نموده بخورد و بعد از چندی که قرحه از
مده پاک شود همراه دوای مذکور پنجماشه قرص گلنار یا قرص کهربا و یا قرص شب و مانند آن که اندمال
قرحه کند باید داد چون یکدام پوست بیخ فالسه را ریزه ریزه کرده در آب شب تر کنند صباح اندکی
مالیده صاف نموده بنوشند بجهت حرقت بول و سوزاک مکرر در تجربه رسیده است و قرص کاکنج
نیز در ینباب نافع است و چون گیر و یکدام دال نخود معه پوست یکدام شب در یکنیم پاو آب تر نموده صباح
بطور بنگ سائیده بنوشند و وقت تشنگی لسی شیر گاو بخورند در سه روز صحت میشود و سفوف قلمی کشته
همراه تبرید مذکور بدهند نیز مفید است و سفوف زرد چوبه در ازاله قرحه کهنه مجرب و آزموده
است و چون کتیرا صمغ عربی القدر دو دو ماشه شب در آب تر کنند صباح مالیده صاف نموده یا سائیده
بنوشند از برای حرقت مثانه و سوزاک مفید بود و برگ نورسته کیکر و ست گلوست سلاجیت
هم از برای قرحه سوزاک نافع بود و زروق یعنی پچکاری شب یمانی از برای قرحه جدید و قدیم مفید بود
و زروق اطریفل استعمال آن نیز مفید بود و اگر تدبیر مذکور بعد از فصد باسلیق و مسهل کنند انفع خواهد بود
و مار الجبن از برای سوزش بول نیز فایده میکند و اگر حرقت بول بسبب جرب کلیه و مثانه باشد علاج
آن گفته شد سلسل بول و آن است که بول بی اراده بیرون آید و اگر بسبب بردی مثانه میباشد
علامت آن سفیدی قاروره بلاحرقت بود علاج آن کندر مصطگی از هر یک یکماشه باریک سائیده
در گلقند یا اطریفل صغیر آمیخته تناول کنند و همچنین خوردن دیگر ادویه حاره قابضه فایده میکند و فلافلی
خوردن نیز نافع بود و مشک و جندبیدستر با روغن بابونه و روغن نرگس و امثال آن آمیخته
بر مثانه ضماد کنند و معجون کاکلانج نیز مفید بود و گاهی بسبب حرارت باشد و علامت آن گرمی
مزاج و رنگینی قاروره بود علاج آن بعلاج ذیابیطس کنند و در عقب جماع بول کردن موجب

سلسل بول و بول در خراش بود بول الدم خونی که از راه بول آید علاج آن بعلاج نفث الدم
نمایند و حجامت کعب نفع تمام دارد و چون چاکسو بست و یکعدد را باریک سائیده بخورد و بالای
آن برادهٔ صندل سفید شب در آب تر نموده صباح مالیده صاف نموده بنوشند برای بول الدم
مجرب آزموده است و همچنین چهار دانه تربلی را در آب سائیده در جغرات آمیخته در پیاله چینی پارچه
بسته در شب گذاشته هر روز تا یکهفته بخورد خون آمدن از بول باز دارد و چون در بول از جهت
وغرویت باشد از تولد حصاة ایمن نباید بود و نیز امراض گرده منحل بول غلیظ که در آن رسوب بسیار
باشد میگردد و بسا است که از بستن همیانی درد گرده شدید پیدا می شود و قی در اکثر امراض گرده
سود دارد و آشامیدن آبی که از چشمه آهن بر آید مقوی مثانه است و همچنین آب آهن تاب و فضار ترین
اشیا برای مثانه استعمال حموضات است و در اثنای غذا آب خوردن مانع حدوث سنگ مثانه
است و حبس بول باعث آن و جماع طویل بی انزال مورث آفت مجاری بول بود طریق نهم
در امراض اعضاء تناسل نقصان باه اگر بسبب استرخای قضیب و سردی اعصاب
آن باشد علامت آن کثرت و رقت منی و سهولت خروج آن بغیر از انتشار بود پس اگر قضیب
در آب سرد کوچک شود و لاغر و سست نباشد علاج آن بعلاج فالج کنند و معجون لبوب کبیر و فلاسفه و مانند آن
خورد و اطلیهٔ ملینه بمالد و اشیاء عطره ببوید و اگر منقلص نشود و لاغر باشد علاج پذیر نبود و اگر استرخا
بسبب ضعف بدن و ترک جماع باشد علاج آن در قلت منی گفته شود و حبوب و ادویه و اطلیه و معاجین وغیره
نافعه استعمال نماید و اگر چوه منڈی را نیم ماشه با برگ تنبول بخورد از برای تقویت باه و دیگر امراض
بارده مفید بود و اگر شش تانک روغن منڈی را ناشتا تا چهل و یکروز بخورد و درین مدت جماع نکند
قدرت خدا مشاهده نماید و اگر نقصان باه بسبب قلت منی باشد علامت آن قلت خروج منی بود و قلت
منی یا بسبب ضعف بدن و کمی غذا بود علاج آن غذاء جید مانند گوشتهای فربه مرغ نارجیل با شکر و

حلوا از نشاسته و بادام و پسته و مانند آن و زردی بیضهٔ نیمبرشت خورد و شراب خوب دن نیز نافع
بود و ترک جماع نماید و خود را در عیش و عشرت دارد و یا بسبب برودت آلات منی باشد علامت آن
انجماد منی و عسر خروج آن و انتفاع از اشیاء حاره بود علاج آن معاجین گرم مقوی باه و معجون
لبوب کبیر و زنجبیل پرورده و دواء البصل تناول کنند و اگر بسبب حرارت آلات منی باشد علامت
آن غلظت منی با سرعت انزال بود و از مبردات نفع یابد علاج آن از مبردات کنند و یا بسبب یبوست
آلات منی باشد علامت آن غلظت منی و انتفاع از اشیاء مرطبه بود علاج آن از مرطبات کنند
و دواء الترنجبین بخورد و اگر بسبب رطوبت آلات منی باشد علامت آن منی رقیق بود و علاج آن از اشیاء
یابسه مانند زیره و دارچینی کنند و اطریفل صغیر و معجون بزور و مانند آن نافع بود و اگر بسبب برودت و
رطوبت باشد و این اکثر بود به نسبت برودت و یبوست و حرارت و یبوست علاج آن مرکب از علاج
مفردات کنند و حرارت و رطوبت سبب این مرض نمیشود و اگر نقصان باه بسبب سکون منی و فقدان
لذع آن بود چنانچه بنگی و افیونی را میباشد علامت آن کثرت منی و جمود و غلظت آن باشد علاج
معجون زرعونی و معجون بزور و دیگر معاجین و دواء المسک و سفوف عنبر خورند و روغن عاقرقرحا
استعمال کنند و اگر نقصان باه بسبب ترک جماع واقع شود علاج آن اغذیه باهیه مثل شیر و شکر و ماهی
تازه و زردی تخم مرغ و کله و هریسه بخورد و شنیدن حکایات که مشتمل بر رغبت جماع باشد و نظر
در تسافد حیوانات مهیج این معنی بود و در تقویت باه فائده غذا زیاده تر از دوا بود و از تخمه و کثرت
شرب آب و کثرت استفراغات و مجففات منی و محللات ریاح و حوامض و مخدرات و تبرید
کثیر احتراز کند و اگر بسبب امور وهمیه باشد ازاله وهم بلطائف الحیل کنند و اگر بسبب ضعف قلب باشد
علاج خفقان کنند و اگر بسبب ضعف دماغ باشد تقویت دماغ کنند و همچنین اگر بسبب ضعف جگر و یا معده
و یا گرده باشد تقویت هر واحد کنند و اگر بسبب قلت ریاح باشد علامت آن سلامت اعضا و قلت نفخ

در روغن گل و زرده تخم مرغ آمیخته ضماد نماید و چون گل ٹیسو را جوشانیده بر خصیه بندد و از برای
دفع ورم و تسکین الم و استرخای خصیه بدیل است و نطول از آب آن نیز در ینجا مجرب است
و ضماد کردن صبر که در شراب پخته باشند نیز نافع بود و ضماد بیضه سنگ پشت از برای ورم بارد
خصیه مجرب آزموده است و مغز بید انجیر در شیر گاو پخته ضماد کردن نیز مجرب است و کشادن
رگی که بر پشت ابهام است از دست مخالف ورم و همچنین سوراخ فراخ کردن در گوش از جانب
مخالف ورم و اگر ورم در هر دو جانب بود همین هر دو عمل را از هر دو جانب نمودن و داغ کردن
قریب بند دست از طرف ابهام از جانب موافق ورم نیز از مجربات است و اگر ورم سوداوی باشد
از امخاخ و شحوم و صموغ در شراب حل نموده ضماد کنند و اگر حاجت تنقیه شود بحبوب که خلط بعد از نضج
تنقیه کند درد خصیتین اگر از حرارت باشد علامت آن التهاب و گرمی خصیه بود و علاج آن
تبرید خورند و آب کدوی سبز و آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز و مانند آن
از مبردات ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون هم اضافه کنند و اگر از برودت باشد علامت
آن قلت درد بود و علاج آن اصل السوس مقشر نیلوفر پرسیاوشان و مانند آن در آب جوشانیده
گلقند در آن مالیده صاف نموده بخورند چربی بط و مرغ و روغن خروع و روغن بابونه و مانند
آن بمالند و اگر از ریاح باشد علامت آن انتقال درد و تمدد بلا ثقل بود علاج آن بابونه و
اکلیل الملک و پودینه و مانند آن در آب جوشانیده نطول کنند و جندبیدستر را در روغن چنبیلی آمیخته
ضماد کنند و نطولی که برای درد گرده یکی گذشته اینجا نیز مفید بود و در ریاح سوداوی تنقیه
سودا و ماء الجبن مفید بود و اگر بسبب ضربه یا سقطه باشد فصد کنند و رادعه غیر قابضه مانند نیلوفر
و بنفشه و کدو استعمال کنند تعظیم خصیتین گاه باشد که خصیتین بزرگ شود نه بواسطه ورم و نفخ
بلکه فربه شود چنانچه پستان بزرگ شود و علاج آن در ابتدا ادویه سرد مخدره مانند بیخ لفاح

و دیگر جواهرشات جلا و حکاکه سنگ مس و حکاکه اسرب و حکاکه سنگ آسیا با آب گشنیز سبز طلا کنند
و ادویه که مانع بزرگ شدن پستان است درینجا نیز مفید بود و این مرض هرگاه مستحکم شود
علاج پذیر نبود ارتفاع خصیتین اگر خصیه کوچک شود و از کیسه بسوی عانه بالا رود و ضماد ملین
در دو گرده بیخی گذشته باید کرد و روغن بابونه و روغن سوسن بمالد و از ادویه گرم مانند
حلتیت و جاوشیر و فرفیون ضماد کنند دوالی صفن و صلابت آن گاهی رگهای کیسه خصیتین
سطبر شوند و اکثر از جانب چپ حادث شود علاج آن مثل علاج دوالی پا بود ورم صلب خصیه
بود استرخای صفن گاهی کیسه بسبب حرارت و رطوبت ها استرخی و دراز میشود علاج
آن ادویه بارده قابضه مانند مازو و آس و گل سرخ و عدس و گلنار و جفت بلوط و گزمازج
در آب بجوشانند و صاف نموده نطول کنند و ثفل آنرا بر بندند و همین ادویه را در آب پوست
انار سائیده ضماد کنند قروح ذکر و خصیه و حوالی آن مرهم سفیده و مرهم زنگار و مانند آن
از مرهم ها مدمله مفید بود و صبر و مرداسنج و اقلیمیای مغسول با شراب ضماد کنند و اگر قرحه کهنه باشد مجففات
قویه مانند دقاق کندر و کاغذ سوخته و مر ضماد سازند و یا سائیده ذرور نمایند و اگر از قسم آکله
باشد فلد فیون بمالند بعد آن ادویه مدمله را استعمال کنند و اگر قرحه داخل قضیب باشد علاج آن
حرقت بول گفته شد حکه قضیب علاج آن فصد کنند و بر اربیه حجامت نمایند و تنقیه بدن کنند
و مقدری مامیثا سائیده با روغن گل و سرکه و آب گشنیز سبز آمیخته ضماد سازند و قضیب را باب گرم بشویند
و سفیده تخم مرغ را طلا کنند اورام قضیب علاج آن مثل علاج اورام خصیتین باید کرد مگر آنکه چسپانیدن
زنو بر نفس قضیب مناسب نبود و اگر ضرورت باشد بر حوالی قضیب چسپانیدن مضایقه ندارد و آنچه
مخصوص بقضیب است در ورم حار عدس گلنار و ورق گل پوست انار در آب بجوشانند
و بکوبند و در روغن گل آمیخته ضماد سازند و در ورم بارد آرد جو خطمی اشنه خرما در روغن بابونه

وسرکه آمیخته ضماد نمایند علاج ثآلیل قضیب مانند علاج سایر ثآلیل است شقاق قضیب علاج
آن بعلاج شقاق مقعد کنند سده مجرای قضیب اگر بسبب بثره باشد علامت آن سوزش
بول وعسر خروج آن بود علاج آن فصد باسلیق کنند ولعاب اسبغول وشیره خرفه با شربت نیلوفر
خورند وشیاف ابیض با شیر دختر در روغن گل در احلیل چکانند واگر بسبب خلط غلیظ باشد عسر خروج
بول با حرقت ودرد بود واخلاط غلیظه در بول بیرون آید علاج مدرات حاده مانند بادیان
وانیسون وکشوث وتخم خربزه با شربت بزوری خورد وادویه ملطفه مانند بابونه وصعتر واکلیل الملک
مرزنجوش در آب بجوشانند ونطول کنند وروغن بابونه وروغن سوسن را در احلیل
چکانند وگاه باشد که سوراخ قضیب کشاده گردد واین را نبد کشاد گویند علاج آن
سفوف چهال ڈہاک با آب بخورند واگر فتیله گهونگچی در سوراخ قضیب یک لمحه بدارند بسیار مفید
بود اعوجاج قضیب یعنی کج شدن قضیب علاج آن مثل علاج تشنج کنند وروغن
سوسن ونرگس چربی بط وچربی مرغ ومغز ساق گاو باهم ممزوج نموده بمالند واز دست
راست کنند واز جبایر ببندند که تا باز کج نشود طریق نوزدهم در امراض زنان
ورم رحم اگر با تپ وضربان باشد فصد باسلیق کنند وفصد صافن نمایند وتبرید ومنضج
ومسهل آنچه در سرسام گذشت بکار برد وحمول جدوار استعمال نماید ومرهم زعفران وضماد شیر میش
برای ورم صلب رحم مجرب است واگر ورم تحلیل نشود واراده کند که جمع گردد علامت آن شدت
عوارض بود می باید که از لعاب حلبه وتخم کتان حقنه کنند ودر آب گرم بنشانند تا نضج یابد و
منفجر گردد وبعد آن از ماء العسل حقنه کنند ومدرات خفیفه دهند تا رحم از ریم پاک شود والوقت
بمرهم مدمله علاج کنند واگر بوقت مجامعت حشفه بخون آلوده گردد باید دانست که شقاق
رحم است پس علاج آن از مرهم شحوم کنند ومرهم سفیدآب کافوری نیز نافع است وجوارش کمونی

و دیگر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود و علاج کثرت طمث مثل بواسیر خونی با
دیاک تا تنگ کند هک آمله سا ترم سوده با شیر گاو هر روز تا یکهفته بخورد حیض مفرط باز دارد و ضماد حنطبانا
نیز احتباس طمث کند و محاجم با نار زیر پستان نهادن و پستان را از حریر می بستن درینباب بسیار
مفید است و آمله مقشر بادیان از هر یک یکتوله شب در آب تر نمایند صبح مالیده صاف نموده شکر
سفید یکتوله اضافه نموده بخورد در احتباس طمث مجرب آزموده است و حمول مازو رطوبت
از فرج زن باز دارد و اگر سیلان رطوبت بسبب فضلاتی بود که در بدن زن جمع شده باشد علاج آن
بحسب غلبه خلط تنقیه کند پس از آن فرزجه و حقنه استعمال نمایند و غلبه خلط چنان دریافت میکنند
که پنبه نو بر دارند و بر آورده در آفتاب خشک نمایند و از رنگ آن معلوم کنند که کدام خلط غالب
است و اگر سیلان منی باشد علاج آن مفصلاً در ورد منی مردان گفته شد و فرق در رطوبت
و منی آنست که در منی سفیدی رنگ و غلظ قوام و عدم عفونت بود چون پوست املتاس
شکاطر اشیج پرسیاوشان قند سیاه کهنه در آب جوشانیده صاف نموده دهند برای احتباس
نفاس فایده میکند و خوردن مدرات دیگر نیز نافع بود و گاهی احتیاج بفصد و حجامت
هر دو ساق میشود و همین است علاج احتباس طمث و اگر بسبب قلت خون طمث محتبس شود
علامت آن لاغری بدن و زردی رنگ و کثرت استفراغات باشد علاج آن اغذیه که جید
الکیموس باشد بخورند و خود را در عیش و عشرت مشغول دارند قروح و بثور رحم علاج آن
فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در امراض رحم فرزجه و حقنه بهتر از
مسهل بود و سماق یعنی تپنگ و مانند آن در آب اندرون اقاقیه بجوشانند و مریضه را در آن
بنشانند و کندر انزروت دم الاخوین جوز السرو و مانند آن در آب بارتنگ سرشته لته بدان آلوده
بر دارند و اگر قرحه در قعر رحم باشد از همین ادویه حقنه کنند و قرص کهربا و مانند آن بخورد و اگر

باروغن گل حمول نماید و انجا که ماده حاده بسبب حقنه کردن از اشیاء سبب بود و از اشیای بارده قابضه

مانند حب الآس و گلنار و گزمازج سائیده باروغن گل فرزجه یا حقنه کند و اگر با قرحه درد شدید باشد

افیون با زعفران با شیر دختر استعمال نماید حکه رحم و او انست که هر چند با زن

مجامعت کرده شود سیر نگردد علاج بعد از فصد و تنقیه سوداء اطلیه بارده و روغنهای سرد بمالد

و فرزجه نعناع سفید بود بواسیر رحم چون فم رحم بر کشایند چیزی بلند مانند مسهای مقعد معلوم

شود و از لمس نیز دریافت میشود و از ان رطوبت مانند دردی خون سیاه رنگ می آید

علاج آن مانند بواسیر مقعد بود و ضماد اقلیما ضماد کنند و مالیدن روغن نرگس و روغن سوسن

نیز فایده میکند کثرت اسقاط و او انست که زن آبستن شود لیکن نگه نتواند داشت

اگر بسبب عوارض خارجی مثل حرکات عنیفه و غضب بود باید که از آن احتراز کند و آنچه بدنی

بود و اگر بسبب رطوبت رحم میباشد علاج آن عادت قی کند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم

حب ایارج نماید و دواء المسک حار و معاجین گرم بخورد و از روغنهای حاره حقنه کند

و اگر بسبب احتباس طمث باشد زیرا که بسبب احتباس غذا الجنین نمیرسد ساقط میگردد علاج آن

در احتباس طمث گفته شد و اگر بسبب لاغری حامله باشد که از غذای او چیزی زیاده نماند که

جنین بآن غذا کند علاج آن بعد از غذا حمام نماید و هریسه و روغن و شکر و شوربای چوجه مرغ

فربه خورند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد علامت آن قراقر و نفخ و انتفاخ عانه بود علاج آن جوارش

کمونی و مانند آن خورند و فرج و عانه و قطن را بروغن سوسن و زنبق چرب نمایند و حقنه کنند و شکر

نارجیل تناول فرمایند و بعد از نضج تنقیه از مسهل گرم سازند و اگر اسقاط شود می باید که گره بانس

بجند دفلوس بس بفت علد پوست اخروث و دوده کپاس از هر یک دو توله پوست املتاس یکتوله

گر جوارشات حاره نفخ رحم را مفید بود و علاج آن

درده آثار آب بجوشانند هرگاه ... عصیر سوزد ... آب را بجای غذا دادن آب جوشانیده

باشد و در روز چهارم کلتهی در آب جوشانیده آب آنرا بدهد و دال آنرا که باقی مانده است وقت شام

بدهد و در روز پنجم نان موٹهه بقدر یک دو دام بخوردن دهد و بجای آب عرق بادیان و عرق

عنب الثعلب یا عرق گاوزبان بدهد و بعد از چند روز نان گندم با دال موٹهه خورد و بروز

بیست و یکم اندک اندک روغن زرد شروع نماید و تا چهل روز پرهیز از همه چیز دارد و از اشیای

بارده و حرکات متعبه نیز پرهیز واجب است **اختناق رحم** بصرع ماند اما درین کف نمی آید

و صاحب این مرض چون بهوش آید آنچه بر وی وارد شود بیان میکند بخلاف مصروع **علاج**

آن در وقت حدوث آن علاج غشی کنند و بعد از افاقت چیزهای خوشبو از وی دور دارند و چیزهای

بدبو مثل جندبیدستر و سیر و پیاز بویاند و عنبر و مشک و عطر را بروغن چنبلی بیامیزد و فرج و رحم را

بمالد و بعد از نضج تنقیه بمسهل حار و حب ایارج کند و از بقول و فواکه و اطعمه بارده احتراز نماید و اگر

بسبب احتباس طمث باشد تدبیر که در احتباس طمث و نفاس گذشته بکار برد و فرج و رحم را

بروغن بابونه بمالد و اگر بسبب عدم مجامعت باشد مجامعت کند و اگر زن باکره باشد بهترین

علاج آن تزویج بود و زنی را که آبستن نشود **عقر** گویند و اگر بدشواری آبستن شود **عسر الحبل** گویند

و این اکثر بسبب برودت و رطوبت رحم میباشد **علاج** آن بعد از نضج تنقیه از مسهل حار و

و حب ایارج کند و تریاق فاروق و معاجین و جوارشات گرم بخورد و فرزجه زعفران

استعمال کند و شیاف جوزبوا بعد از طهر استعمال نماید بعد از آن مجامعت کند و بهترین

شکل جماع آنست که مرد بالای زن باشد و زن بر پشت خواب کند لیکن باید که پیش از جماع از مالیدن

پستان و کنج ران و سودن سر ذکر از دهن فرج و مانند آن مشغول شود پس هرگاه که بیشتر چشمان

زن متغیر شود و دم دراز دراز کشد و مرد بچسپد آنوقت دخول کند و منزل گردد و باید که

بعد از جماع اندکی زن بهمان هیئت بماند و رانهای خود را بهم فشارد و علامات منی که مولد باشد آنست که سفید و لزج و براق باشد و مگس بر آن ننشیند و بوی آن مانند طلع و یاسمین باشد و علامت حمل آنست که بعد از جماع منی از فرج خارج نشود و در میان ناف و فرج درد دریافت کند و زن را از جماع نفرت باشد و حیض منقطع شود و از علامات مجربهٔ اطبا انست که سیر بردارد و اگر بوی و طعم سیر از دهن بوید دلیل آبستن بود و زنی که بپسر آبستن شود رنگ رویش نیک بود و پستان راست بزرگ شود و وقت ایستادن اعتماد بر پای چپ کند و ادویه که معین حمل است از انجمله بول فیل است باید که وقت جماع و یا پیش از جماع بخورد زن دهند و تخم انجدان نیز درین باب مجرب است و برداشتن جمیع پیه‌ها بخصوص پیه خرگوش بعد از طهر معین بر حمل است و همچنین فرزجه از مثل شکر و سنبل الطیب و خصیة الثعلب و روغن بلسان و روغن بان و روغن سوسن نیز نافع بود و اگر بسبب عقر زیادتی فربهی زن باشد فصد و استفراغ کنند و آنرا گرسنه دارند و ریاضت کنانند و اطریفل صغیر و لک مغسول با جوارش کمونی آمیخته بخورند و جماع بهیئت رالع نمایند و اگر بسبب قصور آلت باشد باید که پاره از عطریات بطرف رانها و خارج فرج بمالند سودمند بود و طلای علق بر قضیب بمالند قضیب را بزرگ کند و اگر قضیب را بحیری و درشت بمالند بعد از آن زفت رومی با روغن یاسمین طلا کنند همین عمل کند و باشد که منی مرد و زن بالخاصیت معقب باشد و امتحان آنچنان کنند که هر دو منی را در آب اندازند پس هر که در آب بایستد نقصان در آنست و یا بول هر دو را گرفته بر بیخ درخت کدو و کاهو و مانند آن بر اندازند هر بول که خشک کند دران قصور است و گفته اند که هفت دانه گندم و هفت دانه جو و هفت دانه باقلا بگیرند و در ظرف گلی نهند و مرد و زن بران بول کنند و هفت روز بگذارند پس هر بول که برویاند از آن قصور نیست و گفته اند که سر قضیب بروغن آلوده جماع

کردن مانع حمل است وهمچنین برداشتن فلفل بعد از جماع و فرزجه ساختن سرگین موش و سرگین
فیل با شهد و اگر سرگین فیل خشک کنند و با شهد بخور نمایند نیز همین عمل کند و گاهی احتیاج میشود
بطرف مضیقات و ملذذات و معطرات و مجففات فرج بواسطه الفت طرفین که باعث علوق
وحفظ نسل است وحمول مضیقه استعمال سازند و کردمانه و راسخان فرج عجیب است و قطعه اسفنج
را بر دارد بعد یک پاس تنگتر مثل باکره شود و بیربهوتی در روغن گاو بریان کنند چندانکه بگدازد
پس روغن را بر قضیب بمالد و مجامعت کنند هر دو مشتاق یکدیگر شوند و طلای خایه گربه سیاه
وحمول بیعه سائله استعمال کنند و اگر گوشت ممولة خشک کرده سائیده در عسل آمیخته در فرج بمالد
مرد فریفته زن شود و از بیماریهای رحم علتی است که مشابهت به حبل دارد و آنرا رجا گویند و
فرق بدان کنند که در رجا شکم سخت تر از شکم حامله بود و دستها و پایها مانند صاحب سوء القنیه
بیاماسد و کثرت جشاء و سوء الهضم و قراقر بود و پیش از حرکت جنین حرکت محسوس شود و وقت
حرکت پسر بعد از سه ماه و دختر بعد از چهار ماه بود علاج بعد از نضج اسهال جهار و حب ایارج
تنقیه کنند و معاجین گرم کاسر ریاح استعمال نمایند و تریاق اربعه با مدرات مفید بود طریق

بستم در مرض صفاق و ثرب و مراق

فتق آن باشد که بسبب انشقاق صفاق
یا اتساع مجریین که بالای انثیین در کنج ران است جسمی نفوذ کند و بکیسه انثیین فرود آید و
آنرا قیله گویند و باشد که آن جسم در عانه محتبس شود و آنرا فتق الاربیه گویند و اگر
آن صفاق حوالی ناف بشگافد و پوست شکم سالم باشد و یا ثرب و روده از انجا برآید
آنرا فتق مراق البطن گویند و اگر جسم نافذ امعاء یا ثرب باشد علاج آن آنچه نازل
شده است آنرا از دست رد کنند بعد از آن ضماد قابض و مسدد همچو ضماد قشار کنند
ضماد کنند و بهترین علاج آنست که اول از دست رد کنند بعد آن کتره آهنین که طریق ساختن

آن آهنگران میدانند به بندند و اگر از فرط ریاح باشد علامت آن قراقر بود و چون دست بر آن نهند فرو نشیند و باز گردد و علاج آن از مسهل جوارش کمونی کنند و آنچه محلل ریاح باشد استعمال نمایند و روغن بابونه و قسط و شبت بمالند و از چیزهای بادی اجتناب نمایند و اگر رطوبت مائی نازل شده باشد آنرا ادره گویند علاج آن نشتر زنند و رطوبت را بیرون کنند و داغ نهند و یا مرهم مندمله استعمال نمایند و چون عود کند باز چنین کنند

طریق بست و یکم در امراض پشت و ما یتصل بها

اگر زوال فقرات پشت جانب قدام باشد آنرا التقصع گویند و اگر بجانب خلف بود آنرا حدبه گویند و اگر بجانبین زوال باشد آنرا التواء خوانند و سبب آن اگر ورم حار باشد که در عضلات فقار حادث شود و بسبب ضغطه فقرات را زایل کند علامت آن وجع شدید و ثقل پشت و تپ حاده و عظم نبض بود علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم سنا مکی و سورنجان مصری نیز اضافه کنند و اضمده ملینه مانند لعاب حلبه و تخم کتان و تخم خطمی و پیه مرغ و پیه بط و مغز ساق گاو ضماد کنند و روغن گل و مانند آن بگرم کرده بمالند و اگر بسبب ریاح غلیظ باشد آنرا ریاح افرسه گویند و علامتش آنست که بعد از درد پشت حادث شود و تپ نباشد علاج آن بعد از نضج از مسهل حار که در آن هلیلجات هر یک شش ماشه و سورنجان پنج ماشه بوزیدان سه ماشه نیز اضافه کرده باشند تنقیه کنند بعد از آن حب سورنجان خورند و طریق استعمال این مثل حب ایارج است و فقرات را بروغن قسط و روغن خروع بمالند و بر موضع متقصع محاجم بالنار نهند و اگر بسبب رطوبت مزلقه رقیقه باشد علاج فالج کنند و اگر بسبب ضربه و سقطه باشد حقنه کنند و رد فقره بموضع آن کنند بعد آن بادویه قابضه مانند قسط سنبل الطیب مر سلیخه سائیده با خل خمر ضماد کنند

درد پشت اگر بسبب بردی مزاج و یا از بادی بلغم باشد علامت

آن بتدریج حادث شود و بسبب ریاضت تسکین یابد علاج آن نضج ریاح افسرده کنند
وجایی که ماده نباشد فقط تدهین از روغن های گرم کفایت میکند واگر بسبب تعب و کثرت جماع
باشد علاج آن ادهان حاره بمالند و ترک سبب کنند واگر بسبب مشارکت گرده باشد علاج آن
گفته شد واگر بسبب امتلاء رگ بزرگ باشد که بر پشت واقع است علامت آن آنست که با وجود
علامت غلبه خون درد و ضربان در تمام پشت از ابتدای فقرات پشت تا آخر فقرات
قطن باشد علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه بمسهل ها بار کنند درد خاصره یعنی تهیگاه
اسباب آن مثل اسباب درد پشت باشد و در اکثر بلغمی و ریحی بود علاج آن بعلاج درد پشت
کنند طریق بیست دوم در دوالی و داء الفیل و درد پا و مفاصل و نقرس و عرق النساء
دوالی علتی بود که عرق ساق و قدم فراخ شود علامت آن رگهای سطبر گردد اگر در ساق
و قدم ظاهر شوند علاج آن فصد باسلیق کنند و بعد از آن فصد عروق ممتلئه نمایند و از دست
بمالند و بیفشارند تا خون به تمامه بیرون آید و تنقیه سودا بمسهل ها و ماء الجبن کنند و ترک ریاضت نمایند
و از اغذیه مولده سودا احتراز سازند داء الفیل آنست که ساق و قدم مانند پای فیل بزرگ شود
علاج آن مانند علاج دوالی بود و بعد از تنقیه در اینجا فصد مابض و حجامت ساق یا و چسپانیدن
زلو بسیار مفید بود و ساق را تا زانو از عصابه مستحکم بند بندند واگر بسبب خلط بلغمی باشد علامت آن
غلظ ساق باشد بی حرارت و کمودت علاج آن بعد از نضج از مسهل ها گرم و حب سورنجان تنقیه کنند و در هفته
یکمرتبه قی کنند و تقلیل غذا نمایند و از اغذیه غلیظه و بقول و فواکه بارده احتراز کنند و کندر یا ماسه زنجبیل
سفید یا ریشه نیم ساییده با شهد در اطریفل صغیر آمیخته بخورند و طلای صبر طلا کنند وجع مفاصل دردی
بود که به مفصل های دست و پا حادث شود واگر در مخصوص در کعب و انگشت های پا خصوصاً
انگشت نر باشد آنرا نقرس گویند و ماده این امراض اکثر مرکب از بلغم و صفرا یا از سودا و صفرا می باشد

و از خون صرف و خون صفراوی نیز حادث شود و از صفرا صرف بسیار کم میباشد پس اگر ماده
دموی باشد علامت آن سرخی و عظم ورم و شدت ضربان باشد علاج آن اول فصد
باسلیق از جانب درد کنند و اگر در هر دو جانب درد باشد از هر دو جانب فصد نمایند بعد از ان
تبرید دهند و بعد از نضج از مسهل بارد که دران هلیلجات و سورنجان باشد تنقیه کنند و طلای زرد طلا کنند
و صندلین و ورق گل سپاری چهالیه مامیثا اقاقیا و مانند آن از ادویه رادعه قابضه با سرکه و آب
کشنیز سبز آمیخته ضماد کنند و اگر درد شدید باشد افیون زعفران و سیروج و مانند آن از ادویه مخدره
اضافه کنند و در انتها اندکی ادویه محلله مانند خطمی و بنفشه داخل نمایند و بعد از ان اکلیل الملک
بابونه را افزایند و ضماد بعد از تنقیه مناسب بود و اگر ماده قلیل باشد پیش از تنقیه هم ضماد کردن مضایقه
ندارد و علاج ورم صفراوی که علامت آن شدت درد و التهاب باشد مانند علاج ورم دموی
نمایند مگر آنکه درین قسم تبرید و تسکین زیاده باید نمود و از ادویه بارده که دران قبض نباشد مانند
کدو و کاهو و کافور با سرکه و آب کشنیز سبز سرشته ضماد کنند و درانجا احتیاج ادویه محلله نمیباشد و
ضماد اسبغول برای ورم حاره مفاصل از مجربات ست و چون سورنجان که خصوصیت بسیار
بمفاصل دارد داخلکردن آن در مسهل و اضمده اوجاع مفاصل حار و بارد انسب ست و اگر ماده
مرکب از بلغم و صفرا باشد علامت آن سفیدی رنگ و قلت التهاب درد و رخاوت ورم بود
اگر مرکب از سودا و صفرا بود علامت آن قلت درد و تمدد و خشکی و سیاهی موضع و صلابت ورم
بود علاج آن سورنجان شیرین سائیده مصطکی سائیده بوزیدان سائیده
هر یک یکماشه در گلقند آمیخته همراه شیره بادیان شیره تخم خیارین شیره خار خسک شیره
تخم خربوزه و عرقیات براورده صاف نموده شربت بزوری داخلکرده بخورند و معجون
سورنجان همراه تبرید مذکور بسیار فایده میکند و معجون عشبه نیز درینجا مجربست و از ادویه

محلله ملینه مانند اکلیل الملک و بابونه و شبت و خطمی و صبر و لعاب حلبه و تخم کتان ضماد نمایند و روغن
بید انجیر و روغن حنا بمالند خصوصا که سورنجان تلخ و بیخ نی و جدوار خطائی دران انداخته
باشند و ضماد صابون نیز نافع است و اگر ماده کثیر باشد میباید که بعد از نضج از منضج مرکب
بحسب ماده از مسهل مرکب بحسب غلبه خلط تنقیه کنند و اگر مفاصل صلب گردد چنانچه حرکت نتواند کرد
بعد از تنقیه موضع را بروغن کنجد و پیه بط و مرغ و لعاب حلبه بزرگ بمالند و روباه یا کفتار زنده را در روغن
کنجد بجوشانند و دران نشینند نافع بود علاج درد ورک که دردی بود در سرین و عرق النسا
که دردی بود از مفصل ورک ابتدا کند و از طرف وحشی فخذ نزول کند و تا انگشت های پا رسد
مثل علاج وجع مفاصل بود و اگر ازین تدبیر فایده نشود عسل بلادر طلا کنند و همچنین شیر زقوم
و چند بید ستر با شیر انجیر ضماد سازند که تا آبله افتد و مواد ازان جاری گردد و می باید که مندمل
شدن ندهند و اگر ازین هم به نشود داغ زنند رقیق دوم در تدبیر امراضی که مختصه بعضو
نباشد و آن مشتمل بر نه طریق است طریق اول در حمیات اگر تپ همیشه ماند و هر روز شدت
کند و بی لرزه و سرما آید و شدید نباشد آنرا لثقه گویند و ماده آن بلغم باشد که متعفن شود
داخل عروق و اگر هر روز آید و با لرزه و سرما باشد آنرا مواظبه خوانند و ماده آن بلغم باشد که
متعفن شود خارج عروق مانند دماغ و معده و جگر و امعا و ماساریقا و صدر و مانند آن علامت تعفن
ماده در دماغ آنست که مریض از درد سر بسیار شکوه کند و اگر با تپ قی و درد معده باشد
علامت تعفن ماده در معده است اگر با اسهال باشد علامت تعفن آن در احشا و معده و ماساریقا
بود و اگر با ادرار باشد علامت تعفن آن در جگر بود و اگر با سعال باشد در صدر و علی هذا القیاس و
در تپ بلغمی تشنگی میباشد و نبض سریع بود و قاروره غلیظ و کدر و در شب و روز که بست و چهار
ساعت مقرر کرده اند شش ساعت فتره میکند و اگر مواظبه باشد شش ساعت زایل میگردد

واقل زمان اخذ ویا شدت آن هشت ساعت باشد و اگر تپ یکروز درمیان آید با لرزه و سرما
باشد آنرا غب دایره گویند و ماده آن صفرا باشد که متعفن شود خارج عروق و اگر تپ یکروز
درمیان شدت کند ولی لرزه و سرما آید لازمه بود که ماده آن داخل عروق متعفن گردد و اگر ماده
متعفنه داخل عروق قریب قلب وکبد متعفن شود آنرا محرقه خوانند و عوارض که در غب میباشد
در محرقه بشدت میباشد و باشد که دو غب مرکب شوند و مانند تپ بلغمی هر روز می آید لهذا گفته اند
که اعتماد کلی بر نوبت حمیات نکنند بلکه با وجود این لحاظ عوارض هم می باید که شدت عوارض
بر حدت ماده و ضعف آن بر برودت ماده دلالت میکند و گاهی بر ماده تپ سن و دیار و فصل و مزاج
و عادت و تدبیر متقدم نیز دلالت میکند و درین تپ تلخی دهن و قی و اسهال صفراوی و قلق و هذیان و صداع
و سهر و ناریت بول میباشد مگر آنکه صفرا متوجه بدماغ بود آنوقت قاروره سفید و رقیق باشد
و این منذر بسرسام بود بشرطیکه ماده مندفع برعاف نشود و زمان اخذ غب و یا شدت آن از چهار
ساعت تا دوازده ساعت میباشد و چون ازین زیاده ماند علامت ترکیب است و اکثر
ترکیب از صفرا و بلغم میباشد پس اگر صفرا و بلغم علیحده علیحده متعفن شوند شطر الغب حادث
میشود و اگر یکجا متعفن شوند غب غیر خالصه و شطر الغب خالص آن باشد که مرکب از صفراوی
لازمه و بلغمی دایره بود و شطر الغب یکروز زیاده می آید و یکروز کم و گفته اند اگر در علاج غب خالصه
خطا نشود در هفت دوره که چهارده روز می باشد برود و گاه باشد که بحران غب لازمه در
هفت روز میباشد و غب غیر خالصه تا شش ماه طول میکشد و بول در خالصه رقیق میباشد و در غیر خالصه
غلیظ و وقتی که درد سر در روز اول عارض شود و در روز چهارم قوی گردد علامتش آنست که
بحران در روز هفتم خواهد شد و وقتی که درد سر در روز سوم شروع شود و در روز پنجم قوی گردد
علامت آنست که در روز نهم یا یازدهم بحران خواهد شد و اگر تپ همیشه ماند و سرخی روی و چشم

و انتفاخ رگ‌ها و سرخی و غلظ قاروره بود علامت سونوخس است و آن تپ دموی بود که از غلیان خون
حادث گردد و اگر این عوارضات بشدت باشند علامت مطبقه است و این تپ
دموی بود که از تعفن حادث گردد و باشد که خون خارج عروق نیز متعفن شود چنانچه
تپیکه در اورام پیدا باشد و بحران تپ دموی در روز هفتم واقع شود و اگر روز چهارم آید
و با نافض و لرزه بود علامت ربع دایره است و ماده آن سودا بود که متعفن گردد خارج عروق
و اگر دو روز آید دیگر روز نه آید آنرا ربع معکوس خوانند و اگر روز چهارم شدت کند و با آن
سردی و نافض و عرق نباشد علامت ربع دایمه است و این بسیار نادر بود و ماده
این تپ سودا بود که متعفن گردد داخل عروق و زمان نوبت این تپ بیست و چهار ساعت بود
لیفوریا تپی باشد که اندرون بدن حرارت بسیار محسوس شود و بیرون آن برودت
و انفیالوس برخلاف آن باشد و حمی غشی تپی باشد که چون ابتدا کند غشی حادث
گردد و حمی لیلی تپی باشد که بشب آید و بروز رها کند و حمی نهاری تپی باشد که بروز
آید و بشب رها کند و حمیات مختلفه چنان باشد که آنرا دوری و نوبتی معین نباشد
و علامت آن مختلط باشد و حمی یوم که حرارت در آن متعلق بروح شود اگر در یک روز
می رود و باشد که تا سه روز بکشد جالینوس گفته که تا شش روز هم میماند و این تپ ملایم میشود و نبض
و قاروره بسیار تغیر نمی باشد علاج آن ازاله سبب موجب تپ نمایند چنانچه در غمی و همی و فزعی
و فکری ازاله هر واحد کنند و مفرحات بارده دهند و تبرید قلب و ازاله غم نمایند و همچنین
در غضبی و سهری و تعبی و وجعی و جوعی و عطشی و تخمی نیز ازاله هر واحد نمایند و اگر ازین تدبیر
نرود علاج تپ بلغمی کنند یعنی تبرید خفیف دهند و اگر بسبب شرب شراب باشد آنرا موقوف نمایند
و تبرید و تسکین حرارت نمایند و در زکامی و نزلی علاج نزله و زکام کنند و تپ دق

که حرارت دران متعلق باعضای اصلی منوی باشد علاج پذیر نیست و در ابتدا مشابه بلثقه میباشد
اما اگر طبیبی بصلابت و دقت و تواتر نبض و ازدیاد حرارت بعد از غذا معلوم کند باید که قرص
طباشیر لین و قرص کافور با تبرید یا ماء الخیار و ماء القرع دهد و در صورتیکه حمی عفنی با
تپ دق مرکب شود و معده مریض ضعیف نباشد دادن اقراص مذکوره با شیر بز و شیر
خر و شیر دختر بسیار مناسب است و اگر سرفه هم باشد خمیره خشخاش و مانند آن که در نزله گذشت
با اقراص مذکوره آمیخته باید داد و اگر با حمی دق حمی عفنی بود اسهال برفق کنند و در علاج تپ
دق بهر نوع تبرید و ترطیب نمایند و بعض ادویه مبرده مثل کافور باعث تخفیف نمی شود
و همچنین بعض ادویه مرطبه مثل شراب موجب تسخین پس باید که شراب با آب ممزوج نموده
وقت هضم غذا دهند و همچنین کافور با ادویه مرطبه مخلوط نموده بخورانند و درین تپ از
مرخیات معده احتراز کنند و ادویه مرطبه در آب بجوشانند و دران بنشینند پس هرگاه
بیرون شوند در روغن کدو تمام بدن غرق نمایند و روغن مذکور در گوش و بینی بچکانند
و شوربای گوشت بز و پاچه دهند و نمک در طعام ایشان کم اندازند و زردی بیضه نیمبرشت
بحال ایشان مناسب بود و از اشیای یابسه و مالحه و حریفه و حاره و گرسنگی و تشنگی و غم احتراز
کنند و در مساکن بارده و مهب شمال و کنار آبها مسکن سازند و تپ صفراوی لازمه و خصوصا
محرقه محتاج تبرید زیاده میباشد بعد آن تپ دموی بعد آن تپ بلغمی بعد آن تپ سوداوی و هرگاه تپ عارض شود
باید که اول از علامت ماده آن دریافت کند و بعد آن بحسب احتیاج تبرید و تسکین کند
اگر تپ صفراوی محرقه باشد علاج آن شیره تخم کاهو مقشر شیره مغز تخم کدوی شیرین در
عرقیات بر آورده شربت نیلوفر خاکسی داخل کرده بخورند و اگر قوت ضعیف باشد و یا
با تپ خفقان بود عرق کیوره و عرق بیدمشک و گلاب و عرق گاوزبان بقدر سه سه توله نیز

اضافه کنند و صندل سفید را در گلاب سائیده پارچه را بان تر نموده بر جگر و دل نهند از برای
قلق و اضطراب و خفقان بسیار مفید بود و اگر صداع و سهر بسبب تصاعد ابخره باشد بر صداع
و سهر نمایند و اگر سعال باشد لعاب بهدانه را اضافه کنند و اگر درد گلو باشد شیره عناب را داخلکرده
غرغره نمایند و روز پنجم شیره تخم خیارین را اضافه سازند مگر آنکه روز پنجم نوبت افتد که درین تهییج و
تحریک خوب نیست و اگر حاجت تبرید زیادت باشد شیره خرفه نیز داخل نمایند و روز هفتم شیره
تخم خیارین دور کنند و دادن شیره تخم کاسنی بعد هفتم مناسب بود و اگر حاجت باشد بوقت
شام تبرید از لعاب بهدانه که در عرقیات بر آورده باشند شربت نیلوفر یا شربت انار و خاکسی
داخلکرده باید کرد و قرشی بوقت شام تخم خیارین را نیز حکم نموده و استاد مرحوم در کمال شدت
تپ استعمال میفرمودند و برای خشکی زبان مضمضه از لعاب بزر قطونا مفید بود و نیز اسبغول را
در پارچه بسته در آب اندازند و بر هر دو لب کالند برای خشکی آنها مفیدست و اگر طبیعت لینه
نباشد دادن شیره آلو بخارا و شیره زرشک و سکنجبین مناسب باشد و در روز نوبت قی با سکنجبین
و امثال آن کنند و عرق که آید از پارچه مسح کنند تا ماده از راه عرق مندفع گردد و در تپ
صفراوی جمیع اشربه غیر حامضه احتمال استحاله بصفرا دارند مگر شربت نیلوفر بالخاصیت مستحیل
نمیشود و جائیکه تپ شدید باشد احتیاج منضج نمیشود و در روز هشتم و دهم و دوازدهم از مسهل
بار تنقیه کنند و بعد از پنج روز قرص طباشیر ملین با آب کاسنی سبز مروق باید داد و بعد آن بعلاج
تپ مرکب باید پرداخت و اگر تپ بلغمی باشد میباید که تا روز چهارم تبرید خفیف دهند و چون
ماده غلیظ است روز پنجم ادویه قلیل الحراره از منضج گرم گرفته شب در آب گرم تر کنند صباح مالیده
صاف نموده شربت بنفشه و خاکسی را داخل نموده بدهند و بعد از نضج بروز مسهل از مسهل گرم
که از ان ادویه شدید الحراره دور کرده باشند تنقیه کنند و در مسهل دوم یا سوم داخل نموده

سنا مکی و خار لیقون و ترید نیز حکم نموده اند و ایام مسهل انیست ششم و دهم و دوازدهم و شانزدهم
و هیزدهم و بست و دویم و بست و سوم و بست و پنجم و بست و ششم و بست و هشتم و بست و نهم
و سی ام و سی و دوم و سی و سوم و سی و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و اگر درین ایام نوبت افتد
پس باید که در روز بحران که قوی نیستند مثل نهم و مانند آن مسهل دهند و نیز در روز نوبت معلوم
کنند که نوبت کدام وقت می آید مثلاً اگر دو پهر می آید مسهل پهر شب باقیمانده باید داد که عمل مسهل
تا وقت آمدن نوبت منقطع گردد و اگر طبیب مناسب داند بعد از نوبت مسهل دهد اگر تپ مثلاً در
دو پهر اول شنبه آید آنروز را روز اول تپ شمارند و اگر بعد از دو پهر آید آنرا در حساب ندارند
بلکه شمار روز اول از روز یکشنبه کنند تا آنکه تپ نوبه باشد و ایام بحران که دران جمیع استفراغات
ممنوع اند انیست چهارم هفتم یازدهم چهاردهم هفدهم بستم بست و یکم و بست و چهارم بست و هفتم
سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم و بعضے ازان منذر بعض اند چنانچه روز چهارم هفتم و یازدهم
چهاردهم و هفدهم با بستم و بست و یکم و بست و چهارم با بست و هفتم و انذار بمعنی خبرست پس اگر
بحران در روز هفتم خواهد شد تغیری در روز چهارم خواهد بود و این تغیر خبر میدهد بحران روز هفتم
و ایامیکه در وسط ایام مسهل و ایام بحران واقع اند آنرا واقع فی الوسط گویند و آن ایام بحران
قوی نیستند و تا آمدن تپ معده را خالی دارند و تقلیل غذا در جمیع حمیات مفید بود و
در ابتدای نوبت خواب نباید کرد و رعایت روز بحران در جمیع امراض که ماده آن تیز و گرم
باشد از واجبات است مگر آنکه ماده در هیجان باشد و موجب حدوث آفت عظیم شود در آنوقت
در روز بحران و قبل گذشتن سابوع داده میشود و یا آنکه تا وقت گذشتن هفت روز قوت بیمار ساقط
میشود و یا آنکه مرض تا هفت روز مهلت نمیدهد مثل آنکه قولنج شدید عارض باشد و بهتر آنست
که ہلیلجات را در جمیع حمیات نه دهند و خوردن روغن سوای روغن بادام در حمیات باعث

از دیاد عفونت بود و خوردن عدس بعد زوال حمیات نافع نکس ست و اگر ازین نکس بر تپ نرود
قرص طباشیر ملین و یا قرص زرشک یا آب کاسنی سبز مروق و شربت بزوری و خاکسی بخورد و
اقراص مذکوره با ماء الهندباء الیابس که آنرا چکیده کاسنی میگویند و شربت بزوری نیز نافع
و گلقند و سکنجبین هر دو ممزوج نموده و با شربت ورد و سکنجبین باهم مخلوط نموده نیز نافع بود و غذا درین
و در هر تپیکه بدیر زایل شود موقوف نباید کرد و قرص طباشیر ملین و قرص زرشک و قرص گل و شربت
بزوری که نسخ آنها در قرابادین مذکور ست استعمال نمایند بسیار نفع میکنند و چون خاکسی یکتوله را
در عرقیات مناسبه روز اول یکجوش و روز دوم دو جوش و همچنین تا هفت روز یکیک جوش
زیاده داده با شربت بزوری یا شربت بنفشه دهند و همچنین تا هفته دوم هر روز یکیک جوش کم کنند
برای تپ بلغمی و مرکب بسیار مفید بود دوائیکه در حمیات مرکبه و مزمنه کثیر النفع است بگیرند
گلوی سبز بمقدار تا یکدام آنرا از کارد پارچه پارچه نموده در ظرف گلین انداخته آب خالص بران
ریزد و در زیر آسمان گذارد صبح اندکی افشرده آب لال آنرا با شربت مناسبه بکار برد و گاهی همراه
قرص زرشک و قرص طباشیر نیز استعمال کرده میشود و گاهی ست این بر آورده قرص ساخته
داده می آید و دوائیکه بارها تجربه در آمده بگیرد ست گلو بموزن آن طباشیر سفید هر دو را
سفوف ساخته یکماشه در تپ که با سرما لرزه شدید می آید بدهند روز اول بر طرف میشود و اگر
با قرص طباشیر سائیده یا خیسانیده یا جوشانیده دهند نفع بین میکند و علاج تپ دموی بعد از
فصد هفت اندام یا باسلیق علاج تپ صفراوی کنند و گفته اند که چندان خون بگیرند که مریض
غش کند و در چنین تپ عرق آوردن نیز مفید بود و تدبیر معرقه آنست که نی تازه و تر را
کوفته بفشارند و در میان سر و کف پای مریض طلا کنند و بدن را به پارچه های گرم دارند عرق بسیار
خواهد آمد و آب گرم زیر پشت داشتن نیز عرق می آرد و پاشویه هم و تا که منظور بر آوردن

عرق باشد بدن را نشف کرده باشند و خود را از پارچه پوشیده دارند و علاج تپ سوداوی
بحسب غلبهٔ خلط مانند علاج مالیخولیا باید کرد و درین تپ بسیار پرهیز نکنند و در تپ ربع لازمه
در هر حال فصد باسلیق یا صافن واجب بود و در تپ سوداوی بعد از چهل روز که ماده نضج یابد
تنقیه کنند و درین تپ اگر ضرر در طحال و تغیر در حال کبد میباشد و این تپ در یکسال میبرود و اگر
تدبیر جید و مناسب نبود تا دوازده سال طول میکشد و در روز نوبت این تپ غذا ندهند و در غیر روز
نوبت غذا مانند غذای اصحا دهند لیکن مایل بترطیب باشد و تپ ربع مانند مالیخولیا بر دو طریق میباشد
یکی آنکه سبب آن سودای طبیعی باشد دوم آنکه سبب آن احتراق خلطی از اخلاط باشد و علاج قسم
دوم مشترک باشد بعلاج سودا و علاج آن خلط که از وی سودا حاصل شده چنانچه در مالیخولیا گفته شد
و علاج لیفوریا و انقیالوس و لیلی و نهاری مثل علاج تپ بلغمی بود و علاج حمی غشی بوقت غشی
علاج غشی کنند و بعد از آن علاج تپ بلغمی نمایند و علاج تپ وبای بعلاج تپ سموی کنند
و چیزهای خوشبو بویند و دواء المسک بارد و مفرح بارد خورند و با تعفن است که در هوا عارض
شود علامت تپ وبای کرب و تواتر نفس و تشنگی و خشکی دهن و غشی و عرق و براز بدبو بود
و علاج غب غیر خالصه و شطر الغب مرکب از علاج تپ بلغمی و صفراوی نمایند و هر خلطی که
غالب باشد رعایت آن زیاده کنند و همین است طریق علاج حمی مختلط طریق دوم
در اورام ورم غلظ و انتفاخ بود که بسبب انصباب ماده در عضو ظاهر شود و آن ماده اگر
خون باشد فلغمونی گویند و اگر صفرا باشد حمره و اگر مرکب باشد و خون غالب بود غالب را
مقدم میدارند و فلغمونی حمره گویند و اگر صفرا غالب بود حمره فلغمونی گویند و اگر ماده
آن بلغم باشد و مخالط عضو بود رخو گویند و چون متمیز بود سلعه گویند و اگر سودا باشد اما
داخل عضو و مولم بود سرطان گویند و چون مولم نباشد خنازیر و اما اگر خارج عضو باشد

وظاهر بود صلابت گویند وچون ظاهر نبود غدد واگر ماده ورم مائیت باشد وعام
بود استسقا ذقی وچون خاص بود قیلهای واگر ریح باشد ومخالطت عضو وملایم بود
تهبج گویند وچون مجتمع وصلب بود نفخه گویند شبور اورام صغار باشد ومانند ورم بعضی ازانها
دموی باشد مانند شری دموی وبعضی صفراوی چون نمله وآتشک وبعضی بلغمی
مانند شری بلغمی وبعضے سوداوی مانند عرق مدنی وجرب وثولول وبعضے مائی مانند نفاطات
وبعضے ریحی چون نفاخات فلغمونی علامت آن تمدد وضربان وتپ وسرخی
رنگ ست علاج فصد کنند وزلوبه چسپانند وتبرید از لعاب بهدانه وشیره عناب وعرقیات
براورده شربت نیلوفر خاکسی خلکرده بخورند وتقلیل غذا نمایند وبعد از نضج بمسهل بارد تنقیه کنند
وغذا آش جو ومانند آن از اشیاء بارده نمایند ودر سه روز اول از رادعات مانند صندلین و
فوفل وگل ارمنی وگلسرخ وعنب الثعلب وآب کشنیز سبز وآب کاسنی سبز وآب عنب الثعلب سبز سائیده
ضماد کنند ومرهم رسوت درینباب مفید بود واگر ماده از دفع اعضای رئیسه بود ودر مغابن که
عبارت از پس گوش وزیر بغل وبن رانست جمع آید رادعات مناسب نبود بلکه مرخیات
محلله مانند موم وروغن گل با محللات استعمال نماید وفصد کنند وزلو چسپانند وهمچنین اگر درد
شدید باشد استعمال رادعات روا نبود شخصی را زیر بغل ورم شد از شدت درد میگریست
آرد جو وحبزات ریوند چینی باهم پخته ضماد کنانیدم ورم منفجر شده شفا یافت وبعد از سه روز تا سه روز
دیگر ادویه محلله مرخیه مانند زرکتان بابونه اکلیل الملک آرد جو خطمی با رادعات بیامیزند ودر
انتها محللات مساوی با رادعات کنند ودر زمانه انحطاط اقتصار بر محللات صرف کنند وهرگاه
ماده متحلل نشود وجمع گردد علامت آن شدت درد وتپ بود آنوقت منضجات مانند
بزرگ وحلبه وانجیر وشیر را ضماد کنند وعلامت نضج سکون درد وتپ بود وچون دست بر

نهند فرو رود وان را از ادویه متفجره و یا با آهن منفجر گردانند و هرگاه که منفجر شود و ماده بکلی مستفرغ
گردد مرهم زرد استعمال نمایند و مرهم خل نیز درین باب مجرب است حمرا علامت آن سرخی یا درخشندگی
و براقی باشد و تپ و تشنگی و التهاب بود علاج سوای فصد مانند علاج فلغمونی بود ولیکن درین تبرید
زیاده کنند و در فلغمونی تجفیف زیاده نمایند و ضماد قرع ضماد کنند و علاج فلغمونی حمرا و حمرا فلغمونی مرکب از علاج ورم دموی
و صفراوی نمایند ورم رخو وآن ورم سفید بود و با آن الم و حرارت نباشد و چون انگشت بر آن نهند
فرو رود و ساعتی همچنان غایر ماند علاج آن بعد از نضج از مسهل چار و حب ایارج تنقیه کنند و
نطرون با سرکه و آب سائیده ضماد نمایند و ضماد شبت ضماد کنند سلعه علاج آن مانند علاج ورم رخو
بود و سرگین گاو و مرهم داخلیون و مانند آن ادویه محلله مفید بود و اگر مزمن باشد ادویه حاده
مانند فیدمیون نهند و یا از آتش کرده تمامه بیرون کنند و مرهم های مدمله و مرهم داخلیون وغیره را
بکار برند سرطان هرگاه بر پشت عارض شود در اکثر قاتل بود علاج آن فصد کنند و زلو بچسپانند و
بعد از نضج تنقیه سودا به مسهل و ماء الجبن کنند و طلای حکاکه سنگ آسیا استعمال کنند تا ورم را زیاده شدن نهلد
بعد از آن طلای سفیده طلا کنند تا محافظت از تقرح نماید و اگر متقرح گردد سفیده ارزیر و توتیای مغسول
بروغن گل طلا نمایند تا اندمال یابد و میگویند که گیاه کنیز بوتی که به طرف میوات میباشد اگر از آن در بول
گاو نازائیده سائیده بر سرطان طلا کنند دور میکند از او سرطان نهری را بشکافند و نهند و یا سرطان
را بسوزانند غبار و فن استعمال کنند مفید بود خنازیر اکثر در گردن
و بن ران میباشد باید که اول تنقیه از بلغم و سودا کنند بعد از ان
بیخ سوسن سائیده و در مرهم داخلیون آمیخته ضماد کنند و اگر تحلیل
نشود آرد جو ترمس با بول کودکان ضماد نمایند تا نضج یافته منفجر گردد پس از آن زنگار
نهند و اگر این تدبیر فایده نکند بشگافند و بیرون کنند بعده ادویه مدمله

بکار برند ورم صلب اکثر بعد ورم حار حادث شود علاج آن بعد از نضج از مسہل بلغم و سودا تنقیہ
کنند و محللات ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و پیہ بط و پیہ خروس و پیہ روباہ و مغز ساق
گاو و اشق و مقل ازرق و لعاب اسبغول و روغن بابونہ بمالند غدد علاج آن مانند علاج
ورم صلب کنند و بستن پارچہ سرب بر غدد مفید بود نفخہ علامتش آنست کہ مانند مشک پر باد
باشد و از انگشت فرو رود و در زمان اندک بحالت خود آید علاج بعد از نضج تنقیہ از مسہل گرم
کنند و محجمہ بے شرط بر موضع ورم نہند و روغن بابونہ و روغن نرگس بمالند و جاورس
را گرم کنند و از ان تکمید نمایند دبیلہ ورم بزرگ باشد و رنگ آن مثل رنگ جلد بود و با آن
درد نبود و در ان مواد خبیثہ جمع گردد علاج آن اول تنقیہ بلغم کنند بعد از ان ادویہ محللہ
ملینہ مانند مرہم داخلیون استعمال کنند و ضماد خطمی ضماد کنند تا نضج یابد پس از ان شگافند و مواد
ردیہ را بیرون کنند بعد از ان ادویہ مدملہ را بکار برد دمل و آن ابتدای خراج بود و مادہ
آن خون باشد کہ با آن رطوبت فاسدہ می آمیزد علاج آن مانند فلغمونی باید کرد و برگ نیم را
در آب پختہ بر آن بندند برای تحلیل و انضاج مادہ نافع بود و بخور برگ نیم یا برگ سنبھالو نیز
محلل اورام است و ہمچنین برگ پوٹن و برگ عباسی نیمگرم کردہ بستن مفید است و چون آرد
جو را در جغرات بپزند و اندکی ریوند چینی آمیزند و بکار برند در پختن اورام نہایت مفید بود و تخم مرو
تخم ریحان در شیر و عسل آمیختہ ضماد کردن نیز مادہ را می پزاند و اگر خود منفجر نشود برگ نیم و نمک
ہر دو را سائیدہ بر آن نہند و یا آہن منفجر گردانند شرا شوری پہن باشد کہ مایل بسرخی بود و
با خارش و کرب باشد و دفعتاً حادث شود اگر دموی باشد سرخ تر و گرم تر بود و در روز شدت
کند علاج آن فصد کنند و شیرہ عناب و لعاب بہدانہ و شیرہ صندل در عرقیات بر آوردہ
شربت نیلوفر داخل کردہ بخورند و بعد از نضج تنقیہ صفرا از مسہل بارد کہ در آن ہلیلجات نیز باشند

باید کرد و قرص کافور با تبرید کور نیز فایده می کند و گیرو و پهتکری هر دو سائیده بر بدن
بمالند و عدس مقشر با سرکه خوردن مفید بود و آب نیم گرم بر بدن ریختن نافع بود و سبوس
گندم و تخم خربوزه سائیده بر بدن بمالند و روغن گل و سرکه و گلاب مالیدن فایده بلیغ
میکند و اگر بلغمی باشد سفید بود و در شب شدت کند علاج آن گلقند عسلی و سکنجبین هر دو را
ممزوج نموده همراه گلاب و عرق عنب الثعلب بخورد و در حمام رفتن و از آرد جو و تخم کرفس و سرکه
مالیدن فایده میکند و نمک و میده بر بدن بمالد و از شکر و از اجواین تبخیر کند و تنقیه بلغم نماید نمله
شور صفراوی باشد که با حدت والتهاب بود علاج آن تنقیه صفرا کنند و طلای نمله طلا کنند و اگر
ماده شدید الحرارت باشد بطلای زرد طلا کنند و طلا نمودن از گل ارمنی و رسوت و کافور
و سفیده تخم مرغ مفید بود داحس ورم گرم بود که در بیخ ناخن حادث گردد و درد شدید و ضربان
قوی می باشد و بسیار است که بسبب آن ناخن ساقط میشوند و سبب آن انصباب دم غلیظ باشد
علاج آن فصد باسلیق کنند و زلوچه بانند و از مسهل ها رد تنقیه کنند و از مازو و مر و
سرکه در ابتدا اطلا کنند و همچنین اسبغول با سرکه که در برف سرد کرده باشند نافع بود و چنانکه
درد شدید باشد بزر البنج و افیون و سرکه طلا نمایند و اگر این تدبیر فایده نکند روغن را بسیار گرم
کنند و انگشت را در آن نهند و اگر از این هم تحلیل نشود ادویه منضجه بانند تخم مرو تخم کتان ضماد
کنند پس آنرا شگافته آنچه دروی باشد بیرون کنند و ادویه مدمله بکار برند نار فارسی
یعنی آتشک علاج آن چرا بته هلیله سیاه نیم کوفته شاهتره عناب صندل سرخ نیم کوفته و مانند آن
شب در آب تر نمایند صباح آب لال آنرا گرفته شهد سفید داخل کرده بخورند و بعد از چند روز فصد
هفت اندام یا باسلیق کنند و بعد از نضج تنقیه صفرائی سوداوی نمایند و ماء الجبن و شیر
بکار برند و آب شاهتره سبز مروق که مانند آب عنب الثعلب سبز مروق مفید نیز بسیار فایده

میکنند و چوب چینی و عشبه در نیمرض فایده بلیغ مینماید وطریق استعمال چوب چینی در قرابادین
مسطور است و حب هاے هندی و معاجین عشبه و سفوف او و مطبوخ برگ نیم برای آتشک مجرب
است وطریق خوردن عشبه اینست در عشبه همه چیز مانند چوب چینی است مگر در عشبه
خوردن نمک جایز داشته اند بهترین او آنست که باریک و نیم رنگ باشد و چون بشکنند از ان
غبار ظاهر گردد و مغز آن سفید بود و منفعت آن در اکثر امراض مثل چوب چینی است
مگر در امراض و امزجه حاره این دوا مضر است و در بعض امزجه و امراض بارده بلغمیه و سوداویه
فواید این زیاده از چوب چینی است مثل درد مفاصل و نقرس و درد اعضاء و برای بواسیر
نوشته اند بغایت مفید است و در فالج و استرخاء و لقوه در عشبه که چوب چینی مضر است
این دوا فایده میکند و در امزجه حاره سوداویه مضر است و هرگاه آب عشبه از برای
شرب فالمند و عشبه قلیل باشد ثفل آنرا جوشانیده بکار برند و در شرب آن نیز شرط است
که سرد ننوشند عرق مدنی یعنی نارو و آن اکثر در ساق و ساعد حادث گردد و آن بثره باشد
که پیدا شود و بشگافد و از آن مانند رگی بیرون آید علاج آن فصد باسلیق و صافن از جانب مخالف کنند
و تنقیه سودا نمایند و مار چینی هندی و در اول ظهور آبله یکدرم صبر بخورند و روز دوم یکدرم و روز سوم
یک و نیم درم و موضع را نیز بصبر طلا کنند و هرگاه رشته ظهور نماید باید که برپارچه سرب که بوزن یکدرم
باشد به پیچند و از قطع شدن رشته پرهیز نمایند و از آب گرم نطول نمایند و روغن نرگس و بنفشه
بمالند و خاکستر نی سه درم مرداسنگ یکدرم باموم و روغن بیامیزند و بمالند و پوست انداخته مار
در قند سیاه حب بسته بخورند و صابون قادری در روغن کنجد مرهم ساخته ضماد کنند و نقش طاوس را
اگر در حقه کشند و یا در قند آمیخته بخورند ازاله رشته کند و اگر بگسلد واجب بود که آن موضع را بطول
بشگافند و آنچه باقیمانده باشد بیرون آرند بعد ازان پنبه کهنه در روغن ماده گاو تر نموده در ان

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است آن را بخورد و بعد از آن مرهمها مدمله بکار برند عملی که در این باب بی نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المومنین این مرض را شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی مانند برگ تنبول بکشند و اندرون
نقش نقش خورد مانند برگ تنبول بنویسید و این الفاظ را بخواند و بدمد و باز نقش دیگر خورد متصل نقش اول خورد بکشد
و این الفاظ را بخواند و بدمد و همچنین تمام نقش کلان را از نقشهای خورد پر نماید و هر گاه از عمل فراغت نماید کاغذ
مذکور را پاره پاره کند و در چاه انداز از حکم خداوند تعالی از همان وقت صحت شروع میشود و نهایت این عمل تا هفت روز است
جرب بثور صغار باشد که با آن حکه و سوزش بود و حکه مانند جرب بود لیکن در و بثور نمی باشد
و اکثر آن در دست و در میان انگشتها حادث شود و سبب آن یا فساد خون بود بذاته و یا فساد
آن بسبب اخلاط صفرای محترقه و سودای محترقه و یا اختلاط بلغم مالح با دم فاذی بود و سبب حکه بخارات
تیز و لذاع و اخلاط تیز قلیلة المقدار میباشد که زیر جلد محتبس شود علاج آن مثل علاج آتشک کنند
و رعایت هر خلط نمایند و ضماد کبریت و طلای جرب مجرب است و جماع درین مرض بسیار ضرر دارد
و حمام انفع اشیا است برای جرب و خوردن صبر ماده جرب را بخوبی دور و قلع میکند و حکه که پیران
را حادث میشود بسبب بلغم مالح میباشد مالیدن روغن گل با سرکه مفید بود و مالیدن روغن کنجد
با آب لیمو نیز نافع بود و چون یکدام بنواڑ را کوفته در میان نیم رطل جغرات حل کرده در ظرف گلی آب نارسیده
دو سه روز بگذارند که متعفن گردد بعد از آن بر بدن بمالند از برای جرب مفید بود و اگر نیلا تهوته
را نیز اندازند بسیار نافع بود و شیخ بو علی سینا فرموده که روغن کنجد یکصد و سی درم و نصف وزن
آن سکنجبین چون هر روز تا سه روز خورده شود ماده جرب و حکه را قلع میکند و سفوف چوب گز نیز نافع بود
ثالیل یعنی مسهها شبر با سرکه و نمک با سرکه مالیدن مسه ها را ساقط گرداند و مالیدن روغن
کل و چربی بط و چربی مرغ مفید بود و بعد از نضج استفراغ بلغم و سودا کنند بعد آن حب افتیمون

خورد و اگر این چیزها فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلد فیون بمالد و هر گاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کند مرهم سفیداب استعمال نماید و توتیا و دو انزروت و زنگار با آب صابون سرشته
طلا کنند نیز نافع بود فوبا یعنی داد علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرک
دندان روزه دار و رانیدا مفید بود و همچنین مالیدن صموغ مانند صمغ بادام تلخ و اشق و صمغ بطم
و شحوم مانند چربی بط و پیه کیان ورد و تخمها مثل روغن گل و بادام نافع بود و طلای که برای سعفه
مفید است طلا کنند و باید که پیش از طلا زلو بچسپاند و یا از چیزی حک کنند که خون فاسد از آن برون
آید و تخم پنواڑ و آمله و لاکهه برابر گرفته با آب طلا کنند و طلاهای تنکار استعمال نماید لفاطات و ابلهها
باشند که اندرون آن خونی یا آب تنک باشد سبب آن غلیان خون باشد علاج آن فصد
کنند و شیره عناب و لعاب بهدانه در عرق شاهتره عرق عنب الثعلب بر آورده شربت نیلوفر داخل کرده
بخورند و بعد از نضج از مسهل بارد تنقیه کنند و خوردن انار و عدس با سرکه مفید بود و آبلهها را بسوزن
منفجر کنند و آنها را بیفشارند بعد از آن مرهم سفیداب نهند و علاج نفاخات از مرهم داخلیون و مانند آن کنند
و تکمید از سبوس گندم و نمک نیز نافع بود جهاجن اگر سرخ یا سیاه رنگ عضوی هم سد و جلد
تو بر تو مثل فوبا متقشر شود صابون عراقی را بگلاب ساییده طلا کنند طریق سوم در امراض
جلد جذام و این مرض را داء الاسد نیز گویند و آن مرضی بد باشد و سبب این انتشار سودا
غیر طبعی در تمام بدن بود و غدد پیدا کند و مزاج و شکل اعضا را تغیر گرداند و باشد که متقرح گردد
و چون مستحکم شود اعضا از هم فرو ریزد و علاج پذیر نبود و علامت آن سرخی رنگ بدن و باریک
شدن و ریختن مو و بحة الصوت و ظهور غدد در اعضا بود علاج آن فصد باسلیق و صافن
و اسیلم باید کرد و خون وافر گیرند و جراحة بلیله سیاه نیکوفته و مانند آن که در آتشک گذشت چند روز
دهند بعد از آن نضج ماده نموده از مسهل سودا و ماء الجبن تنقیه کنند و خوردن شیر بز جوان سرخ

موضع نهند تا آنچه باقی مانده است آنرا بخورد و بعد از آن مرهم مدمله بکار برند عملی که در این باب بی نظیر است
باید که عامل بر کاغذ بنویسد یا الله بحضرت امیر المؤمنین بغرض شفا بخش و آن کاغذ را در کلاه
و دستار خود بدارد و بر گرد عرق مدنی نقش سیاه از سیاهی یا مانند آن که تنبول بکثرت تا از بدن نیابد
جدا شود علامت صحت است و اگر قوت قوی باشد دادن شوربای افعی و گوشت آن بسیار مفید بود
باید که یک حبه از طرف سر افعی و همین قدر از طرف دم قطع کنند بعد از آن با نمک و شبت پخته بخورند و خوردن
مارسیاه غیر افعی نیز فائده میکند و حب زیبق خوردن از مجربات است و خوردن چوب چینی نیز فایده میکند و
کسیکه اراده خوردن چوب چینی نماید باید که اول فصد و تنقیه کند و یک هفته قبل از شروع عرقیات مناسبه
شربتها و غسلها بکار برد و آب را ترک نماید و همچنین عادت کم خوردن نمک نماید و از برای مزاج گرم خریف و از
برای بارد ربیع مناسب است و در اثنای خوردن چوب چینی اجتناب از آب سرد و حموضات و بقولات و
بنیات و فواکه رطبه و تناول نمک و اطعمه غلیظه و کثرت اکل و جماع و حمام و حرکات عنیفه و جز آن آنچه منافی
صحت باشد لازم داند و از شیرینی های مفرط و ادویه بسیار گرم پرهیزد و اگر دیگر عوارض باشند پیچش و جز آن
رو دهد ادویه مناسبه بغرض همراه آب چوب چینی یا دیگر عرقیات استعمال باید کرد و بفرحت و بهجت مشغول دارد
و بعد از خوردن چوب چینی تا چهل روز پرهیز دارد و آهسته آهسته رجوع بعادت خود نماید و از جماع تا شصت
روز پرهیز باید کرد و ایام خوردن چوب چینی کهولت ابتدای شیخوخت است برص داغ سفید باشد
که بر بدن حادث شود اگر سوزن در داغ فرو برند و بجای خون رطوبت سفید بیرون آید و آن موضع از
مالیدن سرخ نشود علاج پذیر نبود علاج بعد از نضج تنقیه از مسهل حار کنند و حب ابن حارس بطریق حب ایارج
بخورند و بعد از تنقیه خوردن معاجین حاره و شرودیطوس و تریاق فاروق نیز نافع بود و مالیدن
اشیائی که بسیار گرم و جذابه خون باشد مثل خردل سرخ و میویزج و کندش و بوره و زرنیخ سرخ و بورق و
شیطرج و عاقرقرحا و شونیز و خربق و همچنین اشیاء مقرحه مثل عسل بلادر و بخال کبوتر و فرفیون نافع بود

خورد و اگر این چیزها فایده نکند از آهن قطع کنند و یا دوای تیز مانند فلد فیون بمالند و هر گاه گوشت
زیاده خورد و سوزش کنند مرهم سفیداب استعمال نمایند و توتیا و انزروت و زنگار با آب صابون سرشته
کنند نیز نافع بود بهق الابیض علاج آن مثل علاج جرب کنند و مالیدن روغن گندم و چرگ
مجرب است بهق اسود و آن نشانهای سیاه بود که بر جلد حادث شود و چون از ابالد
سبوس از آن جدا شود و چون بافراط باشد برص اسود حادث شود علامت آن فلوسها مانند
فلوس ماهی از جلد جدا شوند و این مقدمه جذام باشد علاج آن مانند علاج جذام بود و مالیدن
خربق سیاه با سرکه و زرنیخ و زاج و کبریت با آب ترب نافع بود کلف که آنرا چهائین گویند و آن
نشانی بود که بر رو افتد و مایل باشد بسیاهی نمش یعنی قطعهای سیاه هستند بر که بهندی لهسن گویند
برش که آنرا کنجدک گویند خال که آنرا تل گویند علاج همه مثل علاج جذام باشد و از ادویه که
جالی و محلل باشند مانند بورق و فلفل و تخم خربوزه و ترمس و تخم ترب دارچینی و قسط و بادام تلخ و خاک زیبق
طلا نمایند و باید که در ابتدا ادویه قابضه مانند آب آس و گلاب و آرد عدس با آن ادویه بیامیزند و
خال را باید که اول بسوزن بزنند تا خون از آن برآید پس از آن بسرکه بشویند بعد از آن ادویه مذکوره
طلا نمایند سبزی و سیاهی که بسبب مردن خون زیر جلد حادث شود از برگ کرنب ترب یا از زرنیخ و ضماد
کنند و سبزی که بعد از فصد حادث شود از بستن خرقه گرم و نان گندم گرم زایل میگردد و اثری که بر بدن
از قرحه و آبله بماند مرداسنگ را سفید کنند و بروغن گل آمیخته ضماد نمایند و یا مرداسنگ و سفیده با سرکه
طلا کنند اگر اثر قرحه مانند و سیاه باقی ماند چربی بط با مرهم داخلیون مفید بود کثرت عرق اگر با وجود
کثرت عرق قوت قوی باشد حبس نکنند و استفراغ و تنقیه بدن نمایند و اگر ضعف عارض شود و سفیده
بروغن گل بمالند و دوای حابس عرق بر بدن مالیدن مفید بود و اگر خون از راه عرق آید علاج آن
فصد کنند و شیره عناب و لعاب بهیدانه و شربت نیلوفر بخورند و قوابضات دوای مذکوره بر بدن بمالند و آب بقیه

بر بدن مالیدن فائده میکند و نقیه و رسمها یه قسود ار مسهل بارد تنقیه کنند تشقق اطراف علاج

انچه در مجلد چهارم از نسخ نهم از طریق اول از رفیق دوم از منزل اول هرگه بروغن بادام و روغن کدو و بعد از حمام

اگر بسبب غلبه سردی باشد اول تنقیه کند بعد ازان ترطیب بدن بخوردنی کنند و چون بسبب یبس بدن از شیان

و تبرید و رطوبات باید نمود و چون پیه بزگداخته مازو و کتیرا باریک ساخته درهم آمیخته در ترقیدگی پاشنه لند

نافع بود و مغز ساق گاو و چربی و روغن بنفشه با اندکی مرداسنگ آمیخته نیز فایده میکند تشقق که در شدید قحین

یعنی کنج دهن حادث میشود علاج آن فصد و اسهال کنند و مازو در سرکه جوشانیده مضمضه کنند و

سر مهرا در آب نارنج و آب سماق مخلوط نموده طلا کنند و علاج تشنج جلد سر و علاج تقشر جلد بعلاج شقوق

اطراف کنند و تقشر پا که از ملاقات اشیای سخت حادث شود علاج آن از قوابضات مانند

حنا بلوط گلنار پوست انار جوز السرو بکوبند و با سرکه بجوشانند و ضماد کنند در دیکه زیر قدم خصوصاً

در پاشنه حادث میشود علاج آن اگر پخته منفجر شود و مده خارج گردد باید که فم جراحت را وسیع

کنند خواه از آله خواه از دویه کاله پس هرگاه عضو از مده پاک شود حنا و مازو را در سرکه سائیده بر بندند

و یا خاکستر بلوط را با شحم مخلوط نموده نهند و اگر منفجر نشود باید که علیات مانند چلکی دنبه بران بندند سحوج جلد

یعنی خراشیدگی جلد اگر بسبب ملاقات اشیای درشت و یا بسبب سواری اسپ عریان و یا بسبب تنگی موزه و مانند آن

پوست بدن خراشیده شود علاج آن فصد کنند و خرقه بگلاب کرده بران نهند بعد ازان طلا مرداسنگ

طلا نمایند و یا روغن گل بمالند و ورد و آس هر دو را سائیده بران بپاشند و یا مرهم سفیداب کافوری نهند و

اگر جرم کهنه که زیر موزه میباشد آن را بسوزانند و بروغن گل آمیخته طلا کنند سحج را که بسبب موزه حادث گردد نافع بود

و همچنین مالیدن کدوی سوخته نیز عجیب است و لعابات را در برف سرد کنند و روغن بنفشه و اندکی کافور

آمیخته طلا کنند برای سحجی که بسبب کشیدن ریسمان حادث شده باشد مفید بود و اگر بسبب عرق حاد

پوست حالبین و اطراف انثیین و عانه خراشیده شود باید که ضماد گلمیلا ضماد نمایند یا طلای حکاکه اسرب طلا سازند نافع بود

طریق چهارم [illegible] باشد که در سر حادث گرد[illegible]

[illegible] روغن کدو و روغن بنفشه بمالند و اگر بسیار بود

[illegible] کنند بعد ازان ادویه جالیه در سر اندازند [illegible] داء الثعلب داء الحیه

که بسبب حجامت پیدا شود [illegible] پوست نیز با آن جدا شود از داء الحیه گویند و اگر در سر و ریش و ابرو

ابیض یعنی چهپ [illegible] سفیدی موضع و فربهی بدن خواهد بود علاج آن بعد از

نضج استفراغ بلغم یعنی و مسهل حار و حب ایارج کنند و بعد ازان آن موضع را به پارچه خشن و یا پیاز

غنصل بمالند و خردل و سیر سائیده ضماد کنند و اگر علت قوی باشد عوض ذلک آنموضع را نشتر کنند

و اگر بسبب صفرای تیز باشد زردی رنگ و خشکی آنموضع خواهد بود علاج آن اسهال صفرا کنند و پارچه

را در سرکه گرم تر سازند و تکمید آنموضع نمایند و روغن گل بمالند بعد ازان کبریت بسرکه تیز مالش نمایند

و اگر از سودای محترق باشد اسهال سودا نمایند و ماء الجبن خورند و موضع را بسیر و پیاز بمالند پس چربی خرس

و چربی شیر با سرکه مالیدن نافع بود و طلای گندهک طلا کنند و اگر بسبب خون غلیظ باشد سرخی رنگ و

تمام علامات غلبه خون خواهد بود علاج آن فصد و تنقیه از مسهل بارد کنند و آنموضع را اول از پارچه

خشن بمالند بعد ازان پیاز غنصل و سیر و خردل و فرفیون طلا کنند انتشار شعر اگر بسبب قلت غذا باشد

چنانچه بناقهین عارض میگردد باید که غذا جید بخورند و خواب کنند و حمام نمایند و روغن نیلوفر و بنفشه بمالند و اگر

بسبب اتساع مسام باشد باید که هلیله کابلی و مازو و اقاقیا و مانند آن از ادویه قابضه در آب بجوشانند

و نطول نمایند و ادهان قابضه بمالند و روغن آمله نیز مالیدن فایده میکند و اگر بسبب یبوست باشد

ترطیب مزاج و تدهین بروغن بابونه و مانند آن کنند و همیشه حمام نمایند و اگر بسبب رطوبت غلیظه باشد که ماده

شعر را آمدن نمیدهد باید که کثرت حمام کنند و طلای شیح طلا نمایند صلع آنست که موی سر زایل گردد

و اگر در پیری باشد علاج پذیر نبود و اسباب و علاج آن مانند انتشار شعر است شیب سفید شدن موی بسبب

... بباید ... باشند ... کرمی افتاده

گرم گرم بر موضع ضماد ... و اگر جلد از غسل بلا در محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس از ان مرهم ...

از گوشت ... طریق هشتم در جراحات ...

... است و روغن ... حلیم ... علی در ینباب مفید ...

از ... اول ...

... شعر جمیع ادویه مذکوره و داء الثعلب انبات شعر میکند ... بیضه ... نیز موی بر ... نماید و اگر

... نی براده عاج هر جا که طلا کنند موی را بر وی باید ... موی را اول نتف نمایند و بنوره حلق کنند

بعد از ان از مخدرات مانند بنج و افیون و شوکران ضماد کنند موی را از روئیدن منع میکند و همچنین

مستاصل ... مانند سفیده و شب یمانی یا خون سنگ پشت و یا بیضه مورچه و یا خون وزغ کلان ضماد

کنند مانع بر آمدن موی است و اگر خواهند که موی جعد شود طلای مرداسنگ طلا کنند و مالیدن روغن بنفشه

و روغن بادام شیرین و لعاب خطمی و بزرکتان موی را از تشقق منع میکند و اگر تشقق بسیار باشد اول

فصد و اسهال سودا کنند طریق پنجم در قمل یعنی سپش و صئبان یعنی بیضه سپش هر گاه بسیار شوند

بعد از نضج از مسهل حار تنقیه کنند و از آب و نمک غسل کنند و طلای برگ فلفل طلا کنند و اگر ضرورت

باشد گاه گاه زیبق در آب آمیخته در سر انداخته باشند و آنچه در کشتن کرم گفته شد اینجا نیز مفید بود و پوشیدن

حریر بالخاصیت نافع بود و اگر مو بسبب سومت غذا بد بوی پیدا کند تنقیه معده و دماغ از مسهل گرم حب ایارج

نماید و اطریفل صغیر خورد و از غسول نوشادر سر را بشویند و بعد از چند روز اشق و بلوط و جوز السرو روغن

زیت و سرکه آمیخته در سر انداز د طریق ششم در بیماریهای ناخن اگر ناخن مانند ابرک سفید و

براق شود علاج آن بعد از نضج تنقیه سودا کنند و ماء الجبن خورند و روغن بادام شیرین یا چیز لیمو بر

بمالند و هر نوع مرطبات بکار برند و اگر بر ناخن داغ سفید مانند برص ظاهر شود آنرا برص اظفار

گویند علاج آن بعد از نضج تنقیه رطوبت غلیظه کنند از مسهل حار و بعد از ان صمغ پسته و خاکستر سم بز

و بیخ نی و زرنیخ و دبق با سرکه نافع بود و غری السمک درین باب عجیب غریب است جذام اظفار

[illegible] آتش [illegible] شود که پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان [illegible] بصورت

[illegible] السدب [illegible] خواهد بود و تشقق ناخن را نیز گرند [illegible] و دوا [illegible]

[illegible] دست [illegible]

اگر بسبب یا تی رطوبت مسترخیه باشد [illegible] علاج فالج بود و اگر بسبب حدت خون باشد چنانچه [illegible]

در داخل شود و درین قسم درد بسیار باشد علاج به علاج داحس کنند و اگر خون زیر ناخن مختقن و منجمد گردد

در روز چند مرتبه آن ناخن را از دهن مص کنند و ضماد سرطان نهری ضماد نمایند و ضماد کردن از تخم

جرجیر و سرکه زردی ناخن را نافع بود و اگر ناخن کوفته شود برگ آس و برگ انار آرد گندم با روغن گل ضماد

کنند و اگر پارچه را با نیل رنگ کنند و بر ناخن به پیچند و بالای آن چند روز بول کنند بسیار نافع بود

انتفاخ اصابع یعنی بزرگ شدن و خاریدن انگشتان باید که از آب دریا بشویند و از غسول

سبوس گندم انگشتها را بشویند و انجیر را در شراب بپزند و ضماد کنند طریق هشتم در تغیر رایحه بغل و

اربیتین و سوختگی اعضا تغیر رایحه بغل و اربیتین و بدبوی عرق باید که بعد از نضج تنقیه خلط متعفنه

کنند و تسکین اخلاط با تبرید و سکنجبین کنند و از ریاضت و تعب احتراز نمایند و بغل را از آب نیم گرم بشویند

و دوای اشنب یمانی بمالند و طلای کافور طلا نمایند و مداومت حمام فرمایند و از جماع و خوردن انگوزه

و سیر و خردل و مانند آن احتراز کنند و اگر این موضع متقرح شود اول بسرکه و گلاب بشویند و بعد از آن

دوای [illegible] را طلا کنند عضو یکه از آتش و از آب گرم و روغن گرم بسوزد سفیده تخم مرغ و سیاهی دوات

بمالند و طلای گل ارمنی طلا کنند و اگر بسیار سوزد و آبله ها افتد فصد کنند و آبله را از سوزن شگافند و مرهم سفیدهٔ

کافوری را استعمال نمایند و آهک آب نا رسیده را مکرر هفت بار بشویند و خشک کنند و دو دام از آن با کلام

موم و پانزده دام روغن گل مرهم سازند و بکار برند و مرهم نیل نیز نافع است و چون نیل را در روغن کنجد دو ساعت

جوشانده از آب سرد مکرر بشویند نیز نافع بود و خاکستر مو از زردی تخم مرغ مخلوط ساخته بر عضو یکه از آب گرم

گرم گرم بر موضع ضرب نهند و اگر جلد از عسل بلادر محترق شود باید که اول حجامت با شرط کنند پس ازان مرهم مس
از گوشت نوع هشتم در جراحات جراحت تفرق اتصالی باشد که در گوشت حادث شود باید که
از هم بازمانده نگذارند تا چیزی در آن نیفتد و از آنچنان ببندند که بیکدیگر متصل شود و اگر متصل نشود باید دوخت
و اگر بر جراحت دو سه روز گذشته باشد باید که از خیری خشن از آنجا تراشند تا خون از آن جاری شود بعد از آن
ببندند و اگر جراحت غایر باشد باید که ذرور کنند یا پاشند و اگر در آن چرک یا ریم باشد ذرور عسل بسرشند و استعمال
کنند و پنبه کهنه در آن کنند و مرهم لسان سگ استعمال کنند و اگر با جراحت ورم و قطع عصب و عرق و کسر عظم و
الم و فساد گوشت و نزف الدم باشد باید که اول علاج این امراض کنند بعد از آن علاج جراحت نمایند
پس اگر ورم باشد علاج آن در اورام گفته شد و علاج قطع عصب آنست که از هوای سرد و آب سرد واگرم
نگاهدارند و دو سه روز العضو را در روغن زیت نیمگرم غرق کنند تا از حدوث ورم ایمن باشد بعد از آن
روغن گل و روغن آس باندک فرفیون بمالند و اگر روغن زیت بدست آید بهتر بود و اگر تشنج حادث شود
عصب را قطع کنند و بروغن داغ کنند و علاج قطع عرق آنست که خرقه بسرکه و گلاب تر کرده در جراحت کنند
تا خون بند شود و گرد جراحت بمبردات قویه طلا کنند و دم الاخوین و پشم خرگوش و مانند آن بر آن نهند
و ببندند و تا هفت روز رفاده را نکنند و علاج کسر عظم آنست که ضماد عدس ضماد نمایند و اگر الم باشد
باید که تسکین الم از افیون و بزر البنج و مانند آن کنند و اگر فساد گوشت باشد ضماد برگ کاسنی سبز ضماد
نمایند و یا بآلت دور کنند و اگر نزف الدم باشد ذرور صبر پاشند قروح جراحت که متقیح شود آنرا قرحه
گویند و چیزیکه از قرحه آید اگر رقیق باشد صدید گویند و اگر غلیظ باشد وسخ و اگر آن چیز اندک باشد
علاج آن از سرکه و شراب ماء العسل قرحه را بشویند و پنبه کهنه را بروغن گل تر کرده اندرون آن کنند و اگر
بسیار باشد از ادویه جالیه و مراهم مندمله که در قرابادین مذکور اند علاج کنند و اگر دهن قرحه تنگ باشد بفتیله

مرهم بدو رسانند تشوک شوک و پیکان و مانند آن اگر خار و پیکان نشسته بصورت
باید که از زنبور بیرون کنند و مر و کندر سائیده دران کنند و اگر خار و آبگینه در اعضا رود و دوا بکدام
نتواند کرد باید که طلای زراوند طلا کنند و گاه باشد که برای اخراج پیکان و برای داغ نمودن یا
شق کردن احتیاج میشود بسوی دوائی منشی و دوای مخدر مانند شراب و افیون ناصور قرحه کهنه
باشد که اندمال نپذیرد و همیشه ازان رطوبت بیرون آید علاج آن پنبه کهنه بشراب کنند و بشیاف غرب
بیامیزند و دران پر کنند و یا بگلاب و خاکستر چوب انگور بشویند و یا باب و ریا و آب صابون و زرنیخ و نوشادر
بشویند و علاج غرب کنند و بیخ سوسن در آب سائیده در ناصور گذارند از آن مندمل کنند و اگر مفید نشود
بشکافند و گوشت فاسد را زایل کنند با آهن و یا با دویه اکاله داغ کنند و یا مرهم مدمله نهند طریق نهم
در سقطه و ضربه سقطه آنست که شخصی بر چیزی بیفتد و ضربه آنست که چیزی دیگر بر آن شخص افتد اگر
تفرق اتصال و نزف دم و مانند آن نباشد باید که فصد از جانب مخالف کنند و حجامت نماید و از شیل
مغاث گل ارمنی اقاقیا ورق سرو صبر و ماش مقشر کوفته بیخته با آب آس ضماد کنند و اگر بسبب درد ورم
گرم و تپ پیدا شود بعد از فصد نیم درم مومیائی با آب گرم بخورند و ریوند چینی و فوه الصبغ و طین
مختوم و لک منقی همراه آب نخود بخورد و گاوزبان با شربت سیب و قنداب و عرق گاوزبان نافع
بود و ضماد قوفل ضماد کنند و ماش و آرد نخود و عدس و زردی بیضه نیمبرشت غذا سازد و از گوشت
و شراب پرهیز نماید مگر آنکه ضعف باشد آنوقت شوربای چوجه مرغ با ماش مناسب بود و اگر ضربه و سقطه بر سر
بعد از فصد تنقیه صفرا کنند و سرکه و گلاب و روغن گل را بر سر بمالد و طلای آس طلا کنند و اگر بسبب ضربه نفث الدم
حادث شود علاج نفث الدم کنند و روغن دیودار از تالیف حکیم علی برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات
بی نظیر است و اگر کسی را تازیانه زده باشند باید که اعضای او را دلک کنند و خرقه کتان بگلاب
و آب سرد تر کرده نهند و مرهم سفیداب بمالند و بهتر آنست که پوست گوسفند وقتیکه باز نموده باشند

گرم گرم بر موضع ضربه نهند کسر تفرق الاتصال بود که باستخوان حادث شود اگر استخوان پاره شده
از گوشت جدا شده باشد علاج اول آن عضو را بملایمت بکشند و استخوان را برابر کنند و از عصابه
موضع کسر را تا باعلی او ببندند و از عصابه دیگر از موضع کسر تا باسفل آن و بالای آن جبایر ببندند بعد آن
فصد و اسهال کنند و شوربای مرغ بدهند و یکمثقال گل ارمنی و نیم مثقال مومیای با جلاب بدهند و عصابه
را تا سه روز وا نکنند مگر آنکه از بستن آن درد شدید و خارش پیدا شود بگشایند و آب گرم بران ریزند
و بعد از یک ساعت باز عصابه را در گلاب و سرکه و روغن گل ترکرده ببندند و ضماد عدس ضماد کنند و
غذای لزجه مثل هریسه و تخم مرغ خورند و اگر با کسر ورم هم باشد صندل آب کشنیز سبز و آب کاسنی سبز و طلای نرد طلا کنند
و اگر خون از آن جاری باشد دم الاخوین و کندر سائیده بران پاشند و ذرو رصبر هم استعمال کنند
و اگر با کسر الم هم باشد باید که تسکین الم بدانچه در جراحت مذکور شد نماید و لتعقد و صلابت که بعد
انجبار استخوان باشد اگر تازه باشد باید که قطع سرب بران نهند و از رفاده محکم ببندند و اگر کهنه باشد لبلاب
که از شحوم و امخاخ و ادهان و قیروطیات ملایم کنند خلع آنست که مفصل از جای خود بیرون آید باید که
مفصل را بملایمت بر جای او آرند بعد از آن تسکین درد و ازالت ورم کنند و ثی آنست که مفصل
از جای خود برود و لیا بیرون نیاید و هن عبارت است از ادفتیکه به استخوان و گوشت و مانند آن
که محیط مفصل است لاحق شود بی آنکه مفصل از جای خود بلغزد علاج همه آنست که عضو را برفق بمالند
و طلای مناسب طلا کنند و اگر بان ورم باشد فصد کنند و ضمادیکه در ضربه گذشت ضماد کنند مقام
در تدبیر سموم مشروبه و ملدوعه که مشهوراند و آن بر دو محل است محل اول در سموم مشروبه اما مشروب
آنچه مشهور نباشد و یا آنچه مریض اظهار آن ننماید علاج آن از تدبیر کلی کنند و آن اینست که اگر سم از جمله
مشروبه است در حالتیکه اندک تغیر محسوس شود میباید که از آب نیم گرم و روغن کنجد مکرر قی کنند بعد از آن
شیر گاو و روغن گاو خورند و اگر از شیر و روغن قی کنند نیز سزاوار است و منع خواب تا یکروز لازم است

پس اگر سم گرم است و این از حرارت معده و امعا و تشنگی و خشکی دهن معلوم میشود درینصورت
لعاب اسبغول و شیر تازه و دوغ گاو و روغن بادام و صندل و گلاب و مطبوخ هندی و مانند آن هر کدام
که باشد به برف سرد کنند و بدهند و همچنین قرص کافور و مفرح بارد و آش جو بیاشامند و حوالی دل و جگر
اضمده بارده ضماد کنند و پارچه بگلاب و صندل تر کرده بر سینه گذارند و اگر بارد است و این از بیحسی اعضا
و سردی بدن و عرق سرد و ثقل اعضا معلوم میشود درینصورت نیز بمجرد دریافت این عوارض مکرر
قی کنند و شراب کهنه و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق فاروق و دواء المسک حار و مفرح حار و پیاز و
سیر و جدوار و خبطانا و حلتیت و مانند آن باید داد و چون مخلصه یکمثقال برای سموم مشروبه دهند کافی
بود طریق استعمال آن اینست که یکمثقال از وی نیمکوب کنند و در نیم پیاله آب جوشانند تا به نیمه آید صاف
کنند و دو درم روغن زیت یا روغن گاو اضافه نمایند و نیمگرم بیاشامند و غذا اگر الشیر گاو و یخنه بدهند و
اثر سم بهر عضو یکه زیاده باشد اصلاح آن عضو زیاده منظور دارند مثلا اگر اثر ضرر بجگر معلوم شود ادویه مدر
بکار برند و اگر بمعده شود مسهل نرم بعمل آرند و علی هذا القیاس و شوربای مرغ خورند و روغن یاسمین و روغن
نرگس و روغن گل و مانند آن بر دل و جگر ضماد کنند و اگر لدغه باشد همانوقت قدری بالاتر از جای که
برگزیده باشد سخت بر بندند تا مانع نفوذ سمیت شود و اگر ممکن باشد قطع عضو کنند یا داغ دهند یا حجامت
بشرط کنند یا زلو چسپانند و باید که محل زخم را بمکد بعد از آنکه بادویه تریاقیه مضمضه نموده باشد یا مضمضه
بسرکه و روغن گل کرده باشد یا محجمه بمکد و این بهتر است باید لیکن شخص که میمکد ناشتا نباشد و زخم را مندمل شدن
ندهند و خروس بریان نموده همچنان گرم شگافته در موضع زخم نهند تا جذب سم میکند و ادویه جذاب سم مثل
پیخال کبوتر و خاکستر چوب انجیر و سرگین بز و ثوم و پیاز و گوگرد با سرکه و عسل آمیخته ضماد کنند و مهره مار درین باب
قویست باید که بر موضع گزیده مار بگذارند که بچسپد و تکرار عمل نمایند و دو مثقال تخم نارنج که مقشر کرده باشند و تخم
لیمو و تخم ترنج بغایت مفید است و آنچه در جمیع اقسام بالخاصیت نافع است فادزهر و نارجیل دریای و

جدوار و تریاق فاروق و تریاق طین مختوم و شرودیطوس انفع علامت جودت تریاق انست
که بمقدار یکدرم بخورد خروس دهند و مار و یا یکی از هوام قتال بر و مسلط کنند اگر خروس نمیرد تریاق نیک باقوت ست
یعنی خوردن
و بهم رسیدن اجزای تریاق فاروق و شرودیطوس متعذر است لهذا نسخه آن نوشته نشد مگر مردمان
که از اطراف می آرند آن هم فایده میکند قدر شربت تریاق فاروق در گزیدن مار و سگ دیوانه یکمثقال است
و در گزیدن عقرب یکدرم و در گزیدن زنبور دانگی و نیم با سرکه و قدر شربت شرودیطوس قدری زیاده از
تریاق فاروق است و فصد مادامیکه در بدن سم منتشر نشده باشد جایز نیست و اگر غشی افتد بعلاج غشی
مشغول شوند و تقویت اعضای رئیسه نمایند و از جمله سموم مشروبه معروفه افیون است علاج خاص آن
قی کردن است از آب شبت و تربد و عسل و نمک هندی پس شیر و روغن خوردن دهند و آبیکه فلوس مس
دران جوشانیده مگس ها را انداخته باشند قی بسهولت آرد و چون یکدام کونپل بید انجیر را در آب سائیده بنوشند
ضرر سمیت افیون دور میکند و قی هم آرد و همچنین نوشیدن فادزهر فایده عظیم دارد پس شراب کهنه که
دران چند بید ستر و دارچینی انداخته باشند مفید بود و حلتیت و تریاق فاروق و مانند آن که در تدبیر
کلی گذشت مفید بود و همچنین است علاج دهتوره و دیگر ادویه مخدره و سم دیگر اسغول کوفته است علاج
خاص آن قی کردن است با آب نیم گرم و شهد و شبت و نمک و بوره ارمنی پس از آن زردی بیضه نیم برشت
با فلفل و نمک هند دهند و شراب صرف خورند و حلتیت و شراب افسنتین نیز مفید بود و غذا شوربای چرب و
سم دیگر سم الفار است علاج خاص آن قی کردن است بطبیخ شبت و شراب و عسل و بورق و اگر سحج
عارض شود سفوف طین بروغن گل و شیر گاو داغ کرده بخورد و همین است علاج شنگرف و زیبق مصعد
و اهل هندوستان در علاج زیبق مصعد مداومت خوردن پته میکنند و صحت می یابند و سم دیگر زنگار
است علاج آن قی کردنست به بزرگ جرجیر و خبازی و شهد مصفی پس آب نخ و آش جو و شیر و
روغن و لعابات خورند و شوربای چرب تناول نمایند و همین است علاج نوره و هرتال و صابون

وسم دیگر بلادر است یعنی بهلاوه علاج خاص آن قی کردنست از روغن کنجد و آب نیمگرم پس ازان چیزهای سرد و تر مانند شیر و دوغ و آش جو دهند و روغن بنفشه و روغن بادام بکار برند و کنجد و بارجیل دریائی نیز مفید بود و گویند فادزهر آن مغز جوز است و سم دیگر حب السلاطین یعنی جمال گوٹه است علاج خاص آن قی کردنست از شیر و روغن زرد و بعد ازان دوغ و اشیای بارده قابضه خوردن است و سم دیگر کمات سیاه است یعنی گنبهی علاج خاص آن قی کردنست با آب گرم پودینه و سکنجبین بعد ازان شراب خوردن و تناول معاجین حاره مانند کمونی مفید است و تریاق اربعه نیز نافع است و سم دیگر شوربای مسمومه یعنی کباب و گوشتهای پخته که در حین گرمی سرپوش آن بپوشند که بخارات آن دفع نشده سرد گردد علاج خاص آن قی کردن است با آب نیمگرم و نمک بعد ازان سکنجبین سفرجلی و مقویات معده و دواء المسک خورد و گل مختوم نیز مفید بود و سم دیگر شیر فاسد است و علاج خاص آن قی کردنست با آب نیمگرم و شهد و روغن کنجد و نمک پس ازان جوارش مصطگی و جوارش عود با شراب صرف خوردن و اگر شیر در معده بسته باشد علامت آن غشی و عرق سرد و لرزه بود علاج آن خوردن مثقالی از پنیرمایه حیوانات با سرکه کهنه خصوصاً پنیرمایه خرگوش با پنجدرم پودینه محل دویم در سموم بلدوعه معروفه و از جمله مشاهیر آن مارست و آن اقسام می باشد علاج گزیدن آن بدستور است که در قواعد کلی گذشت پس خروس بستن و ادویه جذابه ضماد کردن و تریاق فاروق و مانند آن را تناول نمودن و حلتیت را با شراب خوردن و همچنین شیر و با شراب بسیار نوشیدن و بدستور گندنا و پیاز با شراب و روغن ماده گاو کهنه نوشیدن مفید بود و بستن مارمهرها بر موضع گزیده نیز نافع است و پنیرمایه خرگوش و غیر آن که تازه باشد با سرکه ممزوج با آب خورند و خوردن آب نیل بقدر یک رطل و بستن جرم آن از مجربات است و در میان شیر نشستن مفید بود و شوربای ضفادع نافع است و همچنین ضماد کردن ضفدع که شکم آن را دوپاره کرده باشند نیز نافع است و عقرب نیز اقسام است علاج گزیدن آن بعد از تدبیر کلی شیر و شراب انجیر دو

از سیر ضماد کنند و عقرب را بکوبند و بنهند و یا حلتیت و سیر و کبریت و نمک را بکوبند بدان طلا کنند و نیز گویند
اگر موش و ضفدع زنده را بگیرند و بدو نیم کنند و بدان موضع نهند مفید بود و تریاق اربعه نیم مثقال با گلاب و
عرق گاوزبان گیلانی و شربت انار بخورد و قدری بر موضع لسع عقرب نهند و ضماد نارجیل دریایی بر
گزیده عقارب را رافع الم آن است در ساعت و بندق هندی را چون در دهن خایند و ضماد کنند مفید بود
و تبخیر سموم از برای گزیدن عقرب از مجربات بعضی اطباست و زنبور علاج گزیدن آن آب خطمی و عنب الثعلب
گل ارمنی کافور با سرکه ضماد کنند و گل با سرگین ماده گاو بمالد و یا ورق انجد طلا کنند و تبرید شربا و ضمادا
نافع بود و ضماد نارجیل دریایی رافع الم است در ساعت و همین است علاج مگس عسل و مور پردار و پشه
و چون مگس را سر کنده باقی را بر موضع گزیده بمالد و درد در ساعت ساکن گرداند عنکبوت علاج گزیدن
آن تریاق فاروق را خوردن و شونیز با شراب صرف نوشیدن و سوت و روغن گل را طلا کردن
هزار پا علاج گزیدن آن از سرکه و روغن ماده گاو طلا کنند و چون او را بکوبد و بر موضع گزیده او نهند مفید
بود و اگر جانور هزار پایه و مانند آن بر عضوی بچسپد پایهای او و غیشهای او در گوشت فرو رود و سوزش بسیار
شود پیشیار اسائیده ضماد کنند شفا یابد و چون زراوند طویل و پوست بیخ کبر و آرد ترمس و حنظیا با ماء العسل
بخورد مفید بود شیر و پلنگ و یوزنه جراحت چنگال این حیوانات را زراوند طلا نماید بعد از آن
با سرکه خالص بشوید پس از آن زنگار و چرک نقره و توبال مس و روغن گل را بمالد گزیدن آدمی
علاج آن آرد باقلا و سرکه با بیخ بادیان و شهد صاف با پیاز و شهد با خاکستر چوب انگور و سرکه طلا
کنند و اگر متورم شود مرداسنگ و روغن گل و پیه و موم مرهم سازند و ضماد کنند و همین است علاج گزیدن
چارپایان دیگر گزیدن گرگ و سگ غیر دیوانه در آن موضع سرکه بمالند و بوره ارمنی را با
سرکه طلا کنند یا پیاز و نمک و باقلا و بادام تلخ را بکوبند و با عسل سفید طلا کنند گزیدن سگ دیوانه
علامات سگ دیوانه آنست که گرسنه و تشنه باشد و از آب گریزد و چشم او سرخ بود و افتادگی

گوش و برامدگی پشت و گرفتگی آواز باشد و چون مستان راه روو و بهر که رسد حمله کند و سگان دیگر
از و بگریزند و گزیده سگ دیوانه را بعد از یک هفته و بعضی را از شش ماه حالتی مثل دیوانگی حادث شود
و پس از هفت سال نیز گفته اند و چون آب بیند می ترسد و اگر کسی را این شخص بگزد و یا کسی پس مانده
طعام و آب او را بخورد او را نیز همین حالت حادث شود و اگر پارچه نان را از زخم خون سگ دیوانه
آلوده کرده پیش سگ غیر دیوانه بیندازد اگر نخورد علامت گزیدن سگ دیوانه است و همچنین اخروٹ را
بکوبند و یک شب بر زخم بندند و در پیش مرغ اندازند اگر نفرت کند و یا بخورد و بمیرد علامت گزیدن
سگ دیوانه است علاج آن بعد از تدبیر کلی جراحت را تا چهل روز ملتحم شدن ندهند و خروس
بندند و داو و یه جذابه را ضماد کنند و نمک تند تیز و آب چقندر و بول انسان و خاکستر تاک را با سرکه
سرشته و طلا نمایند جذب قوی میکند پس از آن مراهم اکاله مثل مرهم زنگار نهند و این تدبیر در ابتدا ست
اما چون یکهفته بگذرد اگر استلاء خون است فصد باید کرد و تنقیه سودا بعد از نضج مکرر باید نمود و معاجین
باید داد و تقویت اعضای رئیسه از واجبات است و در تفریح و ترطیب مانند صاحب مالیخولیا سعی کنند
و غذای چرب و گوشت مرغ و بزغاله فربه خورند و شیر و شراب کهنه بنوشند و آب آهن تاب مناسب است و
از جماع و خوردن ترشی ها و هوای سرد بسیار پرهیز نماید و گاه گاه در طعام او سیر و پیاز باید کرد و
حیله نمایند که آب خورد و الا بیم هلاکت است و چون ظرف آب از پوست کفتار باشد از خوردن آن
ابا نمیکند و به دستور ظرفی که از جلد سگ دیوانه ساخته باشند نیز پرهیز نمیکند و آب نیل از مجربات است
و شراب ممزوج با آب بیکدم بسیار نافع است و در آب گرم نشستن و بول کردن در آن بسیار مفید است و
پنیرمایه خرگوش و بز نیز نافع است و اگر ایک آنه با دیده یکدام نوشادر ... با ریک سائیده در نیم پاو
آب بیندازند و یکحصه آن در تمام روز بنوشند و همچنین دو حصه دیگر در روز دوم و سوم خورند بسیار نفع
در تجربه شخصی معتبر رسیده و اگر نبات سرخ رنگ بقدر ناخن در قند سیاه بسته حب بلع نماید فایده میکند و

سی که نبات مشهور است بقدر یکتوله در آب سائیده دهند موجب نجات است و خبطیانا و شونیز
درین باب عجیب است و حکیم کاشفا گفته که بهتر از پیاز در علاج سگ دیوانه هیچ چیز نیافتم طریق
آن آنست که نیم من پیاز را آب گرفته در سه شبانروز بیاشامند و تدهین سر و بینی با روغن بنفشه
و کدو مفید بود و اگر جگر سگ دیوانه را بر موضع گزیدن او نهند یا بریان کنند و بخوردن دهند سود دارد
و تریاق کبیر و تریاق اربعه سودمند بود و همین است علاج گرگ دیوانه و شغال دیوانه و پلنگ
دیوانه و راسوی دیوانه و روباه دیوانه گزیدن گربه علاج آن پودینه با شونیز و کنجد
ضماد سازند و اگر پودینه خشک را در آب پودینه سبز سائیده بر موضع زخم ضماد کنند همان روز به میشود گزیدن اسپ علاج
آن سیر و پیاز خورد و ضماد سازد و یا کرسنه و انجیر خام را ضماد کنند و شراب خورد و اگر پوست اسپ را
بکنند و بر آن موضع نهند درد را ساکن کند منزل چهارم در ادویه مرکبه و آن مشتمل بر یک میل و
دو رفیق و یک مقام است میل بدانکه در اصول تراکیب چنان به ثبوت پیوسته که هرگاه در معالجه
از دوائی مفرد مقصود حاصل شود سوی مرکب رجوع نکنند و همچنین تا از قلیل الاجزاء کار بر آید به کثیر الاجزاء
متوجه نشوند رفیق اول در قوانین کلیه ترکیب و آن متضمن بر دو طریق است طریق اول در
امور داعیه ترکیب و آن هشت است اول آنکه دوای مفرد کیفیت حاره کثیره داشته باشد پس
باصلاح او حاجت بترکیب افتد چنانچه با سقمونیا کتیرا می آمیزند دوم آنکه طعم دوا تلخ باشد بجهت
اصلاح طعم آن محتاج بترکیب شوند چون با صبر نبات و عسل ممزوج میکنند سیوم آنکه بوی دوا
بد باشد بدفعیه او ضرورت ترکیب شود مانند آنکه با مغز فلوس عرق گل بیامیزند چهارم آنکه
دوا ضعیف القوه است بنا بر قوت او متوجه ترکیب گردند مثل اختلاط تربد با زنجبیل وقت
اسهال خلط غلیظ پنجم آنکه قوت دوا قوی باشد و قوت مرض ضعیف پس بنا بر اضعاف قوت دوا
بامتزاج احتیاج افتد چنانچه خلط صمغ با شیاف زنگار ششم آنکه دوا سریع النفوذ است پس چیزی که او را

بطی النفوذ سازد مخلوط مینمایند چون ترکیب روغن بلسان با موم هفتم آنکه دوا بطی النفوذ است پس
بیامیزند بچیزیکه اورا اسریع النفوذ نماید نیز از تخصیص بعضوی چون اختلاط روغن گل با سرکه یا
بتخصیص بعضو مخصوص چون خلط سرکه با ادویه طحال تا ببدرقه عضو مخصوص چنانچه داخل کردن
زعفران در قرص کافور بسبب تخصیص او با قلب هشتم آنکه مرض مرکب است پس دوائیکه مقابله
مرض مرکب یکجا باید یافته نشود لهذا حاجت بترکیب ضروری میباشد مانند ترکیب شربت بزوری در حمیات
مرکبه و یا آنکه ماده مرض مرکب نیست نمی یابیم دوا که مقابل هر دو ماده مرض باشد ازینجهت محتاج بترکیب میشویم
و یا آنکه دوای یابیم الا آنکه هر دو قوت دوا مقابل قوت مرض نیست یعنی قوت یکی دوا قوی است
و دیگری ضعیف مانند بابونه که تحلیل قوی و ردع ضعیف دارد پس می آمیزند با آن دوا که تحلیل آنرا ضعیف
و ردع آنرا قوی سازد یا آنکه قوت یکی مفرد مرض قویست و دیگری ضعیف و مقابل آن دوا هم [illegible]
لهذا مضطر بترکیب میشویم چنانچه خلط کافور با ماء الشعیر در سل بنابر قوت تبرید ماء الشعیر طریق دوم در معرفت
مقدار شربت و کیفیت درجه مرکب مجتمع می است بر دو فرسخ فرسخ اول در معرفت مقدار شربت
دوای مرکب پس آنکه هرگاه اراده نمائی که ترکیب نمائی دوا را پس بگیر نسبت مقدار شربت هر یک دوا
بطرف مقدار شربت دوای دیگر مانند نسبت غرض خود از هر یک دوا بسوی غرض خود از دوای
دیگر پس اگر اغراض بهر یک دوا یکسان ست بگیر از هر یک دوا جزو از مقدار شربت آن دوا که هم اسم
عدد ادویه باشد خواه مقدار شربت هر یک دوا برابر باشد خواه مختلف مثلا دوا چهار است پس درینصورت
مقدار دوا چهارم حصه مقدار شربت او باشد چنانچه در اسهال خلط مقصود ضرورت بطرف ترکیب سقمونیا
تربد و صبر و شحم حنظل واقع باشد و نیز غرض در اسهال مساویست پس از هر واحد ازینها ربع شربت گیرند و اگر اغراض
مختلف باشند از حدس سای خود مقدار احتیاج هر یک دوا مقرر نماید پس مقدار شربت هر واحد موافق حاجت
خویش باید گرفت مثلا اگر بجانب یکی احتیاج زیاده است مقدار شربت آن زیاده بگیرد و بجانب دیگر حاجت

کم است قدر شربت آن کم بگیرند یعنی از تربد عوض زیاده ست مقدار آن زیاده بگیرند و از دیگران
کم است وزن آن کم بگیرند و علی هذا القیاس فرسخ دوم در دانستن درجه دوائی مرکب و او نست
که اجزای حاره و بارده از مفردات جمع نمایند و اقل را از اکثر ساقط کنند و از باقی اجزا بر عدد ادویه
قسمت سازند پس آن درجه مرکب می باشد مثلاً از دوای حار در درجه دوم و حار در درجه سیوم ترکیب
دادیم پس حار درجه دوم سه جزء حار و یک بارد و در حار درجه سیوم چهار جزو حار و یک بارد است پس هفت
جزء از حار و دو جزء از بارد جمع کردیم هرگاه دو بارد را از هفت حار ساقط نمودیم پنج جزء حار باقی ماندند
و آنرا بر دو دوا قسمت کردیم دو نیم درجه برآمد پس مرکب دو نیم درجه حار شد و همین قاعده در رطوبت و
یبوست است اگر با اینها دوائی معتدل باشد پس اجزای حاره و بارده او در حساب شمرده نمیشود و در قسمت
محسوب میشود مثلاً از چهار دوا که یکی در درجه اول و دوم در درجه دوم و سوم در درجه سوم حار است و دوای چهارم
معتدل است پس بحسب قاعده مقرره نه اجزای حار و شش بارد شدند سه را از نه ساقط ساختیم شش
باقی ماند و عدد ادویه چهار است شش را بر چهار قسمت کردیم خارج قسمت یک صحیح و یک نصف حاصل
شد پس مرکب در وسط درجه دوم حار شد این ضابطه در آن مرکب است که ادویه او متساوی الاوزان
باشند و اگر مختلف الاوزان باشند پس باید که وزن معین از ادویه که تمام ادویه در آن وزن شریک
باشند بگیرند و کسر در آن نه افتد و درجه آن بموجب قاعده بالا برآرند انتباه بسا است که بعضی مفردات
در مرکب اصل میباشد مانند خربق در ایارج لوغاذیا و صبر در ایارج فیقرا پس اگر این اصل را از آن مرکب
دور کنند منفعت آن باطل میشود یا بدل سازند نفع او ناقص میشود رفیق دوم در مرکبات
یعنی قرابادین و آن متضمن بیست و پنج طریق است طریق اول در تراکیب لفیه آبزن آرد جو
برای ورم حار مثانه مفید است صفت آن آرد جو بنفشه خطمی حسب حاجت گرفته در آب بجوشانند
چون سوم حصه بسوزد صاف نموده در آب آن نشینند و ثفل آن را سائیده بر مثانه گذارند ناظر الفعل کشمیری

در دسر و چشم و گوش که از بخار عارض شود ببرد و تقویت معده کند و تو ابیر را سودمند بود صفت آن
پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله سیاه آمله پوست بلیله کشنیز خشک مقشر مساوی کوفته بیخته بروغن
بادام یا گاو چرب نموده با سه چندان عسل بدستور تیار نمایند و اگر خواهند که دیر ماند روغن بادام اولی بود
و بعضی کشنیز را برابر مجموع ادویه گرفته اند هر گاه تلیین زیاده مطلوب باشد ترنجبین یکوزن زیاده نمایند
شربت از دو مثقال تا شش مثقال و اگر کشنیز داخل نکنند بعینه نسخه اطریفل صغیر است و بعد از دو ماه
استعمال نمایند اطریفل کشمشی برای سرعت انزال و کشادگی مجرای بول و منی نافع است صفت
آن پوست هلیله زرد هلیله سیاه پوست بلیله آمله منقی هر یک دو درم کشنیز خشک چهار درم و نیم کوفته بیخته
بروغن بادام چرب کرده با کشمش دوازده درم نبات سفید بیست و چهار درم بقوام آرند شربتی سه درم
انکباب پوست خشخاش برای درد گوش مفید است صفت آن پوست خشخاش عنب الثعلب
گل خطمی گل بنفشه حسب کار در شیر ماده گاو موافق حاجت جوشانیده بخار آن بگیرند انکباب شبت
برای دوی و طنین مفید است صفت آن شبت نرگس اکلیل الملک بابونه مساوی در آب جوشانیده
گوش به بخار آن بدارد انکباب شونیز برای خشم نافع است صفت آن شونیز مغز دل تخم حنظل
پودینه مساوی در آب جوشانیده بخار آن به بینی رسانند و آب آنرا صاف نموده به بینی انطول کنند
طریق دوم در حرف الباء الفارسی والتازی پاشویه برای صداع و حمیات و صعود بخارات
نافع است صفت آن عنب الثعلب گل بنفشه گل خطمی گل نیلوفر از هر یک یکدام سبوس گندم
چهار دام برگ کنار پاو آثار در ده آثار آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده پاشویه نماید و عوض
سبوس گندم گاهی جو نیمکوفته مستعمل میشود بر شعشا جهت زکام و ظلمت چشم و نزله و دوار و طنین و لقوه
و فالج و صرع و رعشه و سبات سهری و نسیان و مالیخولیا و غیره امراض سوداوی و سهر مفرط و هذیان
و ضعف اعصاب و استرخای لثه و بلادت ذهن و بخر فم و سیلان لعاب و نزف دم و قولنج و مغص و درد معده

وکبد و سده و ضعف کبد و انواع استسقا و سرعت انزال مفید و ادمان او بعد ازال امن مده
از مضاروی و در قلع حمیات عفینه و سعال نافع و فادزهر سموم است و قوتش تا پنجسال میماند صفت آن
فلفل سیاه فلفل سفید بزر البنج سفید هریک بیست مثقال افیون مصری ده مثقال زعفران پنج مثقال
سنبل عاقرقرحا فرفیون از هر یک یکمثقال ادویه جدا جدا بکوبند و بعد از ان وزن نمایند و با عسل سفید
خالص سه وزن ادویه بسرشند و سه ماه در جو دارند قدر شربت از یکدانگ تا نیم مثقال برد و حصرم
برای روز نوره و سبل جرب و بیاض و ناخنه و سلاق و دمعه مفید صفت آن سنگ بصری مغسول ده درم
پوست هلیله زرد زنجبیل زرد چوب از هر یک پنجدرم دار فلفل مامیران از هر یک سه درم نمک سندی
یکدرم کوفته و بیخته بیست روز در آب غوره پرورده در سایه خشک کنند و دیگر بار کوفته و بیخته
استعمال نمایند بنادق البزور در حرقت بول و قرحه گرده و مثانه و عسر بول اکثیر نافع باشد
صفت آن مغز تخم خربوزه ده درم مغز تخم خیار پنجدرم مغز تخم کدو بزر البنج خرفه تخم خطمی مغز
بادام مقشر کثیرا نشاسته رب السوس خشخاش سفید گل ارمنی تخم کرفس از هر یک دو درم بکوبند و دوا
بنادق سازند قدر شربت سه درم طریق سیوم در حرف التاء تریاق اربعه که تریاق صغیر
نیز گویند در آخر دوم گرم و خشک است و تا دو سال قوت او میماند و بعد چهار روز استعمال کنند محلل ریاح
غلیظ و اصلاح عظیم حال کبد و طحال میکند و مفتح سده بود و برای سم مار و عقرب و عنکبوت و جمیع جانوران
گزنده زهرناک و سموم مشروبه و صرع و خفقان و قولنج و امراض بارده نافع است و ادرار فضول
که بسبب برودت باشد میکند و تسهیل ولادت و اخراج جنین میت میسازد لاکن مورث صداع و دمعه است
و مصلح آن شیره تخم خرفه مقشر صفت آن حب الغار جنطیانا رومی مر صافی زراوند طویل اجزا هر یکی
مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب کنند و با عسل مصفی سه وزن ادویه بسرشته معجون سازند
شربتی از ان چهار دانگ تا یکمثقال با آب گرم و گفته اند که بعضی اطباء بعوض مر صافی قسط تلخ داخل کرده اند

شیخ رئیس گفته که بعض اطبا بعوض زراوند طویل زراوند مدحرج میکنند و این اقوی است و صهبار بخت
حکایت کرد که در نسخه زعفران یکجزو بر اجزاء اربعه این تریاق زیاده کرده یافتم تریاق گل مختوم
بجهت سموم نافعست و خاصیت اوست که چون مسموم بخورد قی آرد و اگر قی نیارد دلیل آن باشد
که سم نخورده است صفت آن گل مختوم حب الغار ابرسا مساوی الوزن کوفته بیخته بروغن گاو چرب
کنند و با عسل سفید سه وزن ادویه بسرشند قدر شربت یکدرم و پیش و پس غذا توان داد تیزاب
فاروقی برای خوردن گوشت فاسد وغیره صفت آن شوره هژده ماشه زاج شش ماشه
کبیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق بآتش ملایم بچکانند و باید که دهن قرع گل حکمت
کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند طریق چهارم در حرف الجیم التازی
جلنجبین یعنی گلنگبین است قوت او تا چهار سال باقیست و در آخر دوم گرم و خشک مقوی معده و دماغ
و مجفف رطوبات غریبه معده و جهت مبردین و فضول بارده اوفق و جهت درد مفاصل و نقرس
و فالج و تفتیت سنگ گرده و مثانه و عسر البول مفید و قندی و شکری که اترا در فارسی گلقند و گلشکر
گویند قوتش تا دو سال باقیست در اول دوم گرم و در یبوست معتدل و بعد از غذا مانع صعود ابخره
بدماغ و جهت ابتدای سواس جنون نافع و هر دو قسم گلقند را چون بجوشانند و صاف نمایند قایم مقام
شربت ورد مکرر میشود و آب طبیخ او باید که باتش مثل او باشد و چندان بجوشانند تا ثلث رسد صفت
آن برگ گلسرخ یک آثار شهد سه آثار هر دو را در ظرفی کرده کف مال نماید که خوب آمیخته شود بعد از ان تا
چهل روز در آفتاب گذارند و همچنین است ترکیب ساختن گلقند شکری و اگر لطیف تر خواهند بجای شکر قند
کنند قدر شربتش در مطبوخ تا چهارده مثقال از جرمش چهار مثقال جوارش آمله معده و دل را
قوت دهد و اشتها آورد و حرارت کبد را تسکین دهد و اسهال مراری را منفعت بخشد و معده را اصلاح
آرد صفت آن شیر آمله منقی دوازده مثقال طباشیر سفید سماق منقی گلسرخ زرشک منقی

بادرنجبویه پوست بیرون پسته از هر یک یکمثقال کشنیز خشک مقشر مغز تخم خرفه مقشر از هر یک دو مثقال
مروارید ناسفته چهار دانگ عنبر اشهب ورق طلا ورق نقره از هر یک دو دانگ نبات سفید آب شیرین
از هر یک دو وزن ادویه بدستور مرتب سازند جوارش عود شیرین تقویت معده و ازاله
رطوبت و بلغم کند صفت آن قاقلین دارچینی زنجبیل دار فلفل زعفران از هر یک درمی عود
قرنفل از هر یک نیم درم بکوبند و با عسل سه وزن ادویه بسرشند شربت یکمثقال جوارش کمونی
که از معجون کمونی نیز گویند برای برودت معده و جشای حامض و برودت انثیین و فتق و
قیله نافع است صفت آن زیره کرمانی مدبر پنجاه درم فلفل سیاه پانزده درم برگ سداب
در سایه خشک کرده زنجبیل از هر یک بست درم بوره ارمنی پنج درم کوفته و بیخته با عسل سفید مصفی
سه وزن ادویه بدستور مقرر تیار سازند شربتی از دو درم تا دو مثقال جوارش مصطگی برای
برودت معده و جگر و ریاح و سیلان لعاب را مفید بود صفت آن مصطگی سه مثقال کوفته در نیم آثار
شکر سفید و سی درم گلاب بقوام آرند و قدر شربت از شش ماشه تا دو درم طریق پنجم در حرف الحاء
المهمله حب ابن حارس تبهای بلغمی و دردهای بلغمی را ببرد و بهق سفید و سیاه را البته شربت
زایل کند والد ماجد فرموده اند که والد ما و عم مرحوم جهت بهق استعمال میفرمودند بسیار نفع میکرد
درین باب عدیل ندارد صفت آن هلیله زرد و هلیله سیاه صبر انزروت سکبینج مقل شحم حنظل از هر یک
پنج جزو خردل صعتر فارسی شونیز زیره کرمانی نمک طبرزد علک رومی از هر یک یک جزو مقل سکبینج را در آب
گندنا حل کنند و در طاس روئین در آفتاب نگهدارند و باقی ادویه را کوفته بیخته بیامیزند و حب بمقدار
فلفل بندند و هر بامداد یکمثقال تناول کنند و طعام زیرباج خورند حب افتیمون برای اخراج
مواد سوداویه و بلغمیه مفید است صفت آن افتیمون دو درم غاریقون تربد سفید مجوف
خراشیده در روغن گاو چرب نموده اسطوخودوس بسفایج فستقی هر یک درمی بکوبند و با

بادیان بسرشند همه یکشربت ست حب افیون برای نزله صفت آن افیون زعفران
کوندر کتیرا جمله مساوی همه را ساییده در آب کوکنار بقدر دانه موٹهه جبها سازند و بخورند حب ایارج
جهت صداع مزمن و صرع و سکته و امراض عین نافع باشد و دماغ و اعضای رئیسه را از فضول
و اخلاط بلغمی پاک کند صفت آن سنبل الطیب دارچینی عود بلسان حب بلسان سلیخه مصطگی
اسارون زعفران از هر یک نیم ماشه صبر سقوطری هشت ماشه کوفته بیخته سفوف سازند و بگیرند
ازین سفوف دو درم تربد سفید مجوف خراشیده دو درم حب النیل غاریقون افتیمون از هر یک
یکدرم شحم حنظل نمک هندی از هر یک سه دانگ کوفته و بیخته باب بادیان حبها سازند خوراک تا یکتوله
حب بنفشه اخلاط غلیظه را از سینه پاک کند و ربو و ضیق النفس را بغایت نافع باشد و امراض
چشم و سینه و صفرا را دفع کند صفت آن بنفشه تربد رب السوس ورق گلسرخ از هر یک یکدرم
سقمونیا غاریقون از هر یک نیم درم کوفته و بیخته باب تازه سرشته جبها سازند جمله یکشربت ست حب
تخم خشخاش برای نزله و سرفه نزلی نافعست صفت آن تخم خشخاش کتیرا صمغ عربی
نشاسته برابر گرفته در آب کوکنار عصب حاجت حب بسته در دهن فرو گیرند حب دانه تمر هندی
برای سرعت انزال بغایت مجرب و آزموده ست صفت آن بگیرند دانه تمر هندی چهار
روز در آب بخیسانند و پوست از او دور کنند و مغز از ابد و چندان قند بکوبند و جبها بندند بقدر نخود
و دو حب بخورند حب زیبق برای جذام از مجربات ست صفت آن زیبق سنبل الفار از
هر یک یکدرم کندر شش درم راوند چینی سه درم صمغ عربی دو درم زیبق را در آب لیمو قتل
کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته در مراره گوسفند سرشته حب مقدار مونگ بندند و یک حب صباح
و یکحب شام استعمال کنند حب سندروس از برای بواسیر خونی مجربست صفت آن
پوست بیضه مرغ سوخته سندروس شیطرج هندی از هر یک پنجماشه نوشادر بیخ سرخ کوفته

بنجیه مثل فندق جبها سازند شربت پنج شش حب حب سورنجان بجهت وجع مفاصل وعرق النساء
و دیگر امراض نافعست صفت آن سورنجان مصری تربد سفید مجوف خراشیده از هر یک نیم مثقال
صبر سقوطری درمی حب النیل غاریقون نرم سفید انیسون از هر یک نیم درم مقل ازرق مصطگی رومی
هر یک دانگی بکوبند و باب کرفس جبها سازند و این یکشربتست حب شبیار در معده را نافع
بود و قوت باصره دهد و درد سر و تاریکی چشم ببرد صفت آن صبر سقوطری سه درم پوست هلیله
زرد و ورق گلسرخ مصطگی تربد سفید از هر یک یکدرم سقمونیا کثیرا از هر یک نیم درم کوفته بیخته بآب بادیان جبها
سازند و در دهن گیرند حب عود جهت بخر مفید صفت آن عود زنجبیل سعد کبابه مساوی
بکوبند و بعسل حسب حاجت سرشته حب سازند و در دهن گیرند حب کافوری برای بخر صفت
آن کافور مشک یک یکدانگ طباشیر سفید نیم درم گلسرخ صندل سفید هلیله سیاه از هر یک دو درم
فوفل کبابه هر یک یکدرم کوفته و بیخته بگلاب حب در کار سرشته حب سازند و اگر درین حب قرنفل
خولنجان عاقرقرحا از هر یک یکدرم بیامیزند برای بخر یکه بسبب فساد عمور انسان باشد مفید خواهد بود
حب گل پسته برای اکثر اقسام سرفه مجربست صفت آن گل پسته هلیله مساوی کوفته
و بیخته در آب ادرک سرشته حب بقدر مونگ بسته در دهن نگهدارند حب گیر جهت آخر زدند
و سبل و تحلیل مواد چشم مفیدست صفت آن گیر و چهار دام افیون یکدام صمغ عربی زنجبیل از
هر یک بعدرم کوفته و بیخته در آب کوکنار حب بسته نگاهدارند بوقت حاجت استعمال کنند حب
مقل برای بواسیر و ریح بواسیر مجربست صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی هلیله
سیاه مقل ازرق از هر یک پانزده درم تربد سفید ده درم سکبینج پنجدرم خردل دو درم مقل و سکبینج را در
آب گندنا حل کنند و داروهای دیگر کوفته بیخته بآن بسرشند حب موصلی برای قوت باه
بی نظیرست صفت آن موصلی سیاه بگیر در یکنیم آثار شیر بجوشانند تا تمام شیر را جذب کند بعد

ازان در سایه خشک نموده و سپیده کرده جوز بوا جوتری هر یک یکپاو کوفته بیخته باریک کنند و با شهد
قدر حاجت بقوام آورده گولیها بندند و بحسب مزاج بدهند حب مومیائی از برای دفع سستی که
بعد از جماع طاری میشود نافع بود صفت آن مومیائی سه جزو صمغ عربی یکجز و نبات سفید
برابر هر دو در گلاب حل نموده حب بندند قدر شربت ازان نیم مثقال با ماء العسل حب هلیله جهت
اقسام صداع و مالیخولیا و امراض چشم مفید صفت آن پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی
هلیله سیاه آمله مقشر پوست بلیله گلسرخ از هر یک سه ماشه سنا مکی شش ماشه غاریقون نرم سفید
تربد سفید مجوف خراشیده لاجورد مغسول از هر یک دو درم کوفته بیخته حبها سازند و اگر لاجورد نباشد
صبر مصطگی از هر یک دو درم عوض آن کنند حب هندی برای آتشک مجرب است صفت آن
اجواین خراسانی اجواین ارب اجواین ساده کچله بهلانوه از هر یک چهار ماشه سیماب سه ماشه در کهرل
انداخته دو پهر کهرل کنند بعد ازان کچله را کوفته داخل نموده چهار گهڑی بکوبند پس ازان بهلانوه را
کلاد و ساخته چهار گهڑی کهرل نمایند و باد و وزن ادویه قند سیاه کهنه بیامیزند و شانزده حب
بندند و یکحب صباح همراه جغرات که بقدر پاو آثار باشد و یکحب شام همراه دوغ که بقدر پاو آثار باشد
تا هشت روز بخورند و پرهیز از دال مونگ و ترب و شیر و شیرینی نمایند و اگر از خوردن این حب جوشش دهن
شود از پوست کچنال و پوست کنار جنگلی و یا هلیله بلیله آمله در آب جوشانده مضمضه کنند حقنه لینه
برای سرسام و حمیات فایده دارد صفت آن عناب سپستان شعیر مقشر نیمکوفته گل بنفشه سبوس گندم
خطمی خشک اکلیل الملک هر یک کفی انجیر خشک پنجعدد در سه رطل آب جوش دهند تا رطلی آید بپالایند و شکر سرخ
و آبکامه از هر یک پنج درم روغن بادام روغن بنجد هر یک ده درم اضافه نموده نیمگرم حقنه نمایند و اگر قوی
خواهند بقدر مغز فلوس خیارشنبر دو درم سنا نیز داخل نمایند فایده ترکیب آن این است باید که نیز
قطع نی که حجمش بقدر خنصر باشد و طول آن هشت انگشت و فرق بهتر اینست که از چرم مشکل کیسه دوخته

وعند الضرورة از مثانه گاو سازند و بر انبوبه بنی بوجه احسن ببندند و آب حقنه اندرون او پر کرده بهم

بفشارند و به دو سه مرتبه بعمل آرند و سر انبوبه را چرب کنند و پیش از حقنه مسهله بآب نیمگرم و ادهان مناسب حقنه

نمایند و بالفعل مروج اینست که پیش از حقنه از آب و نمک و صابون حقنه میکنند و بعضی صابون را

نیز مطروح میسازند و در بیماریهای گرده و درد سرین مریض را مستلقی دارند و سر و سرین را

بر بالش نهند و در قولنج و درد ناف و مانند آن بیمار را بر زانو وی خوابانند و سر و سینه را بر بالش

نهند و بطرف درد میل کنند و در زحیر تکیه بسوی پشت نهاده مستلقی نشانند و سرین را

مرتفع دارند و در امراض دماغی مستلقی بخوابانند و زیر گردن و سر بالش نهند حمول جدوار

برای تحلیل ورم رحم مفید است صفت آن جدوار آرد جو عنب الثعلب گل ارمنی رسوت

صندلین حسب حاجت گرفته در آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز موافق در کار سائیده بلته

سرشته بردارند حمول زعفران که برای گرم کردن فرج نافع است صفت آن سک

مشک زعفران مساوی در شراب ریحانی جوشانیده خرقه بدان تر نموده بردارد حمول عود

برای تنگی فرج مفید بود صفت آن عود سعد مور دراسن قرنفل رامک یک درمی مشک

دانگی بسایند و صوف بشراب تر کنند و باین ادویه آمیخته زن بخود بردارد حمول مازو سیلان

رطوبت فرج باز دارد صفت آن مازوی سبز تخم حماض از هر یک دو درم جوز السرو خبث الحدید

از هر یک یکدرم کوفته بیخته جفت بلوط گلنار حسب در کار گرفته در آب جوشانیده صاف نموده و پارچه را

بآن تر کرده ادویه کوفته را بر آن پاشیده بخود برگیرند حمول مازو دیگر برای تنگی فرج مفید بود صفت

آن مازوی خام دو جزو فقاح اذخر یک جزو هر دو را سائیده با شراب آمیخته بلته سرشته بردارند

حمول میعه سائله برای منزل کردن زن صفت آن میعه سائله زاج مساوی بقدر

یکسرخ یا دو سرخ حمول سازند فی الحال عورت منزل گردد طریق ششم در حرف الخاء المعجمه

خبز آرد مونگ برای اقسام سرسام و غشی نافعست صفت آن آرد مونگ شیر گاو یک
پاو آثار آرد را در شیر مالیده نان از یکطرف خام و از یک طرف پخته سر را بر روغن گل چرب کرده از طرف خام
بر سر بندند خبز آرد ماش برای درد رگی کلیه و اوجاع رگی حار را نافع بود مجربست صفت آن
آرد ماش را با ندلی حلتیت آب مالیده نان از یکطرف خام و از یکطرف پخته و طرف خام از روغن
گل یا روغن بابونه چرب کرده بر جای درد ببندند واگر زنجبیل و جوز القی که بهن پهل نامند نیز آمیز بند قوی تر بود خضاب
که در دو گهری در سیاه کردن مو اثر میکند صفت آن مازو چهار حصه سنگ برادر اسنج دو حصه نوشادر
یک حصه شب یمانی نیم حصه مازو را در گلخن بریان نمایند تا سوخته سیاه شود همه ادویه را باریک
سائیده در ظرف آهنین نهند و آب امله را آمیخته بدسته آهنین خوب صلایه کنند اول مو را باب امله بشویند
بعد از ان خضاب بندند بعد از دو گهری باب امله بشویند خضاب دیگر صفت آن ورق نقره را
در تیزاب فاروقی چندان بمالند که حل شود با شانه سرب بعد از تصفیه مو بکشند خضاب دیگر صفت
آن وسمه یکتوله حنا دو ماشه هر دو را در آبیکه در ان آمله خیسانیده باشند خمیر کنند و دو گهری در آفتاب
بگذارند بعد از ان بمالند فایده بدانند که ادویه مقوی دماغ در خضاب مانند قرنفل و مشک و لادن
داخل نمایند تا دماغ بسبب ادویه خضاب ضعیف و مستعد نزله نشود خمیره خشخاش جهت سرسام و
بیخوابی و صداع و منع نزلات حاره و اصلاح ریش شش و دفع درد سینه و تعدیل اخلاط محترقه
و تسکین حرارت مزاج نافع است قوت آن تا دو سال باقی ماند صفت آن کوکنار کلان با تخم
صد عدد نیمکوب سازند و با ده و نیم آثار آب باران بپزند و صاف کنند و یکنیم آثار قند سفید انداخته بقوام
آرند خمیره صندل برای خفقان حار و تقویت قلب و دیگر امراض نافع است صفت آن
برادهٔ صندل بیست مثقال در نیم آثار گلاب یا آب کشنیز روز تر کنند بعد از ان بجوشانند و شیره
آن بگیرند و با نیم آثار شکر سفید بقوام آرند طریق هفتم در حرف الدال المهمله دبید الورد

معجون دبید الورد و معجون ورد نیز گویند برای انواع صداع بارد و منع صعود ابخره و دوی
وطنین و ضعف معده و جگر و انواع استسقا و تفتیح سده جگر و تحلیل سایر اورام و دبیلات و
صلابات نافع است و ظاهرا حار در درجه اولی است صفت آن سنبل الطیب مصطگی زعفران
طباشیر دارچینی اذخر اسارون قسط شیرین غافث تخم کشوث فوه لک مغسول منقی تخم کاسنی تخم کرفس
زراوند طویل حب بلسان عود غرقی قرنفل دانه هیل از هر یک یکدرم ورق گلسرخ برابر همه ادویه کوفته
و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آرند شربت از یکدرم تا دو درم دوای برنگ برای
دیدان نافع است صفت آن برنگ کابلی سرخس درمنه ترکی کمیله ترمس حب النیل قسط تلخ
تربد سفید نمک هندی مساوی بکوبند و بکار برند دوای البصل تولید منی کند و بغایت نعوظ
آرد صفت آن آب پیاز جزوی عسل سفید دو جزو بجوشانند تا بقوام آید شربت دو مثقال
دوای ترنجبین جهت ضعف باه که سبب آن حرارت باشد نافع بود و منی را زیاده کند صفت
آن ترنجبین سفید صاف کرده سی درم در دو رطل شیر گاو تازه بجوشانند تا غلیظ گردد شربت دو توله
دوای تفاحی در تقوت معده بغایت قوی الاثر است صفت آن تفاح یعنی سیب را درآرد جو
گیرند و پارچه را بران گذارند و در خاکستر گرم این را نگاه دارند تا دامیکه آرد بالای او سرخ گردد و
تفاح بریان گردد دوای تنکار برای اذابت ورم طحال نافع است صفت آن سهاگه بریان
یک حصه خردل سه حصه کوفته و بیخته بقدر یکماشه بخورند دوای حابس عرق برای بند کردن
عرق مفید است صفت آن گل ارمنی مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ مساوی بروغن گل و لعاب
اسبغول آن از هر یک حسب حاجت آمیخته بر بدن مالند دوای الخسک در تقویت باه بی نظیر است صفت
آن بگیرند خسک خشک و آنرا بکوبند و صافی نموده در آب خسک تر سه شبانروز در آفتاب پرورند
و هر روز تازه میکنند چنانچه آب خسک تر سه وزن خسک خشک بکار رود پس خشک کنند و سه درم

ازین باده درم شیر تازه وده درم نبات بنوشند دوای سفرجل یعنی بهی در تقویت معده
بغایت قوی الاثر است صفت آن طریق ساختن این مثل دوای تفاح است دوای سماق
برای حبس اسهال مفید است صفت آن سماق گزمازج زیره افیون بریان اقاقیا سنبل الطیب
حب الاس زرور دکندر بریان مساوی بکوبند وتیار سازند وسه درم باشربت سیب بخورند دوای
سم الفار برای اسقاط دانه بواسیر از مجربات حکیم علی است صفت آن سم الفار بکوبند ودر شیر
جوش دهند وبعد از جوش سه روز در همان شیر دارند وبعد از سه روز بیرون آرند ومقدار نصف
عدس بر مسه بواسیر یکمرتبه در شب گذارند مسه های بواسیر را جذب میکند وخارج مینماید وباریک میکند
وبلا ایمت دریکماه ساقط میکند ودرین اثنا تقویت مزاج میکرده باشند دوای شب افیونی
برای رمد مفید است صفت آن پهتکری را در روغن گاو بریان کنند وافیون انداخته وقدری
روغن زرد دیگر بالای آن ریخته در کرچه آهنین از دسته آهنین مخلوط کنند وبکار برند دوای
شب یمانی برای صنان یعنی بدبوی بغل مفید صفت آن شب یمانی برگ سوسن سنبل الطیب
صندل مرداسنگ مساوی بکوبند وبمالند دوای قرنفل عجیب برای هیضه ووجع الفواد وتقویت معده
بیعدیل است صفت آن بگیرد قرنفل ودر سیب غرس نماید چنانچه سر قرنفل اندکی بیرون ماند و
تمام قرنفل در سیب داخل شود وچند روز همین طور گذارند بعد ازان استعمال کنند دوای محلقه
حلق شعر کند صفت آن آهک آب دیده زرنیخ برابر سائیده طلا سازند دوالمسک بارد در
تقویت اعضای رئیسه ورفع حرارت وغیره نافع است صفت آن مروارید ناسفته کهربای شمعی
از هر یک یک مثقال ابریشم مقرض طباشیر سفید صندل سفید غنچه گلسرخ منزوع الاقماع کشنیز خشک مقشر
تخم کدو شیرین گل گاوزبان مشک تبتی عنبر اشهب از هر یک نیم مثقال آب سیب شیرین بیست وپنج
مثقال قند سیاه پنجاه مثقال بدستور مقرر معجون سازند شربتی یک مثقال دوالمسک حار نافع است

از برای خفقان و فالج و لقوه و صرع و خبث نفس و استرخا و کثر از امتلای و مقوی قلب است
و معده را پاک کند و نشف رطوبات از ان میکند و معین است بر هضم غذا صفت آن زر نباد
درونج مروارید ناسفته کهربا بسد از هر یک ده درم ابریشم مقرض شش درم بهمن سفید بهمن سرخ
سنبل الطیب ساذج هندی قاقله قرنفل از هر یک پنج درم اشنه دارفلفل زنجبیل از هر یک چهار
درم مشک سه ماشه عسل سفید یک آثار ابریشم را مقرض نمایند که مثل غبار گردد پس ازان جواهر
خوب صلایه کرده باقی ادویه کوفته بیخته با عسل سفید بسرشند شربت نیم مثقال و بعد از دو ماه
استعمال کنند چون جدوار چهارم حصه معجون بیامیزند در جمیع افعال خصوصاً در دفع سموم اقوی
خواهد بود دوای هندی که مسمی به هنبا پاچک است برای ذرب و اسهال و پیچش عجیب الفعل است
والد شریف اکثر بی کٹول در ذرب استعمال میفرمودند فایده عظیم میکرد صفت آن خس گجراتی
موتهه هندی بیلگری کشنیز خشک زنجبیل نیز بالاضد سفید کٹول حسب مزاج تغیر و تبدیل در وزن
نمایند و در مزاج گرم موتهه و زنجبیل موقوف کنند و بگیرند هر یک سه ماشه مجموع را در نیم آثار آب بخیسانند
و صباح بجوشانند هر گاه چهار دام باند صاف نموده افشرده بنوشند و ثفل ازرا دریا و اثار آب جوشانیده
وقت شام بخورانند دوای ید الله برای تفتیت حصاة گرده و مثانه مفید است صفت آن در ابتدای
پیدایش انگور بز کوهی چهار ساله را ذبح کنند و خون اول و آخر آن بگذارند که ریخته شود و میانه آن
نگهدارند و چون منجمد شود از کارد پاره پاره کنند بطوریکه از غبار محفوظ باشد در آفتاب بر غربال خشک کنند و
چهار مثقال همراه آب ترب یا آب کرفس خورند دیگ دیگ لفظ فارسی است اسقاط دانه بواسیر
کند و هر گوشت زیاده که باشد رفع سازد صفت آن سیماب شادرقلی یعنی سجی از هر یک یکرطل زنگار
آهک آب نارسیده هر یک نیم رطل کند زرنیخ زرد از هر یک یکرطل و نیم اجزا را با سرکه بسایند تا سیماب
کشته شود پس خشک کنند دو مرتبه دیگر با سرد بسایند و ازرا در دو دیگ مصعد کنند و نگاهدارند طریق

هشتم در حرف الدال المعجمه ذرور سنکهه برای قرحهٔ چشم نافعست صفت آن سنکهه سوخته سیاه دهج

مغول هر دو مساوی سائیده ذرور سازند ذرور صبر جهت نزف الدم جراحات مفیدست

صفت آن صبر کندر دم الاخوین اقاقیا برابر بکوبند و بپاشند ذرور کافور برای جوشش دهن

حار منفعت دارد صفت آن طباشیر گل سرخ کتهه سفید مغز کنول کته کافور زرور دمساوی کوفته

بیخته بر زبان بپاشند ذرور کندر جهت پر کردن جراحات غائره مفیدست صفت آن کندر

صبر انزروت زراوند دم الاخوین مساوی همه را سائیده بپاشند ذرور لسان الثور برای

جوشش دهن بارد نافع است صفت آن گاوزبان سوخته الایچی خورد شب یمانی سوخته

وسیاهی تابه برابر همه را سائیده بر زبان بپاشند طریق نهم در حرف الراء المهمله روغن

بابونه محلل اورام بارده و مجفف است و طلای او برای گرانی سامعه و تحلیل ریاح اعضاو

درد کمر و مفاصل و نقرس و جهت درد گوش بارد و دیگر امراض نافع صفت آن بگیرند قدری

گل بابونه و روغن کنجد بیندازند و در شیشه کرده در آفتاب گذارند و چون گل بابونه پژمرده شود

بیرون کنند و مکرر همچنین بعمل آرند و همین است ترکیب ساختن روغن گل و روغن بنفشه و

روغن سوسن و روغن نرگس و روغن یاسمین و نفع روغن بنفشه و روغن گل و روغن

یاسمین در مفردات مرقوم است اما روغن سوسن جهت کشودن عروق افواه بواسیر

و دیک او قیه مسهل قوی و غرغره او با ماء العسل جهت خشونت قصبه ریه و اشامیدن او جهت دفع

سمیت فطر و قولنج و ایلاوس صفراوی و برای امراض رحم و درد عصب باوضماد او مفید است و

روغن نرگس محلل و مسکن درد سرسوداوی و ریحی و مفتح فم رحم و رافع دردهای آن و موافق امراض

عصب است روغن بادام تلخ برای درد گوش بارد و دیگر امراض مفیدست صفت آن مغز بادام

تلخ مقشر کرده بکوبند و اندکی نبات سفید سائیده آمیخته در طبق مسی بر آتش زغال گذارند و دستها از آب

تر ساخته مغز بادام را بفشارند و ظرف را اندکی کج دارند و همین است ترکیب آوردن روغن بادام

شیرین و روغن کدو و این روغن ها را بغیر آتش نیز میسازند روغن بید انجیر مسهل بلغم بود و عصب را

از رطوبت پاک کند صفت آن بید انجیر پاک کرده بریان نموده کوفته در آب بجوشانند و کف

همیگیرند در ظرفی تا تمام کف گرفته شود و آب زرد بماند پس ازان کف ها را بجوشانند که تمام روغن

صاف بر آید روغن بیضه مو برویاند صفت آن بیضه را در آب جوشانیده زردی ازان

گرفته در آوند آهن یا مس انداخته بر آتش نهند که سوخته گردد و از چیزی بفشارند روغن ترب

در درد گوش را نافع بود و ثقل سمع و بادیکه در گوش بود دفع کند صفت آن روغن کنجد یکجزو آب

ترب جزو بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن باقیماند نیمگرم در گوش چکانند روغن حنا

عرق النسا و اوجاع مفاصل را نافع باشد و موی را سیاه کند صفت آن برگ حنا نیم آثار در ده

آثار آب بجوشانند تا نیمه آب باقیماند صاف کنند و با نیم آثار روغن کنجد بجوشانند تا آب بسوزد و

روغن بماند روغن دهتوره برای لقوه و رعشه و جمیع امراض بارده مزمنه فایده میکند صفت آن

سیماب تخم دهتوره زر هرتهه از هر یک یکدرم روغن کنجد بست درم روغن را گرم نمایند تا که سرخ شود

بعد ازان از آتش گرفته ادویه بینداز ند و از دسته آهنی خوب حل کرده بکار برند روغن دیودار

تالیف حکیم علی از برای ضربه و سقطه و اندمال جراحات بی نظیر است صفت آن بگیر ند زرد چوبه و

چوب دیودار اصل السوس و ار هلد از هر یک هفت مثقال و نیم و با هفت و نیم مثقال دوده سقف کیسکه

نحود بریان میکند آنچه باشد خوب کهرل کنند پس ازان در دیگ با سه صد و ده مثقال آب با تش ملایم

بجوشانند تا ثلث آب بماند ثفل را بیرون آرند و دیگ همان قسم بر آتش باشد و ثفل برآورده را د

رچه کرده در همان دیگ بفشارند بعد آن روغن کنجد دو صد مثقال داخل کرده با تش ملایم تر از

تش اول بجوشانند که آب جذب شود و روغن بماند و بجهت درد مفاصل و دردهای مزمنه اگر

پانزده مثقال هو جوبه وپنج مثقال فته اضافه کنند بهتر بود روغن عاقرقرحا برای تقویت باه

از مجربات است صفت آن عاقرقرحا هفت مثقال ونیم بکوبند ودر یک رطل آب بپزند تا که آب

پانزده مثقال بماند صاف نموده روغن زیت یا روغن کنجد پانزده مثقال اندازند وجوش دهند

که آب بسوزد وروغن بماند پس ازان استعمال کنند روغن عروسک که اشتیاق در دل مرد

وزن پیدا میکند صفت آن عروسک که در هندی بیر بهوٹی گویند در روغن گاو بریان

کنند چنانچه بگداز د پس ازان بر قضیب بمالد ومجامعت کند هر دو مشتاق یکدیگر شود روغن قرع

جهت صداع وسهر وصداع یبسی نافع است ومرطب ومنوم ودر دوم سرد وتر است صفت

آن پوست کدو خراشیده با لحم وشحم وتخم بکوبند وآب گرفته چهارم حصه او روغن کنجد آمیخته بجوشانند

که آب بسوزد وروغن بماند روغن قسط برای دوی وطنین مفید صفت آن قسط ده درم

نیم کوفته شبی در سرکه بخیسانند ودر نیم آثار آب بجوشانند تا به نیمه آید نیم آثار روغن کنجد برآن بریزند وبجوشانند

تا آب فانی شود وروغن بماند استعمال نمایند روغن کاهو در منافع مثل روغن قرع است

صفت آن شیره کاهو دو حصه روغن کنجد یا بادام یکحصه باهم بجوشانند که آب برود وروغن بما

روغن مخترع حکیم علی در حفظ موی از سقوط ودرازی وسیاهی وانبوهی بی نظیر است صفت آن

پر سیاوشان طباشیر سفید گردسماق زرورد گلنار مصطگی رومی از هر یک یکجزو لادن پوست انار

فوفل پوست هلیله مثکل واحد دو جزو پوست بلیله مازوی سبز از هر یک سه جزو آمله منقی پنج جزو

برگ مهندی دوازده جزو ادویه را کوفته یکشبانه روز در آب گذارند وباتش نرم بپزند تا قوت دوا

در آب درآید وبدست خوب بمالند وصاف نمایند اما نجوی که جرم دارد همراه مانده باشد پس ازان

روغن کنجد خالص وروغن گل هر یک پنجاه جزو اضافه نموده در آتش نرم بجوشانند وبرهم بزنند تا سبزه باشد

ودر آخر آن جرم بسته میشود اول بیرون آرند وسرد کرده در ظرفی کنند بعد ازان روغن گرم را

خشک نموده بران ریزند و همچنان نگاهدارند باید که در آخر احتیاط کنند که هم آب نماند و هم روغن
نسوزد روغن مصطگی معده را قوت دهد صفت آن مصطگی یک رطل در سه رطل روغن کنجد و شش رطل
آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن باند و بهتر این است که مصطگی بکوبند و بار روغن بجوشانند تا گداخته
شود روغن منڈی برای قوت باه صفت آن منڈی را با برگ و بیخ و گل بگیرند و اندکی
آب بپاشند و کوفته بست سیر شیره بگیرند و با پنج سیر روغن کنجد بجوشانند که شیره فانی گردد و روغن باقی ماند
خوراک شش ماشه تا ٹانک طریق دهم در حرف الزاء المعجمة زروق اطریفل یعنی ترپهله
قرحه و حرقت بول را نفع میکند صفت آن هلیله بلیله آمله هموزن گرفته کوفته شب در آب
تر کنند صبح از ا جوشانیده یا بدون جوشانیده پچکاری نمایند زروق شب یمانی برای
دفع قرحه جدید و قدیم سوزاک معمول است و مفید بود صفت آن شب یمانی یعنی پهٹکری
یکتوله نیله تهوتهه شش ماشه هر دو را خوب بریان کرده در یک آثار پا و بالا آب حلکرده در شیشه انداخته
چهار گهری خوب بجنبانند که خوب حل شود بعد از ان هر روز پنج شش دفعه پچکاری نموده باشند
واگر این هر دو دوا را در آب جوشانیده پچکاری سازند نیز سزاوار است طریق یازدهم در
حرف السین ست گلو برای تپ مرکبه بلغمی مفید است صفت آن گلو سبز را با آب
شیرین بکوبند و بفشرند و آنرا در پیاله سفال نموده دهن ظرف را بسته در سایه نگاهدارند و بعد
از دو روز آب بالای آنرا دور کرده و آنچه ته نشین شده باشد در سایه خشک کنند سعوط کاٹهل
برای نزول آب و تنقیه دماغ از آشنای گرفته شد میگفت که از وقتیکه استعمال این میکنم نزول پیدا نشدی
نکرده است همین قدر که هست از بست سال دارم صفت آن کاٹهل چهار ماشه زعفران دو ماشه
مشک خالص با لچهڑ از هر یک یکماشه کوفته بیخته قدری قلیل استعمال نمایند سعوط مشک برای چشم مفید
است صفت آن فلفل شونیز کندش مشک هر یک بقدر حاجت گرفته در آب سائیده سعوط

کنند بعد از آنکه دهن پر آب کرده باشند تا دوا اندرون دهن نرود سفرجلی مسهل قولنج را بگشاید

و معده را قوت دهد و اشتهای طعام آورد صفت آن به اصفهانی رسیده تازه از پوست

و دانه پاک کرده یک رطل در دو من خل خمر بجوشانند بعد ازان بکوبند و بیفشارند و با دو رطل عسل بقوام

آرند زنجبیل دار فلفل دارچینی از هر یک ده درم هیل قاقله زعفران هر یک سه درم مصطگی پنج درم

سقمونیا ده درم تربد سی درم بکوبند و میان آن ریزند شربت ازان پنج مثقال سفوف برگ آکهه

برای ضیق النفس بارد و بلغمی و سرفه نافعست صفت آن برگ آکهه که زرد باشد از درخت افتاده

باشد یک آثار چونه بری و نمک از هر یک ده و نیم دام پخته هر دو را در آب سائیده بر برگ مذکور طلا ساخته

خشک نموده در سبوچه گلی نگاهداشته در میان آتش پاچک دشتی تا یکپاس گذارند تا سوخته شود قدر

مناسب بکار برد سفوف بیج بند برای جریان منی مفیدست صفت آن بیج بند سیاه

تخم هلیل از هر یک سه دام کوکهرو تالمکهانه اندرجو شیرین از هر یک شش دام لسوڑه لست و چهار دام

کوفته بیخته با همچندان شکر تری آمیخته سفوف سازند هر روز یکتوله با آب سرد بخورند سفوف

تخم فنجنگشت که بدرو رمتی و مذی مجرب و آزموده است صفت آن اصل السوس مقشر

دو درم تخم کاهو سه درم گلنار چهار درم گلسرخ تخم سداب تخم فنجنگشت هر یک پنج درم کوفته بیخته سفوف سازند

شربت سه درم سفوف چوب گز برای جرب و سعفه و سوزاک و آتشک و هر قسم آبله که باشد بسیار مفید است

خصوصاً بعد تنقیه و بارها تجربه نموده صفت آن هلیله زرد چهار ماشه هلیله کابلی سی ماشه هلیله چوب

گز از هر یک بابار ده ماشه آمله بلیله هلیله سیاه از هر یک ده ماشه شاهتره سه ماشه گل سرخ شش ماشه راوند

چینی پنج ماشه برگ سنا مکی لست ماشه کوفته بیخته شکر سفید برابر همه آمیخته سفوف سازند خوراک یکدام

سفوف حجر الیهود سنگ گرده و مثانه پاک کند و پاره پاره کرده بیرون آرد صفت آن

کلتهی پانزده درم تخم خربوزه تخم خیارین تخم کدو شیرین از هر یک چهار درم و نیم سیسالیوس دو درم

صمغ عربی نشاسته کتیرا از هر یک سه درم حجر الیهود شش درم قند سفید هشتاد و هشت درم کوفته بیخته
سفوف سازند شربت دو درم با آب نخود سیاه سفوف زرد چوبه در ازاله قرحه کهنه مجاری بول
مجرب و آزموده است صفت آن زردچوبه آمله مقشر مساوی الوزن کوفته و بیخته با هموزن
ادویه شکر سفید آمیخته سفوف سازند و از هفت ماشه تا یکتوله همراه آب بخورند سفوف سنگهاره
ممسک و مولد منی تالیف والد شریف برای سرعت انزال نیز بسیار مفید است صفت آن سنگهاره
خشک گوند از هر یک شش ماشه مازو مصطگی از هر یک سه ماشه تالمکهانه خصیة الثعلب از هر یک چهار ماشه
نبات سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از پنج ماشه تا هفت ماشه سفوف سنگاهولی
برای قوت باه تالیف والد شریف صفت آن پوست بیخ سنگاهولی پوست بیخ اونٹکٹاره
ارد ماش برابر جدا کوفته بیخته سفوف سازند هر صباح هفت ماشه با شیر گاو بخورند سفوف طین
و این را سفوف نشا نیز گویند اسهال مراری مزمن و دموی را نافع باشد صفت آن نشاسته
تخم حماض بریان صمغ عربی گل ارمنی طباشیر از هر یک یکتوله کوفته بیخته اسبغول مسلم تخم ریحان تخم مرو
از هر یک یکتوله آمیزند و سفوف سازند و شربت سه درم بروغن بادام چرب کرده اگر بروغن گل چرب کرده
دهند مضائقه ندارد سفوف عشبه برای آتشک و وجع مفاصل نافع است صفت آن عشبه مغربی
چهار توله پوست هلیله زرد سنامکی صندل سرخ از هر یک یکتوله کوفته و بیخته هر روز هفت ماشه بخورند سفوف
عنبر مقوی باه صفت آن عنبر اشهب یکتوله مصطگی موصلی سفید ثعلب مصری طباشیر از هر یک چهار توله
نبات سفید هموزن ادویه کوفته و بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا یکتوله سفوف غافث برای
استسقا مفید است تالیف جد امجد مرحوم که همراه شیر شتر استعمال میشود صفت آن عصاره غافث غاریقون
زرم سفید تربد سفید مجوف نخراشیده گل سرخ از هر یک یکماشه ریوند چینی سنامکی هلیله کابلی از هر یک دو ماشه
کوفته و بیخته سفوف سازند جمله یکخوراک است سفوف قلعی کشته برای اندمال قرحه سوزاک مفید و

مجربست صفت آن قلعی کشته طباشیر کباب چینی دانه الائچی خورد هر یک دو ماشه کوفته و بیخته
سفوف سازند خوراک روز اول یکماشه روز دوم یکنیم ماشه روز سوم دو ماشه با قدری آب یا ادویه مناسب
مزاج دهند سفوف قلعی کشته دیگر جریان منی و سوزاک قدیم و جدید را فائده بسیار می بخشد
صفت آن ست گلو سلاجیت الائچی خورد پکهان بید مشتی تالمکهانه قلعی کشته بنسلوچن از هر یک
یکدام مصری برابر همه کوفته و بیخته هر روز نه ماشه تا یکتوله استعمال نمایند سفوف لاجورد برای رفع سواد
سوداوی مجرب و معمول حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان مغفور صفت آن سنا مکی افتیمون از هر یک
پنجدرم غاریقون نرم سفید لاجورد مغسول هلیله سیاه بادرنجبویه از هر یک سه درم گلسرخ چهار درم تربد سفید
مجوف خراشیده پوست هلیله زرد پوست هلیله کابلی بسفایج فستقی ریوند چینی از هر یک پنجدرم اسطوخودوس
دو درم کوفته بیخته سفوف سازند شربت از نه ماشه تا یکتوله همراه ماء الجبن بعضی اوقات ازین هم اضافه
کرده میشود سفوف لک جهت سرعت انزال که از ضعف قوت ماسکه بواسطه برودت و رطوبت باشد
مفیدست صفت آن لاکهه دانه زرد مغسول سرپالی تج لوده پٹهانی مازوی بی سوراخ از هر یک
چهار دام شکر سفید برابر ادویه کوفته بیخته سفوف سازند خوراک از شش ماشه تا نه ماشه با شیر گاو میش
سفوف مقلیا ثابو اسیر اسهال کهنه و زحیر و ضعف معده را نافع بود صفت آن تخم تره تیزک
بست درم زیره کرمانی مدبر پنجمثقال بزرکتان تخم گندنا هلیله سیاه در روغن زیت بریان کرده از
هر یک دو مثقال مصطگی یکمثقال سوای تخم تره تیزک مجموعه را کوفته بیخته تیار سازند شربت دو درم با آب سرد
سفوف ملحم برای التحام قرحه گرده بعد پاک شدن از ریم نافعست صفت آن تخم خشخاش تخم
کتان کانکج نشاسته گل ارمنی از هر یک حسب ضرورت کوفته و بیخته سفوف سازند شربت چهار ماشه با مدرات
سفوف چهال ڈهاک برای بندکشاد صفت آن چهال ڈهاک چهال مولسری چهال
گولر گوند سینبهل موصله سینبهل مچٹیه گوند ببول گوند ڈهاک گوند بول نخود بریان برابر کوفته سفوف

سازند شربت پنج درم با آب سکنجبین بزوری که سده جگر و سپرز بکشاید و تپهای مرکبه دور نماید و بول براند صفت آن
تخم کاسنی رازیانه تخم کرفس از هر یک هفت درم سنبل الطیب بیست درم مجموع نیمکوفته در سه رطل آب و بیست درم
سرکه بخیسانند شبانروزی بعد از آن بجوشانند و بدست مالیده صاف نموده با یک آثار شکر سفید بقوام آرند
سکنجبین ساده صفرا و بلغم دفع نماید و محرور مزاج را موافق بود و تپهای حاره و جگر گرم را مفید بود و تشنگی
نشاند و سده بکشاید و بول براند صفت آن قند سفید یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار سرکه صاف
بران ریزند و بقوام آورده یک اوقیه گلاب بران ریخته فرو گیرند و اگر بجای قند عسل اندازند سکنجبین عسلی
میشود سکنجبین سفرجلی معده و جگر را قوت دهد و اشتهای طعام آورد و سده جگر بکشاید و طعام هضم
کند و حرارت معده و حرقت ازا فرو نشاند و رفع سمیت گوشت پخته فاسده کند صفت آن
آب قند سفید از هر یک یک آثار سرکه نیم آثار بجوشانند و بقوام آرند سکنجبین عنصلی جهت سختی جگر و سپرز
و از برای سده و قطع اخلاط غلیظ و رفع سعال و ضیق النفس نیز نافع بود صفت آن پیاز عنصل
نیم رطل بکارد چوبین خورد خورد قطع کنند و سرکه کهنه پنج رطل انداخته در آتش ملایم بپزند تا که پیاز عنصل
مهرا شود پس صاف کنند و فی یک رطل قند سفید آمیخته در آتش نرم بقوام آرند سنون پوست
مغیلان جهت استحکام دندان متحرک اگرچه قریب افتادن باشد مستحکم شود و جمیع امراض لثه
و ورم آن آزموده شده صفت آن پوست بیخ مغیلان چهار توله سنگجراحت کته پاپڑیا سپاری
چهالیه از هر یک یکتوله فلفل سیاه زنجبیل سفید از هر واحد یکماشه هر شش اجزاء را سرمه سا کرده وزن کنند
و باهم آمیخته تیار سازند شب روز هر گاه خواهند بر دندان بکار برند و بعد از چهار گهری اگر خواسته باشند
آب بخورند سنون حب الغار برای آب رفتن از دندان مفید بود صفت آن حب الغار
شب یمانی زراوند طویل همه برابر کوفته و بیخته سنون سازند سنون زرد برای درد و استحکام دندان
مجرب است صفت آن پوست انار گلنار زرد چوب سماق شب یمانی برشته مازو از هر واحد یکماشه

کوفته وبیخته سنون سازند سنون سپاری چهالیه تالیف جد امجد مرحوم برای خون آمدن دندان
مفید بود صفت آن سپاری چهالیه سوخته گلنار شاخ گوزن سوخته کاغذ خطای سوخته سماق حب
سوخته بیخ نی طباشیر غنچه گل سرخ گزمازج استخوان هلیله زرد سک رامک گ مورد دم الاخوین سعد کوفته
کنند عدس مقشر از هریک دو ماشه شب یمانی بریان پنجماشه کوفته وبیخته بر لثه بمالند سنون کرسنه
برای نقصان گوشت لثه وتآکل آن مفیدست صفت آن کرسنه ده درم کوفته وبشهد خمیر نموده
برخشت داشته در تنور گرم گذارند تا محترق شود کندر دم الاخوین از هریک پنجدرم ابرسا زراوند مدحرج
از هریک دو درم کوفته وبیخته باهم آمیخته سنون سازند سنون مجلی دندان وجهت حفر وتغیر رنگ دندان
مفیدست صفت آن زبد البحر خاکستر صدف نمک شاخ گوزن سوخته همه برابر سائیده بر دندان
مالند سنون نیله تهوتهه برای تحرک اسنان معمول ومجرب پر شدن گوشت آن وجلای دندان
بیبدل است صفت آن نیله تهوتهه کوٹهه کتهه سفید زیره سفید مصطگی رومی بجردنتی از هریک پاو دام
نمک لاهوری کسیس زنجبیل کشنیز خشک از هریک نیم دام کپور کچری کباب چینی از هریک نیم پاو دام نیله تهوتهه
را بر تابه گرم بر آتش نهاده خوب سفید نمایند واز زیره وکشنیز نیز اندکی بریان کنند که سرخی بگیرد و
باقی ادویه کوفته وبیخته مثل مسی سازند ومالش نمایند وبعد مالش تا چهار گهڑی از آب احتیاط کنند

طریق دوازدهم در حرف الشین شربت آلوبالو اخراج ریگ وسنگ گرده ومثانه کند
وادرار بول نماید صفت آن آلوبالو نیم رطل در دو رطل آب بخیسانند وصباح بجوشانند هرگاه
آب نیمه آید صاف نموده با دو رطل نبات سفید بقوام شربت آرند شربت دو توله وزیاده هم توان داد
شربت انار شیرین جگر ودل ومعده را قوت دهد وتشنگی نشاند وسرفه وآلام سینه را مفید بود
صفت آن آب انار بگیرند وبجوشانند تا به نیمه آید برابر آن قند سفید اضافه کرده بقوام آرند
شربت بزوری برای حمیات وجگر ومعده وطحال وغیره امراض را نافع بود صفت آن

تخم کاسنی بیخ کاسنی تخم خیارین تخم خربوزه خارخسک از هر یک یکتوله همه را نیمکوفته شب در آب کنند صباح
جوشداده صاف نموده با شکر سفید نیم آثار بقوام آرند شربت بنفشه برای زکام و نزله و ذات الجنب
و ذات الریه و تپ سرفه و صداع و درد چشم و درد گرده نافع است و بول براند و سینه را نرم کند
صفت آن گل بنفشه هفت و نیم مثقال در آب کنند و بجوشانند و صاف سازند و با شکر سفید یک آثار
بقوام آرند و اگر گل بنفشه تازه باشد پاو آثار بگیرد شربت دینار طبع را نرم و رفع حمیات و
عفونت کند و سده‌ها را بکشاید و سوء القنیه و استسقا و ذات الجنب را نافع بود و درد شکم و جگر و رحم و مثانه
ساکن کند و ادرار بول نماید صفت آن تخم کاسنی غنچه گل سرخ هر یک بست درم پوست بیخ
کاسنی چهل درم گل نیلوفر گاوزبان هر یک ده درم تخم کشوث در کیسه بسته سی درم آنچه کوفتنی است بکوفته
مجموع را در آب بجوشانند تا بهرا شود صاف نموده با یک آثار قند سفید بقوام آرند پس از آتش فرود آورده
مقدار ده مثقال ریوند چینی سوده داخل کنند و برهم زنند تا نیکو مخلوط گردد شربت سفرجل دل را
قوت دهد و معده را قوی گرداند و اشتهای طعام آورد و طبع را ببندد خصوصاً شربت سفرجل
خام و قی باز دارد و هضم و استمرار را نیکو گرداند و تسکین عطش و غثیان نماید خصوصاً شربت به ترش
و به برای نشاط و ازاله خفقان مفید لیکن مخشن سینه و حنجره است صفت آن به اصفهانی بگیرند
و دانه از آن بیرون کنند و پاره پاره سازند و در هاون سنگ بکوبند و دو من آب از آن بگیرند
و بجوشانند و با یکمن قند سفید باز بجوشانند تا بقوام آید شربت سیب مقوی قلب و معده و مفرح بود
و قی و اسهال را باز دارد صفت آن طریق ساختن آن مثل شربت سفرجل است شربت
صندل دل را قوت دهد و خفقان گرم و معده و جگر گرم را نافع باشد و تشنگی بنشاند و شکم هم ببندد
صفت آن بعینه صفت خمیره صندل آلا لکن در قوام تفاوت است چه قوام آن قوام خمیره است
و قوام این قوام قریب شربت شربت لیمو صفرا دفع کند و محرور مزاج و تپهای صفراوی و محرقه و

جگر را مفید بود و تسکین تشنگی کند و خفقان را منفعت بخشد و دفع خمار نماید و صداع گرم
را زایل سازد و معده را قوت دهد و اشتهاها آورد و هاضمه را قوی نماید صفت آن قند سفید
یک آثار در دیگ کنند و پاو آثار آب لیمو بر آن ریزند و بقوام آورده گلاب یک اوقیه بر سر آن ریخته
فرو گیرند شربت نیلوفر صداع حار و تپهای صفراوی و ذات الجنب و ذات الریه را نافع باشد
صفت آن طریق ساختن این مانند ساختن شربت بنفشه است شربت ورد مکرر برای حمیات
صفراوی و تسکین عطش نافع است و تلیین طبع نیز میکند صفت آن ورق گلسرخ تازه چهار من
در ظرف کنند و ده من آب گرم بر سر آن ریزند و شبانروز بگذارند پس از آن بدست مالند و در دیگ ریزند
و بجوشانند تا طعم و بوی گل بآب دهد پس صافی کنند و چهار من دیگر ورق گلسرخ در آب ریزند و بجوشانند
و صافی نمایند پس هر یک من آب را با دو من قند سفید بقوام آرند شیاف ابیض جهت جمیع امراض
حاره چشم و تحلیل اورام و ردع آن مفید بود صفت آن نشاسته یکدرم سفیده کاشغری صمغ عربی
کتیرا از هر یک سه درم در لعاب اسبغول یا سفیده تخم مرغ بحسب حاجت سرشته شیاف سازند شیاف جوز بوا
برای عقر معمول اوستاد است صفت آن جوز بوا اگر مازج پھٹکری بریان پوست انار از هر یک
یکمثقال کوفته و بیخته در آب سرشته شیافها سازد و بعد از طهر استعمال نماید بعد آن مجامعت کند
شیاف زنگار برای جرب چشم و سبل و دمعه و گل چشم مجرب و آزموده است صفت آن زنگار سه درم
اقلیمیای فضه اشق صمغ عربی سفیده ارزیز از هر یک ده درم کوفته و بیخته در آب سداب قدر ضرور سرشته
شیاف سازند شیاف ظفره برای ناخنه صفت آن سادج هندی زنگار از هر یک یکدرم و نیم
اقلیما دو درم اشق سکبینج دار فلفل هر واحد نیم درم اشق و سکبینج را در شراب کهنه حسب حاجت حل کنند و ادویه
کوفته و بیخته با آن بسرشند و شیاف ساخته در چشم کشند شیاف غرب برای غرب مفید است صفت
آن صبر کندر انزروت دم الاخوین گلنار کحل شب یمانی هر یک یکدرم زنگار یکنیم دانگ کوفته و بیخته بگلاب

بقدر حاجت سرشته شیاف کنند شیاف کندر برای قروح چشم مفید است صفت آن انزروت
نشاسته صمغ عربی کندر سفیداج ارزیر مساوی کوفته و بیخته در سفیدی تخم مرغ موافق در کار آمیخته شیاف سازند
شیاف جهت اعانت عمل مسهل مجربست صفت آن ترنجبین شکر سرخ از هر یک چهار درم صابون
خطمی نمک طعام از هر یک ده درم کوفته و بیخته بدستور متعارف شیاف سازند طریق سیزدهم در
حرف الضاد المعجمه ضماد آرد جو برای ورم گرم کرده مفید است صفت آن آرد جو
عنب الثعلب صندل سفید تخم کاسنی از هر یک بقدر حاجت همه را سائیده در آب عنب الثعلب سبز و آب کاسنی
سبز و آب کشنیز سبز از هر یک حسب ضرورت آمیخته ضماد کنند ضماد اسبغول برای اورام حاره مفاصل از مجربات است
صفت آن اسبغول کوکنار هموزن گرفته کوفته و بیخته در آب بپزند تا مهر شود روغن گل را بقدر حاجت
آمیخته بر نهند اگر تسکین حرارت زیاده مطلوب باشد اسبغول نا کوفته داخل کنند ضماد افسنتین برای یرقان
اسود که بسبب ضعف طحال بود نافعست صفت آن ورق گلسرخ و گل افسنتین مصطکی حسب در کار گرفته
بکوبند و با سرکه و آب عنب الثعلب سبز بقدر حاجت سائیده ضماد کنند ضماد اقاقیا برای حبس اسهال
صفراوی معوی و تقویت معده و امعا مفید صفت آن گل ارمنی صندل سفید زرورد اقاقیا
مساوی کوفته و بیخته با آب مورد موافق در کار سرشته ضماد کنند ضماد اقلیمیا برای بواسیر رحم نافعست
صفت آن اقلیمیای فضه عروق مرداسنگ ابار با موم و روغن زرد کتان هر دو بحسب حاجت مرهم
سازند و ضماد کنند ضماد برگ کاسنی برای فساد گوشت و سیاهی آن مفید است صفت آن
برگ کاسنی سبز برگ عنب الثعلب سبز خطمی حسب حاجت بروغن گاو یا روغن بنفشه حسب ضرورت آمیخته ضماد نمایند
ضماد پوست کدو برای کرب و قلق معدی نافع است صفت آن پوست کدو صندل
گلسرخ کافور حسب ضرورت گرفته در گلاب بقدر حاجت سائیده بر فم معده ضماد نماید ضماد خطمیا تا
جهت احتباس طمث مکرر بتجربه رسیده صفت آن خطمیا تا سائیده هموزن آن حنا بیامیزد

و در آب سرشته بر کف دست و پا ضماد کنند و یک ساعت در آفتاب بنشینند ضماد چوب انگور

برای صلابت طحال مفیدست صفت آن چوب انگور خشک کرده سوخته آرد جو عنب الثعلب

سقل بابونه اکلیل الملک اشق چوب جهاو حسب حاجت گرفته و در آب برگ جهاو و سرکه و آب

عنب الثعلب سبز موافق در کار گرفته سائیده نیمگرم ضماد کنند ضماد حب السلاطین برای بواسیر الف

و لو ابیشقت مفیدست صفت آن حب السلاطین چهار جزو زنگار دو جزو هر دو را خوب سائیده

بر معقد بچسپانند ضماد خطمی برای انفتاح دبیله نافع است صفت آن لعاب خطمی بزرکتان

حلبه پیه گوزن پیه گاو روغن گل حسب حاجت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد زرده تخم مرغ

برای ورم گرده ریگها مجرب و آزموده است و به وجع مفصلی که در هندی موچ پا گویند نیز نافع بود

صفت آن زردی بیضه مرغ در ظرف مس داخل کرده بر روی آتش انداخته زرد چوب حسب درکار

سائیده در آن ریخته قدری آب داخل کرده بر روی آتش خوب بسته بمالد تا که یکذات شود و غلیظ مثل

مرهم گردد استعمال کنند و برگ پان بالای آن گذاشته از پارچه گنده بند بندند ضماد زرور دبرای

بند نمودن اسهال مفیدست صفت آن زرور د صندل سفید هر دو برابر با قدری سنبل الطیب

زعفران حسب حاجت در گلاب موافق در کار سائیده لته بدان تر کرده بر جگر و معده و امعا ضماد کنند

ضماد زعفران برای اورام صلب معده و جگر بینظیرست صفت آن زعفران صبر از هر یک

یکدرم افستین سنبل الطیب از هر یک یکنیم درم بکوبند و بآب گرم ضماد کنند ضماد سیجی برای بواسیر الف

بسیار مفیدست صفت آن سیجی چونه هر دو برابر در آب سائیده بر بنی ضماد کنند ضماد سرطان

نهری جهت انجماد خون زیر ناخن نافعست صفت آن سرطان نهری آرد باقلا زرنیخ

حسب ضرورت در آب سائیده ضماد کنند ضماد سماق برای وجع فواد نافعست صفت

آن سماق صندل سفید گل سرخ طباشیر مساوی در گلاب و لعاب اسبغول بقدر ضرورت سائیده بر فم معده

ضماد کنند ضماد سمسم برای ورم حار مثانه بی‌بدیل است صفت آن کنجد مقشر نان سپیده
مساوی بکوبند و با شیر تازه و روغن بنفشه و روغن بابونه هر یک بحسب در کار گرفته سرشته ضماد کنند
ضماد سنبل برای استسقا مفید است صفت آن عنب الثعلب مغز فلوس سنبل الطیب هایک
بقدر حاجت در آب عنب الثعلب سبز قدر ضرورت سائیده ضماد سازند ضماد شبت برای
ورم رخو مفید است صفت آن نمک خاکستر کرنب سرگین گاو شبت صبر مساوی در سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد شحوم برای زنیکه پستان آن بغایت خورد باشند نافع است صفت آن
پیه گاومیش پیه فیل برابر بگدازند و خوب مخلوط ساخته هر روز قدری شیر گرم بمالند ضماد
شیر میش برای ورم صلب رحم از مجربات است صفت آن شیر میش شیر شتر روغن بید انجیر
از هر یک یک اثار هرسه را مخلوط نموده بر آتش بپزند تا که منعقد گردد بعد آن زنجبیل نانخواه از هر یک
یک تولہ کوفته و بیخته بآن ممزوج نمایند و زیر ناف ضماد کنند ضماد صابون برای وجع مفاصل
نافعست صفت آن صابون حنا برابر در آب سائیده بگرم ضماد سازند ضماد صبر برای ورم
سوداوی معده بسیار مفید است صفت آن سنبل الطیب صبر تخم کتان مغز حب قرطم مقل چربی
مرغ مغز ساق گاو روغن گل موم سرخ هر یک موافق ضرورت گرفته مرهم ساخته ضماد سازند ضماد
صندل برای ذیابیطس مفید است صفت آن صندل سفید گلنار اقاقیا گل ارمنی آرد جو
از هر یک بقدر حاجت در گلاب و آب کشنیز تر هر یک بقدر ضرورت گرفته سائیده بر گرده ضماد کنند ضماد
طباشیر برای قی صفراوی و حبس اسهال مفید است صفت آن سماق صندل زرد و رد طباشیر
مساوی با سرکه و گلاب حسب حاجت سائیده بر معده ضماد کنند ضماد طین قیمولیا برای بزرگ شدن
پستان مفید است صفت آن قیمولیا عفص سفیده ارزیز برنج برابر با سرکه حسب حاجت
سائیده ضماد کنند ضماد عدس برای کسر استخوان نافعست صفت آن عدس مقشر

گل ارمنی اقاقیا ہمہ برابر جملہ را سائیدہ در آب آس قدری در کار سرشتہ ضماد کنند ضماد عود برای
قی نافع ست صفت آن عود مصطکی سنبل الطیب پوست ترنج مساوی در سرکہ و گلاب
حسب حاجت سائیدہ بر معدہ ضماد کنند ضماد فوفل برای دردیکہ با ورم گرم وتپ بود فایدہ بخشد
صفت آن فوفل برگ گلسرخ عدس مقشر گل ارمنی ماشیا صندل سفید مساوی کوفتہ و بیختہ در
روغن گل سرشتہ ضماد کنند ضماد قرع برای حمرہ مفید ست صفت آن قرع برگ خرفہ کاہو
مساوی بکوبند و بالعاب بزر قطونا حسب در کار سرشتہ ضماد کنند ضماد قرنفل برای شہوت کلبی
کہ از سوء مزاج بارد باشد نافعست صفت آن قرنفل سنبل الطیب جوز بوا گلسرخ مساوی در آب سائیدہ
بر فم معدہ ضماد کنند ضماد قشار کندر برای فتق امعائی مفید ست صفت آن قشار کندر
مصطکی جوز السرو غری السمک انزروت از ہر یک ا بر غری السمک را در خل خمر حسب حاجت گداختہ باد گر
ادویہ جمع کردہ ضماد کنند ضماد کبریت برای جرب مجرب ست صفت آن گندھک آنولہ سار
نیلہ تھوتھہ کمیلہ مردا سنگ از ہر یک یکتولہ ہمہ را باریک سائیدہ شش حصہ نمایند یکحصہ در روغن زرد کہ
سہ چہار دام باشد آمیختہ بر بدن بمالند و سہ چہار گھڑی در آفتاب نشینند بعد ازان حنا و آرد نخود
بر بدن مالیدہ غسل نمایند ضماد گل ارمنی برای رمد مجرب ست صفت آن گل ارمنی صندل
سفید رسوت عنب الثعلب از ہر یک ا بر در آب کشنیز سبز حسب حاجت سائیدہ گرد اگرد چشم ضماد سازند
ضماد گلسرخ برای شہوت بقری کہ از بلغم بود مفید ست صفت آن گل سرخ سنبل الطیب مصطکی
عود مساوی بکوبند و در گلاب حسب در کار سرشتہ بر فم معدہ ضماد نمایند ضماد گلنار برای ورم
لب نافعست صفت آن عنب الثعلب سپاری گلنار ورق گل سرخ حسب حاجت گرفتہ با سرکہ
و گلاب موافق ضرورت سائیدہ ضماد کنند ضماد کمیلہ برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانہ
کہ بسبب ق حاد حادث شود مفید ست صفت آن کمیلہ خاکستر برگ حنا حسب در کار سائیدہ در

روغن حنا آمیخته ضماد نمایند ضماد مخترع احقر برای شهر شخصے را بعد از تپ سهر عارض شد شبانروز

روز و شب بیدار ماند هر چند تدبیر خواب مینمودند هیچ فائده نمیکرد چون با حقر رجوع کرد علاجش

باین ضماد کردم بعد از ساعتی چهار گهری خواب کرد در روز دوم باز همین ضماد بعمل آوردم تا یکپاس خواب

نمود در روز سیوم از فضل الهی شفای کلی شد صفت آن تخم نیلوفر تخم کاهو تخم خرفه صندل سفید

هر یک سه ماشه کافور یکماشه افیون زعفران از هر یک نیم ماشه همه را سائیده روغن گل یکتوله آب کشنیز

سبز ده توله و اندکی سرکه ممزوج کرده بر تارک سر ضماد کنند طریق چهاردهم در حرف الطاء المهمله

طریق چوه منڈی برای تقویت باه و دیگر امراض بارده مفید است صفت آن سنگهاڑے

را در آب تر کنند بقدری که نم بردارد بعد از ان با روغن یاسمین و دیگر روغنهای خوشبو منڈی را

از دست بمالند آنقدر که بسیار چرب نشود دلپسند بطریق چوه اگر چوه بگیرند طریق خوردن چوب چینی

برای امراض مذکوره که استاد مرحوم مغفور استعمال میفرمودند اینست صفت آن بگیرند چوب چینی

که وردی و کم گره و عرقی باشد یک مثقال از کار در ریزه ریزه کرده ظرف مس قلعیدار یا گلی انداخته

در عرقهای مناسب گلاب و عرق کیوڑه که وزن آنها دو آثار باشد تا دو پهر شب تر نمایند بعد از ان

بر آتش ملایم بپزند تا که چهارم حصه بماند پس ازان آهسته آهسته دهن ظرف را واکنند پنجدام صباح و پنجدام

وقت شب با قدری نبات سفید بطریق قهوه بخورند و باقی بجای آب صرف نمایند و غذا نان آرد

گندم و جو و قلیه و شوربا و پلاو و کباب بے نمک و زرده و حلویات مناسبه و نقل بادام و پسته و گوشت

مرغ بچه و بره و دراج و دیگر غذای لطیف بسبک مناسب لوبیا و پیاز بقدری که اصلاح گوشت کند دیگر

چهار مثقال چوب چینی بگیرند و ریزه ریزه کرده در دیگ انداخته در ده آثار آب بطریق سابق بجوشانند

تا بنصف رسد آتش موقوف نمایند و دهن ظرف آهسته آهسته واکنند و این آب را خرج حوائج ضروریه

مثل روشستن و طعام پختن و استنجا نمودن نمایند و قدری ازین گرفته جامه و کلاه و پایجامه رنگین

نمایند و تا ایام خوردن چوب چینی همین پارچه را در بدن دارند و مکانی را که در آن اراده خوردن چوب چینی
می نمایند باید که از همه جا بند کنند که تا هوا اثر نکند و بعد از سه روز هر دو جا افزوده باشند باین طریق
روز چهارم یکمثقال و یکماشه دهد و روز پنجم یکمثقال و دو ماشه دیگر سوای ماشه روز چهارم افزاید و روز ششم
یکمثقال و سه ماشه سوای سه ماشه سابق افزاید و روز هفتم چهار ماشه سوای ششماشه سابق علی هذا القیاس
و آنچه از چوب چینی اول زبون و سیاه شده باشد در چوب چینی دوم که از برای استعمال تیار میشود
افزوده میشود و سرپوش دیگ را وارون بگذارند و بخمیر محکم گیرند که بخار از دیگ بیرون بر نیاید و آتش
نرم بجوشانند و سنگی را بر سرپوش گذارند و طریق معلوم کردن این که آب بمقدار مطلوب رسیده است نیست
که هر قدر آب بعد از طبخ نگاهداشتن آن منظور باشد در دیگ بیندازند و سرپوش بر دیگ گذاشته
در سرپوش سوراخ نمایند و چوب باریک را پارچه پیچیده از راه سوراخ اندازند تا هر جا که تری باشد نشان
سازند پس در اثنای طبخ امتحان میکرده باشند تا به نشان رسد فرود آرند باید که طبخ تمام تا وقت
صبح شود که وقت خوردن آب سرد نشود هر روز سر دیگ را بطوری وا کنند که تا بخار خفیف بسر و دیگر اعضا
برسد و اگر علت در عضوی دیگر بود انعضو را بر بخار چوب چینی بگذارند و بعد از سه روز یا پنج روز یا هفته
تعریق نموده باشند و بهتر آنست که در روز بحران تعریق نمایند و طریق تعریق آنست که مریض را
بر کرسی بید باف یا بر کرسی چوبین که سوراخ دار باشد بنشانند و لحاف بر خود گیرند بطوریکه راه نفس
گشاده باشد و دیگ را زیر کرسی درآورده بتدریج بخار میرسانند پس از آن دیگ برآورده یکدو پیاله
از همین آب بیاشامند و عرق را خشک کرده لباس خود بپوشند و بعد از انفراغ از خوردن چوب چینی
عرق چوب چینی یا سفوف چوب چینی شروع نمایند و اگر چوب چینی نو نباشد از چوب چینی که چهار فرد در
استعمال درآمده است سیاه و بوسیده را دور کرده بکار باید برد و استاد در چوب چینی قدیم پاو آثار چوب چینی
تازه انداخته ده آثار عرق میکشیدند و نیم پاو با گلاب و عرق کیوڑه و عرق گاوزبان و معجون چوب چینی

نمیدادند و جرم چوب چینی در سده و ورم احشا بهایت مضرست و باید که سفوف و معاجین با دویه مناسبه
هر مرض و مزاج ترکیب داده استعمال نموده باشند و قدر خوراک بیخ چینی در سفوف چند روز اول زیاده
از دو دانگ و نیم مثقال نباشد و بتدریج اضافه نموده از یکمثقال تجاوز ننمایند و در مزاج معتدل از
چهار دانگ تا یکنیم مثقال رسانند و در امزجه قوی از یکمثقال تا دو مثقال و معجون چوب چینی تالیف والد شریف
نیز مفیدست و همچنین مفرح بارد و دواء المسک بارد که دران چوب چینی انداخته باشد همراه عرق مذکور
نفع بود **طریق سفید کردن مرداسنگ** صفت آن مرداسنگ و نمک هر دو برابر
گرفته و بالای آن آب اندازند و در آفتاب نهند و چند آب تبدیل کنند تا سفید گردد **طریق گرفتن**
دخان سندروس برای حول نافعست صفت آن سندروس سائیده در پارچه پراگنده فتیله
ساخته در چراغ گذاشته روغن کنجد اندازند و روشن کنند و بالای آن طاس نحاس و اژگون دارند
تا دخان جمع شود از کارد یا پر مرغ گرفته بکار برند **طریق گرفتن دخان کندر** برای ابتدای
نزول آب و سیلان رطوبات از مجربات اوستادست صفت آن طریق گرفتن او مثل طریق
گرفتن دخان سندروس است **طریق کشیدن تیزاب فاروقی** صفت آن شوره سیزده ماشه
زاک شش ماشه کسیس دوازده ماشه همه را نیمکوب کرده در قرع و انبیق باتش ملایم بچکانند باید که دهن قرع
گل حکمت کنند و هرگاه بخار سرخ نماید آتش را موقوف نمایند **طلای آس** برای ضربه و سقطه که بر
رسد مفیدست صفت آن ورق آس گلنار پوست انار برابر گرفته در سرکه و گلاب دو چند حسب حاجت
گرفته بجوشانند و باندک مشک و عود بقدر ضرورت آمیخته طلا کنند **طلای افیون** برای حابق
صفت آن افیون مصری را در آب حل نموده بدان آب مغز پنبه دانه را سائیده بر پارچه طلا کنند
و چند روز بران موضع مثل مرهم نهند **طلای انار** که پستان را محکم سازد صفت آن برگ و
بار و گل و پوست انار بقدر درکار گرفته بار یک نموده شبانروز در آب نموده روز دیگر چند جوش داده

صافی نمودہ چہارم حصہ آن روغن تلخ اضافہ نمودہ بجوشانند تا آب فانی گردد و روغن بماند آن
قدری بر پستان می مالیده باشند طلای باهیه برای قوت باه لبسیار مفید است صفت آن
فلفل سیاه جند بید ستر جلیت از هر یک نیم درم مغز پنبه دانه دو درم مشک خالص دو دانگ کوفته و بیخته
با روغن یاسمین حسب حاجت آمیخته بر قضیب مالند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
مفید است صفت آن سپندان حب الخروع خردل از هر یک سه درم کوفته بیخته با روغن یاسمین یا
بحسب ضرورت سرشته نیمگرم بر خصیه و قضیب مالند طلای باهیه دیگر برای جالق و قوت باه
مجرب آزموده است صفت آن گهونگچی سفید معه پوست کچله عاقرقرحا بیخ کنیر سفید زهر مهره
مغز جمال گوته از هر یک دو دام اول سوای جمال گوته و زهر مهره سفوف ساخته نگاه دارند
و زهر مهره جمالگوته را در شیر بز که قریب یک آثار باشد پوتلی در پارچه بسته دو ساعت جوش خوب دهند
و بر آرند بعد ازان در سرگین گاومیش دو ساعت جوشداده بر آرند بعد ازان همه ادویه جمع نموده
چوه کشند و طلا سازند طلای باهیه دیگر برای عنی مجرب است صفت آن مستی که
عقب سانڈه می باشد بوزن یک نخود قرنفل سه عدد با آب برگ تنبول حسب حاجت صلایه کرده
طلا کنند طلای باهیه دیگر برای قوت باه نافع بود صفت آن مومیای موافق
ضرورت در روغن نرگس حسب حاجت گداخته طلا نمایند طلای براده عاج برای
رویانیدن شعر مجرب است صفت آن براده عاج سنجال ملس هر دو برابر گرفته بروغن
زرده تخم مرغ حسب حاجت سوده بر جای انبات شعر طلا کنند طلای برگ دفلی برای قمل مفید است
صفت آن برگ دفلی مویزج قسط بادام تلخ مساوی گرفته در سرکه موافق در کار آمیخته طلا کنند
طلای لبسا برای باریکی عقب در مجلوق نافعست صفت آن لبسا سه جوز بوا اشنه
از هر یک چهار ماشه چرک گوش آدمی یکدام چربی خصیه خر نیم دام همه را در شراب دو آتشه سائیده چندانکه

یا اسرب جذب شود بکار برند طلای تنکار یعنی سہاگہ برای قوبا مفید ست بابت
السید جعفر خان صاحب مرحوم صفت آن سہاگہ تیلیہ گند ہک شکر سفید برابر وزن کوفتہ و بیختہ با آب
طلا کنند طلای تنکار دیگر برای ہمین مرض نفع دارد صفت آن سہاگہ بریان مازو
اندہ بگ چہاچہیہ کتہہ پاپڑیا از ہر یک یکتولہ مرچ سیاہ ششماشہ نیلہ تہوتہہ بریان سہ ماشہ در عرق لیموں حسب
حاجت سائیدہ حبوب بندند و بوقت حاجت در آب سائیدہ طلا کنند طلای جرب برای
جرب نافع ست صفت آن مرداسنگ ورق حنا تخم حنظل اقلیمای نقرہ آرد عدس زیبق
از ہر یک حسب در کار باید کہ اول زیبق را با سرکہ قتل کنند و ادویہ را با روغن گل حسب در کار آمیختہ طلا
کنند طلای جدوار برای درد گوش کہ با ورم باشد مفید ست صفت آن جدوار عنب الثعلب
صندلین رسوت گل ارمنی حسب حاجت در آب کشنیز سبز موافق ضرورت سائیدہ گرداگرد
گوش طلا نماید طلای حکاکہ اسرب برای خراش حالبین و اطراف انثیین و عانہ کہ بسبب عرق
حاد حادث شود مفید ست صفت آن حکاکہ اسرب سفیدہ ازیز مرداسنگ مساوی در روغن
حنا موافق درکار آمیختہ طلا کنند طلای حکاکہ سنگ آسیا برای سرطان مفید ست و
مانع زیادہ شدن ست صفت آن حکاکہ سنگ آسیا حکاکہ سنگ آہن تیز کن و حکاکہ
سرب مساوی در روغن گل قدر حاجت و آب عنب الثعلب سبز و آب کشنیز سبز بمقدار درکار
باہم آمیختہ طلا کنند طلای زراوند برای برآوردن خار و آبگینہ نافع ست صفت آن
زراوند اشق پیاز نرگس بیخ نی زفت رومی علک البطم راتینج مساوی کوفتہ و بیختہ با شہد سفید
حسب در کار آمیختہ طلا کنند طلای سداب برای اسقاط حمل مفید ست صفت آن سداب
خشک شحم حنظل قسط از ہر یک سہ درم مریکدرم بکوبد و در آب مخلوط کردہ بر ناف و عانہ طلا کنند طلای
سفیدہ برای سرطان نافع ست و محافظت از تقرح میکند صفت آن سفیدہ ارزیز گل

ارمنی عصاره کاهو مساوی بروغن زیت قدر ضرورت آمیخته طلا کنند طلای شیح برای
انتشار شعر مفید ست صفت آن شیح برنجاسف بادام تلخ همه برابر بادام را بسوزانند و بعده
و زهره گاو حسب حاجت طلا نماید طلای صبر برای داء الفیل نافعست صفت آن صبر
سقوطری مر صاف اقاقیا پوست انار برابر کوفته و بیخته با سرکه بقدر حاجت سرشته طلا کنند
طلای علق قضیب را بزرگ کند صفت آن علق یعنی زلو و خراطین برابر هردو را بکوبند
و با روغن کنجد موافق در کار آمیخته بر ذکر طلا کنند بعد از آنکه بسیار مالیده باشند طلای کافور
برای صنان مفید ست صفت آن کافور مرداسنگ برگ گل سرخ برابر در گلاب حسب
دستور سائیده طلا نماید طلای گل ارمنی برای سوختن آتش و آب گرم و روغن گرم
مفید ست صفت آن گل ارمنی سفیده کاشغری مرداسنگ حنا برابر سائیده بآب و سرکه
هردو بحسب حاجت سرشته طلا کنند طلای کندر برای بزرگ شدن پستان مفید ست صفت آن
کندر ودع سوخته آرد جو مساوی کوفته و بیخته با سرکه حسب حاجت سرشته در هر ماه سه بار طلا کنند طلای
گندهک برای داء الثعلب و داء الحیه نافعست صفت آن گندهک فرفیون خردل بیخ نی
خاکستر پشم نر همه برابر در آب سائیده طلا کنند طلای مرداسنگ که موی را جعد نماید صفت
آن مرداسنگ ده درم مازو آمله ورق آس و گزمازج حلبه از هر یک پنج درم کوفته بآب مورد بقدر
ضرورت گرفته آمیخته طلا کنند طلای مرداسنگ برای تموج جلد صفت آن مرداسنگ
گل ارمنی برابر هر دو را سائیده بگلاب و روغن گل هر یک بحسب ضرورت گرفته آمیخته طلا نماید
طلای مغاث برای خلع و وثی و وهن مفید ست صفت آن مغاث مورد خطمی
برابر سحق کنند و با زرده تخم مرغ حسب حاجت سرشته طلا کنند طلای ملذذ که مجامعت را لذت
دهد و زن دیوانه و شیفته مرد گردد صفت آن خایه گربه سیاه و بهمن سرخ برابر در

روغن قدر حاجت بریان کنند که بسوزد و آن روغن را بر قضیب طلا نماید طلای ممسک
صفت آن مستی خوک کچله سمندر سوکهه کفدریا فلفل دراز بیخ کنیر سفید برابر کوفته و بیخته
در آب کوکنار حسب حاجت آمیخته طلا کنند طلای ممسک دیگر مجرب صفت آن ریشهای
ضفدع دو فزونی میباشد مانند سر پستان کوچک زرد رنگ و باید که ضفدع کلان گرفته آن موضع را
افشرده مستی که از آن تراود آنرا با مستی فیل آغشته کنند و بعد از خشکی نزدیکی نمایند طلای
منزل انزال منی زن کند صفت آن سیماب نیم جزو تنکار کافور هر یک جزو مستی عسل
شش جزو باهم بسایند و بقدر نخود دسه حبه بندند سوای حشفه بر ذکر طلا کنند و مجامعت نماید
طلای مومیزج برای خدر مفید بود صفت آن عاقرقرحا مومیزج مساوی در سرکه کهنه
و آب پودینه حسب حاجت سائیده طلا نماید طلای نزد ورم داخلی گوش را سود دارد
و هر دو مسکن وجع است و بعد فصد بکار برد صفت آن صندلین مامیثا گل ارمنی
رسوت سفید ابهل ش در بندی تخم کاسنی طباشیر کافور از هر یک قدر که مناسب باشد بگیرند
کوفته و بیخته بلعاب اسبغول سرشته مثل زرد تیار سازند طلای نمله برای نمله مفید است
صفت آن مامیثا صندل اقاقیا رسوت مساوی در آب کاسنی سبز و آب عنب الثعلب سبز
هر دو قدر ضرورت سرشته طلا کنند طریق پانزدهم در حرف العین الغیر المنقوطه عصاره
آمله جهت منع آب ابتدای نزول و تقویت بصر و سوزش چشم و در ابتدای رمد مجرب است
صفت آن آمله تازه را در هاون سنگی یا چوبی بکوبند و در پارچه انداخته آب آنرا بیفشارند
و در ظرف گلی باتش ملایم که مثل شعله شمع باشد بگذارند و بدستور نیم حرکت دهند تا بقوام عسل غلیظ
آید بعد از آن در ظرف چینی یا جست نگاه دارند و عند الحاجت قدری از آن استعمال نمایند
طریق شانزدهم در حرف الغین المنقوطه غرغره کوکنار برای نزله نافع است صفت آن

عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک کوکنار موافق درکار گرفته در آب حسب ضرورت جوشانیده صاف نموده
غرغره کنند غرغره کوکنار دیگر برای ملاذه افتاده مفید است صفت آن گلنار کوکنار
عنب الثعلب گزمازج کشنیز خشک حسب حاجت گرفته در آب بقدر درکار جوشانیده غرغره سازند
غسول آب چقندر برای خراز نافع است صفت آن آب چقندر آرد نخود خطمی
سبوس گندم حسب حاجت گرفته با سرکه حسب درکار ممزوج نموده سر را بشویند غسول سبوس گندم
برای انتفاخ اصابع فایده مند است صفت آن سبوس گندم سلق انجیر کرنب عدس مقشر
شلغم حسب حاجت گرفته در آب موافق ضرورت جوشانیده صاف نموده انگشتان را بشویند غسول
نوشادر برای بدبوی مو که از دسومت باشد نافع است صفت آن نوشادر سبوس گندم
تخم خربوزه بادام تلخ همه حسب ضرورت گرفته در آب موافق درکار بجوشانند و صاف نموده سر را از آن
بشویند طریق هفدهم ۱۷ در حرف الفا فتیله برای بواسیر انف مفید است صفت آن
زراج دو درم زنگار نیم درم سائیده بفتیله سرشته در بینی نهند فتیله برای بند کشاد نافع است
صفت آن کهونگچی قدر حاجت گرفته سائیده در گوند ڈهاک حسب ضرورت گرفته فتیله ساخته
در سوراخ قضیب نهند فرزجه زعفران برای عقر مفید است صفت آن زعفران
سنبل الطیب یمانی عود ساذج هندی انزروت هر یک مساوی با پیه مرغابی و زردی بیضه مرغ
حسب حاجت سرشته فرزجه کند فرزجه نعناع برای حکه رحم بسیار مفید است صفت آن
برگ نعناع پوست انار عدس مقشر حسب حاجت سائیده در بوره ارمنی بقدر ضرورت آمیخته بردارد
فلدفیون برای خوردن گوشت فاسد مفید است صفت آن آهک نا دیده توله
زرنیخ سرخ و زرد قلی اقاقیا از هر یک نیم توله کوفته و بیخته بسرکه حسب درکار سرشته قرصها سازند
واستعمال نمایند طریق هیژدهم ۱۸ در حرف القاف قرص ذیابیطس برای ذیابیطس

سفید است صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک دو درم
تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور
نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال
قرص زرشک ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک
مقشر پانزده درم تخم کاسنی تخم خرفه تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب
از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول قدر حاجت سرشته اقراص سازند قرص شب
بول الدم و قرح کلیه و بواسیر را نافع است صفت آن شاخ گوزن سوخته شب یمانی
کثیرا گل ارمنی گلنار تخم خرفه مساوی کوفته و بیخته با آب خرفه حسب حاجت سرشته اقراص سازند
قرص طباشیر برای ذیابطیس مفید است صفت آن تخم خرفه گلسرخ گل ارمنی گلنار طباشیر
مساوی کوفته و بیخته در آب اقراص سازند و محمد ازان درین نسخه تخم کاهو افزوده اند قرص
طباشیر قابض برای خلفه صدیدی و حبس اسهال نافعست صفت آن ورق گلسرخ
پنجدرم تخم حماض بریان شش درم طباشیر چهار درم نشاسته صمغ عربی از هر یک سه درم یکو بند
و بگلاب موافق در کار سرشته و اقراص سازند شربت یکمثقال قرص طباشیر ملین تپهای
محرقه و سرفه و خشونت سینه را نافع بود و طبع را نرم کند و تشنگی نشاند صفت آن طباشیر
سفید چهار درم ترنجبین خراسانی سه درم مغز تخم کدو شیرین مغز تخم خیارین نشاسته صمغ عربی
کثیرا تخم خشخاش از هر واحد یکدرم کوفته و بیخته بلعاب اسپغول حسب در کار سرشته اقراص سازند قرص
عود قی و هیضه باز دارد صفت آن عود خام چهار درم کبابه مصطگی قرنفل سنبل الطیب
هر یک دوازده درم کوفته و بیخته در آب اقراص سازند شربت دو درم قرص کافور برای
خفقان حار و شری فایده میکند صفت آن کافور سه جزو زعفران مغز تخم خیارین عسل سفید

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند قرص کافور برای ذیابیطس
و دیگر امراض مجربست صفت آن طباشیر صندل سفید کثیرا کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
ونرم کوفته در آب اقراص سازند قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود صفت
آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس نشاسته صمغ عربی دم الاخوین
کثیرا کندر تخم کرفس از هر یک پنج درم افیون درمی کوفته و بیخته باب صافی اقراص سازند شربتی
یکدرم تا یکمثقال قرص کبر اوجاع طحال و ورم و تفتیح سده آنرا نافع بود صفت آن پوست
بیخ کبر اشق از هر یک پنج درم زراوند طویل ده درم فنجنگشت فلفل از هر یک شش درم اشق را
سرکه کهنه حسب ضرورت حل کنند و باقی ادویه کوفته و بیخته بآن بسرشند قرص گل برای
تپ کبد و تپهای کهنه مفید بود صفت آن گل سرخ اصل السوس مقشر از هر یک چهار درم
طباشیر سفید سنبل الطیب افسنتین رومی از هر واحد دو درم ترنجبین خراسانی سه درم کوفته
و بیخته بگلاب حسب ضرورت سرشته اقراص سازند خوراک پنج ماشه همراه چکیده کاسنی و شربت بزوری
دهند قرص گلنار برای نفث الدم و ذیابیطس مفیدست صفت آن گلنار گل ارمنی
صمغ عربی از هر یک چهار درم گلسرخ اقاقیا از هر یک سه درم کثیرا دو درم کوفته و بیخته باب گلنار
حسب در کار سرشته اقراص سازند قرص کهربا برای نفث الدم مفیدست صفت آن
کهربا صمغ عربی نشاسته کثیرا مغز تخم خیار مغز تخم کدو از هر یک سه درم گلنار اقاقیا از هر یک یکدرم
و نیم کوفته و بیخته بلعاب اسبغول حسب حاجت سرشته اقراص سازند قدر شربت از پنج ماشه تا دو درم
قرص مثلث برای صداع و دیگر اوجاع مفیدست صفت آن مرمکی افیون بزر البنج
لادن کافور زعفران پوست بیخ لفاح هر یک پنجدرم کندر انزروت آمله گل ارمنی هر یک دو درم

مفید است صفت آن طباشیر رب السوس هر یک پنجدرم تخم خرفه تخم کاهو هر یک ده درم

تخم حماض کشنیز خشک گل ارمنی صندل سفید گلنار سماق صمغ عربی از هر یک سه درم کافور

نصف درم کوفته و بیخته در آب خرفه یا کاهو بقدر حاجت سرشته اقراص سازند شربت یکمثقال

قرص زرشک ورم معده و جگر و تپهای بلغمی و استسقا را نافع بود صفت آن زرشک

مقشر پانزده درم تخم کاسنی کلند قیروطی تخم خیارین از هر واحد سه درم گل سرخ پنجدرم ریوند چینی سنبل الطیب

از هر واحد یکدرم گل ختمی سفید تخم کتان از هر یک شش ماشه در آب جو سرشته اقراص سازند قرص شب

بول الدم و قرحه شب یمانی هر یک دو توله با آب بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند استعمال

کتیرا گل ارمنی درم جار مثانه نافعست صفت آن آب کاسنی سبز آب عنب الثعلب سبز موم از هر یک

حسب حاجت در روغن گل و روغن بنفشه موافق در کار قیروطی سازند و استعمال کنند طریق

نوزدهم در حرف الکاف التازی والفارسی کحل شب برای بیاض و سبل و

شب کوری و دهند و جذب رطوبات بسیار مفید است صفت آن نوشادر شب یمانی

سوخته برابر گرفته باریک سائیده در چشم کشند کحل صدف که استاد مرحوم برای تقویت بصر

و سبل و دمعه و بقایای رمد نیز استعمال میفرمود صفت آن صدف سوخته چهار ماشه توتیای

کرمانی بریان مغسول بست ماشه نبات سفید شش ماشه کوفته و بیخته در چشم کشند کحل کافور

برای حرقت چشم فایده مند است صفت آن فلفل دار فلفل از هر یک یکدرم زعفران

سنبل الطیب از هر یک چهار درم حضض یعنی رسوت شش درم کافور یکدانگ بکوبند و باریک سازند و

بکار برند کحل گل کنجد برای دفع بیاض و گل چشم یعنی پهول مفید است صفت آن

گل کنجد کلی گل چنبلی فلفل گرد از هر یک چهار صد عدد شب یمانی برشته دو دام بخته باریک نموده

از هر یک چهار جزو مغز تخم کدو دو جزو کوفته و بیخته با عسل اقراص سازند قرص کافور برای ذیابیطس
و دیگر امراض مجربست صفت آن طباشیر صندل سفید کشنیز خشک مقشر تخم خرفه سیاه تخم حماض
تخم کاهو مقشر مغز تخم خیار تخم کدو شیرین صمغ عربی گلنار کافور ریاحی از هر یک مقدار حاجت گرفته
و نرم کوفته در آب اقراص سازند قرص کاکنج برای قروح کلیه و مثانه و بول الدم نافع بود صفت
آن مغز تخم خیارین حب کاکنج مغز بادام شیرین مقشر رب السوس آنیسون صمغ عربی دم الاخوین
کثیرا کندر تخم کرفس از هر یک [illegible] قرص سازند شربتی
یکدرم تا یکمثقال [illegible] جوارش از دو درم تا چهار درم کلکلانج حار برای [illegible]
صفت آن مازریون مدبر غاریقون پوست هلیله پوست
[illegible] از هر یک [illegible]
پنج درم ایرسا سه درم ریوند چینی عصاره غافث سنبل الطیب افتیمون از هر یک
دو درم کوفته و بیخته با عسل حسب حاجت معجون سازند شربتی سه درم تا چهار درم گره برای
درد چشم و رمد و دمعه بسیار مجربست صفت آن لیموی کاغذی یکرطل افیون خالص
سه درم شب یکبار نیم رطل اول شب در ظرف آهنین بریان کرده بعد از آن افیون داخل کرده
و آب لیمو قدری نیز داخل ساخته از دسته آهنین حل کنند تا خوب مخلوط شود و آب لیمو ثانی
بعد از آن بهمین دستور آب لیمو داخل کرده باشند تا که بوجه نیک مخلوط شود و جها بسته نگاهدارند
و بوقت حاجت با آب سائیده اندکی گرم کرده اگر در چشم طلا کنند یا در چشم اندازند طریق [illegible]
در حرف اللام لبوب کبیر گرده را گرم و قوی گرداند و منی را بیفزاید و باه را زیاده کند
و دل و دماغ را قوت دهد و اعصاب را محکم گرداند صفت آن مغز پسته مغز بادام مغز
فندق مغز حبة الخضرا مغز گردگان مغز چلغوزه مغز حب الصنوبر [illegible] لسان العصافیر شقاقل بهمن ابیض
تودریین زنجبیل کنجد مقشر دارچینی از هر یک پنج درم سنبل الطیب سعد کوفی قرنفل کبابه چینی حب الفلفل

تخم لفت تخم ترب تخم شلغم تخم پیاز تخم اسپست تخم هلیون لسان العصافیر درونج عقربی از زنباد
از هر یک سه درم جوز بوا بسباسه دواله دار فلفل از هر یک دو درم خصیة الثعلب الخبیر تازه مغز سر گنجشک خشخاش
از هر یک ده درم قضیب [illegible] سود سورنجان بوزیدان نعناع خشک از هر یک چهار درم مایه شتر اعرابی
زعفران مصطگی از هر یک سه مثقال عود خام دو مثقال ورق طلا سی عدد ورق نقره پنجاه عدد
عنبر اشهب یکمثقال مشک خالص نیممثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق معهود دنیار سازند
لخلخه برای صداع حار و بیهوشی و غشی و تقویت دماغ مفید است صفت آن گل نیلوفر و
گل ارمنی صندل سفید هر یک یکماشه در عرق صندل دو توله سائیده آب کشنیز سبز آب خیار سبز
آب کدوی سبز هر یک چهار توله اضافه کرده در شیشی دهن فراخ انداخته متصل پیش بینی
حرکت دهند لطوح که نزله بند را گویند برای حبس نزلات مفید است صفت آن افیون
زعفران گوند کتیرا هر یک یکماشه همه را سائیده در آب کوکنار یا سفیدی تخم مرغ حسب حاجت آمیخته
کاغذ را مثل روپیه تراشیده سوزن زده بر آن مالیده بر هر دو شقیقه بچسپانند لعوق حب القطن
از مجربات صاحب تذکره برای تقویت باه در تجربه حکیم عابد نیز رسیده صفت آن مغز حب
پنبه دانه بیست مثقال دارچینی تخم انجره قرنفل کلاه دار حب الصنوبر هر یک پانزده مثقال شقاقل
زنجبیل از هر یک ده مثقال دار شیشعان هفت مثقال قسط تخم کتان بربان مصطگی از
هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه بقوام آورند خوراک یکمثقال
لعوق سپستان برای نفث مواد سینه و سرفه و نزله مجرب صفت آن سپستان
فربه پنجاه دانه اصل السوس مقشر یکتوله تخم خطمی سفید تخم خیارین از هر یک چهار ماشه پوست خشخاش
دو توله بهدانه سه ماشه در دو آثار آب بجوشانند و با نبات سفید قدر حاجت بقوام آرند و
در آخر قوام شیره جو مقشر شیره مغز بادام مقشر شیره تخم خشخاش از هر یک یکتوله افزایند و بعد از ان

کثیرا صمغ عربی رب السوس سوده هر یک سه ماشه اضافه نمایند و بقدر دو ماشه در دهن گرفته اب ان

فرو گیرند لعوق گاوزبان برای ضیق النفس مجرب است صفت آن گاوزبان گل گاوزبان

صمغ عربی زراوند مدحرج رب السوس بهمن سفید بیخ سوسن قلفل سفید از هر یک یکدرم و پاو بالا خشخاش

سفید چهار و نیم درم تخم خشخاش سیاه دو نیم درم مغز بادام شیرین یک و نیم درم مغز تخم تربوز دو درم

مغز تخم کاهو مقشر یکدرم عسل سفید پنجدام نبات سفید پانزده دام بدستور معمول لعوق سازند

خوراک شش ماشه لعوق معتدل معمول و مجرب جهت تسهیل اخراج بلغم و تغلیظ مواد حاره رقیقه

نافع است صفت آن مویز منقی انجیر زرد باقلا تخم خشخاش اصل السوس مقشر مغز تخم کدو شیرین

پرسیاوشان بادیان زوفای خشک مغز بادام مقشر جلبه پودینه ولائتی صمغ عربی تخم خطمی کتیرا

تخم کتان بهدانه لوکنار هر یک نیم توله جوکوب نموده در دو اثار آب بجوشانند تا نیم اثار بماند صاف نموده

عسل سفید پاو اثار داخل نموده بقوام آرند قدر شربت پنج ماشه تا دو درم مراد از اینجا سیر عالمگیر است

لعوق نزله برای سرفه نزلی بیعدیل است صفت آن اصل السوس پنجدرم تخم خطمی

بهدانه از هر یک هفت درم شب در دو صد و پنجاه درم آب تر کنند صباح بجوشانند تا بنصف رسد

و با صد و بست درم قند سفید بقوام آورند و مغز بهدانه صمغ عربی از هر یک سه درم کتیرا چهار درم

خشخاش سفید خشخاش سیاه هر یک پنجدرم نرم صلایه کرده بیامیزند و قدر شربت شش ماشه طریق

بست و یکم در حرف المیم ماء الخیار جهت تپ دق دموی و صفراوی و اخلاط محرق

و حاره و سرفه حاره و ترطیب مزاج و رفع تشنگی نافع است و ادرار بسیار زیاده از القرع زیاده است و مستحیل

بصفرا نمیشود و ماده تپ را باد رار می برآرد صفت آن بگیرد خیار تازه و ارخیند چار از سرکار در

پس در گل زرد بیارد چو که ضخامت آن بقدر یک انگشت باشد گرفته در تنوری که گرمی آن

فرو نشسته باشد بدارد تا بریان شود وقت صباح از تنور بیرون آورده گل یا خمیر دور نموده

ریده بمقشار ند و آب که بر آید صافی نموده همراه شربت نیلوفر دهند و به مناسبه بدهند و تا یکرطل
رسانند و آواماها انست که اول در خمیر آرد و در پارچه بگیرند بعد ازان در گل یا جو بگیرند ماء الشعیر
که آنرا آشجو گویند منضج اخلاط و مستفرغ مواد محترقه و منقی معده و سهل النفوذ در تمام بدن لذیذ
معتدل الغذا مسکن عطش و بارد است و هیجان اخلاط فاسده نمیکند و منتفخ در معده نمیشود و مرخی
معده نمیشود و مضر احشای بارد و نفاخ است و مصلح وی گلقند است صفت آن جو
مقشر در ظرف مس قلعی دار نموده آب صاف که ده چند جو باشد بران ریزند و باتش ملایم بپزند
و در اثنای پختن آن تبدیل آب نمایند و بهتر آنست که هفت آب تبدیل کنند بعد ازان
مالیده صاف نموده همراه گلاب عرق کیوره شربت انار یا نبات سفید استعمال کنند و اگر
بجای آب پختن گوشت آب اندازند ماء الشعیر باللحم میشود ماء العسل جهت عالج ولقوه معمول
اطبا است و مقوی معده و باه صفت آن عسل سفید یکحصه آب دو حصه بجوشانند چون
دو حصه بماند صاف نموده بدهند و بعضی در یکجز شهد شش جز آب می اندازند چون نصف
می ماند صاف کرده میدهند و اوستاد مغفور در یکجز شهد هشت جز آب می انداختند هر گاه
سوم حصه می سوخت صاف کرده میدادند ماء عنب الثعلب الرطب که آنرا عنب الثعلب
مروق گویند جهت حمیات که از ورم جگر و معده باشد و دیگر انواع تبهای مرکبه از نافعترین
اشیا است صفت آن ترکیب ساختن و دادن و قدر شربت آن مانند آب کاسنی
سبز مروق است ماء القرع و آن بمنافع ماء الخیار است صفت آن مثل ساختن ماء الخیار
است و ماء القرع از ماء الخیار ادرار کم دارد و مستحیل بصفرا میشود پس در امزجه که خوف استحاله باشد با حموضت مناسبه
بعمل آرند و جائیکه سعال باشد استعمال او با سویق جو یا شربت نیلوفر کنند ماء لسان
الحمل الرطب که آنرا بارتنگ سبز نامند جهت اسهال و استسقا و ورم جگر که با اسهال باشد

نافع است صفت آن ترکیب ساختن و دادن آن مانند آب کاسنی سبز مروق است
ماء الهندباء الرطب لبان کاسنی مروق باشد جهت تفتیح سدد و تنقیه مسالک از ماده عفنه و
تپهای صفراوی و دموی و مرکبه بسیار مفید و دیگر منافع دارد صفت آن بگیرند برگ کاسنی
سبز و از پارچه مسح کنند و غسل ندهند و بکوبند و آب بیفشارند و در ظرف قلعی دار انداخته بر
آتش خفیف گذارند تا مثل شیر بریده شود باز صاف نموده بکار برند ماء الهندباء الیابس
که آنرا چکیده کاسنی گویند برای حمیات مرکبه که بلغمیت در آن زیاده باشد از آب برگ کاسنی
نفع بسیار نماید بارها تجربه رسید صفت آن تخم کاسنی چهار توله نیمکوب کنند شب در آب ترداده
و از دو گهڑی شب باقیمانده در صافی کنند که هر چهار گوشه آنرا بچهار چوب بسته باشند داخل نموده
مثل رنگریزان هفت مرتبه بچکانند و گاهی بجای آب عرق گاوزبان عرق عنب الثعلب
کرده میشود مربای آمله مقوی معده و دماغ و جگر و طبع نرم نماید و بواسیر را نفع کند و دل
از دیاد حفظ نافع است صفت آن صد عدد آمله بزرگ تازه بگیرند و در ظرف سبز نهند
و آب آنقدر اندازند که آنرا بپوشاند و خاکستر انگور پنجاه درم بر آن پاشند و ده روز بگذارند و
در هر سه روز آب و خاکستر تغیر دهند و تازه کنند پس آملها بیرون آرند و نرم بشویند تا پوست
جدا نشود بعده در دیگ نهند و همان قدر آبی که او را بپوشاند اندازند و یک کف جو مقشر
مرضوض نیز ضم نمایند و بپزند تا که جو پخته شود پس بیرون آرند و دیگر بار بشویند و بپارچه نشف
کنند بنوعیکه پوست بحال ماند و جدا نشود پس هر آمله را با مکنه مختلفه ده جا جوالدوز بزنند پس
در ظرف سبز نهند و عسل صاف بر آن آنقدر اندازند که او را بپوشد و بیست روز بگذارند و سر
هر هفته عسل تغیر دهند هر گاه تغیر دهند چند جوش خفیف باید داد تا در آمله مائیت هیچ نماند
بعده نشف کرده عسل چند صاف اندازند آنقدر که در پوشد و در ظرف سبز بدارند پس از

چهل روز بکار برند واگر بجای عسل قند یا نبات کنند قلیل الحرارة باشد و در حمیات مناسب است

مربای اناناس مقوی دل و مفرح و نافع خفقان **صفت آن** پوست درشت بیرونی (را)
و استخوان درونی را جدا نمایند و مغز درمیان را پارچه باریک تراشیده در ظرف نقره یا مس (قلعی دار)
گذاشته و اندکی آب انداخته و سر ظرف را از خمیر گرفته باتش ملایم بجوشانند تا پارچه گداز شود و اگر
برگ اناناس را با استخوان تراشیده اول در ظرف گذارند و بعد از آن پارچه او (ها) مهرا خواهد بود و
هرگاه گداز شود قوام از قند و نبات درشت ساخته و از بید مشک و گلاب و عنبر و مشک بو یا ممو(ه)
پارچه (ها) در آن گذارند و دو جوش دهند تا شیره را جذب کند پس در ظرف پاکیزه بردارند و اگر
چاشنی دار منظور باشد ترشی لیمو و غیر آن بیفزایند **مربای تفاح** منافع او در مفردات
مذکور است **صفت آن** سیب را از پوست باز سازند و دانه بیرون آورده در آب بجوشانند
تا نیم پخته شود پس با قند سفید بقوام آرند **مربای جدر** جهت تقویت دل و تصفیه صوت
و تنقیه ریه و منع نوازل و سرفه و دیگر منافع در مفردات مسطور است **صفت آن** گاجر را
پوست و استخوان دور کرده ریزه ریزه کنند در آب و عسل حسب کار بجوشانند تا مهرا شود بعده
بیرون آورده در عسل صرف نهند و یکجوش داده فرود آرند و پس از چهل روز بکار برند **مربای**
زنجبیل یعنی زنجبیل پرورده گرم و خشک است باه زیاده کند معده و رود ه و گرده و مثانه
بارد را نافع است و بول براند و بیماری بلغمی را سود دارد **صفت آن** زنجبیل بیست روز در
آب بخیسانند و آنگاه پاره کنند و در آب عسل بجوشانند تا آب بسوزد و در ظرفی کنند پس عسل
بر سر آن ریزند تا پرورده شود بعد از آن تناول می نموده باشند **مربای سفرجل**
منافع آن در مفردات مرقوم است **صفت آن** به خوب بزرگ از تخم و قشر پاک کنند و
چهار پاره نمایند و در عسل بگذارند و آب و خبر بجوشانند پس سرد کنند و روز دوم بعسل تنها بجوشانند

و بردارند مربای هلیله منافع او مانند مربای آمله مکرر در ازدیاد حفظ نفع او کمتر است صفت
آن طریق ترتیب او همان که در آمله گذشت لیکن مربای هلیله از خشک و تر هلیله‌ها هم تیار میشود
و نیز درین افاویه می اندازند هرگاه خواهند در افاویه سازند دارچینی زنجبیل قرنفل هیل‌ها جوز بوا
عود مصطگی‌ها هر یک یکتوله مشک نیم ماشه در صد عدد هلیله‌ها اندازند و اهل هند هلیله را بعد نرم شدن در آب
آهک میخیسانند جهت استمساک اجزای او و رفع گردیدن عفوصت و بعده طبخ میدهند کما هو المشهور
مرهم اکبر از مخترعات حکیم ارزانی است برای استسقای طبلی و تلیین و تحلیل اورام صلبه جگر و خصیه و غیر آن مجرب
و آزموده است صفت آن حلبه تخم کتان آرد جو گل خطمی از هر یک سه درم کوفته و بیخته در آب شلغم
یا آب کلم قدر حاجت بپزند چون قریب به پختن آید مغز فلوس یعنی خیار شنبر پنج درم در آب گرم حل کرده
اضافه نمایند و بپزند تا غلیظ گردد پس از آن روغن گل یا روغن کنجد یا روغن زیت یا روغن
بید انجیر بقدر حاجت بیامیزند مرهم باسلیقون برای قرحه رحم مفید است صفت آن
زفت راتینج هر یک بیست مثقال قنه چهار درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت مرهم
سازند مرهم خل نسخه شفائی برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و اندمال جراحات
از مجربات است و برای قروح عفنه و سوختگی از آتش نافع صفت آن مرداسنگ ده درم
صلایه نموده با ده درم موم سفید و بیست درم روغن گل حل کنند و قدری سرکه داخل کرده مرهم
سازند مرهم داخلیون برای انضاج ورم و تسکین اوجاع حاره و اورام گرم و تحلیل خنازیر
و صلابات و سلعه و تعقد عصب‌ها نضج و تحلیل کند صفت آن روغن زیت کهنه سی یا چهل درم
مرداسنگ بیست درم تخم خطمی اسبغول مسلم تخم مرو حلبه تخم کتان از هر یک پنج درم تا هفت درم تخم‌ها را
شب در آب ترکنند صباح لعاب غلیظ از آن بگیرند و مرداسنگ را باریک ساخته در روغن زیت انداخته
بر آتش نرم گذارند و بکفچه‌ها حرکت دهند تا مرداسنگ بسته نشود پس از آن که روغن سیاه گردد

ظرف را از آتش فرود آرند و لعاب را دران اندازند و بجوشانند تا غلیظ گردد پس فرود آرند و به تبر برهم زنند مرهم رال برای رویانیدن لحم صالح و دفع گوشت فاسد و برای جراحات مزمنه عسر البرء و قروح آتشک و ناصور و سوختگی از آتش نیز نافع است صفت آن موم سفید کافور رال کات سفید هر یک چهار مثقال کوفته و بیخته موم را بروغن گاو تازه که مساوی مجموع باشد در ظرف آهنی گداخته اول رال را ریخته دو سه جوش دهند پس کات را بدستور پس کافور بریزند و دیگر جوش دهد بعد ازان از آتش فرود آورده بکار برد مرهم رسوت جهت اورام حاره مجرب است صفت آن رسوت یکدرم موم سفید دو درم روغن گل روغن بنفشه از هر یک چهار درم اول روغن و موم را گداخته و رسوت را سائیده بیامیزند مرهم زرد برای پاک کردن چرک و گوشت مردار و پر کردن زخم عمیق از مجربات احقر است صفت آن اجمود سنگ بصری کات سفید قنبیل نیله تهوتهه بریان مرداسنگ یک پنج ماشه موم زرد دو درم روغن کنجد چهار دام عالمگیری بدستور مقرر مرهم سازند و شش مرتبه در آب بشویند مرهم زعفران که بارها در ورم صلب رحم و صلابت آن بتجربه در آمده صفت آن موم روغن گل مغز ساق گاو چربی گرده بز از هر یک یکتوله زردی بیضه مرغ زعفران بابونه کندر از هر یک سه ماشه بدستور مرتب سازند و با شیره عنب الثعلب سبز استعمال نمایند مرهم زنگار مجفف قروح عتیقه و اکل گوشت زاید و رافع عفونات و مواد فاسده کلیه و منبت لحم و مسقط بواسیر است صفت آن علک البطم اشق از هر یک پنج درم زنگار دو درم کوفته و بیخته با روغن زیت قدر حاجت بیامیزند مرهم سفیداب کافوری برای تسکین درد بواسیر و شقاق مقعد و سوختگی آتش مفید است صفت آن موم سفید یکمثقال را در روغن گل پنجمثقال گداخته سفیداب مرداسنگ از هر یکمثقال نرم کوفته مخلوط ساخته مرهم سازد و بعد از فرود آوردن از آتش سفیده تخم مرغ یکعدد

کافور دو ماشه بیفزایند مرهم مشحوم برای شقاق رحم مفید است صفت آن چربی مرغ چربی
بط مغز ساق گاو روغن بنفشه و موم سفید حسب حاجت گرفته مرهم ساخته استعمال کنند مرهم کوهان
شتر برای اندمال قرحه بواسیر که از قطع نمودن می‌رسد و شقاق مقعد را فایده می‌کند صفت آن
کوهان شتر مغز ساق گاو و خطمی کتیرا پیه بط پیه مرغ پیه مرغابی زردی بیضه مرغ حسب حاجت گرفته
با روغن بنفشه قدر ضرورت مرهم سازند مرهم لسان سگ برای اندمال قروح بی‌نظیر است
صفت آن زبان سگ در سایه خشک کرده بسوزانند و در اندکی روغن کنجد در کرچهه آهنین
داغ کنند بعد از آن برگ نیم قدر حاجت خوب سائیده قرص بندند در روغن کنجد در ظرف
آهنین بسوزانند و دور کنند بعد از آن سوخته زبان سگ درین روغن اندازند و بچوب نیم یا
دسته آهنین خوب تر مخلوط کنند و در ظرف شیشه نگاه دارند مسوح که موجب هیجان شهوت
جماع و نعوظ می‌گردد مجرب آزموده است صفت آن مغز سر گنجشک در روغن چنبیلی مخلوط
نموده بر قضیب و کف پا بمالند مسوحیکه موجب دوستی مرد در دل زن گردد صفت آن
عسل زنجبیل حسب حاجت گرفته بر قضیب بمالند با هر که مجامعت کند موجب دوستی شود مسوحیکه
مرد فریفته زن شود صفت آن گوشت ممولا خشک کرده سائیده در عسل آمیخته زن در
فرج بمالند و مجامعت کند مسوح حابس برای حبس عرق مفید صفت آن گل ارمنی
مازو گلنار گلسرخ مرداسنگ همه مساوی بروغن گل و لعاب اسپغول موافق ضرورت آمیخته
بمالند مسهل بارد برای اخراج ماده حار صفت آن مغز فلوس هفت توله ترنجبین
تمر هندی از هر یک چهار توله شیره بادام پنجدانه در منضج بارد که مذکور می‌شود افزایند مگر وزن گلقند
دو توله دیگر زیاده کنند اگر در روز مسهل تشنگی شود عرق عنب الثعلب عرق کاسنی اندک بنوشند
اگر عرق بدست نیاید آب بجوشانند و عنب الثعلب کاسنی را در صره بسته بندازند و همچنین

هر عرقی که مطلوب باشد تیار نماید غذا وقت دوپهر آش جو وقت سه پهر کهچڑی مونگ ملایم بخورند
مسهل حار اخراج ماده بارد کند صفت آن مغز فلوس هفت توله شکر سرخ چهار توله تربد
سفید مجوف خراشیده پنج ماشه غاریقون دو ماشه سنا مکی روغن بید انجیر از هر یک یکتوله منضج
حار که می آید اضافه کند غذا وقت دوپهر آب یخنی گوشت کبوتر و بعد سه پهر کهچڑی موٹهه بدله
وقت تشنگی عرق بادیان بخورد مضمضه برنگ برای درد دندان که بسبب کرم باشد
مفید است صفت آن برنگ مقشر در پارچه لتوی سرخ پوٹلی بسته در قدری آب بجوشانند وصاف نموده مضمضه نمایند
و پوٹلی در بن دندان گذاشته بخوابند تا الی عمل نمایند مضمضه حصرمی برای اکله مفید است صفت آن آب غوره
سرکه آب سماق برابر ممزوج نموده مضمضه کنند مضمضه ریباس برای ثقل زبان و بطلان
ذوق که از حرارت باشد مفید است صفت آن ریباس گل سرخ سماق مساوی سکنجبین و ترنجبین
هر دو برابر موافق درکار بدستور معمول مضمضه سازند مضمضه سعد برای تحرک اسنان مفید
است صفت آن عاقرقرحا پوست بیخ کبر گلنار سعد شب گل سرخ سنبل الطیب همه برابر در
آب حسب حاجت بجوشانند وصاف نموده مضمضه کنند مضمضه سماق برای سیلان آب
دهن نافع است صفت آن سماق گل سرخ مساوی در آب بقدر حاجت مالیده صاف
نموده مضمضه کنند مضمضه عاقرقرحا برای ثقل زبان و بطلان ذوق مجرب است
صفت آن عاقرقرحا و تخم خردل مساوی بسی که حسب حاجت گرفته بدستور مقرر مضمضه نمایند
مضمضه عاقرقرحا دیگر برای تحرک اسنان نافع است صفت آن عاقرقرحا گجراتی
پوست بیخ کبر گلنار سعد کوفی شب یمانی گل سرخ سنبل الطیب مساوی در آب بجوشانند وصاف نموده
مضمضه نمایند مضمضه عدسی برای درد دندان نفعدار صفت آن عنب الثعلب
گزمازج کشنیز خشک از هر یک شش ماشه گلنار چهار ماشه کوکنار چهار عدد همه را نیمکوفته عدس مسلم یکتوله

ادویه نیمکوفته در سه پاؤ آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه کنند و
بزر البنج هم اضافه نموده می آید مضمضه کافور بجهت جوشش دهن حار مفید ست صفت
ان برگ حنا حسب حاجت گرفته در آب ترکرده مالیده صاف نموده کافور موافق در کار
دران حل نموده مضمضه کنند مضمضه لعاب اسبغول برای همین مرض نافع ست صفت آن
لعاب اسبغول آب کشنیز سبز مساوی یکجا کرده مضمضه کنند مضمضه مازو برای انجرا له بسبب فساد
گوشت بن دندان باشد مفید ست صفت آن مازو مورد گلنار مساوی در سرکه موافق
در کار بجوشانند و بدان مضمضه کنند مضمضه مامیران برای جوشش دهن نافع بود صفت
آن مامیران عاقرقرحا تخم تربز نیمکوفته مساوی در سرکه حسب حاجت جوشانیده صاف نموده
مضمضه کنند مضمضه مغز فلوس برای همین مرض مفید ست صفت آن مغز فلوس حسب در کار
در آب کشنیز سبز بقدر حاجت حل کرده نیم گرم مضمضه کنند مضمضه مورد برای خشکی زبان مفید
ست صفت آن مورد گلسرخ گلنار قدر حاجت گرفته در سرکه موافق در کار بجوشانند و
مضمضه کنند مضمضه وردی برای سیلان لعاب دهن صفت آن گلسرخ سماق
در آب بجوشانند چون سیوم حصه بسوزد صاف نموده مضمضه سازند مطبوخ برگ نیم مجرب بارها
در تجربه در آمده و اکثر همین علاج کرده شد بی جوشش دهن آتشک را زایل می نماید و در نوشیدن
آن احتیاج پرهیز نیست و اگر خواهند قاعده بگیرند صفت آن پوست
درخت نیم پوست درخت کچنال بیخ حنظل پهلی ببول گیاهی خورد با برگ و بیخ و پوست
قند سیاه کهنه از هر یک نیمپاؤ در سه آثار آب بجوشانند تا که چهارم حصه باند صاف نموده در
شیشه نگاهدارند همه هفت شربت ست معجون نزور در امر باه فعل عجیب دارد صفت
آن تخم گزر تخم شلغم تخم پیاز تخم گندنا تخم حرمل تخم هلیون مغز چلغوزه مغز حب القلقل مغز حب الیم

بوزیدان وج شیرین تودہ مین لسان العصافیر شقاقل مصری بهمنین دار فلفل حلتیت
قرفہ از ہر یک یکجزو کوفتہ و بیختہ در عسل سفید و نبات سفید کہ سہ وزن ادویہ
باشند معجون سازند شربت سہ درم با شیر گاو معجون بلادر برای قوت باہ را بسے
کسیکہ ترکیب داده بودم بسیار فایدہ کردہ بود برای امساک منی و تغلیظ آن نیز فایدہ میکند
صفت آن پوست ببول پوست بیخ سنگا ہولی سنا و پہلی ببول پوست بیخ ببول
صمغ ببول خبث الحدید مدبر خولنجان بشیر پروردہ زنجبیل پستہ از ہر یک یکدام مغز بلادر کچلہ
از ہر یک نیم دام مغز تمر ہندی کوکہرو کہ در شیر گاو سہ بار پختہ باشند ہر یک دو دام زردی تخم مرغ چہار
عدد باید کہ اول کچلہ را در آب تر نمایند تا پوست از آن جدا شود بیضہ مرغ را در آب جوشانیدہ
زردی از آن بگیرند و باقی ادویہ کوفتہ و بیختہ با عسل سفید سہ وزن ادویہ بسرشند خوراک
نہایت یکتولہ معجون بلادر دیگر در تقویت باہ مجربست صفت آن عاقرقرحا خولنجان
مغز بلادر مغز بادام مغز چلغوزہ اسگند ناگوری از ہر یک سہ تولہ جوز بوا ثعلب مصری شقاقل
بہمنین تودہ زنجبیل از ہر یک دو تولہ زعفران بسباسہ تخم زردک تخم انجرہ تخم کونچ از ہر یک یکتولہ
فلفل دراز مصطگی رومی تخم ہلیون از ہر یک نیم تولہ کمیلہ مقشر چہار تولہ سمندر سوختہ مشک تیتے
ہر یک نیم تولہ قند سفید پنجاہ تولہ عسل سفید کف گرفتہ یکصد پنجاہ تولہ بدستور مقرر معجون سازند
خوراک اول دو مثقال بعد از آن ... شام معجون جلالی در امساک منظیر
ہست و تقضیب را محکم کند و لذت جماع دہد و نہایت مجربست صفت آن مشک دو
دانگ عنبر اشہب یکمثقال زعفران کبابہ بزر البنج سفید سنبل الطیب عود خام قرفہ دارچینی مصطگی
دوالہ از ہر یک دو مثقال لسان العصافیر جوز بوا از ہر یک سہ مثقال مایہ شتر اعرابی خصیہ الثعلب
از ہر یک چہار مثقال پوست خشخاش دماغ گنجشک کہ در وقت ہیجان گرفتہ باشند پنجمثقال

نبات سفید ده مثقال حب النیل سفید چهار صد عدد دارو ها را کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه بقوام آرند خوراک یکمثقال تا دو مثقال معجون حجر الیهود سنگ گرده و مثانه بر آرند
صفت آن مغز تخم کدو مغز تخم خیارین مغز تخم خربوزه حب کاکنج هر یک پنجدرم حجر الیهود پنجاه درم
صلایه کرده بعسل سه وزن ادویه سرشته معجون سازند شربت دو درم تا سه درم معجون زرعونی
برای گرم کردن منی نافع است و دران لذع و لذت پیدا میکند صفت آن فلفل دار فلفل
زنجبیل قرفه دارچینی قرنفل خولنجان هر یک یکتوله تودریین بهمنین بوزیدان لسان العصافیر
قسط شیرین سعد سنبل الطیب هر واحد سه توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن ادویه معجون
سازند شربت دو درم تا دو مثقال معجون سپاری برای قوت باه وغیره مفید است صفت
آن سپاری دکهنی پاو آثار چهواره نیم آثار مچیته نیم پاو در ده آثار شیر گاو بجوشانند هر گاه مهرا شود
و مثل کهوه گردد همه را خوب سائیده نگاهدارند و گوند برشته نشاسته برشته از هر یک پاو آثار مغز بادام
برشته نیم آثار آرد مونگ نیم پاو علیحده نگاهدارند قند سفید سه آثار روغن زرد یک آثار را بقوام آرند
و نشاسته و آرد مونگ را دران بریان نمایند و مغز بادام و گوند بیامیزند بعد ازان این ادویه
کوکهرو دو نیم آثار گوند ڈهاک نارجیل از هر یک پاو آثار ثعلب مصری دارچینی قرنفل الایچی خورد
زنجبیل از هر یک چهار درم جوز بوا دو توله بسباسه یک توله گل پسته گل سپاری هر یک یک
چهال لجپال چهال کیکر چهال سنگهاهولی از هر یک ششماشه بوده بعد ازان همراه کهوه مذکور بیامیزند
و زعفران چهار توله مشک ششماشه سائیده بیفزایند دو دام صبح و دو دام شام خورده باشند
معجون سورنجان جهت اوجاع مفاصل بغایت مجرب ممدوح است صفت آن
اسارون زنجبیل زیره کرمانی دار فلفل هر یک دو درم سنا مکی پنجدرم سورنجان ده درم کوفته
[illegible] با عسل سفید سه وزن ادویه بطریق متعارف معجون سازند شربت از پنج ماشه تا دو درم

معجون سیر برای لقوه و صرع و فالج و رعشه و بواسیر و بهق و برص نافع بود و معده را قوت
دهد و اشتها آورد و بلغم دفع کند و قوت بفزاید و رنگ نیکو و سرخ گرداند و حرارت غریزی را
برافروزد و به پیران بغایت مفید بود صفت آن سیر پاک کرده نیم آثار در شیر گاو یک آثار
بپزند تا مهرا شود و با عسل سفید سه وزن و روغن گاو فسی درم بر سر آن ریزند و با یکدیگر ممزوج
نموده از آتش فرو گیرند و این دارو ها را کوفته و بیخته با آن بسرشند قرنفل بسباسه جوز بوا قلقل
سنبل الطیب قاقله کبار و صغار هلیله کابلی دارچینی زنجبیل هر یک ده درم عود خام زعفران از هر یک
پنج درم خوراک از هفت ماشه تا یک توله معجون عشبه تالیف والد شریف بجهت آتشک و
اخراج مواد سوداویه و بلغمیه و وجع مفاصل مجربست صفت آن هلیله زرد چهار درم هلیله
سیاه هلیله کابلی بلیله شاهتره بسفایج فستقی تربد سفید مجوف خراشیده افتیمون از هر یک پنج درم
آمله مقشر سه درم برگ سنا مکی ده درم عشبه مغربی پنج توله کوفته و بیخته با عسل سفید سه وزن
ادویه معجون سازند خوراک از هفت ماشه تا یک توله و گاهی عوض عشبه چوب چینی یا دو آثار
در ترکیب نموده شد برای مواد سوداویه بسیار نافع آمد معجون عشبه دیگر همین منفعت
صفت آن عشبه مغربی شش توله بسفایج فستقی سه توله بادیان صندل سرخ از
هر یک [illegible] درم عصاره ریوند سه ماشه برگ سنا مکی سه درم سقمونیا شش ماشه کوفته و بیخته با عسل سفید
[illegible] ده درم نبات [illegible] معجون سازند خوراک از پنج ماشه تا یک توله معجون فلاسفه
هاضمه را قوت و اشتها آرد و بلغم را دفع کند و نسیان و سلسل البول و درد پشت و درد گرده
و اوجاع مفاصل [illegible] زیاده کند و باه را برانگیزد و دندان را سخت نماید و
دل را قوت دهد و فشایه آرد و رنگ روی را نیکو گرداند و بوی دهن خوش کند و پیران را
موافق بود صفت آن زنجبیل فلفل دار فلفل دارچینی آمله مقشر هلیله سیاه شیطرج

ترجيح بارلح مهوبه
ميل كنده بر چيزي برتري سيد ... عده

قايما و قاعدا او مضطجعا
استاده نسسته خفته

This PDF you are browsing is in a series of several scanned documents containing the collection of Peerzada Muhammad Ashraf Sahib. b 1958
CV:
Residence: Towheed Abad Bemina, Srinagar
https://www.facebook.com/peerzadamohd.ashraf.16
Former Deputy Director Archives, Archaeology and Museums Deptt. J&K Govt.
Former State Coordinator National Manuscripts Mission GoI.
Former Registering Officer Antiquities, Jammu and Kashmir Govt.
Former Registar National Records, Jammu and Kashmir Govt.
Worked as Lecturer Arabic in Higher Education Department.
Studied at Aligarh Muslim University.
Lives in Srinagar, Jammu and Kashmir.
From Anantnag.
Peerzada Muhammad Ashraf Sahib has an ancestral Collection of Rare Books and Manuscripts in Sharada, Sanskrit, Persian, Arabic, Urdu, Kashmiri in his Home Town Srinagar.
Besides manuscripts, he also has many rare paintings (60+).
Collectors and Art/Literature Lovers can contact him if they wish through his facebook page

Scanning and upload by eGangotri Trust.